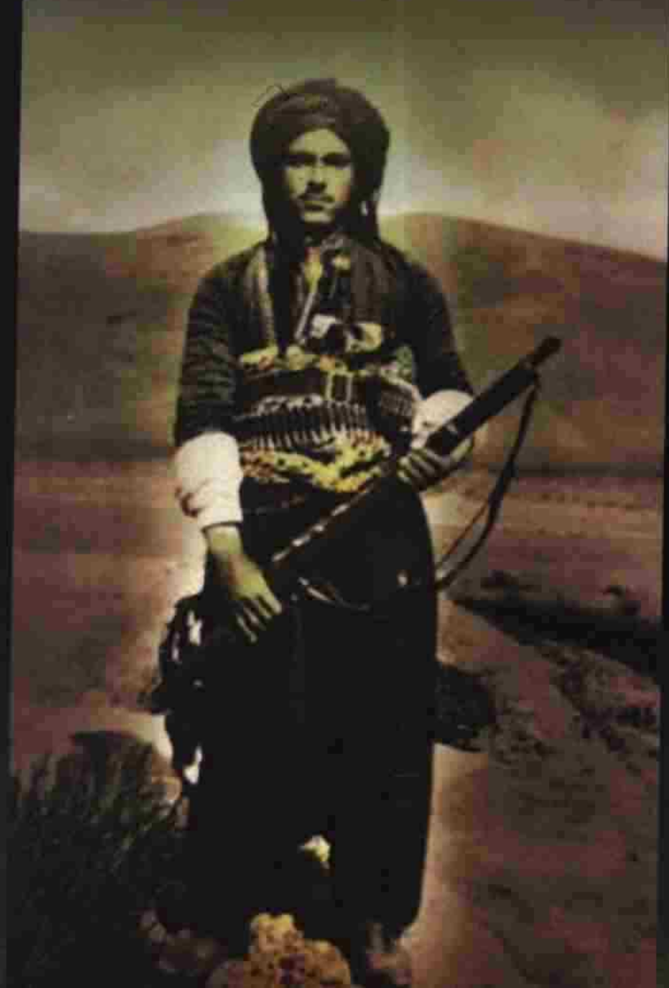
مجموعه مردم شناسی -جامعه شناسی تاریخی- ۱

مافیای قدرت

بررسی ناسیونالیسم قومی- نژادی کردها

نادر انتصار ◆ ترجمه عرفان قانعی‌فرد



مافیای قدرت و دفن دمکراسی
بررسی فاسیونالیسم قومی و نژادی کردها

نوشته : پرفسور نادر انتصار
ترجمه : دکتر عرفان قانعی فرد

۱۳۸۵، تهران

ناشر: **مولف**

مافیای قدرت و دفن دمکراسی

بررسی ناسیونالیسم قومی و نژادی کردها

نویسنده: **نادر انتصار**

ترجمه: **دکتر عرفان قانعی‌فرد**

ویرایش: **مهندس منیره حسینی**

چاپ اول: ۱۳۸۵ شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۶۰۰۰ تومان

فهرست

سخن مترجم

در رشته‌های علوم سیاسی و جامعه‌شناسی؛ ناسیونالیسم مساله‌ای مطرح و قابل تامل است که با نگاهی علمی به آن نگریستن واجب و ضروری است. ناسیونالیسم قومی و نژادی مدت مدیدی است که منبع بی‌ثباتی و منازعه در بین جامعه و حتی در برخی کشورهای خاورمیانه مایه جنگ و خونریزی بوده است و گاه تقاضا برای حق تعیین سرنوشت و یا خودگردانی به طور مستمر و فزاینده‌ای همچنان باقی مانده است.

پرفسور نادر انتصار ـ که یکی از اساتید صاحب نام ایرانی در دانشگاه آلاباما در رشته علوم سیاسی و روابط بین‌الملل و دارای کرسی در دانشگاه علوم اجتماعی است ـ در این کتاب دانشگاهی به کاوش و بررسی علمی این موضوع براساس منابع و اسناد و معتبر پرداخته است.

وی در این کتاب به بررسی زمینه‌های تاریخی و جنبه‌های سیاسی و اجتماعی و حقوق و گرایش‌های حرکتی جامعه اشاره دارد و نحوه برخورد کشورهای خاورمیانه را با این پدیده و تأثیر آنان را به نقد کشیده است و در تحلیل خود خواننده و محقق را یاری می‌دهد تا با توجه به منابع موجود و تحلیل‌های معتبر به بررسی موضوع بپردازد.

این کتاب از منابع مهم دانشگاهی در رشته‌های علوم سیاسی و جامعه‌شناسی و روابط بین‌المللی محسوب می‌شود که بنا به اجازه کتبی و مشاوره با مؤلف برای نخستین بار در اختیار جامعه دانشگاهی و علاقمندان به تحقیق تاریخی قرار می‌گیرد.

قانعی‌فرد، تابستان ۱۳۸۳
erphan.qa@gmail.com

مقدمه

هدف این کتاب تحلیل و بررسی ابعاد سیاسی و اجتماعی «یکپارچه سازی[1]» کردها در روند کلی زندگی سیاسی - اجتماعی ایران، عراق و ترکیه است. نظر معین و تز اصلی این کتاب آن است که کشمکش و منازعه قومی، چالش بزرگی را در سیستم دولت[2] ملی و معاصر خاورمیانه به وجود می‌آورد.

به عبارت دیگر کتاب حاضر، آن بینش و تفکر کهن راکه همگون‌سازی[3] نتیجهٔ اجتناب‌ناپذیر امروزینه کردن و نوین سازی[4] و پیدایش سیستم دولت ملی نسبتاً قوی و متمرکز در خاورمیانه می‌باشد، مورد سوال قرار می‌دهد. شاید که هیچ پدیده (جداگانه‌ای) این تز راکه خواستهٔ کردها برای خودمختاری است، به وضوح روشن نمی‌سازد. من، علاوه بر آثار نوشته شده در غرب، به منابع خاورمیانه، نشریات ارگان‌ها و سازمان‌های گوناگون کرد، مانند حزب دمکرات کردستان وکومله، رجوع و اتکا کرده‌ام.

با وجود اهمیت کردها در ساختار ملی و تداوم حکومتی ایران، عراق و ترکیه، منابع جامع وکتابهای تحقیقی - علمی بسیار اندکی در این‌باره وجود دارد. بسیاری از کتابهای جدید دربارهٔ کردها یا داستان‌گونه هستند و یا برای تایید و اثبات موقعیت ایدئولوژیکی گروهی خاص و حرکت سیاسی معین

1- Integration
2- Nation - State System
3- Assimilation
4- Self - detezminition

نوشته شده‌اند.

دیگر کتابهای معدودی هم که توسط محققان نوشته شده است یا قدیمی و منسوخ می‌باشند و یا اینکه به صورتی محدودتر، و ضعیف به این امر پرداخته‌اند.

امیدم آنست که این اثر شیوه پردازشی[۱] جامع و متناسب با وضعیت دشوار و معضل کردها در اواخر قرن بیستم ارائه دهد، تا که برای محققان و خوانندگان آگاه، سودمند باشد.

در حروف‌نویسی اسامی فارسی و عربی و دیگر کلمات (به زبان انگلیسی)، به متداول‌ترین املا (و هجی آن واژه) اتکا کرده‌ام.

برای سادگی امر، از به کار بردن (هرگونه) علائم و نشانه‌های اِعراب‌گذاری اجتناب کرده‌ام. زیرا که زبان ترکی مدرن، بر خلاف زبان عربی و فارسی، به صورت الفبای لاتین می‌باشد. سعی‌ام بر آن بوده است تا املا اسامی ترکی را همان‌گونه که در نشریات ترکی به کار می‌روند حفظ کنم. به این علت شاید تلفظ بعضی از اسامی در زبان ترکی به‌گونه‌ای متفاوت از زبان عربی و فارسی باشد. در تحقیق برای تدوین این کتاب از تعدادی منابع یاری گرفته شده است. کالج سپرینگ هیل[۲] چند کمک هزینه تحقیقاتی هیئت علمی را به من جهت جمع‌آوری اطلاعات اعطا کرد. درآمد موقوفه ملی در رشته‌های علوم انسانی، و کمک هزینه تابستانی کالج استادان، برای شرکت در سمینار اقلیت‌های نژادی[۳] و کثرت‌گرایی فرهنگی[۴] در دانشگاه هاروارد[۵] و دانشگاه ویسکانس مدلیسن در اختیارم نهاد.

از کارکنان سرویس (امانت) بین کتابخانه‌ای در کتابخانهٔ یادمان، توماس

۱- terntment (ترجمه این واژه برگرفته از کتاب زیر می‌باشد: ویگوتسکی، اندیشه و زبان، ترجمه حبیب‌الله قاسم‌زاده، تهران، نشر کتاب، ۱۳۶۵)

2- Spring Hill College

3- Ethnic minonties

4- national Endrwment for the humanitiei

5- haryord

بیرن[۱] در کالج سپرینگ هیل که مخصوصاً در بدست آوردن به موقع کتاب‌های گوناگون و اسناد متعدد به من کمک زیادی نمودند، منتقدات و نمونه‌خوانانی که اسم آنها ذکر نشده اما اطلاعاتی شناختی مفید و تفاسیر و نظرات انتقادی را بر پیش‌نویس اولیه این دست نوشته ارائه نمودند.

و همچنین از مارتا پیکاک[۲] برای همکاری و حمایت وی از این پروژه و از ژیاهامیلتون[۳] و ستو آرنی[۴] به خاطر ویراستاری موشکافانه و دقیق و آخرالامر، از همسرم ماری[۵] که با مهارت کارشناسی خود در بازنگری و تجدید نظر پیش‌نویس‌های گوناگون کمک نمود تشکر می‌نمایم. من مدیون همه آنان هستم البته مسئولیت پذیرش هرگونه اشتباه در ارائه اطلاعات و تفسیر را می‌پذیرم.

Nader Entessar

Spring Hill - Alabama

1- Thomas Byrne
2- Marth peacock
3- Gia hamiltion
4- Steve Arney
5- expert word - processing skils

فصل ۱

نژاد کردها

مقدمه و نظر اجمالی

پایان جنگ سرد نشانهٔ دیدی تازه و تصور جدیدی از نظم جهانی و اداره کشمکش‌ها و تنش‌ها است. حتی فرانسیس فوکایاما[۱]، تحلیل‌گر سیاسی، در یک مقاله جدلی و جنجالی اظهار می‌دارد که با پیروزی آشکار لیبرالیسم غربی بر کمونیسم شوروی، تمامی عوامل بنیادی تنش‌های (موجود) در جهان از بین رفته‌اند.

> «شاید آنچه که ما شاهد آن بوده‌ایم فقط پایان جنگ سرد یا گذشتن از یک دوره تاریخی خاص نیست، بلکه پایان تاریخ است، آنطور که: نقطه پایان بسط و تکامل ایدئولوژی بشر و جهانی شدن دمکراسی لیبرال غربی، به عنوان شکل نهایی حکومت بشر، می‌باشد(1)».

هرچند که فوکویاما در نظریهٔ نوهگلی[۲] خود اهمیت اصول‌گرایی مذهبی و ناسیونالیسم نژادی را در سیاست جهانی می‌پذیرد، اما با وجود این اظهار می‌دارد که لیبرالیسم غربی سرانجام بر چالش‌های ممکن از جانب این پدیده‌ها و پدیده‌های مشابه غلبه می‌کند(2).

اگرچه بررسی اعتبار نظریه فوکویاما در محدوده کتاب حاضر نیست، اما

1- Fransis Fokuyama

2- Neo-Hegelian

می‌توان به گونه‌ای منطقی و عقلانی اظهار داشت که مساله ناسیونالیسم نژادی، بدون توجه به پیروزی مورد انتظار و پیش‌بینی شده لیبرالیسم غربی، در سطح جهانی و برای مبارزه علیه نظام دولت ملی ادامه دارد و منشأ عمدهٔ تنش‌ها در جوامع و کشورهای چند نژادی است.

احیاء مجدد ناسیونالیسم نژادی در خاورمیانه، اتحاد شوروی سابق، اروپا و قارهٔ آمریکا در پایان قرن بیستم، نمود و تجلی روشنی از وجود منابع تنشی است، که نمی‌توان ازطریق کاربردتئوریهای کلان و فراگیر نظم جهانی با آنها برخورد نمود.

رشد آگاهی قومی و نژادی و خواسته‌های سیاسی بسیاری از اقلیت‌ها یا گروه‌های قومی در جهت خودمختاری[1]، در مقابل اهمیت پذیرفته شده از طرف دولت، به عنوان بازیگر اصلی در سیاست جهانی، مطرح بوده است. همانگونه که تاریخ ناسیونالیسم نژادی کردها به روشنی نشان داده، سیاسی شدن کردها با تشکیل نظام نوین دولت ملی در خاورمیانه همزمان بوده است(3). به عبارت دیگر، ادعاها و خواست‌های متضاد گروه‌های قومی و دولت، قومیت را از حالت جستجوی صرفاً شخصی، به تلاشی در جهت یافتن معنا و تعلق‌پذیری به گروهی خاص برای کسب قدرت و منزلت مبدل ساخته است(4).

۱.۱. دولت و قومیت[2]

یکی از خصوصیات و ویژگی‌های برجسته جوامع جهان سوم، گسترش نقش دولت به عنوان عامل و متغیری مستقل در شکل دادن به توازن و تعادل نیروهای اجتماعی، مثل کنترل خواسته‌های مخالف سیاسی و اقتصادی ـ اجتماعی گروه‌های قومی، بوده است. همانطور که دیوید براون[3] دربارهٔ جوامع چند قومی جهان سوم اظهار داشت که «درگذشته تنها به گونه‌ای

1- self-detemination
2- State and Ethnicity
3- David Brown

نامنظم و غیرقابل پیش‌بینی[1] و از طریق گسترش فزاینده تشریفات دستگاه اداری و ارتش و نظام آموزشی، به کنترل محدود و موقتی بر خارج از مناطق حاشیه‌ای و شهرهای مرکزی نائل می‌شوند.

در همان حال، به‌خاطر افزایش درآمدها و برقراری نظم، به عنوان نیازی در جهت اداره و هدایت، آموزش و ایجاد انگیزهٔ کار، میزان مداخله دولت، از محدودهٔ خود فراتر رفت(5).

زیرا نقش فراگیر و حاکم دولت این امکان را می‌دهد تا در داخل نهادی گسترش یابد که خودمختار و مستقل از دیگر عوامل درون جامعه است؛ در حالی که حفظ کنترل انحصاری نیروهای سرکوب‌گرانه[2] این امکان را می‌دهد تا درکنار چیزهای دیگر، شکل‌گیری طبقاتی و موقعیت روابط نژادی فراهم شود(6). استقلال نسبی دولت نیز در مقایسه با دیگر نیروهای اجتماعی، شکل‌دهی و تغییر هویت قومی را در جوامع چند قومی ممکن می‌سازد.

در بسیاری از محیط‌های جهان سوم، دولت عامل یا مشوق تغییر هویت قومی، جهت تطابق آن با اهداف سیاسی و قانونی خود و شروع کردن اقتدار خود و ارتقاء اتحاد ملی و ایجاد رقابت‌های بین قومی، بوده و استراتژی «*تفرقه بیانداز و حکومت کن*»[3] را به منظور سلطه و برتری خود بر همه افراد و گروه‌ها بکار برده است.

برای مثال، اتحاد شوروی به‌طور سنتی رقابت‌های قومی را توسعه و بسط داده و حتی هویت‌های اولیه را در میان گروه‌های قومی مختلف به منظور پیشبرد و رشد اهداف سیاست داخلی و خارجی مسکو توسعه داد.

به همان روش حکومت‌های نوین خاورمیانه، بارها با بهره‌برداری از دشمنی‌های قومی در جوامع خود، موفق به حفظ کنترل سیاسی گشته‌اند.

1- Spasmodic
2- Coercive forces
3- divide - and - rule

با تمام این مسایل، مدل ایستا[1] نقشی را که توسط طبقات مسلط یا دیگر گروه‌ها، در شکل دادن به سیاست‌های دولت ایفا می‌گردد، انکار نمی‌کند، و به وضوح و روشنی تفوق دولت به عنوان گرداننده و کنترل‌کننده خواسته‌های قوی متضاد در جامعه را تائید می‌کند.

۱.۲. هویت کردی[2]

خواست و تقاضای کردها برای خودمختاری یا استقلال (سرزمین کردها) یکی از بادوام‌ترین منابع تنش و درگیری قومی در خاورمیانه نوین بوده است.

امروزه عمدتاً و اساساً کردها در کشورهای ترکیه، عراق و ایران، متمرکز و ساکن هستند، امّا در سوریه و اتحاد شوروی سابق نیز جوامع کُرد یافت می‌شوند. هر چند که آماری موثق و قابل اعتماد در مورد شمار کل کُردها در خاورمیانه وجود ندارد.

منابع مختلف کُردها بارها اعلام کرده‌اند که شمار کُردها به ۳۵ میلیون نفر می‌رسد، که احتمالاً تخمین یا برآوردی اغراق‌آمیز است و معمولاً توسط رهبران سیاسی کرد به منظور برجسته کردن اهمیت این اقلیت فراموش شده عنوان می‌گردد و همچنین حکومت‌های منطقه به‌خاطر مقاصد یا دلایل سیاسی قصد داشته‌اند که جمعیت‌های کُرد را کمتر از میزان واقعی به شمار آورند. بنابراین، جمعیت کُردها یکی از عوامل مشاجره، جدال و تردید بوده است.

کردهای روزگار امروز، ریشه و اصالت خود را به مادها[3] نسبت می‌دهند، که گویا یک قبیله هند و اروپائی بودند که در حدود سال ۶۱۴ قبل از میلاد مسیح از آسیای میانه به فلات ایران روی آوردند و تا سال ۵۵۰ قبل از میلاد هم حکمرانی کردند و به عنوان یکی از سلسله‌های ایرانی قبل از اسلام می‌باشند(7). مادها با سپاهیان و گروه‌های دیگر قبایل، شامل فارس‌ها و

1- statist panadigm
2- hurdish identity
3- medes

ایرانیان که بعداً مادها را شکست دادند و حاکم ایران شدند، جنگیدند.

سپس کُردها در کنار فارس‌ها، بلوچ‌ها، تاجیک‌ها و افغان‌ها، مردمان ایران زمین را تشکیل دادند.

بیگانگان و خارجی‌ها ـ عمدتاً اعراب ـ پس از شکست سپاهیان ایران از اعراب و فتح این منطقه در قرن هفتم میلادی، به‌طور روزافزون از کلمهٔ «کُرد» برای نام بردن تمام مردمی که در رشته کوه‌های زاگرس در شمال غرب ایران سکونت داشتند استفاده کردند(8).

مردم این ناحیه، نه تنها شامل آنهائی بود که خود را از مادها می‌دانستند، بلکه دیگر گروه‌ها و دسته‌های قومی و گروه‌های قبیله‌ای راکه در طی سالیان طولانی درهم آمیخته و با اختلاط قومی خود، جوامع و گروه‌های جدیدی را ایجاد کرده بودند، نیز دربر می‌گرفت.

پس از فتح اعراب بیش از چهار قرن، کردها از لحاظ سیاسی در غرب آسیا نقشی تعیین‌کننده و قاطع ایفا نمودند. برای مثال آنها رهبران مهمی را به جهان اسلام ارائه کردند که از برجسته‌ترین و قابل ذکرترین آن افراد پرورش یافته، می‌توان به صلاح‌الدین ایوبی[۱] اشاره کرد که (صلاح‌الدین) افسانه‌ای بود که رهبری نیروها و سپاهیان اسلامی را علیه ریچارد لاین‌هارت (ریچارد شیردل)[۲] و صلیبیون[۳] بر عهده داشت، اما ذکر این نکته مهم است و باید خاطرنشان شود که صلاح‌الدین بر بخش بزرگی از آنچه که امروزه کردستان می‌باشد، به هیچ وجه حکومت نکرد و کنترلی نداشت، وی ادعا نداشت که جنگجوئی در راه آرمان کُردها است زیرا وی نخست و قبل از هرچیز رهبری اسلامی بود نه یک ناسیونالیست کُرد.

کُردها از سال ۱۲۸۵ تا ۱۵۰۹ در منطقه، درگیر هیچ امر مهمی نبودند. اما ظهور سلسله صفوی[۴] در ایران، در پایان قرن شانزدهم و به‌دنبالِ آن، ایجاد رقابت بین ایرانیان و ترک‌های عثمانی، بار دیگر کُردها را، به‌عنوان بازیگران

1- Salah-ed-din Ayyubi (Saladin)
2- Richard lion Heart
3- Crusaders
4- Safavid dynasty

مهم سیاست‌های منطقه‌ای مطرح کرد. هم فارس‌ها و هم امپراطوری عثمانی، مناطق کردنشین را به عنوان نوعی مناطق حفاظ بین امپراطوری‌های رقیب تلقی می‌کردند. زمانی که کردها از اهمیت استراتژیک و قابل توجه خود در جنوب غرب آسیا بیشتر آگاه شدند، این امکان را یافتند که از لحاظ سیاسی ادعای بیشتری بنمایند.

در نتیجه شماری از شاهزاده‌نشین‌های نیمه‌مستقل کُرد، پاگرفته و رشد کردند و بسیاری از آنها نیز تا نیمه اول قرن ۱۹ به حیات خود ادامه دادند.

به عنوان ذکر نمونه از چنین شاهزاده‌نشین‌هایی می‌توان به بوتان[۱] حکاری[۲]، بادینان[۳]، سوران[۴] و بابان[۵] در مناطق تحت حاکمیت عثمانی و اردلان[۶] و مُکریان[۷] در ایران اشاره کرد (9).

کردها بعد از شکست و سرانجام تجزیه امپراطوری عثمانی، پس از جنگ جهانی اول، مبارزه خود را برای حق تعیین سرنوشت تشدید نمودند. با وجود این، همان‌گونه که بعداً (در فصل‌های آینده) به طور مفصل بحث خواهد شد، بعضی از عوامل داخلی و خارجی، مانع ایجاد یک سرزمین مستقل کُرد شدند.

۱.۳. زبان و مذهب کُردها[۸]

مُدت‌های مدیدی است که میزان تجربه مشترک، خصوصاً در زبان و مذهب، به عنوان اصل سهیم در رشد آگاهی قومی و ناسیونالیسم قومی مورد شناسائی قرار گرفته است.

زبان کردی به خانواده زبان‌های ایرانی تعلق دارد و همانند دیگر زبان‌های ایرانی ریشه هند و اروپائی دارد، بنابراین زبان کردی بیشتر به زبان فارسی شباهت و نزدیکی دارد تا به زبان عربی.

1- Botan
2- hakkari
3- Badinan
4- soran
5- Baban
6- Ardalan
7- Mukriyan
8- kurdish language and religion

با این حال، گویشهای[1] کردی از دیگر زبان‌ها یاگویش‌های ایرانی متمایز است و عموماً برای فارس زبان‌ها غیر قابل فهم و درک می‌باشد. کردها برخلاف دیگر اقلیت‌ها در خاورمیانه، تا امروزه موفق به ایجاد یا پذیرش نوعی زبان مشترک[2] نشده‌اند.

این امر نه تنها باعث کند شدن ارتباطات داخل جامعه کُرد شد، بلکه همچنین اهمیت زبان را به عنوان سَمبُل هویت قومی کردها کاهش داده است. همچنانکه در جائی دیگر بیان کرده‌ام، ناهمگونی زبان‌های کُردی بنابه دلایل سه گانه است:

> «نخست: سرزمین سخت کوهستانی، که از لحاظ تاریخی ارتباطات بین قبیله‌ها و طایفه‌های کرد راکُند کرده و به عقب انداخته است.
>
> دوم: فقدان ساختار دولتی قوی و متمرکز، برای یکی ساختن بسیاری از گروه‌های رقیب کُرد سبب توسعه و رشد زبان‌های گوناگون در میان کُردها شده است؛
>
> سوم: ظهور و پیدایش حاکمیت و نظام دولت ـ کشور در قرن بیستم در خاورمیانه؛ که کردها را بیشتر پاره‌پاره نموده و آنان را تحت اختیار مشروع کشورهائی قرار داده است که خود نمودار تنوع زبانی هستند»(10)

در زبان اصلی کُردی، چندین گویش وجود دارد. هرچند که ناسیونالیست‌های کرد چنین معتقدند که سه زبان مذکور گویش‌های مختلف زبانی واحد هستند، امّا تفاوت‌های میان این زبان‌ها، به اندازه‌ای زیاد است که هیچ ملاک و معیار زبانی استاندارد، طبقه‌بندی آنها را به عنوان گویش‌های مختلف یک زبان به‌سادگی تائید نمی‌کند. و حتی گاه این اعتقاد وجود دارد که به خاطر رفع هرگونه ناراحتی و کدورت بین میهن‌پرست‌های کُرد و نیز

1- kurdish dialects

2- lingua franca

احتیاط و دوراندیشی، بایستی به زبان‌های کُردی صحبت کرد»(11)

به‌طور خلاصه سه زبان کُردی عبارتند از :

۱. کُردی[1]، که شامل گورانی[2] و گویش سلیمانیه می‌گردد. گورانی بیشتر توسط کردهای کرمانشاه (باختران) درایران صحبت می‌شود که شباهت زیادی به لُری[3] دارد (که زبانی از خانواده زبان‌های ایرانی است و لُرها با آن زبان سخن می‌گویند و باکردها دوگروه قومی اصلی را در کرمانشاه تشکیل می‌دهند) این نوع از زبان کُردی همچنین توسط برخی کردهای عراقی سخن گفته می‌شود.

۲. کرمانجی[4]، که توسط بیشتر کردها، خصوصاًکردهای ترکیه بکار برده می‌شود. این زبان برای مقاصد عملی، زبان ادبی کردها است و آن زبان را به عنوان معتبرترین زبان بومی تلقی می‌کنند. کرمانجی به کرمانجی شمالی و جنوبی تقسیم می‌گردد. بیشتر کردهای غربی وکردهائی که در منطقه قفقاز در اتحاد شوروی سابق زندگی می‌کنند، به زبان کرمانجی شمالی صحبت می‌کنند، در حالی که مردم کردستان مرکزی، به زبان کرمانجی جنوبی سخن می‌گویند.

۳. زازا[5] که در قسمتهای شمال غرب و شمال کردستان رایج است. این زبان همچنین توسط برخی کردهای استان آذربایجان غربی در ایران و ترکیه مرکزی بکار برده می‌شود(12) زازاکمتر از زبان ادبی کردی رشد یافته است. به علاوه به‌علت فقدان برنامه‌های رادیوئی و مطبوعات به زبان زازا، این نوع از زبان کردی، از لحاظ رشد و استفاده، در موقعیتی راکد باقی مانده است و از آن به عنوان وسیله‌ای برای ارتباطات بین گروه‌های کرد و درون خود این گروه‌ها استفاده شده است(13).

همان گونه که ذکر شد این زبان‌ها به‌طور متقابل محدودکننده می‌باشند و

1- kurdi
2- Gurani
3- lori
4- kurmanji
5- zaza

زبان زازا برای متکلمین و یا ناطقین به دیگر زبان‌ها غیر قابل فهم است، با این حال پذیرش یک زبان مشترک به عنوان جزء لاینفک ملت کُرد، همچنان در میان ناسیونالیست‌های کُرد بسیار قوی باقی مانده است.

اما همان‌گونه که جرج هریس[۱] ذکر نموده است اختلافات بسیار ملموس زبانی، تأثیری باز دارنده و جدی بر رشد و توسعه هویت مشترک کردها داشته است(14).

به استثناء در حدود پنجاه هزار نفر یزیدی[۲] (که به عنوان شیطان‌پرست بیگانه و مطرود شناخته شده امّا در واقع از فرقه اسماعیلیه شیعی هستند) و چند هزار نفر مسیحی و زرتشتی[۳] و در حدود دوهزار خانواده یهودی، درشهر سنندج(15) اکثریت مردم کُرد، مسلمان هستند(16) و روی هم‌رفته، حداقل دوسوم کُردها، سنی‌مذهب و یا پیرو مذهب غالب و مسلط ایرانیان و مذهب رسمی کشور هستند. همچنین دسته‌های گوناگون طریقت‌های صوفیگری نقشبندی[۴] وتعدادی علی‌اللهی[۵] (که علی اولین امام شیعیان را به مقام خدائی می‌رسانند) نیز وجود دارند. کردهای شیعه و سنی دشمنی و مخالفت مذهبی زیادی را نسبت به همدیگر نشان نداده‌اند، اما تنش بین شیعه و سنی منجر به درگیری کردهای سنی و شیعیان آذری زبان در آذربایجان غربی شد و نیز پس از انقلاب ایران در سال ۵۷، بین شیخ عزالدین حسینی[۶]، رهبر روحانی کردهای سنی در ایران، و احمد مفتی‌زاده[۷] حامی منافع جمهوری اسلامی و رهبر کردهای شیعه کرمانشاه، برخورد و نزاع بوجود آمد. اما، این برخورد و برخوردهای مشابه به اسم منازعات مذهبی و اختلافات عقیدتی تشیع و تسنن تعبیر نشد، بلکه به خاطر وفاداری به حکومت ایران رُخ دادند. در حالی که مفتی‌زاده، پس از انقلاب ۱۳۵۷، به

1- George Harris
2- yazidis
3- zoroastrians
4- nagshbandi
5- Ali-Allahis
6- Shaikh Ezzadin Husseini
7- Ahmad Mofti-zadeh

حکومت مذهبی[۱] ایران وفادار مانده بود، شیخ عزالدین شدیداً از (سیاست و تفکر حاکم بر) جمهوری اسلامی انتقاد کرد و حامی فعال خواسته کُردها برای خودمختاری بود(17).

۱.۴. به حاشیه کشاندن اجتماعی ـ اقتصادی کُردها[۲]

تبعیض اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی نسبت به گروه قومی توسط جامعه بزرگتر، همان مسالهای است که جان ناگل[۳] آن را «روابط نابرابر مرکز ـ پیرامون»[۴] نامیده است(18). این تبعیض به ویژگی پایدار آگاهی قومی کُردها یاری رسانیده است و منجر به توسعه و رشد نسبتاً بیشتر و محسوس مرکز در برابر غیرمرکز، یعنی مناطق کُرد و به تبع آن نابرابری سیاسی ـ اجتماعی و اقتصادی تجربه شده به وسیله کردها شده است و نیز به وجود آمدن شرایطی شبیه به استعمار داخلی شده است، همچنان که فرانک‌یونگ[۵] «خُرده نظام‌های واکُنش‌گر»[۶] نامید(19). حرکت‌های واکنشی، جنبش‌هائی هستند که توسط کردهای غیر دخیل در مرکز یا به حاشیه رانده شده (در واکنش به حذف آنان از دستگاه دولت)، که تحت سلطه مرکز یا گروه‌های مسلط جامعه قرار گرفته، سازمان داده می‌شوند. البته وجود نابرابری مرکز و استان‌های غیرمرکزی به خودی خود برای ایجاد برخورد قومی کافی نیست، بلکه یک عامل تسریع‌کننده[۷] لازم، است مانند مواردی که حکومت مرکز درصدد «بدست‌گیری، نفوذ و کنترل برخی قسمت‌های غیرمرکزی(20) برآید. در مواردی که مرکز سیاسی بشدت تحت کنترل موجودیت مسلط فرهنگی در جامعه بزرگتر است، پاسخ به گروه قومی، معمولاً متغیر و غیرقابل پیش‌بینی[۸] می‌باشد(21).

1- Theolacy
2- Kurdish Marginalization Socioecomonic
3- Joan Nagel
4- Unequal Center - Periphery Relations
5- Frank Young
6- Reactive Subsystems
7- Calayst
8- Volatile

مدتهاست که روابط نابرابر[۱] مرکز ـ غیرمرکز، شرایط کردها را در ایران و عراق و ترکیه مشخص و معلوم کرده است که علت‌های ویژه شرایط سخت کردها در هر کشور متفاوت است، برای مثال، در ایران نابرابری قومی تا حدی ناشی از مدرنیزاسیون یا نوگرایی نامتوازن در دورهٔ پادشاهی پهلوی[۲] و تا حدی نتیجه پیوند اقتصاد ایران با اقتصاد جهان سرمایه‌داری می‌باشد. یکی از نتایج فرعی برنامه‌های مدرنیزاسیون در دورهٔ پادشاهی پهلوی، ایجاد یک حکومت مرکزی قوی بود که قادر به اعمال سلطهٔ تقریباً کامل اقتصادی و سیاسی بر بازیگران غیر دولتی، همچون گروههای قومی بود. این بود که حکومت مرکزی قادر بود، مناطقی از کشور راکه اقلیت‌های قومی یا زبانی در آن ساکن بودند، تبدیل به مراکز اقتصادی نماید که توسط دستگاه سیاسی مرکز، در تهران، کنترل می‌شد.

واضح است که کاربرد زور و به کارگیری ابزارهای سرکوب، نقشی عمده‌ای را در تثبیت و دائمی کردن روابط نابرابر مرکز ـ غیرمرکز ایفا نموده است، امّا تکنیک‌های دیگری نیز بکار گرفته شدند. خان‌ها[۳] و رؤسای عشایر را تبدیل به یک سیستم رشدیابنده اجتماعی ـ اقتصادی دولت ـ محور[۴] نمودند و گسترش بوروکراسی دولتی، نظام اجتماعی ـ سیاسی عشیره‌ای را بیشتر تحت کنترل حکومت مرکزی درآورد که این امر به دولت امکان می‌داد که دستگاه مالی خود را به آن مناطق گسترش دهد. هنگامی‌که ارتش به عنوان نیروئی یکپارچه و قوی و تابع مرکز در ایران، به انجام وظیفه پرداخت، با ایجاد و وضع قانون خدمت نظام سراسری، ساختار اجتماعی ـ اقتصادی مناطق عشیره‌ای بیشتر و بیشتر دستخوش تغییر شد. هنگامی که شمار روزافزونی از عشیره‌های کُرد یکجانشین گروهی شدند، روستاهای حاصلخیز از لحاظ کشاورزی، واحد اصلی مالیات‌گیری و منبع اولیه نیروی کار روستائی برای زمین‌داران شهرنشین، چه کُرد و چه غیر کُرد، شدند(22).

1- Center - Periphery Relations
2- Pahlavi Monarchy
3- khan
4- State - Centeral

امروزینه کردن[1] ایران سبب تقاضا برای نیروی کار دستی در مشاغل یا رشته‌هائی شد که همچون ساختمان‌سازی و راه‌سازی، دارای رشد و توسعه زیادی بودند. مناطق عشیره‌ای پیرامون، شمار بزرگی از نیروهای کار عملی و غیر ماهر و نیمه‌ماهر برای این پروژه‌ها فراهم ساخت و به‌منظور مدرنیزه کردن مرکز، نیروی کار ارزان را ارائه کردند. هرچند نوین‌سازی[2] شیوه‌های سنتی رهبری عشیره‌ای را از بین نبرد، امّا سبب ایجاد یک طرح و شیوه جدید در ساختار طبقات و روابط وابستگی در غیرمرکز شد:

> وجود یک اقتصاد دولتی گسترده[3]، طبقات دارا در غیرمرکز را به طبقات دارا در مرکز پیوند داد. اما فارس‌ها، دولت را در کنترل داشتند و برنامه یک شکل‌سازی فرهنگی را بر تمام کشور تحمیل نمودند، که حق بیان فرهنگی اقلیت‌ها را انکار می‌کرد، بنابراین تجلّی اولیه آگاهی ملی در میان اقلیت‌ها، به عنوان واکنش نسبت به تسلط فرهنگ فارسی و بازتاب علائق اقلیت نخبه حاکم، صورت گرفت، از این رو آنها [طبقات دارا در غیرمرکز] به تقاضا برای خودمختاری فرهنگی بسنده نموده و در کل علیه تسلط طبقاتی چه در مناطق خود اقلیت‌ها و چه در کشور مبارزه‌ای نکردند(23).

دیگر ابعاد نابرابری در ایران در آموزش و بهداشت و تسهیلات عمومی و به طور کلی در سطح فقر جوامع اقلیت انعکاس یافته است. در حالی که سطح سواد ساکنین کرد در استان کردستان از ۱۴/۳ درصد در سال ۱۹۶۰ به ۳۰ درصد در سال ۱۹۷۶ رسیده است، این رقم بسیار کمتر از ۶۶/۱ درصد سطح سواد ثبت شده در استان مرکزی فارس زبان بوده است(24).

در زمینهٔ بهداشت و تسهیلات عمومی، در سال ۱۹۷۶ در استان مرکزی ۸۰/۷ درصد خانوارها دارای برق بودند در حالی که فقط ۱۹/۵ در صد خانوارها در کردستان از تسهیلات برق بهره‌مند بودند. در همان زمان فقط ۱۲

1- Modernization　　2- Modernization

3- Mate wide economy

درصد خانوارها در کردستان دارای لوله کشی آب بودند در حالی که ۷۴/۹ درصد خانوارها در استان مرکزی از آب لوله کشی بهره‌مند بودند (25). هرچند که آمار موثق و رسمی دربارهٔ تعداد پزشک در کردستان وجود ندارد، امّا کمبود حاد کادر پزشکی و تخت بیمارستان و کلینیک در مناطق قومی کشور مشهود است. این وضعیت از زمان انقلاب ۱۹۷۹-۱۹۷۸ ایران و به دنبال آن فرار پزشکان از کشور به وجود است. از پانزده‌هزار پزشکِ برآورد شده در ایران در حدود هشت هزار نفر ساکن تهران هستند و بیشتر باقیمانده در چند شهر بزرگ همچون اصفهان و شیراز متمرکز هستند.

باتوجه به میزان عمومی فقر، نابرابری قومی در ایران کاملاً آشکار است. با توجه به ملاک و معیار فقر که اکبر آقاجانیان[۱] به آن اشاره کرده است، یعنی هزینهٔ مصرف سالانهٔ کمتر از ۸۷۵ دلار، درصد خانواده‌های زیر خط فقر در اواسط دههٔ ۱۹۷۰ در استان کردستان، ۳۰/۸ درصد بوده در حالی که آمار مشابه برای استان مرکزی ۲۱ درصد بوده است. (26).

در عراق کم بودن آمار موثق و رسمی دربارهٔ شرایط اقتصادی ـ اجتماعی کردها مانع انجام مطالعات مقایسه‌ای واقعی دربارهٔ نابرابری کردها و عرب‌ها می‌گردد.

امّا می‌توان برخی مشاهدات عمومی را انجام داد که مناطق کرد نسبت به بقیه کشور شاهد نوسازی[۲] و صنعتی کردن کمتری بوده‌اند.

هنگامی‌که پروژه‌های صنعتی عمده، که همیشه در بخش نفت بوده است، اجرا می‌شدند، همیشه این پروژه‌ها در شهرهایی از کُردستان که رسماً بخشی از «منطقه خودمختار کردستان» در نظر گرفته نشده بودند، همچون موصل و کرکوک، اجرا می‌شد؛ علی‌رغم وفور و تورد منابع طبیعی منطقه کردستان همچون نفت و آهن، سنگ معدن، و زمین حاصل‌خیز، تخصیص بودجه برای این منطقه نسبتاً خیلی پائین و ناچیز، یعنی از ۷ تا ۱۲ درصد کل بودجه عراق،

1- Akbar Aghajanian

2- Modernization

متغیر بوده است. تا زمان جنگ خلیج فارس به رهبری ایالات متحده در ۱۹۹۱، مناطق کرد بیشتر مواد خام، صنایع آهن و فولاد، عراق را تأمین می‌کردند امّا این صنایع در جائی دیگر از کشور مصرف می‌شدند، تنباکو که نسبتاً محصولی نقد و آسان در مناطق کرد می‌باشد، سود و نفعی برای کردها در برنداشت، زیرا حکومت از انحصار خود بر صنعت تنباکو برای اعمال فشار اقتصادی بر کُردها استفاده می‌کرد(27). روی‌هم رفته استعمار داخلی و روابط نابرابر در غیرمرکز، به ابعاد اقتصادی روابط اعراب و کردها در دهه های اخیر سرایت نموده است.

تا زمان از بین رفتن زیر ساخت اقتصادی عراق، در خلال جنگ خلیج فارس که فعالیت‌های باز سازی را در این کشور فلج نمود، در زمینه صنایع بنیادی و پایه‌ای، در مناطق کرد بیشتر جاده سازی رواج داشت. اما کردها معتقدند که منظور اصلی از این پروژه‌ها فقط برای تسهیل «حرکت سریع و اعزام نیروهای بزرگ زمینی به منطقه و نیز در داخل منطقه در صورت بروز هر نوع ناآرامی» بوده است(28) قبل از جنگ خلیج، از طریق کمک مالی و سوبسید (یارانه) حکومتی تا اندازه‌ای به مسکن عمومی توجه می‌شد. حکومت عراق برنامه ساخت «روستاهای مجموعه‌ای» را که در آن منازل فشرده به‌نحوی بود که کنترل آسان فعالیت‌ها را ممکن می‌ساخت، اجرا کرد. کُردها از طرف دیگر حکومت را متهم می‌کنند که منظور از ساختار روستاهای مجموعه‌ای، در بند نمودن ساکنین آن و جلوگیری از تماس آنان با چریک‌های کرد یا پیش‌مرگه‌ها بوده است(29).

در سال ۱۹۵۸ با سقوط پادشاهی عراق کوشش زیادی از جانب حکومت جدید برای بهبود و جبران بعضی از نامتوازنی‌های اجتماعی و اقتصادی در مناطق کرد کشور انجام شد. قرار براین بود که اصلاحات آموزش و پرورش در اولویت باشد و عامل محرکی جدائی‌ناپذیر برای ایجاد جمهوری جدید عراق باشد. حکومت برای شناسائی کُردها به عنوان بخشی از جامعه عراق، در سال ۱۹۶۰، دفتر جدید مدیریت مطالعات کردی را تأسیس کرد(30).

در سال ۱۹۶۶ براساس برنامه دوازده ماده‌ای حکومت، کنترل ظاهری امور آموزشی در مناطق کردنشین به کردها واگذار شد و علاوه بر آن تمام عراقی‌ها به مطالعه زبان کُردی ترغیب شدند.

با این‌حال، هنگامی که حکومت با تأکید فزاینده بر نقش آموزش در توسعه و پیشبرد «احساس هویت ملی و آگاه شدن از میراث فرهنگی عرب»وناسیونالیسم عرب حرکت کرد، تنش‌ها توسعه یافت(31). کردها در واکنش به این امر به تقاضای خود برای شناسائی و آموزش زبان کُردی به عنوان آموزش ثانویه در مدارس کُردی و به عنوان عامل ارتقاء ناسیونالیسم کُرد ادامه دادند. سرانجام حکومت در توافقنامه ۱۱ مارس ۱۹۷۰ با حزب دمکرات کردستان، با تقاضای کُردها موافقت کرد و نیز با تأسیس مجدد آکادمی تعطیل شده کُردی، برای ارتقاء فرهنگ و زبان کُردی موافقت کرد(32).

هنگامی‌که قانون (به اصطلاح) خودمختاری فارس در سال ۱۹۷۴ به اجرا گذاشته شد، کُردها امتیازات بیشتری را از حکومت در زمینه زبان و فرهنگ کردی دریافت کردند و ذکر این نکته حائز اهمیت است که تمام امتیازاتی که از حکومت گرفته شد در هنگامی بود که رژیم عراق در یک جنگ عامل بی‌ثباتی و تضعیف‌کننده[1] با پیش‌مرگه‌های کُرد درگیر بود. اما همان طور که در فصل‌های آینده بحث خواهد شد، حکومت عراق در نتیجه موافقت‌نامه ۱۹۷۵ الجزایر، که بین ایران و عراق منعقد شد، جدای از دیگر مسایل حاشیه‌ای، به حمایت ایران از چریک‌های کرد خاتمه داد و مجدداً سلطه خود را بر کردها تحمیل کرد.

پس از آن تلاش برای ترویج و توسعه عربی افزایش یافت. بسیاری از شهرها و روستاها، البته بصورتی ناموفق، دوباره نامگذاری شدند برای مثال کرکوک[2] و تامیم[3] حاج عمران[4] و الناصر[5] (یا پیروزی)، نامیده شدند.

1- Debilitating
2- Kirkuk
3- Tamim
4- Haj Umran
5- Al-Nasr

بسیاری از سازمان‌های فرهنگی کرد منحل و تعطیل شدند و به منظور حذف اشارات کتابهای مدرسه به نام کردستان، آنها را تجدید چاپ کردند و عنوان «منطقه خودمختار» را جایگزین نام کردستان کردند. کُردهای عضو هیات علمی دانشگاه سلیمانیه هم به مناطق غیر کُرد کشور منتقل شدند و حکومت بغداد از طریق سیاست اسم‌نویسی کنترل شده از مرکز، امکان افزایش تعداد دانشجویان ورودی غیرکُرد را به دانشگاه سلیمانیه فراهم ساخت و در نهادی که برای خدمت به جامعه کُرد عراق در نظر گرفته شده بود، فرصت‌های تحصیلی و آموزشی را برای کُردها بیشتر از پیش محدود ساخت(33). و امروزه در عراق تضعیف حکومت بغداد ممکن است باردیگر منجر به سازش موقت بین حکومت و رهبران کُرد وکاهش تبعیض نسبت به قوم کُرد در عراق شود.

حال، برخلاف ایران و عراق که در آنها لااقل اقلیت‌ها مورد شناسائی رسمی قرار گرفته‌اند، در ترکیه دوازده میلیون کرد برای مدت‌های طولانی مورد انکار و تبعیض رسمیِ پذیرفته شده، بوده‌اند.

همانگونه که در فصل چهارم[۱] این کتاب بحث خواهد شد، دولت نوین ترکیه سرگرم جعل هویت و اصالت ترکی بوده است و از این رو نسبت به ظهور هر نوع جنبش ناسیونالیستی قومی دیگری در داخل مرزهایش با خشونت و سرکوب، واکنش نشان داده است. در نتیجه همواره و در همه حال به خواسته کردها برای حق تعیین سرنوشت در حکم خیانت نگریسته شده است.

کردها، که در ترکیه برای پرده‌پوشی و شاید حُسن تعبیر[۲] «ترک‌های کوهستانی» نامیده می‌شوند، در هیچ زمانی، هیچگونه تضمین واقعی برای آزادی فرهنگی در این کشور نداشته‌اند. حتی تا این اواخر هم استفاده از زبان کردی، طبق قانون، ممنوع بود. کُردهای ترکیه به‌علت تبعیض رسمی و شدید نسبت به آنها در برابر دولت ترکیه نسبت به کردهای ایران و عراق موضع

۱- فصل چهارم، کردهای کوهی ـ کردها در ترکیه (همین کتاب).

2- Euphemis tically

آشتی‌ناپذیرتری اتخاذ کرده‌اند، حزب مسلط در کردستان ترکیه، یعنی حزب کارگران کردستان[۱]، برخلاف احزاب عمده کُرد در ایران و عراق با منطقه خودمختار در داخل ترکیه مخالف بوده و آشکارا از تأسیس یک کشور مستقل کُرد طرفداری می‌کند. اما بالطبع قدرت‌ساختار دولت ترکیه امکان دستیابی کُردها را به اهدافشان در داخل ترکیه تقریباً غیر ممکن ساخته است(34).

اما این امر، قدرت‌ساختار دولت، به مراتب در مورد ایران و حتی عراق تضعیف شده صادق‌تر است. در تحلیل و بررسی نهائی، مبارزه کردها برای استقلال بایستی با اجبارها و ضرورت‌های تمامیت ارضی و امنیت ملی این سه دولت ـ کشور مبارزه کند و با توجه به تقدم نظام دولت ـ کشور در امور بین‌المللی و تمایل قدرتهای بزرگ خارج از منطقه به حفظ ثبات و امنیت در منطقه، به نظر نمی‌رسد که ادعاهای وحدت‌طلبانه[۲] «ملت» غیر حاکم کُرد، آن حمایت خارجی را که کُردهابرای موفقیت لازم دارند، کسب نماید.

حکومت‌های حاکم بر گروه‌های منطقه، علی‌رغم تکرار حمایت از اصل حق تعیین سرنوشت، تمایل دارند که در مقابل ادعاهای جدائی‌طلبی مقاومت نموده و از وضعیت موجود ارضی[۳]، حتی در صورت حمایت افکار عمومی از یک «ملت اسیر» معین، حمایت نمایند، زیرا بیم دارند که اگر هر ملت بدون دولت تقاضای استقلال سیاسی نماید و آن را کسب کند، این نیروی بالقوه، در امور بین‌المللی نتایج بسیار وخیمی داشته باشد(35).

به‌هرحال شناسائی حقوق مشروع و رسمی کردهائی که تمامیت ارضی و بقای سیاسی ایران و عراق و ترکیه را تهدید نمی‌کنند باید توسط این کشورها و دیگر کشورهای منطقه‌ای و جامعه بین‌المللی رشد و توسعه داده شود(36).

1- The worker´s party of kurdistan (P.K.K)

2- Irredentist

3- Territoriol status quo

فصل ۲
کردها در ایران

مرور کوتاه تاریخی[۱]

جنبش جدید و نوین کُردها برای خودمختاری در ایران، یک پدیده نسبتاً جدید تاریخی است و پیشینهٔ آن می‌تواند به اواخر قرن نوزده بازگردد. اما، همان‌گونه که در فصل اول ذکر شد، با به قدرت رسیدن سلسله صفوی در ایران، در قرن شانزدهم وشروع رقابت بین فارس‌ها و عثمانی‌ها،کردها تبدیل به آلت دست یا مهره سرباز در این عرصه شطرنج شدند. سلطان‌های عثمانی با استفاده از نزدیکی مذهبی (از لحاظ سنی بودن) با کُردها، تلاش کردند که در برابر صفویان شیعه آنان را با خود متحد کنند(1). شماری از رهبران و سران برجستهٔ عشیره‌ای کُرد، با کمک و مساعدت سلطان سلیم عثمانی علیه حکمرانی و سلطنت شاه‌اسماعیل صفوی قیام کردند. شاه‌اسماعیل با تشخیص و درک خطر نهفته نسبت به پادشاهی و سلطنت خود، علیه این قیام‌ها سریعاً واکنش نشان داد. برجسته‌ترین رهبران قبیله و سران عشیره‌ای گردآوری شده و قلمروهایشان تحت اختیار و فرمان رهبران از دربار تعیین شده، یعنی ترک‌های قزلباش که مایه قوام و پشتیبانی و ستون فقرات ارتش صفوی بودند، قرار گرفتند.

در تاریخ اوت ۱۵۱۴، هنگامی‌که نیروهای سلطان سلیم، با کمک کردها

1- A Brief Historical Review

ارتش شاه‌اسماعیل را در جنگ چالداران در شمال غرب ارومیه شکست دادند، موفقیت اولیه شاه‌اسماعیل در جلوگیری از قیام کردها وارونه و دگرگون شد. جنگ چالداران، برای نخستین بار که قسمتی از منطقه کردستان جدا شده و تحت کنترل عثمانی‌ها قرار گرفته است را مشخص می‌سازد(2).

در طول قرن شانزدهم، دولت‌های عثمانی و صفوی برنامه پیوسته و مداوم ایجاد دولت‌های قوی متمرکز ر ا دنبال کردند، سیاستی که با آزادی نسبی شاهزاده‌نشین‌های کُرد در تضاد بود و منجر به قیام کردها شد. هرچند که این عصیان‌ها توسط ارتش‌های عثمانی و صفوی سرکوب و متلاشی شدند اما رهبران دولتی رسیدن به توافقی برای کنترل کُردها را ضروری و واجب یافتند. در سال ۱۶۳۹ بین ایران و عثمانی معاهده و پیمانی توسط سلطان‌مراد و شاه‌عباس امضاء شد که به صورت قطعی مناطق کردستان را برای ایران و عثمانی تعیین کرده بود، با این پیمان، حکومت مرکزی ایران توانست خان‌های کرد را مطیع سازد و وضعیت نیمه‌مستقل موجود شاهزاده‌نشین‌های کُرد را از میان بردارد. پادشاهان ایران به‌منظور کنترل و جلوگیری از شورش و قیام کردها از خصومت‌های قبیله‌ای و دشمنی‌های بین کُردها بهره‌برداری کردند و سیاست تهدید و تشویق[۱] و سیستم انتخابی و گزینشی پاداش و تنبیه را دنبال کردند(3).

در نیمهٔ قرن نوزده، تقریباً تمامی امیرنشینان و شاهزاده‌نشین‌های کُرد تحت کنترل مستقیم حکومت مرکزی ایران در آمدند، بجز اردلان‌ها، که در ۱۸۶۵ از بین رفتند. آخرین و شاید مهمترین قیام کُرد در قرن نوزده در سال ۱۸۸۰ تحت رهبری شیخ عبیدالله نهری صورت گرفت. عبیدالله به مدت کوتاهی موفق به متحد کردن و یکپارچه نمودن منطقه بین دریاچه ارومیه و دریاچه وان شد و بدین‌صورت دو قسمت ازکردستان را به هم متصل و آنها را

۱- یعنی امیدوار کردن به ارائه پاداش و تهدید کردن به عنوان تنبیه؛ که این سیاست را در اصل هویج و عصا (Carrot and Stick Policy) می‌نامند و ابزاری است جهت تشویق و ترغیب کسی به تلاش سخت و جدی (مترجم).

با هم متحد کرد. ولی این شورش توسط حمله‌ای دوجانبه از سوی ارتش‌های عثمانی و ایران سرکوب شد(4).

پایان جنگ جهانی اول و تجزیه امپراطوری عثمانی موجب ایجاد خلاء قدرتی در منطقه شد که به قبایل کرد و عشیره‌ها امکان و فرصت می‌داد که بار دیگر بر سر کنترل کردستان با ایران و عثمانی به مبارزه و اعتراض برخیزند. بعضی وقت‌ها این شورش‌ها «بیشتر دارای خصلت جنگ و غارت بین عشیره‌ای بود که هر بار عشیره‌ای درگیر آن می‌شد که جهت‌گیری آن عمدتاً علیه ساختار کشور و دولت[1] نبود»(5)، امّا در مواقع دیگر این شورش‌ها بسیار پیچیده‌تر بود و شامل جنگ بین عشیره‌های کُرد و درگیری بین کُردها و دیگر اقلیت‌های زبانی و مذهبی هم بود. قیام اسماعیل آغای سمکو[2] اولین نمونه و مثال بارز از این نوع شورش‌ها و عصیان‌ها است. سمکو، رئیس عشیره شکاک بود که منطقه غرب دریاچه ارومیه را تحت کنترل داشت و خواستار استقلال کردستان تحت رهبری خودش بود. اسماعیل‌آغا سمکو، بعد از غلبه بر عشیره‌همسایه از سال ۱۹۲۰ تا۱۹۲۴ بر بیشتر کردستان ایران اقتدار کم‌اهمیت و ضعیفی داشت.

و مانع مهم رؤیای سمکو یا مشکل عمده تصور او برای استقلال کردستان هم این بود که در غرب دریاچه ارومیه علاوه بر کردها، شیعیان آذری زبان و مسیحیان آسوری نیز ساکن بودند که هر دو گروه درگیری‌های طولانی و مداومی با کُردها داشته و به شدت با آنها جنگیده بودند. در واقع شهرهای ارومیه (رضائیه)، سلماس و خوی در ترکیب جمعیت خود، تماماً آذری بودند و نمی‌خواستند که بخشی از کردستان مورد نظر سمکو باشند؛ در نتیجه، نبرد و نزاع بین کردها و آذری‌ها مدام ادامه یافت.

اسماعیل آغا سمکو همچنین می‌بایست با نیروهای رضاخان، که در فوریه ۱۹۲۱ از طریق یک کودتای نظامی به عنوان وزیر جنگ و فرمانده کل ارتش

1- Stueture of the Stole

2- Ismail Agha Simko (اسماعیل آغا سمکو یا سمیتقو)

ایران، به قدرت رسیده بود، مجادله و مبارزه کند. رضاخان که ارتش ایران را تبدیل به نیروئی منسجم و متمرکز کرده بود، یک لشکرکشی منظم و سامان‌دهی شده و مداوم را علیه سمکو و دیگر رهبران عشیره‌ای شورشی آغاز کرد. رضاخان معتقد بود که اقدامات و عملیات سابق در مقابله با عشیره‌های شورشی با واحدهای اعزامی کوچک نیروهای ارتش ناکارآمد و غیرکافی بوده و باعث قرارگرفتن آن مناطق در دست نیروهای شورشی شده است. بجای این کار، او دستور داد که تیپ‌های منظم و دسته‌های ارتش شورشیان را با توازن زرهی و رزمی و نیروی انسانی و قشون‌کشی درهم شکنند و بدین صورت ارتش ایران شهرهای بزرگ و مهم را به تدریج از شورشیان کُرد بازپس گرفت. در سال ۱۹۲۴ نیرو یا ارتش ده هزار نفری سمکو، به هزار نفر از قبیله خودش یعنی شکاک کاهش یافت. سمکو، در سال ۱۹۲۴ بعد از محاصره و تسلیم نیروهایش توسط حکومت ایران مورد عفو و بخشش قرارگرفت.

در سال ۱۹۲۵، هنگامی‌که رضاخان میرپنج، رضاشاه لقب گرفت و در واقع اولین پادشاه سلسله پهلوی بود، سمکو تمایل به وفاداری دائمی و ابدی را به او و دولت ایران وعده داد.

اما، در سال ۱۹۲۶ سمکو در شورش دیگری شرکت کرد و با دو رهبر و رئیس عشیره دیگر کُرد، حاجی آغای عشیره و قبیلهٔ هرکی[1] و بیگ‌زاده از مرگَوَرتَرگَوَر[2]، همراه شد. نیروهای کُرد بعد از ورود به سلماس و محاصره شاهپور، از جانب نیروهای ایرانی، اعزامی از ارومیه و بندر شرف‌خانه و خوی در آذربایجان، مورد حمله قرارگرفتند و مجبور به عقب‌نشینی به مرز ترکیه شدند که در آنجا سمکو دستگیر و زندانی شد. سمکو بعد از آزادی از زندان ترکیه، مجدداً به ایران بازگشت که بعد از کشمکشی کوتاه و زد و خوردی مختصر با نیروهای نظامی ایرانی در نزدیکی شهر شنو (اشنویه) در

1- Haji Agha (Herki)

2- Begzadeh (Mergever & Tergever)

ژوئن ۱۹۳۰ کشته شد(6).

اما برخی منابع کرد و غربی اظهار داشته‌اند که سمکو در نبرد و جنگ علیه نیروهای ایرانی کشته نشده، بلکه بعد از اینکه وی دعوت نیروهای ایرانی را برای ملاقات با آنها جهت مذاکره برای حل قیام کردها پذیرفت، در ۲۱ ژوئن ۱۹۳۰ به‌دست نیروهای نظامی حکومت ایران به قتل رسید (و یا به دیگر سخن توسط حکومت ایران، ترور شد)(7).

شورش سمکو اولین تلاش مهم و عمده از جانب کردهای ایران، جهت ایجاد کردستانی مستقل در ایران، بود. با وجود برخی موفقیت‌های نظامی اولیه، شکست نهائی سمکو در ایجاد یک دولت ـکشور اصیل کرد یا دولت ملی و حقیقی کرد، ناشی از عدم توانائی وی در غلبه بر محدودیت فکری و تنگ نظری و عدم توانائی ایجاد «دولتی به مفهوم جدید کلمه و معنای نوین آن، همراه با سازمانی اداری» بود. وی قبل از هرچیز، عمدتاً به غارت و چپاول علاقمند بود، از آنجاکه نمی‌توانست عشیره و قبیلۀ خود یا عشیره‌های متحد و قبایل شریک را غارت کند، به مناطق غیر کُرد حمله می‌کرد و تلاش وی بیشتر برای تسلط بر مناطقی غیر کُرد، همچون سلماس و رضائیه و سرانجام خوی بود و کاهش دادن جمعیت و ویرانی زیاد در این مناطق، با یاس و ناامیدی کامل همراه بود(8).

پیروزی نظامی رضاشاه (رضاخان کبیر) بر سمکو و دیگر سران قبیله‌ای و رهبران عشیره‌ای در همه ایران، مقدمه دوره‌ای جدید و عصر نوینی از سرکوب بسیاری از دیگر گروههای قومی در کشور بود.

اساس تلاش رضاشاه برای ایجاد دولتی تحت کنترل مرکز براساس اتحاد ملی تمام مردمان ایران بود، با یک وجدان یا آگاهی فارسی ـایرانی مصنوعی تحمیل شده که البته به وسیله انجمن یا مجمع به اصطلاح هدایت عامه[1] یا ارشاد عمومی صورت می‌گرفت. این سازمان تمام وسایل ارتباطی را کنترل

1- Society for publec Guidance

می‌کرد و کلیه هویت‌های قومی غیر فارس و مشخصات و ویژگی‌های فرهنگی شامل پخش برنامه‌های رادیوئی، کتاب درسی و نشریات را سرکوب، سانسور و توقیف کرد. وسواس و مشغولیت ذهنی رضاشاه برای القاء و تزریق تدریجی آگاهی و وجدان ملی فارسی منجر به ایجاد فرهنگستانی شد، که فقط به منظور پاک کردن و پیراستن زبان فارسی از کلمات زبان‌های خارجی (ترکی و عربی) شد(9) که ثابت شد این عمل به علت اختلاط فرهنگی و آمیختگی قابل تامل زبان‌های فارسی و عربی و ترکی در طی قرون متمادی، امری غیرممکن و بس بعید است.

بکار بردن زبان کردی در آموزش و پرورش، نشریات و محاوره و گفتار عمومی ممنوع شد. هنگامی‌که آموزش و پرورش در بسیاری از مدارس کردستان از هم گسیخته و دارائی‌های این مدارس ضبط و بودجه‌شان قطع شد، به ناچار همه مدارس در کردستان تعطیل شدند. و قانون لباس به سبک اروپائی هم بر کُردها و دیگر ایرانیان تحمیل شد(10). با پیروی از آتاتورک در ترکیه، رضاشاه حتی بر استفاده از عنوان و اصطلاح «ایرانیان کوهی» جهت نام بردن از جمعیت کُرد کشور تأکید نمود. هرچند که استفاده و کاربرد عمومی از عنوان و کلمه «کُرد»، چنانکه در ترکیه ممنوع شد، در ایران هرگز آنچنان تعبیر و ممنوع نشد.

رضاشاه ادارات حکومتی را با مقامات و کارکنان و کارمندان رسمی فارس و آذری در منطقه کردستان ایجاد کرد. با توجه به دشمنی و خصومت تاریخی کردها و آذری‌ها و تنش کُردها و فارس‌ها در قرن بیستم، این سیاست در حکم محروم‌سازی و به حاشیه راندن کُردها بود. به عبارت دیگر به معنی سلب آزادی سیاسی و در حاشیه‌قراردادن کردها بود. به‌علاوه، با پافشاری مجمع ارشاد عمومی یا اصرار انجمن هدایت عامه، اعلام شد که بعضی از مناطق سنتی کُردنشین جزو استان جدید آذربایجان‌غربی می‌باشد، که البته موجب افزایش و تشدید تنش بین کُردها و آذری‌ها شد(11).

اقتصاد کردستان که تا حد زیادی بر تولید تنباکو یا توتون، به عنوان یک

محصول نقد، وابسته بود، با ابداع و اعمال انحصار دولتی بر تنباکو به شدت از هم گسیخته شد، زیراکه رضاشاه به خاطر ارائه کمک‌های سنگین مالی دولت و سوبسید (یارانه) دولتی زیاد به املاک خود زمینهٔ خراب کردن و از بین رفتن تعادل در وضعیت اقتصاد کردستان را فراهم کرد(12). و از طرف دیگر سیاست‌های مدرنیزاسیون رضاشاه، عموماً کردستان را شامل نمی‌شد. در کردستان جاده یا کارخانه‌ای ساخته نشدند و مراقبت‌ها و خدمات بهداشتی به صورت کاملاً ابتدایی و در بدترین وضعیت ممکن باقی ماند. شیوه و الگوی مالکیت زمین تا اندازه زیادی دست نخورده باقی ماند. بدین خاطر بود که به زمین‌داران بزرگ، حتی مالکان اصلی غایب، شامل زمین‌داران شهرنشین، امکان حفظ املاکشان داده شد، و با وجود این واقعیت که در دیگر قسمتهای کشور از تحت کنترل روحانیت بیرون آمد و تحت اختیار قانونی و صلاحیت وزارت آموزش و پرورش یا دیگر ادارات حکومتی قرار داده شد، اما در کردستان اساساً املاک موقوفه و وقف شده مذهبی دست‌نخورده باقی ماندند. بدین معنی که صاحبان سنتی قدرت در کردستان ـ یعنی خان‌های عشیره‌ها و شیوخ مذهبی ـ قادر بودند به استثمار خودشان ادامه دهند(13). و همچنان کردستان «استانی بسیار توسعه نیافته و مجزّا و ادغام نشده در اقتصاد ملی» باقی ماند. و طبقهٔ بورژوازی ضعیف کُرد از انحصارهای دولتی و فراموش کاری تعهدی و تساهل و تسامح حکومت نسبت به کردستان متنفر و بیزار شد(14).

جنگ جهانی دوم، اوضاع سیاسی ایران را دگرگون ساخت و تغییر داد و اقتدار حکومت مرکزی را در استان‌های مجاور و مناطق عشیره‌ای تضعیف کرد.

اشغال ایران توسط شوروی و انگلیس در ۲۵ اوت ۱۹۴۱ و استعفا و خروج اجباری رضاشاه از ایران و عدم اقتدار محمد رضا پسر و جانشین رضاشاه، دوباره نظام سیاسی ـ اجتماعی عشیره‌ای شروع به اظهار وجود خود کرد و ادعاهای جدید خود را مجدداً آغاز کرد.

شوروی و بریتانیا، عملاً بر مناطق تحت اشغال نظامی خودشان حاکم بالفعل بودند. اولین نمود یا تجلی از دست رفتن و کمبود اقتدار حکومت ایران بر استان‌ها خصوصاً آذربایجان و کردستان که تحت کنترل ارتش شوروی بود، فرار هزاران افسر ارتش ایران و سرباز وظیفه به تهران بود(15). در این اوضاع و احوال بود که ناسیونالیسم کُرد دوباره پدیدار شد.

۲.۱. جمهوری کرد مهاباد[1]

جدیدترین مبارزه کردها در برابر اقتدار حکومتی ایران در ۱۹۴۵ صورت گرفت، یعنی هنگامی‌که جمهوری خودمختار مهاباد ایجاد شد، ظهور و سقوط جمهوری مهاباد بایستی در چهارچوب سیاست‌های توسعه طلبانه شوروی در آذربایجان ایران تحلیل و بررسی شوند، جایی که محل امیدواری شوروی بود و امید داشتند ایجاد و حمایت از جنبشی جدائی‌طلب و جهت‌گیری شده به طرف کمونیسم[2]، جهت اعطاء امتیازات اقتصادی بویژه خواسته طولانی مدت دستیابی و دسترسی به خلیج (فارس)، حکومت ایران را تحت فشار قرار خواهد داد.

شوروی‌ها برای پیشبرد سیاست‌هایشان تلاش کردند که یک جبهه متحد کُرد ـ آذری ایجاد کنند. شوروی‌ها که به خوبی از عداوت و خصومت تاریخی بین کردها و آذری‌ها آگاه بودند، در سالهای ۱۹۴۴ و اوایل سال ۱۹۴۵ رهبران قبیله‌ای و رؤسای مختلف عشیره‌ای کُرد را برای بازدید و دیدار از آذربایجان شوروی دعوت کردند. جعفر باقروف، نخست‌وزیر جمهوری سوسیالیستی آذربایجان شوروی، می‌خواست که این رؤسا را به نیاز و ضرورت ایجاد یک جبهه کُرد ـ آذری به‌منظور دستیابی به خودمختاری متقاعد سازد(16)اما از اینکه شوروی ساختارهای عشیره‌ای و اشتراکی جامعه کرد را درک کرده باشند، نشانه‌های قابل توجهی وجود نداشت.

1- The Kurdish Republic of MAHABAD

2- Communist - Oriented

در واقع بسیاری از مارکسیست‌های ارتودکس ایرانی ـ شامل حزب توده طرفدار شوروی، که در سال ۱۹۴۱ تشکیل شد و نظرهای روشنفکران فارس یا طرفدار فارس(17) را منعکس می‌کرد ـ چگونگی تاثیر عوامل زبانی و متغیرهای منطقه‌ای بر رفتار سیاسی عشیره‌ای و گروه‌های قومی غیر فارس را درک نکردند. در مقابل، بسیاری از مارکسیستهای ایرانی غیر فارس، اهمیت عوامل زبانی و متغیرهای فرهنگی را در مورد منطقه خود شناخته و به درستی درک کردند.

این اختلاف قاطع و تعیین‌کننده بین مارکسیست‌های فارس و غیر فارس منجر به ایجاد خلأ و شکاف بین رهبری حزب توده وهمتای آن در آذربایجان شد. این شکاف و انشعاب چپگرای مشهور و برجستهٔ آذری، یعنی پیشه‌وری، را برآن داشت تا اساس فرقه دمکرات آذربایجان، به عنوان حزبی مارکسیست که نماینده و معرف علایق آذری‌ها بود، را بنیان‌گذاری کند. فرقه دمکرات که در سوم سپتامبر ۱۹۴۵ رسماً تشکیل شد و بلافاصله از جانب حکومت ایران متهم شد که دنباله و قسمت الحاقی حزب توده و پیامد آن همدستی و حضور شوروی در آذربایجان می‌باشد. در واقع، نمی‌توان «حزب توده و فرقه دمکرات را کاملاً دو روی یک سکه دانست» بلکه برعکس، این دو به سبب اختلاف اساسی در پایگاه اجتماعی و علائق متضاد و برخی اوقات سیاست‌های متضاد و متباین از هم جدا شده بودند(18).

در جائی که حزب توده بر اصول آشنای مارکسیستی مبارزه طبقاتی و تمرکزگرایی دمکراتیک تأکید می‌کرد، فرقه دمکرات به خودمختاری اقلیت‌ها و استفاده از زبان آذری به عنوان محرک اصلی و وسیله اساسی جهت تحقق حقوق آذری توجه داشت. پیشه‌وری در پاسخ به انتقاد حزب توده مبنی بر سیاست‌های فرقه‌گرایی و سیاست‌های حزب خود اعلام کرد که وقت و زمان آن فرا رسیده است که روشنفکران فارس به وطن‌پرستی افراطی خود و اختلاف‌های زبانی بین خود و دیگر ایرانیان پی ببرند. پیشه‌وری از طریق گفت‌وگویی در رادیو تبریز اعلام کرد که حزب وی به حق استفاده از زبان

مادری در آذربایجان به عنوان اصلی غیر قابل مذاکره می‌نگرد(19).

مسئله خودمختاری زبانی، سیاستهای حزب توده و شوروی را در کردستان به هم زد و بیشتر مساله را پیچیده‌تر کرده بود و همان‌گونه که اروند ابراهیمیان[1] ذکر نموده، سیاستهای حزب توده نسبت به اقلیت‌های زبانی مبهم باقی ماند.

این ابهام تا زمان بعد از کنگره دوم حزب توده در آوریل سال ۱۹۴۸ (بعد از شکست جمهوری‌های خودمختار کردستان و آذربایجان)، که حزب بیانیه‌ای مرتبط و منسجم را دربارهٔ مسایل قومی تنظیم کرد، باقی ماند(20). حزب توده در جزوه‌ای که در سال ۱۹۴۹ تحت عنوان ملت و ملیت منتشر کرد، اصول لنینیستی و استالینیستی ملیت را در مورد ایران بکار برد. نتیجه جزوه این بود که ایران از ملیت‌های مختلف، هریک از رسوم و آداب و زبان خود، تشکیل و ترکیب شده‌اند.

ولی، مشارکت آنان در ایجاد یک فرهنگ غنی ایرانی «و مبارزه مشترک آنها علیه فئودالیسم و استبداد و امپریالیسم» اتحاد و پیوستگی مداوم و درازمدتی را در میان آنها ایجاد کرده است.

تا زمانی که از اقلیت‌های زبانی حمایت و به حقوق آنها برای رعایت خودمختاری احترام گذاشته شود، می‌توان این اتحاد و روابط نزدیک دوستی را بهتر حفظ کرد.

هرچند نفوذ شوروی در شکل دادن به وقایع و حوادث کردستان چشمگیر و مهم بود، اما اختلافات مهمی بین جنبش های خواستار خودمختاری در کردستان و آذربایجان وجود داشت. در آذربایجان برای شوروی یک امتیاز آماده و مصنوع در داخل فراهم بود که عبارت بود از اتکاء و استناد به ذخایر وسیع آذری‌های مارکسیست در آذربایجان شوروی؛ بنابراین بسیاری از بنیادگذاران و پایه‌گذاران و نظریه‌پردازان فرقه دمکرات

1- Ervand Abrahamian

سالها در اتحاد شوروی بسر بردند و با همتایان خود در باکو پیمان‌ها و پیوندهای محکمی برقرارساخته بودند. علاوه بر آن، سیاست جنوبی استالین در نظر داشت که آذربایجان ایران را تجزیه کند و ضمیمه آذربایجان شمالی تحت حاکمیت و اقتدار مسکو باشد(21).

هرچند که دلیل قانع‌کننده و مدرک متقاعدکننده‌ای برای این اظهار که سیاست اتحاد شوروی نسبت به کردستان دقیقاً انعکاس سیاست این کشور نسبت به آذربایجان بوده است، وجود ندارد؛ حکومت شوروی به ایجاد یک دولت کرد در ایران کمک و حمایت کرد و احتمالاً به ایجاد و تاسیس یک دولت مستقل کرد در ایران، عراق و ترکیه علاقمند بوده است، زیرا قادر می‌گشت که وفاداری دولت کردستان را نسبت به خود کسب نماید. اما، استالین سیاست حمایت از ایجاد یک کردستان بزرگتر را دنبال نکرد و این سیاست را ادامه نداد، زیرا بیم داشت که این دولت جدید «یک روح استقلال راکه با سیاست‌های شوروی منطبق نخواهد بود، از خود نشان دهد» و شاید حتی در نهایت تحت نفوذ غرب قرارگیرد، زیرا قدرت سیاسی در تمام مناطق کردستان در دستهای زمین‌داران بزرگ، رؤسای عشایر و رهبران مذهبی متمرکز شده بود، که همه آنها محافظه‌کار و حتی دارای ذهنی ارتجاعی بودند و به همان صورت، نسبت به مقاصد و امیال شوروی مظنون و بدگمان بودند و نسبت به اشاعه و انتشار عقاید کمونیستی نوعی دشمنی و خصومت داشتند»(22) در حقیقت، ظهور و سقوط جمهوری مهاباد نگرش آزمایشی و نظریات جنجالی و متضاد اتحاد شوروی، نسبت به مسئله خودمختاری کردستان، را منعکس کرد.

۲.۲. تشکیل و تکوین کومه‌له[۱]

شهر مهاباد، حتی قبل از اشغال شمال ایران توسط شوروی در طول جنگ

1- The formation of the Komala

جهانی دوم، مرکز اصلی و عمدهٔ جوش و خروش ملی‌گرایی کُرد بود. در مهاباد یک طبقه متوسط[۱] فعال وجود داشت ورهبران آن با خمیرمایه روشنفکری آن زمان آشنا بودند. بعد از اشغال شمال ایران با تصویب و تائید شوروی، به شیوه‌ای منظم و روشمند کُردها جانشین و جایگزین مستخدمین حکومتی و کارمندان دولت شدند.

بسیاری از این کردهای محلی از موقعیت لازم و توانمندی ضروری در داخل جامعه کرد برای حکومت کردن به شیوه‌مؤثر بهره‌مند نبودند، برای مثال، رئیس اسمی عشیره دهبکری[۲]، امیراسعد[۳]، به عنوان فرماندار مهاباد منصوب شد. وی از نظر جسمانی و بینایی، پیرمردی ضعیف بود و به هیچ وجه از اعتماد بسیاری از طایفه‌های درون عشیره خود و حتی اعتماد دیگر عشیره‌های منطقه برخوردار نبود.

به این دلیل، گروهی از کردهای مهاباد به‌منظور کنترل سرنوشت خود، سازماندهی حزب سیاسی خود را با شیوه‌ای مستقل‌تر و مؤثرتر شروع کردند.

در ۱۶ سپتامبر ۱۹۴۲، تعدادی از کردهای مهاباد جهت ایجاد و تشکیل یک کمیته (کومه‌له به زبان کردی) به‌منظور برنامه‌ریزی کارها و جهت طرح اقداماتی برای پیشبرد آرمان خودمختاری کُردها گردهم آمدند، این کمیته خود را کمیتهٔ احیاء کردستان (کومه‌لهٔ ژیانی کردستان)[۴] یا کومه‌له نام نهاد و چند هفته بعد از تشکیل، تعداد اعضایش را در مهاباد به حدود یکصد نفر افزایش داد.

کومه‌له به منظور اجتناب از آشکار شدنش و تفتیش توسط حکام دشمن به‌شیوه‌ای سری از طریق کانون‌های محرمانه[۵] به عنوان واحد اساسی سازمانی تشکیلات خود عمل می‌کرد. اعضای کومه‌له تنها از هویت اعضای

1- Middle - class community 2- Dehbokri
3- Amir As´ad
4- Komala-e zhian-e Kurdistan (کومولە - ژی - کاف)
5- salf- coutained

کانون خودشان اطلاع و آگاهی داشتند. عضویت تا حد زیادی محدود باقی ماند و تنها به آنهائی که والدین کُرد داشتند، محدود می‌شد. آذری‌هائی که در میان کردها زندگی کردند و زبان کردی را به خوبی صحبت می‌کردند، به عنوان کردهائی که نتیجه و محصول اختلاط قومی و نژادی هستند، از عضویت در کومه‌له محروم شدند(23).

کومه‌له به علت روش انتخابی و گزینشگر خود و پایگاه ضعیف و بدون حمایت در خارج از مهاباد، در زمینهٔ گسترش جاذبه و رساندن صدای خود به تمام کردها در کردستان بزرگتر، ناتوان بود.

کومه‌له، با وجود هدف ایجاد یک منطقه خودمختار در سراسر کردستان ایران و با هدف نهائی پیوند این منطقه خودمختار با سرزمین‌های کردنشین خارج از ایران بود، در توسعه و گسترش فعالیت‌هایش به شهرهای مهم کردستان، همچون سنندج و استان کرمانشاه ناموفق و ناکام بود. این مناطق نه تنها توسط ارتش ایران کنترل می‌شد، بلکه همچنین موضع محکم و پایگاه خانواده‌های مشهور کرد شیعه‌ای بود که چندین نسل با فارس‌ها و حکومت ایران روابط نزدیک برقرار ساخته بودند. چون این خانواده‌ها خود را به عنوان بخشی جدائی‌ناپذیر از ایران و جزء لاینفک ملت ایران می‌دانستند. نداهای جدائی‌طلبان کومه‌له در بیشتر مناطق بزرگ کردنشین خارج از مهاباد بی‌جواب ماند. و بدین خاطر کومه‌له برای پیشبرد آرمان خودمختاری کردستان در اتحاد وی تصمیم به اتکاء به اتحاد شوروی را اتخاذ نمود(24). در دو سال اول موجودیت، افراد کمونیست و مارکسیست‌های شناخته نشده به شیوه‌ای غیر منتظره و با حالتی طفره‌آمیز و پرطعنه به کومه‌له نپیوستند. لفاظی‌های مارکسیستی و چپگرایانه اندک اندک در اظهارات کومه‌له وارد شد که البته بیشتر به خاطر افزایش تماس با گروه‌های کُرد عراقی بود تا فعالیت‌های تبلیغی و مفتشی اتحاد شوروی.

خصوصاً، پس از اینکه کومه‌له همکاریش را با "رزگاری کرد" (رستگاری یا رهایی کرد)، یک انجمن ناسیونالیست کرد که تحت تأثیر مارکسیست و

چپ بود و مارکسیست‌ها و دیگر چپگرایان در آن تسلط و نفوذ داشتند، افزایش داد. اعلامیه‌هایش با تقبیح امپریالیسم غرب و حامیانش دارای لحنی تند و سبکی خشونت آمیز شد (25). در همان زمان کومه‌له سیاست ایجاد روابط خود را با دیگر جنبش‌های کرد غیر ایرانی اتخاذ کرد.

در اوت سال ۱۹۴۴، نمایندگان کومه‌له با هیئت‌های نمایندگی از مناطق کردستان عراق و ترکیه در کوه دالان‌پار[۱] جائی که مرزهای ایران و عراق و ترکیه با هم تلاقی دارند و از هم جدا می‌شوند، ملاقات نمودند و پیمانی را تحت عنوان پیمان سه مرز (په یمانی سِی‌سُنُور)[۲] امضاء نمودند. هرچند این پیمان بیشتر جنبه‌ای «سمبولیک و نمادین و تائیدی بر اتحاد بزرگ کردها» داشت تا نقشه‌ای منسجم و برنامه‌ای واقعی برای عمل این پیمان؛ اما به‌هرحال ترسیم طرح محیطی و خطوط جغرافیائی، اندیشه و فکری را تزریق کرد که بعضی از کردهای ناسیونالیست به آن به عنوان سرزمین کردستان می‌نگرند (26).

منطقه کردستان، آن‌گونه که توسط این رهبران و سران ترسیم و مشخص شده، به خاطر عدم دقت، حاوی مطالب نادرستی است که بسیار مورد مجادله و بحث باقی مانده‌اند. برای مثال این رهبران منطقه کردستان را در ایران تا آن سوی کرمانشاه و داخل مناطق لُرنشین و عشیره‌های بختیاری ـ که کرد نیستند ـ امتداد و بسط داده‌اند. به همین نحو امتداد دادن منطقه کردستان به داخل آذربایجان ایران یک منبع درگیری بین ناسیونالیست‌های کرد و آذری در طول ده‌ها سال بوده است.

منطقه دیگر مورد مجادله شهر کرکوک در عراق می‌باشد. آن‌گونه که ویلیام ایگلتون[۳] اظهار می‌کند، جمعیت این شهر نفت خیز به طور مساوی بین کردها و ترکمن‌ها تقسیم شده است و مناطق اطراف و حومهٔ این شهر، مسکن روستائیان عرب و کرد و ترکمن است (27).

1- Dalanpar
2- Peman-e Se Senur
3- William Eagleton

با وجود ماهیت جدال‌برانگیز سرزمین در نظر گرفته شده برای کردستان، این طرح سمبول بر ماهیت سرزمین کرد و ملیت آنان دلالت داشته و جنبش‌های ناسیونالیسم قومی و نژادی کردستان را در طول قرن بیستم رنگ و لعاب نو داده و نیز تحریک کرده است.

ساختار کومه‌له، انعکاس تمایل و گرایش اولیه حزب برای ایجاد یک سازمان غیر روحانی و غیر سلسله مراتبی، بدون فرد یا دستهٔ مسلط و گروه بانفوذ در آن بود و در طی دو سال اول موجودیت مسئله عضویت، به ویژه عضویت در کمیته مرکزی حزب شدیداً مورد بحث و مناظره بود. بعضی از اعضای کمیته مرکزی علاقمند به پذیرش شهروند بانفوذ مهاباد «یعنی قاضی محمد» بودند، در حالی که دیگر اعضاء کمیته، این هراس و دغدغه را داشتند که شخصیت مقتدر وی، ساختار تصمیم‌گیری دمکراتیک کومه‌له را به تحلیل خواهد برد، و افزون بر آن، معلوم نبود که در صورت دعوت، تحت چه شرایطی، قاضی محمد به پیوستن به کمیته مرکزی کومه‌له موافقت خواهد کرد.

قاضی محمد، پسر قاضی علی و یک رهبر مذهبی سنی بود. پدر وی با اسماعیل آغا سمکو، که در اوایل سالهای ۱۹۲۰ به مدت کوتاهی مهاباد را اشغال کرده بود، همکاری کرد. قاضی محمد به واسطه برادرش، یعنی صدر قاضی که عضو پارلمان یا مجلس ایران بود، به‌منظور رسانیدن اعتراض‌ها و شکایات کردها با تعدادی از مقامات رسمی حکومت ایران ملاقات کرده بود. اما، قاضی محمد به عنوان یک رهبر مذهبی با تمایلات اجتماعی و گرایش‌های سیاسی محافظه‌کارانه در نظر ناسیونالیست‌ها و ذهن چپگرایان کرد در کومه‌له، همچنان مشکوک و مظنون باقی مانده بود.

با این حال، هم ناسیونالیست‌های کومه‌له و هم اتحاد شوروی می‌دانستند که بدون شرکت یک چهره معتبر ومقتدر همچون قاضی محمد احتمالاً کومه‌له نمی‌تواند بر رقابت‌های عشیره‌ای فائق آید. در نتیجه در اکتبر ۱۹۴۴ قاضی محمد به عنوان رهبر معنوی و روحانی و چراغ هدایت و راهنما و

صدای کومه‌له، جهت به پیوستن به کومه‌له دعوت شد، اما هرگز وی رسماً به عضویت کمیته مرکزی برگزیده و انتخاب نشد.

در اوایل ۱۹۴۵ معلوم شد که کومه‌له برای دنبال نمودن و موفقیت در انجام اهداف گسترده و وسیع خود، نیاز به کمک خارجی هم دارد. با توجه به اشغال شمال ایران توسط اتحاد شوروی و روابط این کشور با کومه‌له، امری طبیعی بود که طبعاً کمک خارجی از اتحاد شوروی دریافت خواهد شد، ولی حکام و مقامات شوروی از جهت‌گیری ناسیونالیستی کومه‌له و عدم تمایل به برقراری روابط نزدیک‌تر با فرقه مورد حمایت شوروی در آذربایجان خشنود و آسوده‌خاطر نبودند.

اتحاد شوروی، امید داشت که از طریق نفوذ در کومه‌له پیوند و ترکیب جنبش‌های کرد و آذری را با هم تسهیل کند و این دو جنبش را همسو و در راستای اهداف سیاست استالین در ایران قرار دهد.(28)

اتحاد شوروی به منظور اتحاد کرد و آذری، بار دیگر یک هیئت از نمایندگان بلندپایه کرد را برای دیدار از باکو و ملاقات با نخست‌وزیر وقت آذربایجان شوروی یعنی جعفر باقروف، دعوت کرد.

هیئت نمایندگان کرد که در سپتامبر سال ۱۹۴۵ به باکو رسید، توسط قاضی محمد سرپرستی و کنترل می‌شد و شامل دیگر اعضای برجسته کومه‌له همچون علی ریحانی و پسر عموی قاضی محمد، لینی سیف قاضی، بود.

باقروف[۱] به کردها، وعده حمایت نظامی و مالی را در جهت دنبال کردن اهدافشان داد. اما وی سیاست شوروی را در مورد ملیت و اینکه چگونه خواست و تمایل کردها به استقلال با این سیاست منطبق است را تشریح نمود:

> مردم با زبان‌ها و فرهنگ‌های مختلف و مجزا، باید

1- Baghirov

حکومت‌های جدا داشته باشند. ایران شامل چهار ملیت چنین تفکیک شده می‌باشد که شامل فارس زبان ها، مردم گیلکی زبان (در ساحل جنوبی خزر)، مردم آذری زبان آذربایجان و مردم کرد زبان در کردستان می‌باشد و هرکدام از اینها بایستی از نوعی خودمختاری محلی بهره‌مند شوند و اولین ملت در بهره‌مندی از این امر ترک‌های آذربایجان می‌باشند، و البته، برای کردها نیازی وجود ندارد که در تشکیل کشور خودشان عجله کنند.

آزادی کردستان بایستی براساس پیروزی و موفقیت نیروهای مردمی نه تنها در ایران، بلکه همچنین در عراق و ترکیه باشد. در آینده هنگامی به یک کشور مجزا و جدای کرد، به عنوان امری قابل دستیابی نگریسته می‌شود که تمام «ملت» بتواند متحد شود در ضمن خواسته و آرزوی کردها بایستی از خلال خودمختاری آذربایجان به‌دست آید و تأمین شود(29).

قاضی محمد پاسخ داد که کردها اکنون نیاز به کشور و دولت خود را دارند و نمی‌خواهند که سرنوشت آنها با سرنوشت آذربایجان گره بخورد، اگر اتحادی در کار باشد، بایستی با برادرانشان در عراق و ترکیه همراه و همگام شود.

باقروف جواب داد که کومه‌له به جهت تحقق هدف خود و ایجاد کردستانی مستقل، لازم است که خودش را به نوعی حزب سیاسی منظم با ارتش خودی مبدل کند و بر تنگ‌نظری و محدودیت فکری و تعصب قشری خود فایق آید، در این صورت است که اتحاد شوروی می‌تواند از آن حمایت کند. برای تأیید سخن باقروف و تشکیل یک حزب سیاسی دارای انضباط در سپتامبر ۱۹۴۵، یک حزب سیاسی جدید یعنی حزب دمکرات کردستان ایران تأسیس شد. قاضی محمد اصرار و ابرام داشت که تمام کردها به انضمام اعضای کومه‌له به این حزب جدید، به عنوان چتری فراگیر جهت دستیابی و نیل به استقلال کردستان، بپیوندند.

اما به زودی آشکار شدکه حزب دمکرات کردستان ساخته و پرداخته شوروی، مغایر با ساختار دمکراتیک تصمیم‌گیری کومه‌له می‌باشد و این طرح شوروی، با کومه‌له اختلاف دارد. در حالی که کومه‌له دمکراسی لیبرال را الگو و سرمشق خود قرار داده بود، حزب دمکرات کردستان با قانون اقتدار تک نفری، یعنی تمرکز قدرت در دست یکنفر، مانند حکمروائی قاضی محمد شناخته شد(30). اما هواداران کرد اتهام‌های اقتدارگرایی و قدرت‌طلبی راکه به قاضی محمد نسبت داده شده است را باطل و مردود دانستند.

هرچند که دکتر عبدالرحمن قاسملو[1] که بعداً رهبری حزب دمکرات کردستان ایران را به‌دست گرفت، قاضی محمد را به‌خاطر رفتار نمونه، هدایت الگویی و کوشش خستگی‌ناپذیرش در جهت پیشبرد آرمان کردستان که به بهای فداکردن زندگی‌اش بود، ستود(31).

برنامه حزب دمکرات کردستان ایران در بیانیه و اعلامیه‌ای که تحت نظارت کنسول شوروی در ارومیه پیش‌نویس شد و به‌وسیله قاضی محمد و یک‌صدوپنج عضو این حزب جدید امضاء شد، تشریح شده است این اعلامیه به‌طور خلاصه تقاضاهای زیر را شامل می‌باشد:

۱. مردم کرد در ایران باید آزادی و حکومت خود را در اداره مسائل محلی خود دارا باشند و خودمختاری را در محدودهٔ داخل کشور ایران به‌دست آورند.

۲. در آموزش بایستی از زبان کردی استفاده شود و زبان رسمی در امور اداری باشد.

۳. باید فوراً شورای استانی کردستان طبق قانون اساسی انتخاب شود و باید بر تمام موضوعات و مسائل اداری و اجتماعی نظارت و بازرسی داشته باشد.

۴. تمام مقامات رسمی و دولتی باید از نژاد محلی [کرد] باشند.

1- Dr. Abdul Rahman Ghassemlou, (Kurdish Democratic party of Iran)

۵. برای کشاورزان و زمین‌داران باید قانونی تصویب شود و آینده هر دو تأمین شود.

۶. حزب دمکرات کردستان ایران در مبارزه خود تلاشی خاص و ویژه را برای ایجاد اتحاد و به کمال رسانیدن برادری با مردم آذربایجان و دیگر مردمانی که در آذربایجان زندگی می‌کنند (آسوری‌ها و ارمنی‌ها و غیره) انجام خواهد داد.

۷. حزب دمکرات کردستان ایران برای بهبود وضعیت اقتصادی و معنوی مردم کرد، از طریق اکتشاف منابع طبیعی فراوان در کردستان و ترقی کشاورزی و بازرگانی و توسعه بهداشت و آموزش، سخت تلاش خواهد کرد.

۸. ما آرزو داریم که مردمی که در ایران زندگی می‌کنند قادر باشند برای خوشبختی و پیشرفت و ترقی کشور خود آزادانه تلاش کنند(32).

و در ماده‌ای دیگر خواستار شد که تمام عایداتی که توسط دولت در کردستان جمع‌آوری شود، منحصراً در منطقه کردستان هزینه شود.
حکومت ایران، این بیانیه را مبارزه‌ای جدی علیه اقتدارش در کردستان و اولین کوشش و تلاش توسط حزب دمکرات برای ترویج تجزیه‌طلبی به شمار آورد و علی‌رغم ارجاع‌ها و اشارات درون بیانیه به قانون اساسی ایران، هنگامی‌که حزب دمکرات کردستان یک جمهوری مستقل را در مهاباد ایجاد کرد، روشن شد که بیم مقامات و ترس حاکمان ایران توجیه و تصدیق شده است.

تشکیل حزب دمکرات کردستان ایران در ۲۲ ژانویه ۱۹۴۶ در مراسمی رسمی اعلام شد، مراسمی با حضور رهبری حزب دمکرات، چندین رئیس عشیره، ملامصطفی بارزانی (رهبر برجسته کردهای عراق که هنگامی‌که کومه‌له تشکیل شد، نیروهایش را برای تأمین حمایت نظامی از قیام کردها وارد ایران کرده بود) و سه افسر ارتش سرخ که در این مراسم قاضی محمد به

ریاست جمهوری جدید انتخاب و کابینه جدیدی تشکیل شد که در مرحله اول مرکب از رهبری حزب دمکرات کردستان از مهاباد بود

جنگجویان ملامصطفی بارزانی به منظور تشکیل ستون فقرات ارتش جمهوری جدید به نیروهای سرباز (بیگار) عشیره‌ای محلی پیوستند.

نکته جالب توجه اینکه قاضی محمد و وزیر جنگ کابینه جمهوری جدید یعنی سیف قاضی یونیفورم ژنرالی شوروی را به تن داشتند، ولی قاضی محمد به اصرار همکاران و یارانش برای تأکید و گوشزد موقعیت و شدت مذهبی خود عمّامه سفید خود را بر سر گذاشت.

در زمانی که جمهوری خودمختار مهاباد تشکیل شده بود، شوروی موفق شده بود که متحدان خود را در فرقه[1] آذربایجان برای ایجاد جمهوری خودمختار در آذربایجان یعنی جمهوری دمکراتیک آذربایجان، یاری نمایند(33).

بعد از تشکیل جمهوری مهاباد، قاضی محمد در نطق کوتاهی که بیشتر به‌خاطر جلب رضایت حامیان خود، یعنی شوروی، ایراد کرد، به «برادران آذربایجانی» به‌خاطر کسب استقلال تبریک گفت و اظهار امیدواری کرد که آنها کردها را در تحکیم اساس جمهوری‌شان یاری خواهند کرد و این امر منجر به دوستی دراز مدت و پایدار در بین دو جمهوری تحت حمایت شوروی منجر خواهد شد.

همان‌گونه که ویلیام ایگلتون اظهار کرده است، در این مراسم هیچکس نخواست که «با سؤال کردن از خلوص و صداقت قاضی محمد در اعلام برادری کردستان و آذربایجان، مراسم شادی و موقعیت سرورآمیز را خراب و تلخ کند»(34). شوروی‌ها با آگاهی از اختلافات مهم بین اهداف کردها و آذری‌ها، دقیقاً به لزوم رسیدن آذری‌ها و جمهوری کردستان به یک مصالحه و سازش عملی، جهت حفظ نفوذ کافی در شمال ایران که امکان گرفتن حداکثر

1- Firgah

امتیازات را از حکومت ایران فراهم نماید، آگاه بودند.

در این چهارچوب بود که هیئتی به ریاست و سرپرستی قاضی محمد، شامل نمایندگان شوروی به تبریز در آذربایجان سفر کردند و با نمایندگان جمهوری آذربایجان به منظور مذاکره درباره تشکیل یک جبهه متحد علیه حکومت مرکزی در تهران، ملاقات کردند. قاضی محمد و همتای تُرکش در آذربایجان، یعنی جعفر پیشه‌وری[1]، بنا به تحریک و تشویق شوروی در ۲۳ آوریل ۱۹۴۶ یک پیمان دوستی و همکاری را امضا کردند.

این پیمان و معاهده، حاوی اشارات زیادی در مورد برادری کردستان و آذربایجان» بود و زمینه‌های همکاری را بین دو جمهوری تازه تأسیس شده را طرح کرده بود.

عبارات و لحن پیمان هیچگونه شک و تردیدی را در تهران باقی نگذاشت که هر دو جمهوری علی‌رغم ادعاهای مغایر و مخالف، به‌سوی استقلال کامل از ایران حرکت می‌کنند.

به عنوان نمونه، این پیمان خواستار مبادله نمایندگان (مانند مبادله مقامات دیپلماتیک بین دو حاکمیت دولت ملی مقتدر)، خط مشی و طرح‌های مشترک نظامی و توافق‌نامه‌های اقتصادی، تجاری و فرهنگی بین دو جمهوری بود.

علاوه بر آن، این معاهده با صراحت و روشنی، اعلام کرده بود که مذاکرات آینده با حکومت ایران تنهابا در نظر گرفتن منافع مشترک جمهوری کردستان و آذربایجان هدایت و انجام خواهد شد.

معاهده و پیمان ۱۹۴۶ کردستان ـ آذربایجان مشکل‌های پرآزار و دشوار تقاضاهای قومی و خواستهای متضاد کردها و آذری‌ها را نشان داد. ماده دوم این پیمان اظهار می‌دارد که «در مناطقی از آذربایجان که‌اقلیت‌های کرد وجود دارند، کردها به منصب‌های حکومتی در ادارات دولتی منصوب و در مناطقی از کردستان که اقلیت‌های آذری وجود دارند، آذری‌ها در مناصب حکومتی

1- Ja´far Pishevari

تعیین خواهند شد»(35). در حالتی مشابه ماده ششم پیمان بیان می‌دارد که:

«حکومت ملی آذربایجان، اقدامات لازم را برای ارتقاء کاربرد و استفاده از زبان کردی و توسعه فرهنگ کردی در بین کردهای آذبایجان انجام خواهد داد و حکومت ملی کردستان اقدامات مشابه را نسبت به آذربایجانی‌هائی که در کردستان زندگی می‌کنند، انجام خواهد داد»(36). در حقیقت، هیچ کدام از جمهوری‌های کرد مهاباد و دمکراتیک ترک آذربایجان، گام‌های اساسی را برای انجام رساندن مفاد معاهده و یا اقدامات واقعی را برای اجرای مواد این پیمان انجام ندادند. سرانجام، ناسیونالیسم قومی و ضرورت‌ها و مقتضیات منطقه‌ای و مشکل بودن اتحاد و یگانگی مناسب بین این جمهوری‌های متزلزل، که به دستور و به نفع یک قدرت خارجی بودند را ثابت نمودند.

علاوه بر آن، جمهوری‌های کردستان و آذربایجان برای مخالفت و جلوگیری از حمله نظامی ایران، بر حمایت درازمدت شوروی اتکا داشتند، اما اتحاد شوروی و ایران، یک دوره گفتگوهای دیپلماتیک و اقدامات سیاسی را در جهت بهبود و توسعه روابط‌شان آغاز کردند.

شوروی‌ها در مذاکره با احمد قوام – نخست‌وزیر وقت– وعده دادند که در ازاء یک امتیاز نفتی در میادین نفتی شمال ایران نیروهایشان را از ایران، بیرون ببرند و نخست‌وزیر ایران هم یادآور شد که مجلس ایران باید امتیاز نفت را تصویب نماید و چون موعد و دوره مجلس به پایان رسیده است، نیاز به انتخابات برای تشکیل مجلس جدید می‌باشد.

اما، انتخابات پارلمانی طبق قانون ایران، تا زمانی که نیروهای خارجی بخشی از کشور را در اشغال دارند، مجاز نمی‌باشد. در موافقت‌نامه آوریل ۱۹۴۶، اتحاد شوروی وعده داد که نیروهایش را از خاک ایران بیرون ببرد و با اغتشاش‌ها و قیام آذربایجان مانند یک مسئله کاملاً داخلی ایران برخورد کند. موافقت‌نامه همچنین خواستار ایجاد یک شرکت نفتی مشترک مابین ایران و شوروی بود(37). در نهم مه ۱۹۴۶، شوروی‌ها از ایران بیرون رفتند، اما مجلس هیچ‌کدام از آن توافق‌های مورد نظر را، مبنی بر امتیاز نفتی و تشکیل شرکت

نفتی مشترک، تصویب نکرد.

آذربایجانی‌ها با پیش‌بینی عقب‌نشینی ارتش سرخ از ایران و پیامد و گرفتاری‌های این عقب‌نشینی بر بقاء آنها، مذاکره با نخست‌وزیر ایران یعنی قوام را آغاز کردند که سبب شد آذربایجانی‌ها قبول کنند که آذربایجان بخشی جدائی‌ناپذیر و لاینفک از ایران است. قوام در عوض تعدادی از امتیازات سیاسی و اقتصادی را پیشنهاد کرد که عبارت بودند از: به‌رسمیت شناختن نهادهای اجرائی و اعضای آن و قانونگذاری جمهوری آذربایجان به عنوان حکومت قانونی استانی، وعده افزایش تعداد نمایندگان هیئت آذربایجانی در مجلس ایران، اجازه دادن به جمهوری آذربایجان برای حفظ امنیت داخلی توسط نیروهای خودی و پذیرفتن اینکه دولت مرکزی دو سوم عایدات تولیدی به‌دست آمده در آذربایجان را منحصراً برای توسعه پروژه‌ها و اقتصاد داخلی آذربایجان مصرف می‌کند.

نمایندگان آذربایجانی که نمی‌خواستند جوهره اصلی معاهده و روح پیمان بین آذربایجان و جمهوری مهاباد از بین برود قوام را وادار کردند که سیستم آموزشی را اصلاح نماید تاکودکان آذری و کرد امکان یابند که در تمام مدارس ابتدائی منحصراً به زبان‌های محلی خود درس بخوانند(38).

هرچند، گاه‌گاهی صدر قاضی در مذاکرات دولتی ایران ـ آذربایجان جمهوری مهاباد را نمایندگی می‌کرد، کردها به این نتیجه رسیدند که این توافقنامه دستاورد اندکی برای کردها در برخواهد داشت. بنابراین هیئتی از کردهای مهاباد برای ملاقات با قوام‌السلطنه به مرکز فرستاده شد.

نمایندگان کرد برخلاف همتایان آذری خود قادر به کسب هیچ امتیازی از نخست‌وزیر ایران نشدند و قوام هم جهت رنجاندن و نگرانی بیشتر آنها گفت که کردستان بخشی از آذربایجان می‌باشد و اگر کردهاخواستار استان خود در آذربایجان هستند بایستی با جمهوری آذربایجان مذاکره نمایند و رضایت آنها را جلب کنند زیرا تا جائی که به قوام مربوط می‌شد، مهاباد موقعیتی قانونی نداشت. اکنون کردها در خطری مضاعف قرار گرفتند هم به عنوان یک اقلیت

درکشور ایران و هم به عنوان یک اقلیت درکشوری آذری در محاصره بودند.

این مذاکره روابط آذربایجان ـکردستان را خراب و تشدید کرد و منجر به جنگی شد که هنگامی‌که ارتش سرخ به بیرون بردن نیروهایش از ایران مشغول بود، اوج گرفت. هنگامی‌که بیرون رفتن نیروهای شوروی از آذربایجان و کردستان ادامه یافت، ارتش ایران به تدریج اقدام به خلع سلاح نیروهای کردستان و آذربایجان و برقراری مجدد سلطه حکومت مرکزی در آن مناطق کرد و باکنار رفتن حفاظت و حمایت شوروی در ابتدای دسامبر ۱۹۴۶، وجود جداگانه و تجزیه شده جمهوری آذربایجان به بن بست و پایانی ناگهانی رسید. هنگامی‌که لشکر چهارم ایران تحت فرماندهی سرلشکر همایونی، که اندکی قبل از آن یک لشکرکشی، موفق را برای خنثی کردن قیام عشیره‌ای و اغتشاش قبیله‌ای در استان جنوبی، یعنی خوزستان، رهبری کرده بود، مهاباد را با قشون‌کشی جدید محاصره نمود و همان سرنوشت تلخ هم در انتظار مهاباد بود. ارتش ایران در ۱۷ دسامبر ۱۹۴۶، وارد مهاباد شد و جمهوری مهاباد کمتر از یکسال پس از تشکیل، یکباره سقوط کرد و متلاشی شد. یک دادگاه نظامی قاضی محمد و صدر قاضی و سیف قاضی را با اتهام به خیانت به اعدام صحرایی محکوم کرد و آنان را در تاریخ ۳۱ مارس ۱۹۴۷ در میدان اصلی شهر به دار آویختند. زیربنا و زیرساخت‌های جمهوری کردستان تخریب شد و جلوه‌های آشکار ناسیونالیسم کرد، همچون تدریس زبان کردی، به کلی ممنوع شد.

با وجود این واقعیت که جمهوری مهاباد بر کمتر از یک‌سوم کردهای ایران اعمال حاکمیت کرد وکمتر از یک سال دوام آورد و به طول انجامید، اما این جمهوری برای جنبش کرد در سراسر خاورمیانه بصورت نقطه عطفی باقی مانده است. در طول موجودیت این جمهوری، بسیاری از آرزوهای کردها به ثمر رسید، زبان کردی، زبان رسمی بود و نشریات ادواری کردی زبان و ادبی رونق یافت. پیش‌مرگه‌های کردستان جانشین واحدهای پلیس بودند و یک بوروکراسی حکومتی کرد برپا شد و تلاش‌هائی برای تشویق ایجاد دیگر

مناطق خودمختار در کشور و تبدیل کردستان به پایگاهی برای «تمام نیروهای دمکراتیک ایران» انجام شد(39). هیچ جنبشی در کردستان موفق به دستیابی به دستاوردهائی همچون عواید و دستاوردهای نسبتاًکم جمهوری مهاباد نشد.

۲.۳. بعد از (جمهوری) مهاباد: ناسیونالیسم کرد و حکومت دیکتاتوری پهلوی[1]

سقوط و مرگ جمهوری کرد مهاباد، خلع سلاح قبایل و عشیره‌های کرد و همبسته کردن دوباره و ادغام مجدد گروه‌های قومی غیر فارس را در ساختار قدرت متمرکز پدیدار و در حال ظهور تهران، توسط [محمد] رضاشاه، تسریع کرد و شتاب داد.

بسیاری از قبایل و عشیره‌های کرد که به جمهوری مهاباد پیوسته بودند، به مناطق عشیره و قبیله خود بازگشتند و به گفته ژنرال حسن ارفع[2] که از ۱۹۴۴ تا۱۹۴۶ رئیس ستاد ارتش ایران بود، کردها به سرزمین عشیره‌ای خود بازگشتند «نه تنها با این احساس تلخ و جریحه‌دار شده که عزیزترین چیز که همان استقلال کوتاه‌مدت خویش است را از دست داده باشند، بلکه با این آگاهی و دانش که این واقعه همانند بسیاری از وقایع قبل، تمام نشده است و بهتر است که فعلاً ساکت و آرام بنشینند و خود را شهروندانی خوب و مُطیع نشان دهند»(40) احساسات و نیت بیان شده توسط ژنرال ارفع، در واقع سیاست‌های شاه جوان را نسبت به ناسیونالیسم قومی در بخش عمدهٔ دوران سلطنت سلسله پهلوی بیان می‌کند.

با خنثی کردن جنبش‌های خواهان خودمختاری در آذربایجان و کردستان، شاه شروع به تحکیم قدرت خود نمود. توافقنامه‌های دوستانه قوام نخست‌وزیر با جمهوری‌های آذربایجان و کردستان، و حمایت حزب توده و کمک‌های اتحاد شوروی از وی، سپر و حفاظ قوام در برابر حرص و طمع و

1- After MAHABAD: Kurdish Nationalism and the Pahlavi Dictatorship.

2- General Hassan Arfa

هوس‌های سیاسی شاه بود.

اما، با سقوط این دو جمهوری و عقب کشیدن نیروهای شوروی از شمال ایران موقعیت قوام تضعیف شد، خصوصاً، هنگامی‌که در انتخابات مجلس در ۱۹۴۶ و ۱۹۴۷ بسیاری از متحدان سابق قوام کرسی‌پارلمانی را از دست دادند، پایگاه قدرت وی تضعیف شد و راه برای عزل قوام از نخست‌وزیری توسط شاه در اواخر ۱۹۴۷ هموار کرد.

هرچند، عزل شدن و کنار رفتن قوام از مرکز سیاسی، امکان قدرت دیگر رقبای بالقوه شاه را در راه دستیابی به قدرت مطلقه حذف نکرد، یکی از این رقبای بالقوه ژنرال علی رزم‌آرا، رئیس ستاد ارتش ایران، بود که درصدد بود تا از طریق بازسازی ساختار فرماندهی و جایگزین نمودن و انتخاب افسران وفادار و همفکر در مقام‌ها و پست‌های کلیدی نظامی، خود را در موقعیتی مطلوب و مقامی مناسب برای مبارزه و کشمکش قدرت احتمالی با شاه قرار دهد. هنگامی‌که دولت ترومن در آمریکا به شاه اطلاع داد که کمک‌های آتی ایالات متحده آمریکا به ایران، مشروط به حرکات و اصلاحات داخلی و پایان بخشیدن به فساد و عدم کارآیی می‌باشد، مواضع و چشم‌اندازهای رزم‌آرا قوتی غیر منتظره و غیر مستقیم یافت. شاه که علاقمند و مشتاق به جلب نظر حمایت آمریکا به طرف خود بود، تصمیم گرفت تا به شرکت دادن در بازی قدرت و استفاده از کمک رزم‌آرا در اجرای اصلاحات واقعی تن دهد. شاه بدون مشورت مجلس، رزم‌آرا را در تاریخ ۲۶ ژوئن ۱۹۵۰ به عنوان نخست‌وزیر ایران منصوب کرد.

همان‌گونه که شاه وعده داده، بود رزم‌آرا شروع به تصفیه سیاستمداران بلند پایه ایرانی نمود که شامل دستیاران و شرکای سیاسی قوام‌السلطنه می‌شد و اقداماتی جهت تمرکز زدائی قدرت سیاسی از طریق تقدیم یک لایحه برای ایجاد مجالس و انجمن‌های استانی انجام داد و خواستار اجرای یک برنامه جمعی رفرم و اصلاح ارضی فراگیر شد.(41)

رزم‌آرا بعد از به قدرت رسیدن به‌واسطه حمایت ایالات متحده و دسیسه

چینی سفارت این کشور، به‌منظور تحکیم موقعیت خود درصدد کسب حمایت قدرت خارجی، نقش دلال در سیاست ایران، و انگلستان را ایفا کرد. برای همین منظور وی تلاش وافری کرد که موافقت و مصوبهٔ پارلمان ایران را دربارهٔ یک توافقنامه نفتی با شرکت نفت ایران وانگلیس که تحت کنترل انگلستان بود به‌دست آورد.

هرچند، این توافقنامه نسبت به توافقنامه‌های سابق با انگلستان بهتر بود و موافقت و تصویب مجلس موجب دو برابر شدن عایدات مالی حکومت ایران می‌شد، اما رزم‌آرا با موضع و مخالفت شدید پارلمان که ناشی از احساس ناسیونالیستی رو به رشد بود و علاقه به ملی ساختن صنعت نفت ایران داشت، روبرو شد.

اصرار رزم‌آرا بر تصویب توافقنامه الحاقی و پافشاری و مقابله وی با نیروهای ناسیونالیست در پارلمان منجر به از دست دادن وجهه و اعتبار خود و برچسب خوردن با تهمت‌هایی مانند "مهره انگلستان یا عروسک بریتانیا" شد.

رزم‌آرا این بار برای ادعای دوباره و اظهار وجود اقتدارش و رد اتهامات ضد ناسیونالیست بودن خود به سمت اتحاد شوروی گرایش یافت. وی یک موافقت‌نامه تجاری با شوروی امضاء کرد و اختلافات ارضی ایران و شوروی حل شد، وی همچنین در مقابل فشار آمریکا برای وارد ساختن ایران به یک پیمان نظامی طرفدار غرب مقاومت کرد و مشاوران آمریکائی را از نظارت بر برنامه‌های اصلاح اقتصادی کنار زد و میدان عمل مشاوران نظامی آمریکا را محدودتر ساخت(42) شاید انگیزه و محرک اصلی سیاست رزم‌آرا در نزدیکی به اتحاد شوروی، ایجاد نوعی تعادل و توازن بین شرق و غرب و نمایاندن خود به عنوان یک ناسیونالیست مشروع و قابل اعتماد ایرانی بود.

از طرفی نتیجه نهائی آن بود، که وی در حالی که حمایت ایالات متحده و انگلستان را از دست داد موفق به ایجاد اعتبار ناسیونالیستی برای خود در جبهه داخلی نشد. به عبارتی در ایجاد استوارنامه ملی‌گرایی‌اش در جبهه

داخلی شکست خورد.

از طرف دیگر توافقنامه (طرفداری از بریتانیای) رزم‌آرا با انگلستان شرکت نفتی ایران و انگلیس، که به نفع این کشور بود و موافقت‌نامه تجاری با اتحاد شوروی که امتیازی برای این کشور بود، پایگاه و اساس حمایت از رزم‌آرا را در میان ناسیونالست‌های غیر مذهبی و غیر روحانی ایران از بین برد، گرفتن ژست‌های طرفداری از چهره‌های حزب توده، که روحانیت به آنان به عنوان کمونیست های ملحد و منکر خدا می‌نگریستند، و سبک جنگجویانه او، شیوه مقابله‌جویانه سیاسی وی در برابر چهره‌های رهبری مذهبی، اندک اندک هرم یا سلسله مراتب روحانیت و حکومت مذهبی را از وی دور و بیگانه کرد.

هنگامی‌که در ۷ مارس ۱۹۵۱، رزم‌آرا توسط یک عضو گروه بنیاد گرای اسلامی به نام فدائیان اسلام[1] به قتل رسید، خط مشی سیاسی وی ناگهان پایان یافت.

بعد از قتل نخست‌وزیر، رزم‌آرا، نمایندگان ناسیونالیست در پارلمان ایران، اصرار خود را بر ملی کردن صنعتی نفت ایران چندین بار تکرار کردند.

برای ملی‌گرایان یا ناسیونالیست‌ها، کنترل بریتانیا بر منبع اصلی در آمد ایران در حکم استعمار اقتصادی و ربودن آزادی عمل و استقلال کشور بود.

احساسات ناسیونالیستی توسط جبهه ملی ایران، به رهبری دکتر محمد مصدق، بیشتر و بیشتر انعکاس یافت جبهه ملی که در تابستان ۱۹۴۹ در مخالفت با تصویب توافق نامه الحاقی نفتی با شرکت نفت ایران و انگلیس و اقتدارگرائی دربار و اقتدار پادشاهی در حال ظهور شاه تشکیل شد، یک گروه چتری و فراگیر بود که طیف وسیعی از سیاستمداران ایران را به طور مشخص در برمی‌گرفت.

این جبهه مخالف اعطاء امتیازات سیاسی و اقتصادی به هر دو بلوک

1- Fadaiyan - e Islam

سرمایه‌دار و کمونیست بود و طرفدار و علاقمند به حفظ فاصله مساوی با هر دو اَبرقدرت بود و نیز خواستار ایجاد یک حکومت مرکزی قومی که آزادی‌های اساسی تمام ایرانیان را، بدون توجه به سابقه قومی و زبانی آنها، تضمین کند (43).

جبهه ملی با ایجاد اعضای قانونی و نهادهای قانونگذاری نیمه خودمختار استانی، همان‌گونه که توسط رزم‌آرا به عنوان وسیله‌ای برای تضمین حقوق اساسی همهٔ ایرانیان پیشنهاد شده بود، مخالفت کرد.

دکتر مصدق و همکارانش بیان داشتند که حکومتی که به شیوه‌ای دمکراتیک کنترل و انتخابات آزاد بدون دخالت دربار، انجام شود، هنگامی می‌تواند حقوق تمام ایرانیان رأی‌دهنده را به بهترین شیوه تضمین کند که حکومت به اندازه کافی برای جلوگیری و ممانعت از تجزیه کشور قوی باشد.

بیم و هراس اعضای جبهه ملی و دیگر ملی‌گرایان یا ناسیونالیست‌های ایرانی از آن بود که بدون یک حکومت مرکزی قومی قدرتهای خارجی بار دیگر از احساسات منطقه‌ای و استانی بهره‌برداری خواهند کرد و با استثمار آن، نهضت‌ها و حرکت‌های تجزیه‌طلبانه همانند جنبش‌های جدایی‌طلبانه در آذربایجان و کردستان ایجاد خواهند کرد.

با توجه به محبوبیت و شهرت رو به افزایش جبهه ملی و وجههٔ و محبوبیت و شخصیت رو به رشد دکتر مصدق و نفوذ او در میان روشنفکران ایرانی، تقاضای جبهه ملی برای ایجاد و تشکیل یک حکومت مرکزی قوی مخالفتی قوی و جدی در استان‌های اطراف نکرد. در واقع، جبهه ملی و رهبر آن نزد غیر فارس‌ها و آنهائی که سابقه حمایت از حقوق ایرانیان غیر فارس را داشتند، محبوبیت و وجهه خوبی را دارا بود. برای مثال دکتر کریم سنجابی که یک روشنفکر محبوب کرد بود، عضو برجسته جبهه ملی و کابینه مصدق شد.

شاه ظهور و رشد جبهه ملی و مصدق را به عنوان مانعی در راه توسعه پادشاهی و گسترش سلطنت به یک مرکز قدرت مطلقه می‌نگریست و در نتیجه شاه، حسین علاء حامی وفادار و سلطنت طلب و سیاستمدار طرفدار

انگلیس، را به عنوان نخست‌وزیر جدید منصوب نمود، اما علاء، ثابت نمود که نمی‌تواند با دکتر مصدق رقابت نماید و حریف او شود و حتی اثبات کرد که در متوقف نمودن جنبش ملی کردن نفت که پارلمان را فراگرفته بود، ناتوان و اقداماتش بی‌تأثیر است.

در ۲۶ آوریل ۱۹۵۱، پارلمان به اتفاق آراء لایحه جبهه ملی را دربارهٔ ملی کردن صنعت نفت ایران، تصویب کرد.

اهمیت تصویب این لایحه از این واقعیت نشأت می‌گیرد که پارلمان ایران بیشتر شامل نمایندگانی بود که ساختار قدرت طرفدار انگلستان و طرفدار پادشاهی را نمایندگی و معرفی می‌کردند، اما آنان به زودی به حمایت عمومی سراسری برای پایان دادن به انحصار و سلطه نواستعماری بریتانیا در ایران پی بردند و آن حمایت شدید عموم مردم را تشخیص دادند.(44)

گذراندن لایحه ملی کردن نفت از مجلس، موجب استعفای نخست‌وزیر ایران، علاء، شد. استعفای علاء، و رای اعتماد کل مجلس به رهبری جبهه ملی، شاه را در آوریل ۱۹۵۱ وادار به انتصاب دکتر مصدق به عنوان نخست‌وزیر ایران کرد.

مرام و برنامه کار ناسیونالیستی و آرمان‌ها و ایده‌آل‌های دمکراتیک و لیبرال دکتر مصدق و تمایل او به حکومت کردن بر کشور از طریق انتخابات آزاد، اشتیاق و شور و شوقی را در میان روشنفکران کرد برانگیخت، حزب دمکرات کردستان ایران که بعد از سقوط جمهوری مهاباد توسط شاه غیر قانونی شده و از حمایت قانونی بی‌بهره بود بار دیگر فعالیت خود را به صورت مخفیانه و پنهانی شروع کرد.

اولین انتخابات استانی از زمان سقوط جمهوری مهاباد، که در آن نامزدها و کاندیدهائی هم از طرف حزب دمکرات کردستان شرکت کرده بودند، در اوایل ۱۹۵۲ برگزار شد. نمایندگان این حزب به آسانی پیروز شدند، اما هنگامی‌که ارتش شاه وارد مهاباد شد، نتایج صندوق انتخابات ابطال شد و حکومت مقامات سیاسی حامی و طرفدار سلطنت را منصوب کرد.

نخست‌وزیر، مصدق، نسبت به بی احترامی تحقیرآمیز و بی‌ملاحظه‌گی تحکیم‌آمیز نظامی به نتایج انتخابات آزاد مخالفت کرد، اما وی نمی‌توانست با شاه علناً مخالفت کند، چون طبق قانون اساسی ایران، پادشاهی پهلوی، فرماندهی عالی نظامی و کل نیروهای مسلح را هم عهده‌دار بود. در همان سال، قیام‌های مهمی در دیگر بخش‌های کردستان رخ داد.

بیشتر این شورش‌ها ضد فئودالی بودند و به همان اندازه علیه زمین‌داران فئودال کرد و ضد ارتش شاه بود. بنابراین یک اتحاد تاکتیکی یا یک اتحاد و ائتلاف مناسب بین شاه و خان‌های بزرگ کرد و زمین‌داران بزرگ، برای سرکوب دهقانان شورشی در کردستان تشکیل شد.

حمایت تمامی کردها و نفرات نظامی و شبه نظامی کرد از حکومت دکتر مصدق، شاه را از آنان دور و بیزار کرد و نیز متقاعد ساخت که باید به هر قیمتی کردها کنترل شوند. به عنوان مثال کردهای ایران در یک نمایش دسته‌جمعی و توده‌ای، حمایت خود را از جهاد مصدق اعلام کنند، یعنی فقط برای وادار کردن شاه به سلطنت و نه «حکومت مطابق آنچه که در قانون اساسی وضع و تصریح شده بود»، کردها در ۱۳ اوت ۱۹۵۳، تماماً به محدود شدن قدرت شاه و تبدیل وی به پادشاهی منطبق با قانون اساسی رأی مثبت دادند.

طبق گفته دکتر عبدالرحمن قاسملو، در شهر مهاباد که پنج‌هزار نفر رأی‌دهنده در رفراندوم شرکت کرده بودند، شاه تنها دورأی به‌دست آورد (45).

وقتی که حکومت دکتر مصدق که به شیوه‌ای دمکراتیک و براساس رای مردمی انتخاب شده بود، به‌واسطه کودتائی که بانی و عامل اصلی آن ایالات متحده آمریکا و انگلیس بودند و تحت نام عملیات آژاکس[1] انجام گرفت، این دوره لیبرالیسم مغلوب شد و ناگهان به پایان رسید (46). کردها که امید داشتند تحت رهبری مصدق به حقوق خود دست یابند، یک بار دیگر خود را

1- Ajax

تحت سلطه و اختیار رژیم شاه یافتند و به آسانی بر بقایای مقاومت کردها در مقابل نیروهای شاه غلبه شد.

با این حال، شورش‌های پراکنده در سراسر کردستان ادامه یافت. و حتی یکی از مهمترین شورش‌های بعد از سال ۱۹۵۳، در سال ۱۹۵۶ در میان عشیره جوانرودی[1] در نزدیک کرمانشاه رخ داد.

سرزمین سخت کوهستانی و ناهموار و انزوا و جدایی نسبی کردهای جوانرودی، آنان را قادر کرد تا به ایستادگی و مقاومت در برابر تهاجم نیروهای مسلح شاه در گذشته بپردازند.

اما دیگر قادر به مقاومت در برابر ارتش بسیار مجهزتر و فوق‌العاده ایران نبوده و از پای درآمدند و دیگر تا زمان شروع حکومت جمهوری اسلامی در سال ۱۹۷۸، قیام و شورش مهم دیگری در کردستان ایران رخ نداد.

تلاش شاه برای آرام ساختن کردستان، علاوه بر اعتماد و اتکاء به نیروهای نظامی به‌وسیله به همکاری پذیرفتن رهبران عشیره‌ای در سیستم پادشاهی و سلطنتی از طریق سیاست پاداش‌های مالی و سیاسی، جلو رفت. مثلاً شاه صاحبان سنتی قدرت را در عشیره جاف‌ها شناسائی و مشخص کرد! و به آنها مناصب و مقامات بلندپایه‌ای را در حکومت محلی و حکومت مرکزی در تهران پیشنهاد داد.

شاه هنگامی‌که برنامه اصلاحات ارضی را به عنوان بخش مرکزی انقلاب سفید خود در سال ۶۳ـ ۱۹۶۰ اجرا کرد، زمین‌داری بزرگ و سران قبیله‌ای و رهبران عشیره‌ای جاف را اساساً دست نخورده باقی گذاشت. در کاخ شاه به سالار جاف موقعیت بسیار بالای حکومتی داده شد و به عنوان مقامی بلندپایه شناخته شد و برادر وی تبدیل به یک عضوعشیره‌ای با نفوذ در پارلمان ایران شد (47).

عشیره عمدتاً شیعه و حکمفرمای اردلان هم شمار زیادی افراد برجسته

1- Javanioudi

را در خلال حکمروائی شاه پرورش داد و به حکومت ارائه کرد.

آخرین وزیر دادگستری دربار شاه، یک کرد از عشیره اردلان بود. کردها همچنین سربازانی ارائه کردند که به بالاترین مقام‌ها و درجات در ارتش شاه رسیدند. به عنوان مثال سرلشکر پالیزبان[۱]، فرماندار کرد کرمانشاه، یکی از وفادارترین و صادق‌ترین حامیان شاه حتی بعد از سقوط پادشاهی پهلوی بود(48). سرلشکر پالیزبان با استفاده از توپوگرافی[۲] و دموگرافی[۳] (جمعیت‌شناسی) کردستان و پیوندهایش با منطقه به مدت چند سال از مقر خود در عراق به جمهوری اسلامی حمله می‌کرد و مکرر رفت و آمد داشت. هرچند پاداش سیاست تهدید و تشویق شاه نصیب بعضی از کردها می‌شد، اما زندگی اکثریت کردها در طول حکمرانی و سلطنت شاه همچنان بدون تغییر باقی ماند. خصوصاً هنگامی‌که مالیات محصول اصلی کردستان، یعنی تنباکو، افزایش یافت، سرمایه‌های لازم از منطقه خارج و وضع اقتصاد کردستان وخیم‌تر شد.

شاه هم از طریق ضروری کردن و مقرر نمودن زبان فارسی به عنوان زبان ویژه و انحصاری در امور حکومتی و هم به‌واسطه واجب کردن و مقرر نمودن آن در تمام مطبوعات و کتابها، عملاً می‌خواست که جلوی تجلی و جلوه‌های آشکار قومیت کردی را بگیرد و آن را خاموش کند، هرچند امکان و اجازه‌ای محدود به برنامه‌های کردی در رادیو و تلویزیون داده شد، اما مطابق قانون تعیین شده بود که تدریس در مقطع ابتدائی کاملاً به زبان فارسی باشد. حکومت برای اطمینان از پیروی از سیاست‌های پیوستگی زبانی خود، افراد

1- Palizban

وزرای دادگستری از کابینهٔ رزم‌آرا تا بختیار به ترتیب عبارتند از:
محمدعلی بوذری، شمس‌الدین امیرعلایی، علی هیئت، رضا تجدد، عبدالعلی لطفی، جمال اخوی، فخرالدین شادمان، علی امینی، عباسقلی گلشائیان، محمد مجلسی، محمدعلی هدایتی، محمدعلی ممتاز، نورالدین الموتی، غلامحسین خوشبین، محمد باهری، باقر عاملی، جواد صدر، منوچهر پرتو، صادق احمدی، غلامرضا کاویان‌پور، حسین نجفی، محمد باهری، یحیی صادق وزیری (سنندجی).

2- Topography

3- Demography

غیر بومی را برای ریاست مؤسسات آموزشی در مناطق کردستان اعزام می‌کرد و طبعاً فعالیت سیاسی و آزادی در کردستان محدود شد، اما این امر با سیاست‌های تمرکز قدرت شاه عیناً همان‌گونه که در بقیه نقاط کشور اجرا می‌شد مطابقت داشت(49).

قبل از انقلاب ایران، شاه به آخرین اقدام برای تضعیف کردها دست زد. تسریع این امر به‌واسطه قیام‌های کردها علیه حکومت عراق در سالهای ۱۹۶۰ برای کردها فاجعه بار بود.

شاه به قدرت رسیدن حزب بعث «رادیکال» در کشور همسایه یعنی عراق را، به عنوان تهدیدی برای جاه‌طلبی خود، که درصدد بود تبدیل به قدرتی منطقه‌ای بلامنازع و غیر قابل اعتراض در خلیج (فارس) شود، و تهدیدی برای ثبات منطقه می‌نگریست. در نتیجه، وی تصمیم گرفت از قیام کردها در عراق جهت بی‌ثبات ساختن رژیم بعثی بغداد استفاده کند و همان‌گونه که در فصل سوم بحث خواهد شد، قیام اولیه کردها توسط جنگجوی کار آزموده و کهنه‌کار کُرد، ملامصطفی بارزانی، رهبری شد.

تاسال ۱۹۶۶، تنها کمک خارجی مهم به پیش‌مرگه‌های ملامصطفی از طرف حزب دمکرات کردستان ایران بود، اما شاه با به کار بردن پتانسیل کمک مستقیم به ملامصطفی به عنوان ابزار و وسیله‌ای برای «حفظ مقدار و تأمین نفوذ در جنبش ناسیونالیست کرد» پی برد. عقیده بر این بود که جنبش بارزانی وابسته به این کمک خواهد شد(50). شاه به درستی محاسبه کرده بود که با کمک به ملامصطفی، می‌تواند وی را وادار و مجبور به قطع کمک به کردهای ایرانی نموده و حتی از وی برای جلوگیری از فعالیت کردها در داخل ایران استفاده بنماید. همین که کمک حکومت ایران به ملامصطفی افزایش می‌یافت، به همان نحو نفوذ شاه نیز رشد پیدا می‌کرد. این امر در سال ۱۹۶۶ منجر به انتشار یک بیانیه مهم سیاسی از جانب ملامصطفی در رابطه با جهت‌گیری جنبش کرد در ایران شد. این بیانیه، ملی‌گرایان یا ناسیونالیست‌های کرد را به ترک دشمنی و خصومت علیه رژیم شاه فرا

می‌خواند، در غیر اینصورت به قطع حمایت ایران از پیش‌مرگه‌های کرد در داخل عراق و شکست حتمی شورش کردها علیه رژیم بعث منجر می‌شد. هر جنگجوی کرد که جنگ را علیه رژیم شاه ادامه دهد یک دشمن «انقلاب کردها» تلقی می‌شود. و استنباط و برداشت ملامصطفی آن بود که پیش‌مرگه هایش در برابر حکومت عراق شانس بیشتری از کردهای ایران در برابر رژیم شاه دارند و کردها بایستی اهداف خود را به‌خاطر هدف سریع و فوری پیروزی در عراق قربانی و فدا کنند.

سیاست همکاری ملامصطفی با رژیم شاه، مانند یک شکست پست و زیانی خوارکننده، برای خودمختاری کردستان مضر بود. و این امر منجر به ایجاد انشعاب عمده و شکاف در بین کردهای عراقی و همتایان ایرانی آنها در حزب دمکرات کردستان ایران شد. چندین شورش ایرانی که به نیروهای ملامصطفی پیوسته بودند، به ایران بازگشته و قیام جدیدی را علیه رژیم پهلوی شروع نمودند. منطقه کردستان از محدودهٔ مهاباد گرفته تا بانه و سردشت، به عنوان مرکز این قیام جدید انتخاب شد و یک کمیته برای هدایت و رهبری و ادامه آن ایجاد شد، اما، شورشیان به زودی خود را در محاصره نیروهای ارتش ایران یافتند و مسیر فرار آنها توسط پیش‌مرگه‌های ملامصطفی مسدود شد. بعضی از رهبران اصلی این شورش مانند عبدالله معینی و شریف‌زاده در جنگ با ارتش ایران کشته شدند و افرادی دیگر همچون سلیمان معینی، برادر ارشد عبدالله، توسط خود ملامصطفی دستگیر و اعدام شدند. با یک برآورد و تخمین ساده چهل نفر کرد شورشی ایرانی توسط نیروهای ملامصطفی کشته و یا دستگیر و یا جهت اعدام و مرگ حتمی به حکام و مقامات ایران تحویل داده شدند(51). سیاست «تفرقه انداز و حکومت کن» شاه عملی شد و کردها بار دیگر قربانی سوء هدایت (دولت) خود و رهبری فرصت‌طلب شدند.

۲.۴. انقلاب دولت جمهوری اسلامی ایران و کردها[۱]

بعد از سالها سرکوب کردها توسط رژیم شاه، امری کاملاً بدیهی و طبیعی بود که آنها از انقلاب ۷۹ـ۱۹۷۸ ایران مشتاقانه و با شور و شوق حمایت کنند. درواقع، طیف وسیعی از مردم کرد از آغاز در مراحل اولیه روند انقلاب شرکت کردند. آنچه که کردها به عنوان خیانت شاه به آن می‌نگریستند، چنانکه یک ناظر و مشاهده‌گر آن را «حداقل مقدار تأسف و کمترین حد ترحم»(52) نامید، تبدیل به محرکی اضافی و افزایشی برای کردها، در پیوستن به نیروهای انقلابی علیه رژیم پادشاهی و سلطنتی شد. همانگونه که در جائی دیگر بحث کرده‌ام، تنها کردهائی که از شرکت در فعالیت‌های ضد شاه خودداری کردند، سران قبایل و رهبران عشیره‌ای بودند، همچون جاف‌ها، که در همکاری با سیاست‌های مالی و سیاسی شاه ذینفع بودند(53).

اشتیاق و شور و نشاط اولیه کردها از مرگ و سقوط سلطنت پادشاهی پهلوی به این درک و تحقق تلخ رسیده بود که به خواست و تقاضاهای خودمختاری کردها از جانب وی توجهی نمی‌شود. و از شواهد نیز چنین برمی‌آمد که هدف آیت‌ا... خمینی برای ایجاد یک جمهوری اسلامی متمرکز و قوی با اهداف کردهای خواهان خودمختاری جدایی‌طلب اختلاف خواهد داشت. همانگونه که آیت‌ا... خمینی اظهار داشت، تقاضاهای ملیت‌قومی برای خودمختاری جدایی‌طلبانه در یک دولت و کشور اسلامی زائد می‌باشد:

> بعضی وقتها کلمه اقلیت‌ها برای مردمی همچون کردها، ترک‌ها، فارس‌ها، بلوچ‌ها و اینگونه بکار می‌رود. این مردم نباید اقلیت نامیده شوند، زیرا این عنوان را فرض می‌کند که بین برادران ایران اختلافی وجود دارد، هرچند که در اسلام چنین اختلافی به هیچ وجه جایی ندارد، بین مسلمانانی که به زبان‌های مختلف سخن می‌گویند، اختلافی وجود ندارد، مثل عرب‌ها و فارس‌ها. به احتمال زیاد

1- The Iranian Revolution, the Islamic Republic, and the Kurds.

> اینگونه مشکلات توسط آنهائی ایجاد شده که نمی‌خواهند مسلمانان کشورها متحد باشند. آنان مسائل ناسیونالیسم، پان‌عربیسم، پان‌ترکیسم و اینگونه ایسم راکه مخالف عقاید اسلامی است، ایجاد می‌کنند؛ و نقشه آنها، تخریب اسلام و فلسفه اسلامی است(54).

با وجود رد «اهمیت پلورالیسم یا کثرت‌گرائی فرهنگی و قومی» توسط آیت‌ا... خمینی، قانون اساسی جمهوری اسلامی وجود گوناگونی و تنوع زبانی را در میان مردم ایران به رسمیت شناخته است. در ماده پانزدهم قانون اساسی، زبان فارسی به عنوان زبان رسمی ایران شناخته شده است. ارتباطات رسمی و مواد آموزشی و تربیتی بایستی به زبان فارسی باشد. اما، اجازه استفاده از زبان‌های محلی در رسانه‌ها و کلاس درس تا آنجا که در موازات با زبان فارسی بکار می‌روند، داده شده است(55). در قانون اساسی ایران، تنها اقلیت‌های مذهبی همچون (مسیحیان ، یهودیان و زرتشتیان) به رسمیت شناخته شده‌اند، در حالیکه کردها هیچگاه حتی به عنوان یک اقلیت به رسمیت شناخته نشدند، بلکه به کردها به عنوان جزء لاینفک امت یا جامعه اسلامی نگریسته شد و از این رو به صورت متفاوت با دیگر گروه‌های مسلمان در کشور، با آنها رفتار نشد.

اما کردها به سقوط رژیم شاه به عنوان فرصتی بی‌نظیر و بی‌سابقه برای تقاضاهای خودمختاری بسیار بزرگتر از آنچه در برابر مردان مهاباد [جمهوری مهاباد] قرار گرفت، می‌نگریستند، «زیرا به ظاهر این بار منافع و حضور فیزیکی شوروی‌ها با دیگر قدرتهای خارجی در کار نبود»(56). برای همین منظور، رهبری کردستان تلاش کرد که بر شکل و ساختار دولت در حال ظهور بعد از پادشاهی پهلوی در ایران تأثیر بگذارد.

دکتر عبدالرحمن قاسملو که در ۱۹۷۳ دبیرکل حزب دمکرات کردستان ایران شد، بعد از چندین سال تبعید در اروپا، جهت تبدیل حزب دمکرات کردستان ایران، که اساساً راکد مانده بود، در هنگام انقلاب به کشور بازگشت

تا به سازمان اصلی و سیاسی کردستان در ایران رونقی تازه بخشد.

حزب دمکرات کردستان ایران، همانند دیگر احزاب و گروه‌ها به اهمیت قانون اساسی جدید در تضمین حقوق کردها پی برد. در ۳۰ و ۳۱ مارس ۱۹۷۹ حکومت ایران رفراندومی را برگزار کرد که از رأی‌دهندگان درخواست می‌کرد تا به یک پیشنهاد رأی مثبت بدهند: حفظ سیستم پادشاهی یا جایگزینی آن با یک جمهوری اسلامی. حزب دمکرات کردستان ایران و دیگر گروه‌های غیر مذهبی در کشور، رفراندوم را تحریم کردند، زیرا تنها دو انتخاب یا دو راه چاره را پیشنهاد می‌کرد.

با توجه به وجود کینه و تنفر از رژیم شاه آشکار بود که اکثریت رای‌دهندگان، جمهوری اسلامی را انتخاب خواهند کرد. تشویق و نصیحتِ آیت‌ا... خمینی برای یک لبیک توده‌ای مردم، منجر به یک پیروزی همگانی و بزرگ برای روحانیون، با ۹۸/۲ درصد آرا به‌منظور جایگزینی پادشاهی با جمهوری اسلامی شد و برای کردها اولین رویارویی سیاسی آنها با رژیم انقلابی در تهران بود(57). کردها هم مانند دیگر احزاب غیر مذهبی، تلاش خود را بر قانون اساسی جدید، که دولت موقت مهندس بازرگان مسئولیت تهیه پیش‌نویس آن را به‌عهده داشت، متمرکز نمودند.

هرچند نکات عمده قانون اساسی در پاریس، توسط طرفداران غیر مذهبی و غیر روحانی و میانه‌رو آیت‌ا... خمینی تنظیم شده بود و تا حد زیادی متأثر از قانون اساسی ۱۹۰۶ ایران و قانون اساسی جمهوری پنجم فرانسه بود. طرح پیش‌نویس قانون اساسی که در تاریخ ۱۸ ژوئن ۱۹۷۹ توسط حکومت مهندس مهدی بازرگان علنی و ارائه شد خواستار ایجاد یک ریاست جمهوری قوی و یک سیستم قدرت متمرکز و منسجم حکومت شده بود. و هرچند این قانون اساسی به حقوق فردی و جمعی ایرانیان توجه کرده بود، اما به بسیاری از تقاضاهای خودمختاری جدایی‌طلبانه‌ای که بعضی از کردها به آن امید داشتند، در آن کمترین اشاره‌ای نشده بود. و طرح قانون اساسی بیشتر به‌خاطر اظهار رضایت بیشتر احزاب غیر مذهبی که شامل حزب دمکرات

کردستان ایران نیز می‌شد، که نه امتیازات خاص و ویژه‌ای به روحانیون داد و نه خواستار یک سیستم سیاسی بود که در آن روحانیون تسلط داشته باشند، اما در عین تعجب و ناباوری، آیت‌ا... خمینی به شیوه‌ای غیر منتظره و آنی با کمترین اصلاحات، طرح پیش‌نویس قانون اساسی را تائید و از مهندس بازرگان خواست که آن را به تصویب عمومی بگذارد.

مهندس بازرگان و اپوزیسیون یا مخالفان اعتراض کردند و خواستار یک مجلس مؤسسان به‌منظور بحث دربارهٔ طرح پیش‌نویس قانون اساسی و انجام اصلاحات ضروری قبل از رفراندوم عمومی شدند و آنان استدلال می‌کردند که نباید بدون بحث دربارهٔ یک قانون اساسی توسط نمایندگان مردم آن را با عجله تصویب کرد. حزب دمکرات کردستان ایران به دیگر احزاب اپوزیسیون و مخالف پیوست و تقاضا نمود که یک مجلس مؤسسان مرکب از حداقل پانصد عضو برای بحث و تجدید نظر در طرح قانون اساسی انتخاب شود.

هنگامی‌که آیت‌الله کاظم شریعتمداری، چهره مهم روحانی و رهبر مذهبی آذربایجان، از ایده مجلس مؤسسان منتخب حمایت کرد، و بدین ترتیب، موضع مخالفین تقویت و حفظ شد، سرانجام سازش و توافقی حاصل شد که طبق آن مجلس منتخب در طرح قانون اساسی تجدید نظر کند.

اما این نهاد و هیات جدید، مجلس خبرگان، قرار شد که به جای پانصد عضو، از هفتادوسه عضو تشکیل شود، یعنی عیناً مخالف آنچه که اپوزیسیون خواستار آن بود.

ایرانیان در گردهمایی‌ها و اجتماع‌های رسمی و غیر رسمی نظراتِ متعددی دربارهٔ طرح قانون اساسی بیان کردند. در میان گروه‌های قومی، برخی اصرار داشتند که قانون اساسی نهائی مفاد و مواردی را شامل شود که خودمختاری را برای استان‌های آنان تضمین نماید، در حالی که بعضی دیگر مسالمت‌آمیزتر و آشتی‌پذیرتر بودند.

از یک سو، شیخ محمد طاهر بشیر الخاقانی[۱]، رهبر مذهبی اعراب خوزستان، به مردم منطقه خود دربارهٔ فشار زیاد برای خودمختاری هشدار می‌داد که مبادا غیر وفادار به شمار آیند. از طرف دیگر، شیخ عزالدین حسینی، رهبر مذهبی کردهای سنی مهاباد، استدلال کرد، از آنجا که ایران کشوری چندملیتی است، قانون اساسی آن بایستی حقوق فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی ـ سیاسی تمام گروه‌های قومی را به رسمیت بشناسد. وی همچنین این عقیده و نظر را مطرح کرد که تأمین حقوق کردها نیازمند ترسیم دوبارهٔ مرزهای استانی ایران خواهد بود که این ترسیم مجدد، سرزمین‌هائی از استان‌های چون آذربایجان، ایلام و کرمانشاه را به کردستان منتقل می‌کرد(58) این امر بار دیگر مشکل اعطای خودمختاری به کردهای ایران را بدون اعتنا و پایمال نمودن حقوق دیگران، همانند آذری‌ها، به خوبی روشن ساخت.

با این وجود، گروهی که خود را مسلمانان متحد کردستان می‌نامیدند، تهدید نمودند که اگر تقاضای خودمختاری کردستان در تجدید نظر قانون اساسی مورد توافق قرار نگیرد، قیام مسلحانه خواهند کرد(59). بحث و جدل تند بر سر طرح قانون اساسی و تقاضاهای خودمختاری کردها یاد سالهای دهه ۱۹۴۰ و ظهور و پیدایش جنبش‌های جدائی‌طلب در آذربایجان و کردستان، که اهداف آنها در لفافهٔ کسب خودمختاری مطرح بود، را در اذهان عمومی زنده می‌کرد، علاوه بر آن، آیت‌ا... خمینی و حامیان روحانی و مذهبی وی بیم داشتند که اگر با آنچه که اصولاً بعضی از خواست‌ها و تقاضاهای قومی و گروه‌های غیرروحانی هم بود. در تجدید نظر قانون اساسی موافقت شود، پایهٔ سیستم حکومتی متمرکز و مرجع حکومتی آنان (در دولت اسلامی) آشفته و تضعیف خواهد شد. آیت‌ا... خمینی به‌منظور مقابله با خواست‌ها و تقاضاهای رو به افزایش ناسیونالیست‌های قومی، نطقی مهم را برای هیئت روحانیون مهاباد ایراد کرد. در این نطق

1- Shaikh Mohammad Taher Shubayr al-khagani

آیت‌ا... خمینی تاکید کرد که بحث دربارهٔ طرح قانون اساسی تنها در چهارچوبی اسلامی صورت می‌گیرد و روحانیت ملزم و محق و متعهد است که از به میان آوردن «اصول غیر اسلامی» توسط دیگران در آن جلوگیری به‌عمل آورد.

آن‌گونه که آیت‌ا... خمینی اظهار داشت «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به معنی قانون اساسی اسلام است. هنگامی‌که روشنفکران بیگانه شده و غرب‌زده که اعتقاد و ایمانی به اسلام ندارند، نظرات و نوشته‌های بیگانگان را ارائه می‌کنند، راحت ننشینید. قلم هایتان را به‌دست گرفته و در مساجد، از محراب‌ها، در خیابان‌ها و بازارها، چیزهائی را بگوئید که از نظر شما بایستی در قانون گنجانده شود»(60).

به نظر می‌رسید که شکاف و خلاء بین جمهوری اسلامی در حال ظهور ایران و آرمان بعضی از کردها بیشتر شد. طرح نهائی قانون اساسی ایران، هنگامی‌که توسط مجلس خبرگان تصویب شد، نوعی سیستم قدرت متمرکز را در چهارچوبی (به ظاهر) اسلامی، به همان اندازه سیستم دولتی پهلوی ایجاد کرد و مستقر ساخت. حتی قبل از اینکه بحث بر سر قانون اساسی، روابط بین مقامات و هیأت حکومت اسلامی و رهبری کردها را تیره کند، گروه‌هایی مسلح از ارتش و پاسداران[۱] انقلاب که تازه تشکیل شده بود، در برخوردهائی نظامی با پیش‌مرگه‌ها و طرفداران حزب دمکرات درگیر شدند، و تنش‌ها افزایش یافت. سپس در مارس ۱۹۷۹، یک هیئت کرد جهت ارائه خواست و تقاضاهای خودمختاری به آیت‌ا... خمینی در شهر مذهبی قم با وی دیدار کرد. هرچند که آیت‌ا... خمینی به آگاهی از تبعیض گذشته علیه کردها توسط رژیم پهلوی اعتراف کرد، اما، به هیئت نمایندگان کرد گفت که بنا به هدف اصلی ایجاد حکومت متمرکز و مستحکم تقاضاهای خودمختاری آنها در داخل ایران اسلامی غیر قابل قبول است(61). بعد از این ملاقات،

۱- اساسنامه سپاه پاسداران و طرح آن در ابتدا توسط ابراهیم یزدی پیشنهاد شد (مترجم).

رهبری کردها متقاعد شد که قادر نخواهند بود آیتا... خمینی را قانع و متقاعد سازند که این نوع خودمختاری برای کردستان ایرانی که دارای ساختار فدرالی است، تمامیت ارضی کشور را به خطر نخواهد انداخت(62). با این حال کردها در حالی که حمایت خود را از انقلاب ایران تکرار می‌کردند، به مذاکره با حکام حکومت مرکزی ادامه دادند. در کنار بعضی ملاحظات سیاسی، گاهی مذهب در تشدید تنش بین کردهای سنی و رهبری شیعه در قم و تهران نقش به سزایی را بازی کرد. در حالی که در طول سلطنت و حکمروائی شاه، عموماً به مذهب به عنوان یک ملاک قطعی و معیار قاطع هویت قومی کرد نگریسته نمی‌شد...

پس از نشات گیری انقلاب، نشان‌هائی از آگاهی رو به رشد عامل مذهبی در میان کردها، همچون فارس‌ها، پدید آمد(63). نگرانی کردها آن بود که دولت اسلامی، آن‌گونه که توسط آیتا... خمینی ترسیم و توجیه شده بود، به بهای از دست رفتن قدرت و موقعیت و اعتبار رهبران سنی در کردستان خواهد بود و به نوعی تسلط مذهبی محدود مورد نظر خواهد انجامید.

علاوه بر آن، رهبران کرد نگران بودند که رهبریت مذهبی در تهران، هردو رهبران مذهبی و غیرمذهبی کرد را با رهبران شیعه وفادار به جمهوری اسلامی جایگزین خواهد کرد(64). شاید ترس و بیم کردها به خاطر ایجاد و پدید آمدن کمیته‌های انقلابی در کشور به عنوان چشم و گوش انقلاب و برای اطمینان از رعایت استانداردها، معیارها و الگوهای جدید اسلامی بود که توسط روحانیون شیعه در قم و تهران به دقت مشخص شده بودند.

در هنگام نفوذ رو به رشد شیخ عزالدین حسینی در میان کردها، روحانیت قم و تهران یک روحانی کرد محافظه‌کار را از کرمانشاه، به نام احمد مفتی‌زاده[1]، به عنوان صدای معتبر ملت کرد و نماینده واقعی مذهبی کردها

۱- احمد مفتی‌زاده در سال ۱۳۱۴ در خانواده‌ای روحانی در سنندج متولد شد. پس از طی مقدمات علوم دینی و معارف اسلامی وارد کردستان عراق شد. بعدها در کردستان مکتب قرآن را تأسیس کرد.
عملکردهای او را در کردستان از زوایای مختلف بررسی می‌کنند، حتی گروهی او را عامل درگیری

ترفیع دادند و به او کمک کردند. شیخ عزالدین حسینی به صدور فتواهای مخالف مفهوم آیت‌ا... خمینی از حکومت اسلامی و تأکید آیت‌ا... خمینی بر ایجاد ولایت فقیه ادامه داد(65)، یعنی همچنان بر صدور احکام در مخالفت با بعضی عقاید و تصورات حکومت و تأکید به تمرکز هر چه بیشتر قدرت ادامه داد زیرا که آیت‌ا... خمینی، مطلق‌گرایی را با متمرکز کردن تمام قدرت در دست‌های فقیهی ناتوان توجیه می‌کرد.

در مصاحبه‌ای در اکتبر ۱۹۸۲ شیخ عزالدین حسینی اعتراض‌ها و ایرادات خود را به نسبت با صراحت ابراز داشت:

> «بسیاری از حکومت‌ها در گذشته از قبیل حکومت‌های صفوی و عثمانی ادعا کرده‌اند که با نام اسلام عمل می‌کنند اما در واقع اسلامی نبوده‌اند. و اخیراً مورد آیت‌ا... خمینی را هم در ایران داریم، که اسلام را بهانه و مستمسک کرده است. همه آنان قشری، واپس‌گرا و عامی و هرزه بودند و اسلام و روح و ماهیت آن را خراب کردند. آنچه که ما داریم یک حکومت اسلامی نبوده و...، بلکه یک دیکتاتوری تحت لوای اسلام بود. آنان از نام مذهب برای سرکوب مردم استفاده می‌کنند و مردم هم این مساله را به خوبی می‌دانند. در مذهب سنی، پیشوایی مذهبی به عنوان رهبری سیاسی یا نایب امام دیگری (مانند امام زمان و...) وجود ندارد. نقش روحانی این است که مرشد در راه شناختن خدا باشند. شما همچنین بعضی روحانیون شیعه و سنی را خواهید دید که این مفهوم را نپذیرند، یعنی درک آیت‌ا... خمینی را از ولایت فقیه رد می‌کنند، در کل ایران رژیمی اسلامی نیست(66).

شیخ عزالدین در همان مصاحبه، ملاقات خود را با آیت‌ا... خمینی در

و ناآرامی در کردستان می‌دانندا ولی به هرحال جهت مطالعه بیشتر مراجعه کنید به: [نشریه چشم‌انداز ایران، ویژه‌نامه کردستان، فروردین ۱۳۸۲، مصاحبه با صدرحاج سید جوادی، ابراهیم یونسی، عزت‌اله سحابی، هاشم صباغیان، فاروق کیخسروی و احسان هوشمند] (مترجم).

آوریل ۱۹۷۹ یادآوری کرد که در آن دیدار، وی خواستار حمایت آیتا... خمینی از این خودمختاری برای کردستان و طرح یک قانون اساسی اسلامی شده بود، طبق گفته حسینی، آیتا... خمینی گفت که در ایران هر کسی مورد ظلم و تحت ستم بوده است اما همه چیز برای همه بهتر خواهد شد.

هنگام رفتن، آیتا... خمینی به حسینی گفت که «آنچه که من از شما می‌خواهم امنیت کردستان است» حسینی در پاسخ گفت «اما آنچه که من از شما می‌خواهم، خودمختاری برای کردستان است» (67).

هرچند که هرگز این دو رهبر مذهبی، دیگر هرگز همدیگر را ندیدند و دوباره از نزدیک ملاقات ننمودند، ولی، نزاع و خصومت آنها بر سر جهت‌گیری سیاسی جمهوری اسلامی و نقش اقلیت‌ها در این نوع خودمختاری همچنان ادامه یافت و هیچگاه فرونکش نکرد.

با وجود اینکه حکومت اسلامی تهران به طور جدی از اظهار نظر و صحبت در مورد ماهیت و اثرات تقاضاهای پراکنده و گوناگون خودمختاری کردستان خودداری می‌کردند، اما شروطی جدی را ابراز کردند، و کردها هم اقدام به برپائی انتخابات شوراهای شهر در چندین شهر نمودند[1].

بسیاری از افراد شوراهای تازه انتخاب شده و منتخب جدید از اعضاء یا هواداران حزب دمکرات کردستان ایران بودند و مورد تائید سازمان چریکی مارکسیست لنینیست فدائیان خلق و سازمان چپگرای اسلامی مجاهدین خلق بودند.

این سازمان بعد از مدتی کوتاه مدارا و تحمل جمهوری اسلامی، شروع به یک‌رشته عملیات مبارزه مسلحانه بی‌وقفه علیه نظام حکومت اسلامی کردند.

۱- دکتر ابراهیم یزدی در یک مصاحبه حضوری با مترجم (در اسفند ۸۲) اظهار داشت که: «بهترین و آزادترین انتخابات در ایران پس از انقلاب در ایران، انتخابات شورای شهر سنندج بود که مرکب از طرفداران کومه‌له، مفتی‌زاده و دیگران بود.»

آنان در کردستان، زمینه‌ای مساعد برای عضوگیری و سربازگیری جدید و پایگاهی برای عملیات علیه نظام حکومت ایران و رژیم جدید هنوز استقرار نیافته، یافتند(68) تا اندازه‌ای به علت همکاری نزدیک «چپ» ضد حکومتی ایران و جنگجویان کرد و رهبرانی برجسته مانند دکتر قاسملو و شیخ عزالدین حسینی، آیت‌ا... خمینی انتخابات شوراهای شهری بهار ۱۹۷۹ را ملغی و پوچ و باطل اعلام کرد. علاوه بر آن، به‌علت جهت‌گیری نئومارکسیستی دکتر قاسملو و دیدگاه سوسیالیستی در لفافه مذهبی شیخ عزالدین، آیت‌ا... خمینی به این نتیجه عجولانه و لجوجانه رسید که تقاضاهای خودمختاری کردستان یک توطئه‌ای ملهم و القاء شده مارکسیستی علیه انقلاب ایران است. در پایان تابستان ۱۹۷۹، توسط آیت‌ا... خمینی، فعالیت و مرکز حزب دمکرات کردستان ایران به عنوان یک حزب سیاسی ممنوع و توقیف شد، و دکتر قاسملو و شیخ عزالدین حسینی به عنوان مرتد و مفسد فی‌الارض، اتهامی که به‌طور خودبخود مجازات مرگ را در برداشت، شناخته شدند. چنانکه قبلاً اشاره نمودم هرچند که اکثر کردها از آغاز اعلام کردند که هدف آنها تضعیف نظام جمهوری اسلامی ایران نیست و بلکه هدف ایجاد یک حاکمیت دولت ـ و خودمختاری‌طلبی ساده در کردستان است. مکرراً و پیوسته دکتر قاسملو با تأکید اظهار داشت «بگذارید یک چیز را روشن نمایم: هیچ نیروی سیاسی در کردستان ایران نمی‌خواهد از ایران جدا شود، تقاضاهای ما در چهارچوب قانون کشور ایران تنظیم شده‌اند»(69). در واقع وی به ابداع شعار «دمکراسی برای ایران، خودمختاری برای کردستان» به عنوان شعاری محبوب برای حزب دمکرات کردستان ایران کمک کرد.

سرانجام حکومت مرکزی اصرار بر آن داشتند که ابتدا حزب دمکرات کردستان ایران وفاداری و برادری خود را به ایران و اصول انقلاب اسلامی ثابت کند. اولین وزیر دفاع جمهوری اسلامی ایران، دکتر مصطفی چمران، گفت که اگر حزب دمکرات کردستان ایران و دیگر کردهای مخالف و معاند، واقعاً به انقلاب اسلامی و نظام اعتقاد دارند، «ما هم خودمختاری کردستان و

هم کنترل تمام ایران را نیز به آنان می‌دهیم، به نحوی که بتوانند به ما نشان دهند چگونه خودمختاری و آزادی را به همهٔ گروه‌ها در کشور می‌دهند. اما اگر آنان تنها خیال‌پرستی می‌کنند و شعارهای غلط و گمراه‌کننده را برای مخفی نمودن مقاصدشان و پنهان کردن نیتشان جهت آسیب زدن و صدمه به اسلام و انقلاب و خدمت به منافع قدرتهای خارجی، که منافع آنان درست برخلاف منافع مردم ایران و کردستان و کردهاست، می‌دهند تا آخر با آنها خواهیم جنگید»(70). چمران با این اظهارنظر خود، حزب دمکرات کردستان را ملامت و سرزنش کرد؛ که «اگر شما واقعاً برای آزادسازی و خودمختاری مردم کرد می‌جنگید، پس چرا پیوسته نیازی به تهدید آنان دارید؟ شما چرا باید کردهائی را که با حکومت اسلامی صادقانه همکاری می‌کنند یا هوادار و طرفدار آن هستند به وحشت انداخته، ترور کنید یا به دار اعدام بیاویزید؟ به ملت کرد و کردستان اجازه بدهید آزادانه از هر طرفی که می‌خواهد چه جمهوری اسلامی و چه حزب سیاسی مورد حمایت خارجی‌ها و بیگانه حمایت کند»(71). تلاش دکتر چمران در سال ۱۹۷۹ در جهت شکست و سرکوبی مخالفت‌ها و شورش‌ها در کردستان و انهدام توانائی نظامی واحدهای چریکی فدائیان و مجاهدین در کردستان بسیار سودمند و مؤثر بود. و علاوه بر آن، هرگز به این پرسش که «منظور حزب دمکرات کردستان ایران از خودمختاری چیست و ابهام‌ها و پیامدهای یک چنین خودمختاری برای بقیه کشور چیست؟» پاسخ داده نشد! حکومت موقت با نخست‌وزیری، مهندس بازرگان، مدت کوتاهی پس از به قدرت رسیدن و انتخاب شدن، درصدد برآمد که به اقلیت‌های قومی غیر فارس با تعهد اطمینان دهد که بی‌عدالتی‌هائی که توسط سلطنت و پادشاهی پهلوی بر آنان اعمال شده است، در حد توان جبران و تأمین خواهد شد. مهندس بازرگان، که خود از اقلیت آذری بود، سفری به تبریز نمود و نطق مهمی را هم دربارهٔ این موضوع برای مردم کردستان و آذربایجان ایراد کرد. حتی اولین کابینه مهندس بازرگان در بعد از انقلاب شامل دو نفر از مشاهیر کرد، مانند: دکتر کریم سنجابی،

رهبر کارآمد کهنه‌کار جبهه ملی و داریوش فروهر بود، سنجابی به وزارت خارجه و فروهر به وزارت کار منصوب شده بودند. هر دو نفر آنها به عنوان ناسیونالیست‌های ضد شاه بسیار فعال، باسابقه و معتبر و مورد احترام فارس و غیرفارس بودند.

نخست‌وزیر، بعد از انتصاب اعضای کابینه، در تاریخ ۱۴ فوریه ۱۹۷۹ یک هیئت نمایندگی حسن نیت را به ریاست و سرپرستی داریوش فروهر، جهت بحث و بررسی بر سر تقاضای خودمختاری با رهبران کرد، به کردستان فرستاد.

اما با وجود قدرت و اقتدار قانونی و به حق مهندس بازرگان به عنوان نخست‌وزیر و رییس حکومت، قدرت سیاسی بالفعل در دست شورای انقلاب بود که ضد سکولاری‌ها یا ضد غیر مذهبی‌ها در آن تسلط داشتند. به‌علت ضعف مهندس بازرگان در برابر شورای انقلاب و وجود چند مرکز مافیای قدرت در مرکز، هیئت نمایندگی فروهر در ارائه تعهد استوار به رهبران کرد ناتوان بود. این مسئله که کردها نمی‌توانستند اختیاراتی را که خودمختاری مبهم می‌بایست به حکومت محلی خودمختار اعطا و تفویض کند، معین نمایند و تشخیص دهند، مشکل را بیش از پیش پیچیده‌تر می‌کرد. همچنین، آنگونه که قبل از این شرح داده شد تقاضاهای رهبران کرد مبنی بر ترسیم مجدد و دوبارهٔ مرزهای کردستان، به ضرر استان‌های آذربایجان، ایلام و کرمانشاه برای حکومت ایران و نیز برای ساکنین آن استان‌ها غیرقابل پذیرش بود(72).

در ابهام ماندن و عدم موفقیت مأموریت فروهر در کردستان، تنش بین بعضی از کردهای مخالف و جمهوری اسلامی را تشدید کرد و دوچندان افزایش داد که حتی به درگیری‌های شدید مسلحانه بین پاسداران اسلامی و پیش‌مرگه‌های کرد مخالف منجر شد.

در همین زمان، جنگ و ناآرامی در کردستان به شکلِ کشمکش و زد و خوردهائی بین کردها و آذری‌ها و ترکمن‌ها به مناطق مجاور سرایت کرد(73).

علاوه بر این، جنگ بین زمین‌داران محافظه‌کار و دهقانان کرد که زمین صاحبانشان را تصرف کرده و از مالکان بازپس گرفته بودند، به عنوان نتیجه خلاء قدرت ایجاد شده بعد از سقوط شاه، اختلافات عمیق درون جامعه کرد را منعکس نمود و نیازی به گفتن ندارد که این درگیریهای پراکنده موقعیت و رسمیت کردها را در مذاکره و گفتگو با مقامات و حکومت تضعیف کرد و سبب ایجاد شک و تردید دربارهٔ چشم‌انداز همزیستی مسالمت‌آمیز و صلح‌آور در بین گروه‌های گوناگون و مختلف در منطقه شد.

کردها بعد از گفتگوها و مذاکرات بی‌نتیجه و ناموفق با هیئت نمایندگی فروهر احساس کردند که تا زمانی که ارتش ایران و پاسداران به نیروهای مخالف کرد حمله می‌کنند، مذاکرات آتی بی‌ثمر و بدون نتیجه سودمند خواهد بود.

شهرهای اصلی و عمدهٔ کردستان، مهاباد و سنندج، تبدیل به میدان جنگ و نبرد خونین بین نیروهای حکومت و پیشمرگان حزب دمکرات کردستان ایران شده بودند. البته جنگ در کردستان به این دو شهر محدود نشد، پاوه و مریوان و دیگر شهرهای کردستان نیز صحنه نبردهای همه روزه بین پیش‌مرگه‌های حزب دمکرات کردستان ایران که توسط نیروهای چریکی فدائیان و مجاهدین تغذیه و تأمین می‌شدند و نیروهای نظامی حکومت تحت فرماندهی وزیر دفاع، چمران، بودند(74). آیا بدون دخالت قطعی و مداخله تعیین‌کننده نیروهای چمران، حزب دمکرات و متحدان چپگرای آن می‌توانستند پایگاهی قوی و مستحکم ایجاد نمایند تا مسیر انقلاب به شیوه‌ای عوض شود. اگرچه درگیری‌های شدیدی در تمام بخش‌های کردستان رخ می‌داد، اما شهرهای مهاباد و سنندج، به عنوان روح مبارزه و کشمکش کردستان برای کسب خودمختاری، اهمیتی نمادین و سمبولیک داشتند. مهاباد به عنوان مرکز استان کردستان و منطقهٔ تنها جمهوری مستقل کرد در تاریخ، همیشه مقام خاص و موقعیت اجتماعی ویژه‌ای را برای کردهای ایرانی داشته است. سنندج، مرکزی عمده برای فعالیت اقتصادی ـ

اجتماعی و شهری که پلیس مخفی شاه، ساواک فعالیت‌های ضد کرد خود را از آنجا اداره و هدایت می‌کرد، قلب منطقه کردستان بود. یکی از فعالیت‌ها و کارهائی که کردها را متشنج و آشفته و خشمگین کرد، هنگامی رخ داد که حکومت مرکزی ایران شیخ صادق خلخالی را به کردستان اعزام کرد تا محاکمه‌های فوری و صحرایی مخالفان و جنگجویان کرد و آنانی که متهم به همکاری با حزب دمکرات کردستان ایران و متحدان چپگرای آن بودند، انجام دهد. هنگامی‌که خلخالی دستور اعدام مقامات رژیم شاه را بعد از محاکمه مخفیانه و سّری آنها داد و بسیاری از کردها با محاکم فوری در ملاء عام به دستور وی اعدام شدند، و او به عنوان یک قاضی بی‌رحم مشهور شد. بعد از موج محاکمات گردبادگونه در کردستان از جانب مخالفین به وی لقب «قاضی اعدام» یا قاضی جلاد، داده شد. شدت جنگ و خون‌ریزی در کردستان سبب شد که آیت‌الله طالقانی، به عنوان یک مصلح و داور بین کردها و حکومت مرکزی، تلاش کند. آیت‌الله طالقانی یک چهره معتبر و صاحب احترام مذهبی در کشور، با سابقه مبارزه طولانی، برای احقاق حقوق سیاسی و مدنی تمامی ایرانیان، توسط تمام احزاب به عنوان یک میانجی مورد قبول قرار گرفت و پذیرفته شد. طالقانی موافقت کرد که ریاست یک هیئت حکومتی و نمایندگی دولت را، برای وساطت و میانجیگری بین کردها و حاکمان تهران، به عهده گیرد و در ۲۴ مارس ۱۹۷۹، یک موافقت‌نامه بین دو طرف حاصل شد که برطبق آن قرار بود خودمختاری محدود به کردها داده شود. توافقنامه شامل سه قسمت اصلی بود: (۱) کردی و فارسی در مدارس کردستان تدریس خواهد شد. (۲) اداره حکومت محلی و اقتصاد توسط نمایندگان منتخب کرد هدایت خواهد شد. (۳) کردها در پیش‌نویس کردن و طرح یک قانون اساسی جدید ملی در ایران شرکت خواهند کرد و قرار شد که تدارک مقدمات اجرای مواد این موافقت‌نامه بین حکومت مرکزی و نمایندگان کرد انجام شود. کردها در ازای اعطای خودمختاری محدود، وعده دادند که از براندازی و انحلال کامل حکومت پادشاهی و ایجاد دولت

اسلامی در کشور همه‌جانبه حمایت کنند و در رفراندوم آتی برای قانون اساسی فعالانه شرکت کنند. اما کردها در حالتی مبهم ماندند، زیرا به صداقت دولت اسلامی شک داشتند، و هنگامی‌که عناصر رادیکال کردستان کم‌کم به حزب دمکرات فشار وارد کردند، که تا کسب خودمختاری مورد نظر برای کردستان در انتخابات و رفراندوم شرکت نکنند، توافق‌نامه‌ای که به وساطت آیت‌الله طالقانی منعقد شده بود، بی‌نتیجه ماند و کنار گذاشته شد. از این‌رو آنان شعار «رفراندوم خیر، نخست خودمختاری» را ابداع کردند.

در نتیجه، آتش‌بس موقت بین کردها و حکومت شکسته شد و درگیری‌ها و برخوردهای مهمی رخ داد. به‌دنبال تحریم رفراندوم مارس ۱۹۷۹، به شیوه مشابه رأی دادن به قانون اساسی جدید ایران در دسامبر ۱۹۷۹، از جانب کردها تحریم شد. در اوایل اوت ۱۹۷۹، حزب دمکرات کردستان ایران نامه‌ای برای آیت‌ا... خمینی فرستاد که متن آن در روزنامه آیندگان، روزنامه غیرمذهبی تهران، انتشار یافت.

نامه حزب درصدد آن بود که بار دیگر اهداف خودمختاری موردنظر بعضی از کردها را تبیین و روشن نماید و به آیت‌ا... خمینی مجدداً اطمینان دهد که کردها، شهروندان وفاداری هستند و اینکه حزب دمکرات کردستان ایران آرزوی جدائی واقعی از ایران را ندارد و نمی‌خواهد از ایران جدا شود(75). در این نامه درخواست شده بود که به‌منظور روشن نمودن و تبیین هرگونه تلقی و درک اشتباه و معرفی نادرست اهداف کردها، که ممکن است رسانه‌ها و وسایل ارتباط جمعی ایجاد کرده باشند، ملاقاتی رو در رو بین نمایندگان حزب دمکرات کردستان ایران و آیت‌ا... خمینی انجام شود. اما، در آن هنگام ارتش ایران و پاسداران برای بازپس‌گیری و تصرف دوبارهٔ مناطق کردستان از به اصطلاح شورشیان، یورش آوردند.

در هفته آخر اوت ۱۹۷۹، شهرهای مهم استراتژیکی پاوه، سنندج و مریوان تحت کنترل ارتش‌ایران بودند و در اوایل سپتامبر تمام شهرهای اصلی و بزرگ کردستان شامل مهاباد و سردشت از پیش‌مرگه‌های کرد بازپس گرفته

شد. سقوط این شهرها «نوعی یادآوری صریح و تند بود که ارتش ایران در صف‌آرایی نظامی نیست و شکست دادن آن در جنگی متعارف یا چریکی در توان کردها و چریک‌های حزب نیست»(76).

پیش‌مرگه‌ها علی‌رغم شکست نظامی و از دست دادن کنترل شهرهای کردستان، آزادی عمل خود را تا اندازه‌ای در بیرون شهرها، حومه و مناطق نزدیک به مرز عراق، تا جائی که نیروهای صدام حسین، پیش‌مرگه‌های حزب دمکرات کردستان ایران را تدارک مجدد می‌کردند،حفظ کردند.

عدم موفقیت کامل در خنثی‌سازی و جلوگیری از چریک‌های کرد در حومه شهرها و روستاها و عدم کنترل حزب دمکرات کردستان ایران بر شهرها نوعی بن‌بست را ایجاد کرد که منجر به تلاشی مجدد و دوباره برای حل مشکل کردستان از طریق مذاکره شد. در ۲۶ اوت ۱۹۷۹، یک هیئت پنج نفره ازکردستان، به ریاست رئیس شورای استانی مهاباد، به ریاست ملارحیم عباسی با رؤسای رهبریت سیاسی و مذهبی، شامل آیت‌الله طالقانی و وزیر دفاع مصطفی چمران و معاون نخست‌وزیر ـ صادق طباطبائی ـ ملاقات کردند.

کردها طرحی پنج ماده‌ای شامل این موارد ارائه کردند: خروج فوری و عقب‌نشینی سریع شیخ صادق خلخالی از مناطق کرد، پایان دادن به اعدام شبه نظامیان و فعالین کرد، عقب‌نشینی و بیرون رفتن پاسداران غیر کرد از کردستان و جایگزینی آنان باکردها، آتش‌بس فوری، و برگزاری یک کنفرانس جامع برای بحث دربارهٔ خودمختاری مورد نظر کردستان در چهارچوب قوانین دولتی. آیتا... خمینی این تقاضاها را رد کرد و گفت که تا زمانی که کردها مسلح هستند و با اقتدار نظام و انقلاب مبارزه می‌کنند، این خواست‌ها قابل پذیرش نیست.

از آن پس آیتا... خمینی، حجت‌الاسلام حسین کرمانی را به عنوان نماینده شخصی خود جهت نظارت بر شکست دادن و متلاشی کردن شورش کردها به کردستان اعزام کرد(77).

هرچند که آخرین تقاضاهای کردها توسط آیتا... خمینی رد شد، اما،

مهندس بازرگان، نخست‌وزیر، به تلاش خود برای یافتن یک راه‌حل صلح‌آمیز و نوعی تفاهم جهت حل مشکل کردستان ادامه داد. در سوم سپتامبر ۱۹۷۹، مهندس بازرگان جهت پیشنهاد امتیازاتی شخصی به کردها به مهاباد سفر کرد، وعده‌های او شامل وعده کمک اقتصادی بزرگ و فراگیر جهت تقویت اقتصاد ضعیف کردستان، عفو عمومی برای پیش‌مرگه‌های حزب دمکرات کردستان ایران، و تأسیس یک دانشگاه در مهاباد بود.

هنگامی‌که جنگ و اختلاف بین کردها و حکومت تشدید شد، مأموریت مهندس بازرگان ناکام و ناموفق ماند و این خود نشانی واضح از ضعف و کسورات دولت مهندس بازرگان در برابر مراکز چندگانه و مافیایی قدرت در کشور بود.

هنگامی‌که در نوامبر ۱۹۷۹ وزیر کار، داریوش فروهر، که ریاست یک هیئت نمایندگی حکومت را به مهاباد برای مذاکره با رهبران کرد به‌عهده داشت، تلاش نهایی حکومت مهندس بازرگان برای مذاکره توافقی و یافتن یک راه‌حل و تفاهم همه جانبه انجام شد. به هیئت فروهر طرحی هشت ماده‌ای که مفصل‌ترین و کامل‌ترین لیست تقاضاهای خودمختاری کردها را از زمان پیروزی انقلاب دربر داشت، ارائه شد. این طرح خواستار به رسمیت شناختن خودمختاری کردستان در قانون اساسی، به رسمیت شناختن استان‌های آذربایجان، ایلام، کرمانشاه و کردستان به عنوان یک منطقه کاملاً خودمختار در واحدی یکپارچه و کامل، ایجاد یک پارلمان بر مبنای انتخابات آزاد و دارای صلاحیت و اختیار قانونی در تمام امور محلی (شامل امنیت داخلی و عملکرد پلیس)، وارد ساختن نمایندگان کرد در تمام سطوح حکومت مرکزی، استفاده از زبان کردی (همراه با زبان فارسی) در تمام ارتباطات رسمی و در مدارس و اختصاص مقدار و میزانی ویژه از بودجه ملی برای توسعه زیرساخت و اقتصاد کردستان بود. این خواست‌ها و طرح کردها، بیشتر حضور حکومت مرکزی را در زمینه‌های تجارت بین‌المللی و دفاع و سیاست خارجی تکرار و تائید کرد(78). این تقاضاها از لحاظ اصولی، توسط

هیئت حکومت، تحت نظارت فروهر، پذیرفته شد، اما همانند قبل ـ به علت عدم سامان‌دهی و روشمندی کارها ـ توسط آیت‌ا... خمینی رد شدند.

چنانکه قبلاً ذکر شد طرح نهائی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران حقوق اقلیت کرد را، جدای از حقوقی که برای تمام ایرانیان تضمین شده بود، به رسمیت نشناخت و مانند دیگر اقوام به نحوی یکسان با آنها برخورد شد.

آیت‌ا... خمینی در تلاشی برای ترغیب و تشویق کردها جهت شرکت در اولین انتخابات ریاست جمهوری اسلامی در ۱۹۸۰، اعلام کرد که تقاضای اضافه کردن یک اصلاحیه را به قانون اساسی توسط مسئولین و مقامات به‌منظور تضمین حقوق ویژه اقلیت‌های سنی مورد رسیدگی و بررسی قرار خواهد داد. این اصلاحیه به‌ویژه به سنی‌ها این اجازه و امکان را می‌داد که در مناطقی که سنی‌ها اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دهند، دادگاه‌های مدنی و مذهبی خود را داشته باشند. رهبری کردها به‌علت نقص و ناکافی بودن، این ایده را رد کرد. آنان خواهان به رسمیت شناختن به عنوان یک قوم مجزا بودند و به هیچ وجه تمایل نداشتند که به عنوان یک گروه مذهبی شناخته شوند، زیرا جمعیت کردستان شامل شیعه و سنی بود. هنگامی‌که انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۸۰ نزدیک شد، امید زیادی به حل مسئله کردستان از طریق مذاکره و مصالحه بود، اما امیدها از بین رفت. حزب دمکرات کردستان ایران در انتخابات ریاست جمهوری، از کاندید شدن مسعود رجوی، رهبر مجاهدین، در برابر دکتر ابوالحسن بنی‌صدر که از جانب آیت‌ا... خمینی تائید شده بود، حمایت کرد. هرچند که پیروزی[1] و موفقیت غیر منتظره دکتر بنی‌صدر انتظار می‌رفت، اما حمایت حزب دمکرات کردستان ایران از رجوی، مانع نزدیک شدن دکتر قاسملو به دکتر بنی‌صدر نشد تا در فوریه ۱۹۸۰، جهت ارائه یک برنامه و طرح جدید برای خودمختاری کردستان

۱- در روز جمعه پنجم بهمن ۱۳۵۸، دکتر بنی‌صدر به عنوان اولین رییس جمهور ایران با به دست آوردن بیش از هفتادوپنج درصد آراء شرکت‌کنندگان در انتخابات، با ۱۰/۷۰۹/۳۳۰ نفر، گوی سبقت را از دیگر نامزدها ربود که عبارت بودند از سیداحمد مدنی، حسن حبیبی، داریوش فروهر، صادق طباطبائی، کاظم سامی، صادق قطب‌زاده، مکری و... (مترجم).

اقدام نماید.

امتیاز این طرح آن بود که حزب دمکرات کردستان ایران بر شامل شدن استان‌های آذربایجان غربی و ایلام و کرمانشاه به عنوان بخشی از کردستان پافشاری و اصرار نکرد. دکتر قاسملو موافقت کرد که یک رأی‌گیری مردمی جهت تعیین منطقه خودمختار کردستان انجام شود، یعنی اکثریت مردم اجازه یابند جهت تعیین منطقه خودمختار کردستان رای دهند.

چون در آذربایجان غربی و ایلام، کردها در اقلیت بودند و کردهای شیعه کرمانشاه اکثراً طرفدار جمهوری اسلامی بودند تا حزب دمکرات کردستان ایران، واگذاری امتیاز دکتر قاسملو در عمل و واقعیت، قلمرو منطقه کرد را به منطقه اساساً کوچکتر از آنچه قبلاً تقاضا شده بود کاهش داد. مسلماً دکتر بنی‌صدر نظری مساعد نسبت به تقاضای کردها داشت اما وی اصرار داشت که تازمانی که کردها اسلحه‌های خود را زمین نگذارند و به مقابله نظامی با نیروهای حکومت پایان ندهند، هیچ پیشرفتی عقلانی در جهت حل مسئله کردستان به دست نمی‌آید. دکتر قاسملو پافشاری می‌کرد که تا به اهداف خودمختاری مورد نظر دست نیابند، خلع سلاح نخواهند شد. به این ترتیب، هر دو طرف قطع رابطه کردند و دوباره جنگ‌ها و درگیری‌ها در کردستان شروع شد.

حزب دمکرات کردستان ایران، در فوریه ۱۹۸۰، کنگره چهارم خود را در مهاباد برگزار نمود. در قطعنامه‌ای که صادر شد و تصمیمی که در این گردهمائی گرفته شد، حزب دمکرات کردستان ایران مجدداً بر حمایت از انقلاب ایران و تمامیت ارضی کشور تأکید نمود، در عین حال تقاضاهای خودمختاری، مورد نظر را که اخیراً توسط حکومت مرکزی رد شده بود، تصویب کرد. این قطعنامه و تصمیم مورد تائید و تصدیق دیدگاه‌های لیبرالی دکتر بنی‌صدر، خصوصاً در مورد آزادی داخلی برای اقلیت‌های قومی کشور قرار گرفت(79). دکتر بنی‌صدر به نوبه خود یک پیام آشتی‌جویانه و مصالحه‌آمیز را صادر نمود که اظهار امیدواری نمود که صلح به تمام ایران باز

گردد و این امید بازگشت و برقراری صلح را به سراسر ایران بشارت می‌داد.

یکی از مسایل مورد بحث و مشکلات در رابطه با تحقق حق خودمختاری کردها به معنی عنوان یا اصطلاح «اُتونومی»[1] مربوط می‌شد که در ترجمه فارسی از آن به خودمختاری یاد می‌شود. این عنوان، یک اشاره ضمنی با بار معنایی منفی و معنی ناصحیح را دربر دارد و اُتونومی را با جدائی و استقلال کامل مساوی می‌کند. یکی از رهبران روحانی، آیت‌الله علامهٔ نوری، که مشهور به داشتن دیدگاه‌های «مترقی و باز» است، در اواخر مارس ۱۹۸۰، پیشنهاد کرد که کردها استفاده از عنوان خودمختاری را در نشریات خود متوقف سازند و عنوانی جدید وکمتر تهدیدکننده بیابند و با تدبیر آن را به کار ببرند.

تا آن زمان که حکومت، «مفهوم تمرکززدائی را در مورد حکومت محلی برای کردها و دیگر اقلیت های قومی به رسمیت بشناسد»(80). کردها از هر عنوان دیگری مانند «خودمختاری اسلامی»، بنابه پیشنهاد آیت‌الله نوری استفاده کردند.

اما، توسعه و تحولات در ایران ـ مانند مبارزه قدرت در حال ظهور دکتر بنی‌صدر با استقرار حکومت مذهبی، مبارزه‌طلبی رو به افزایش در برابر حکومت با فعالیت‌های نیروهای مخالف و اپوزیسیون و نیاز به اتحاد در مقابل ایالات متحده به علت نگهداشتن گروگان‌ها ـ مسئله خودمختاری کردستان را در واقع به مسئله‌ای ثانوی و نگرانی دوم حکومت تبدیل کرد.

در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰، رژیم عراق با حمله به ایران، استان خوزستان را اشغال کرد. وفاداری تمام ایرانیان برای دفاع از وطن، در مقابله با جنگ علیه دشمن مهاجم انتظار می‌رفت. حزب دمکرات کردستان ایران با تقاضا از نیروهای مهاجم عراق، برای حمایت نظامی و لجستیکی اشتباه بزرگی را مرتکب شد. اعلام دکتر قاسملو در حمایت از تمامیت ارضی ایران اکنون

1- Autonomy

سخنی پوچ و توخالی شمرده می‌شد و بسیاری از هواداران حزب دمکرات کردستان از پذیرفتن رهبری او دور شدند و روی گرداندند.

در ۱۲ اکتبر آیت‌ا... خمینی - دکتر بنی‌صدر را به عنوان رئیس شورای عالی دفاع منصوب کرد. اما، اقتدار و اختیار رئیس جمهور اندک با حزب جمهوری اسلامی تحلیل می‌رفت. دکتر بنی‌صدر در روزنامه انقلاب اسلامی، که خود مدیرمسئول و صاحب امتیاز آن بود، به نوشتن ستونی منظم و پیوسته پرداخت که عنوان آن «یادداشت‌های روزانه رئیس جمهور» بود و در آن وی حزب جمهوری اسلامی را متهم به پیروی از اعمال استالینیسم و تحلیل بردن تلاش‌های جنگی خود کرد. حزب جمهوری اسلامی از طریق ایجاد حرکتی پارلمانی جهت متهم نمودن رئیس جمهور به نقض اصول اسلامی، مقابله به مثل نمود. روحانیون قدرتمند حزب جمهوری اسلامی، در سال ۱۹۸۰، موفق به بستن و توقیف روزنامه دکتر دکتر بنی‌صدر شدند. رئیس‌جمهور در حال دفاع و درگیری غیر منتظره، اعضای حزب دمکرات کردستان ایران و مجاهدین خلق را به عنوان متحدان غیرمنتظره در کنار خود یافت.

این امر تدارک و بهانه‌ای را برای دشمنان و مخالفان دکتر بنی‌صدر در پارلمان و مجلس شورای اسلامی فراهم کرد که برای عزل وی از صدارت و مقام ریاست جمهوری زمینه‌ای را فراهم کنند و به آیت‌ا... خمینی فشار آورند. اتحاد صلح‌جویانه و ائتلاف دکتر بنی‌صدر با حزب دمکرات کردستان ایران و مجاهدین، انتخابی به جزء قطع حمایت از رئیس‌جمهور برای آیت‌ا... خمینی باقی نگذاشت و در ۲۰ و ۲۱ ژوئن ۱۹۸۱ در جوی کاملاً مملو از اتهام و بهتان و متشنج و ناآرام نمایندگان[1] تحت فرمان حزب جمهوری اسلامی در مجلس، حرکت و زمینه‌سازی جهت متهم نمودن دکتر بنی‌صدر و عزل وی از

۱- در شماره ۵۹۱ مورخ ۱۳۶۰/۴/۱، روزنامه جمهوری اسلامی، در صفحهٔ اول نوشت: ۱۱۷ رای به بی‌کفایتی دکتر بنی‌صدر برای ریاست جمهوری. یعنی کمتر از ۱۷ ماه پس از انتخاب مردم، روز یکشنبه ۶۰/۳/۳۱ نمایندگان مجلس، رای به عدم کفایت سیاسی دکتر بنی‌صدر دادند (مترجم).

پست ریاست جمهوری را آغاز کردند، نطق جسورانه دکتر بنی‌صدر کمک اندکی به تخفیف تنش نمود و سبب شد که آیت‌ا... خمینی دکتر بنی‌صدر را، نوعی ابزار اپوزیسیون که برای تضعیف اساس جمهوری اسلامی استفاده می‌شده است، بنامد. بعد از سرنگونی دکتر بنی‌صدر در ژوئن ۱۹۸۱، مجاهدین آخرین برنامه عمده و نمایش مهم خود را در کشور برای جلب احساسات مردمی، در جهت آرمان خود و به خاطر دکتر بنی‌صدر، سازماندهی کردند. معلوم شد که نمایش ناقص و محکوم به شکست است و سبب شد که دکتر بنی‌صدر و مسعود رجوی نقشه فرار خود را از کشور برنامه‌ریزی کنند. در ۲۹ ژوئیه ۱۹۸۱، بنی‌صدر و رجوی به‌طور مخفیانه به‌وسیله یک جت نیروی هوائی به خلبانی یک هوادار مجاهدین[1] به پاریس رفتند. بعد از اعطاء پناهندگی سیاسی توسط دولت فرانسه، این دو رهبر مانده در تبعید و اندوه غربت، تشکیل شورای ملی مقاومت را جهت مبارزه و نبرد علیه حکومت ایران اعلام کردند. حزب دمکرات کردستان ایران، به عنوان یک شریک و یار اصلی به شورای ملی مقاومت پیوست(81). در آغاز مجاهدین موفق شدند که شورای ملی مقاومت را به یک ائتلاف وسیع تبدیل کنند که بسیاری از ناسیونالیست‌های غیر مذهبی و غیر روحانی و گروه‌های چپ‌گرا را شامل می‌شد. اما تنها چند ماه پس از تشکیل، علائم زوال و نابودی داخلی در شورای ملی مقاومت پدیدار شد. تا آنجا که به حزب دمکرات کردستان ایران مربوط می‌شد شخصیت مذهبی و «کیش شخصیت» رجوی، رهبر مجاهدین خلق، چهره آزاده و دمکراتیکی را که شورای ملی مقاومت می‌خواست از خود نشان دهد، از بین برد. رجوی، براساس سمت و صلاحیت خود به عنوان رئیس شورای ملی مقاومت، نوعی سیستم

۱- سرهنگ بهزاد معزی وابسته به گروه رجوی بود. خلبانی است که شاه ایران را در واپسین روزهای حکومت پهلوی به مصر انتقال داد و نیز خلبان پرواز هواپیمایی است که در سال ۶۰، رجوی و دکتر بنی‌صدر را به پاریس هدایت کرد. دکتر بنی‌صدر با گریم، خود را به شکل یکی از همافران نیروی هوایی درآورد و بعدها دکتر بنی‌صدر از شورای ملی مقاومت جدا شد و سرهنگ معزی هم‌اکنون مقیم پاریس است (مترجم).

رأی‌گیری ایجاد کرد، آن‌هم برای اطمینان از اینکه مجاهدین و سازمان‌های جبههٔ او «کنترل کامل را بر تمام تصمیمات مهم حفظ کنند» و ایشان تعیین کنند که چه کسی می‌تواند به شورای ملی بپیوندد و چه کسی ارزش و اعتبار آن را دارد که به عنوان یک «چهره برجسته ملی» حق رای به آن داده شود و چه کسی می‌تواند شورای ملی را در مجامع جهانی نمایندگی کند»(82). دکتر قاسملو به‌طور فزاینده از کارها و عملکرد داخلی شورای ملی مقاومت و عدم توانائی حزب دمکرات کردستان ایران در طرح یک جریان و خط مشی عمل مستقل در کردستان مضطرب و آشفته شد. علاوه بر این، علنی کردن دادگاه رجوی توسط حزب بعث در عراق، در اوج جنگ عراق علیه ایران بسیاری از هواداران و طرفداران را از مجاهدین و گروه داخل شورای ملی مقاومت دور ساخت. دکتر بنی‌صدر، رئیس‌جمهور سابق، در سال ۱۹۸۴ در یک حمله سخت به شیوه رهبری رجوی، که مجاهدین را متهم کرد که تبدیل به ابزار دست رژیم عراق شده‌اند، استعفای خود را از شورای ملی مقاومت رسماً اعلام کرد. در سال ۱۹۸۵، کشمکش و درگیری بین رجوی و حزب دمکرات کردستان ایران شدت یافت. رجوی، دکتر قاسملو را متهم کرد که با مذاکره با حکام اسلامی در تهران، بدون تصویب شورای ملی مقاومت پیمان این شورا را «قربانی» نموده است و دکتر قاسملو جواب داد که حزب دمکرات کردستان ایران به عنوان یک سازمان چریکی، حق مذاکره با دشمنان را در هر زمان حفظ می‌کند و مجاهدین نمی‌تواند به عنوان تنها نهاد تصمیم‌گیرنده در داخل شورای ملی مقاومت، عمل کند(83).

در اواخر مارس، هنگامی‌که حزب دمکرات کردستان ایران از شورای ملی مقاومت کناره گرفت، شورای ملی مقاومت یک متحد مهم و جزء تشکیل‌دهنده اصلی را از دست داد. بیرون رفتن و جدا شدن حزب دمکرات کردستان ایران از شورای ملی مقاومت آن را تضعیف نمود، در عین حال در عوض حزب دمکرات کردستان ایران از حمایت یک متحد مهم در زمانی که گروه‌گزائی استحکام سازمانی آن را کاهش داده بود، محروم شد. مدت

کوتاهی پس از آغاز جمهوری اسلامی در ایران، در داخل حزب دمکرات کردستان ایران سه دسته و جناح رشد یافت و گسترش پیدا کرد. دسته اول، با رهبری دکتر قاسملو به مبارزه مسلحانه علیه نظام جمهوری اسلامی ایران علاقمند بود و آن را مطلوب می‌دانست. دو دسته دیگر به کریم حسامی و غنی بلوریان پیوسته بودند که هر دوی آنها روابط نزدیکی را با حزب توده طرفدار شوروی برقرار ساخته و گسترش داده بودند. با توجه به موضع مسالمت‌آمیز و آشتی‌جویانه حزب توده در برابر جمهوری اسلامی تا سال ۱۹۸۲، جناح‌های بلوریان و حسامی در حزب دمکرات کردستان ایران به مذاکره با حکومت اسلامی علاقمند بودند. اما بعد از سرکوب و سرنگونی حزب توده در سال ۱۹۸۲ و دستگیری و اعدام چندین تن از اعضای حزب، دسته‌ها و جناح‌های حسامی و بلوریان در حزب دمکرات کردستان ایران هم سیاست مبارزه مسلحانه را علیه جمهوری اسلامی اتخاذ کردند(84). با بهبود روابط بین دولت ایران و اتحاد شوروی در زمان گورباچف، جناح‌های حسامی و بلوریان در گرداب کشمکش و مبارزه مسلحانه کردها در ایران در حاشیه قرار گرفتند.

۲.۵. سیاست چندستگی ـ درونی در بین گروه‌های کرد معاصر ایران[۱]

در طول سالهای ۱۹۸۰، دکتر قاسملو اصلاح خواست‌ها و تقاضاهای حزب دمکرات را برای خودمختاری کردستان، که منجر به بن‌بست با جمهوری اسلامی شد، مردود دانست. علی‌رغم موضع قوی و موقعیت مستحکم، مذاکرات دکتر قاسملو با جمهوری اسلامی سبب شد که حزب دمکرات کردستان ایران به دو دسته تقسیم شود که احتمالاً منجر به قتل و ترور وی شد. گروه و جناح چپ غیر توده‌ای در حزب دمکرات کردستان، دکتر قاسملو

1- Intra-Factional politics in contemporary Iranian Kurdish groups.

و بورژوازی کرد را متهم نمود که با ترک و رها کردن آرمان‌ها و ایده‌آل‌های حزب دمکرات کردستان به نفع سیاستی که هدف آن آشتی ملی با بورژوازی ایران و جمهوری اسلامی است، آرمان کردها را قربانی و فدا می‌کنند(85).

جدائی بیشتر و انشعابات زیادی در درون حزب دمکرات کردستان ایران رشد و گسترش یافت و مبارزه و کشمکش قدرت در حال رشد بین دسته‌ها نیز به هشتمین کنگره حزب دمکرات کردستان ایران در سال ۱۹۸۸ راه یافت که منتهی به اخراج پانزده عضو برجسته کمیته اجرائی حزب شد. چپی‌ها به دور اعضای اخراج شده حزب دمکرات کردستان ایران جمع شدند و جنبشی را تحت نام حزب دمکرات کردستان ایران ـ رهبری انقلابی ایجاد نمودند(86). رهبری انقلابی با جهت‌گیری مشخص مارکسیستی و فرقه‌گرایی حزبی خود قادر به جلب بخش بزرگی از جمعیت کردستان نبوده و تاکنون نیز ناتوان مانده است. هنگامی‌که دکتر قاسملو در ملاقاتی با نمایندگان حکومت اسلامی ایران، در آپارتمانی در وین در ۱۳ ژوئیه ۱۹۸۹، به قتل رسید، حزب دمکرات کردستان ایران با فشار و ضربه عمده‌ای روبرو شد. دو تن از کردهای همراه دکتر قاسملو به نام‌های عبدالله قادری‌آذر، معاون رهبر حزب دمکرات، و محمود فدیل رسول، عضو اتحادیه میهنی کردستان عراق نیز کشته شدند. به‌علاوه محمد جعفر شاهرودی[۱]، دیپلمات ایرانی از ناحیه فک به شدت زخمی شد، هنگامی‌که حزب دمکرات کردستان ایران با جمهوری اسلامی در مذاکره بود، حادثه ترور و قتل دکتر قاسملو[۲] سوالات بدون جواب زیادی را دربارهٔ انگیزه قتل مطرح کرد.

شاهرودی که برای بهبود جراحت و معالجه زخمش به ایران بازگشت، در تاریخ ۲۷ ژوئیه ۱۹۸۹، از تخت بیمارستانی در تهران، مصاحبه‌ای تلویزیونی با وی به عمل آمد که در آن وی قاتلین را به عنوان تروریست، تقبیح و محکوم

1- Mohammad jafar Shahroudi

۲- ماجرای ترور دکتر قاسملو به طور مشروح در رمانی به نام «در حصار میله‌ها»، ترجمه عرفان قانعی‌فرد، در بهار سال ۱۳۸۰ در تیراژ ۲۰۰۰ نسخه منتشر شد (مترجم).

نمود و وعده سر خرمن و قول همکاری با پلیس وین را برای دستگیری آنان داد(87). حکومت ایران نیز صراحتاً اعلام کرد که شاهرودی قبلاً در دو مورد با دکتر قاسملو ملاقات کرده است و تلویزیون دولتی ایران اعلام کرد که ملاقات سوم یعنی آخرین ملاقات بنابه در خواست حزب دمکرات کردستان ایران تنها برای بحث دربارهٔ یک برنامه عفو برای پیش‌مرگه‌هائی که علیه نیروهای حکومت جنگیده بودند(88) برگزار شد.

حزب دمکرات کردستان ایران، سریعاً اعلامیه‌ای منتشر و جمهوری اسلامی ایران را به عنوان مقصر اصلی در قتل محکوم کرد و هلنا بیوه دکتر قاسملو، متولد چکسلواکی، اظهار داشت که ملاقات، یک دام و تلهٔ طرح‌ریزی شده برای کشتن شوهرش بوده است(89). پلیس وین نیز به علت خروج سریع شاهرودی از وین و خودداری و امتناع سفارت ایران از اجازه دادن به مقامات دادگستری جنائی اطریش برای مصاحبه با امیر منصور بزرگیان، به حکومت ایران مظنون و مشکوک شد. بزرگیان که ملاقات بین دکتر قاسملو و مقامات ایران را ترتیب داده بود، در داخل ساختمان سفارت ایران در وین باقی ماند.

بزرگیان، که از کردهای ایرانی است و در طول مدت سومین ملاقات حضور داشت. پلیس وین بعداً اظهار داشت که شاهرودی بعد از زخمی شدن در حمله ترور، آپارتمان را ترک کرده و در بیرون با بزرگیان ملاقات نمود که وی در آنجا یک پاکت حاوی ۹۰۰۰ دلار پول نقد را بدون هیچ دلیلی به بزرگیان داد.

این روایت و شرح واقعه، مورد اعتراض شدید دولت جمهوری اسلامی ایران قرار گرفت و «دشمنان ایران» را متهم به جعل ساخته و پرداخته کردن چنین قصه‌ای واهی و بی‌اساس دربارهٔ قتل دکتر قاسملو کرد.

جمهوری اسلامی تا حدی از جانب یک منبع بسیار بعید و غیر منتظره، یعنی سازمان مارکسیست ـ لنینیست انقلابی زحمتکشان کردستان ایران (کومه‌له) که هم با نیروهای ایران و هم با پیش‌مرگه‌های حزب دمکرات

کردستان ایران در جنگ بود، در مورد بیگناهیش مورد حمایت قرار گرفت. به عقیده یک هوادار کومه‌له، حزبی که بیشترین زیان را از همکاری بین حزب دمکرات کردستان و حکومت می‌بیند، مجاهدین بود(90).

هواداران و حامیان کومه‌له همچنین به جنگ داخلی و درونی حزب دمکرات کردستان ایران که ممکن است به مرگ دکتر قاسملو منجر شده باشد اشاره می‌کنند، چنانکه انتظار می‌رفت حکومت عراق، جمهوری اسلامی را متهم ردیف اول و مقصر قتل دکتر قاسملو شناخت!

در طی سالهای ۱۹۸۰، حزب دمکرات کردستان ایران از رژیم بعثی صدام حسین، کمک دریافت کرد، اما بعد از اینکه بغداد علیه کردهای حلبچه از سلاح شیمیائی استفاده کرد و روستائیان کرد را وادار به اسکان مجدد به دور از مرز ایران نمود، دکتر قاسملو، در سال ۱۹۸۸ با بغداد قطع رابطه کرد(91). اما آیا روابط تلخ بین حزب دمکرات کردستان ایران و بغداد، انگیزه بغداد برای از سر راه برداشتن دکتر قاسملو بوده است؟ که وی را حذف کند.

مجاهدین، متحد سابق دکتر قاسملو، در شورای ملی مقاومت نظریه خود را در مورد قتل ارائه کرد. مجاهدین ادعا کرد که مذاکره‌کننده مجروح ایرانی یعنی شاهرودی، یک افسر ارشد اطلاعاتی یا امنیتی و جاسوسی بوده و قبلاً به عنوان معاون فرمانده لشکر یا هنگ پانزدهم گارد انقلابی مستقر در کردستان، خدمت می‌کرده است. بنابه گفته مجاهدین، شاهرودی هنگامی‌که در کردستان بود از نام مستعار محمد رحیمی استفاده می‌کرد و رابط اصلی بین ایران و کردهای مخالف و معاند عراق بود(92) و دارای مقام و موقعیت بی‌نظیری برای اجیر کردن «مزدوران کرد» برای قتل دکتر قاسملو بوده است.

جناح مخالف حزب دمکرات کردستان هم جمهوری اسلامی را برای «طراحی قتل دکتر قاسملو» محکوم می‌کرد، و هم از این مورد برای انجام انتقادی تند و مشروح از سیاست‌های همکاری و مشارکت و همدستی حزب دمکرات کردستان ایران در برابر حکومت مرکزی تهران استفاده کرد. در یادداشتی که در تاریخ ۱۸ ژوئیه ۱۹۸۹ منتشر شد، جناح مخالف گفت که:

انتخاب دکتر قاسملو به عنوان یک هدف برای حذف جمهوری اسلامی تصادفی نیست. در ماه‌های اخیر وی راه مذاکره و مصالحه (با پرداخت بهایی گران برای آرمان کردها) را بر راه مبارزه مسلحانه ترجیح داد. وی حتی با اعلام اینکه مشکل کردستان، راه حل نظامی ندارد، گذشته مبارزاتی خود را قربانی و فدا کرد. متأسفانه دکتر قاسملو، قربانی غم‌انگیز اشتباهات سیاسی و توهم خود و موضع مصالح‌جویانه‌اش در برابر تروریست‌های مرتجع شد که در جمهوری اسلامی حکومت می‌کنند. هرگونه سازش و مصالحه‌ای با چنین رژیمی، تحقق یافتن حقوق دمکراتیک مردم ایران را به تأخیر می‌اندازد...

ما امیدواریم که مرگ دکتر قاسملو درس عبرتی باشد برای آنهائی که سیاست سازش و ارجحیت مصالحه را بر مبارزه و جنگ مسلحانه در هشتمین کنگره حزب دمکرات کردستان ایران تائید و تصویب کردند(93).

همچنان اسرار قتل دکتر قاسملو و جنگ باقی است و هویت قاتلین هنوز ناشناخته است، اما هرچند جای شک و تردید باقی است که حزب دمکرات کردستان بتواند کمبود و فقدان دکتر قاسملو را در آینده نزدیک جبران نماید. حزب دمکرات کردستان، سریعاً اقدام به انتصاب دکتر صادق شرفکندی به جای دکتر قاسملو، به عنوان دبیرکل حزب نمود. وی سیاستمدار ماهری بود که تماس‌ها و ارتباطات را در بخش‌های وسیع و بزرگی از جامعه ایران توسعه داد و یک شبکه وسیع سیاسی را در اروپا ایجاد کرد. بدون شک دکتر قاسملو شناخته‌شده‌ترین رهبر سیاسی و دارای وسیع‌ترین حمایت مردمی در کردستان بود.

مصائب و مشکلات حزب دمکرات کردستان ایران هم قبل و هم بعد از قتل دکتر قاسملو به کومه‌له اجازه داد که به عنوان پویاترین سازمان جنگی برای خودمختاری کردستان در ایران ظاهر و پدیدار شود.

کومه‌له به عنوان یک جنبش مارکسیست ـ لنینیست، به همان اندازه که از جمهوری اسلامی انتقاد می‌کرد، از مردم و بورژوازی کردستان نیز انتقاد می‌کرد و قادر بود که مبارزه خود را به‌واسطه حفظ حمایت از جانب شیخ عزالدین حسینی، رهبر محبوب مذهبی مهاباد، گسترش دهد. ولی، شیخ عزالدین حسینی هرگز به طور رسمی به کومه‌له نپیوست. کومه‌له برخلاف حزب دمکرات کردستان، دربارهٔ مبارزه کردستان در چهارچوب یک انقلاب مارکسیستی در ایران قضاوت می‌کرد(94). از این‌رو کومه‌له از آغاز به خود به عنوان یک سازمان که بر محدوده‌های قومی غلبه نموده است، می‌نگریست. این ویژگی کومه‌له را از دیگر گروه‌های چپگرا یا گروه‌های مارکسیست کرد در کشور متمایز می‌کند.

و شاید منشاء کومه‌له به قیام‌های سالهای ۱۹۶۷ و ۱۹۶۸، که توسط فعالین کمونیست کرد همچون شریف‌زاده و سلیمان و عبدالله مُعینی سازماندهی شد، باز می‌گردد.

هرچند که وضع نامناسب توده‌های کرد برای این فعالین اهمیت داشت، اما «آنان به ارتقاء آگاهی طبقاتی و تفکر و اندیشه انقلابی مارکسیستی در میان تمام‌کارگران ایرانی علاقمند بودند»(95). گروهی از دانشجویان کرد در تهران و تبریز از این اهداف الهام گرفته بودند، کومه‌له را به عنوان محرک پرولتاریای ایران و یا برای طبقه کارگر ایرانی و کردستان در سال ۱۹۶۹ سازمان‌دهی و تشکیل دادند. ساختارهای رهبری و سازمانی کومه‌له تا اوایل سالهای ۱۹۸۰ غیر رسمی بود. اما در سپتامبر ۱۹۸۳، هنگامی‌که کومه‌له دیگر احزاب کمونیست ارتدکس را الگو و سرمشق خود قرار داد و تبدیل به شاخه کردستانی یا جناح کرد حزب تازه تأسیس کمونیست ایران شد و تغییرات عمده‌ای را ایجاد کرد. کومه‌لهٔ بازسازی شده، اعلام نمود که کنگره مؤسسان حزب تغییرات را تصویب نموده و عبدالله مهتدی را به عنوان اولین دبیرکل انتخاب نموده است(96). کومه‌له همچنین اعلام کرد که جشنی برای یادبود رسمی اعلام بنیانگذاری حزب کمونیست ایران ـ کومه‌له ـ در روستای

«گاویشان» در جادهٔ سنندج ـ کامیاران برگزار می‌کند. کومه‌له برخلاف دیگر جنبش‌های کرد که سعی در تقویت و استحکام قومیت کرد، از طریق ارتباط‌های روانشناختی با تاریخ و مبارزات گذشته دارند، تلاش می‌کند که از طریق توجه خاص به آموزش سیاسی از راه تدریس یا آموزش اصول جنگ طبقاتی و چریکی به پسران و دختران روستائی، حمایت مردم کرد را به خود جلب کند(97).

کومه‌له همچنین بر تمرکززدائی «در سازمان که شامل مبارزه مسلحانه نیز می‌شود» تاکید دارد. کمیته مرکزی را بیشتر به عنوان یک نهاد هماهنگ‌کننده می‌داند تا یک مرکز تصمیم‌گیری و طراحی برای کل سازمان(98) به‌علاوه سیاست حزب مبنی بر گسترش عملیات حزب به فراسوی مناطق کردستان، به کومه‌له در جذب اعضای جدید و ایجاد پایگاه حمایت وسیع‌تر از رقیبانش کمک کرد. جهت‌گیری ایدئولوژیکی کومه‌له در ده سال اول، در درون جریان مارکسیسم ـ لنینیسم عمدتاً مائوئیستی[1] بود. اما در اولین کنگره خود در ۱۹۷۹، مائوئیسم را، به عنوان اینکه برای شرایط کردستان مناسب نیست، رد کرد(99).

کومه‌له در تحلیلی که در نشریه به‌سوی سوسیالیسم، نشریه تئوریک حزب، منتشر کرد، اعلام کرد که روندهای شهرنشینی ساختارهای اقتصادی ـ اجتماعی کردستان را به گونه غم‌انگیز تغییر داده و دگرگون ساخته و دیگر نمی‌توان به این منطقه به عنوان جامعه‌ای روستائی، با تسلط روابط قدیمی و با پیوندهای کهن عشیره غالب و شیوه زندگی دهقانی سنتی، نگریست(100). هرچند کومه‌له اعتراف داشت که کردستان نسبت به تهران و خوزستان و دیگر مراکز صنعتی ایران توسعه نیافته باقی مانده است و موسسات صنعتی اندکی و پرولتاریای یا طبقه کارگر کوچکتری در کردستان وجود دارد، اما معتقد بود که ترکیب غالب و عمدهٔ روستائی منطقه از اواسط سالهای ۱۹۶۰

1- Maoist

تغییر یافته است.

کومه‌له شهرنشینی را در میان اقتصاد توسعه نیافته منطقه، به دو عامل نسبت می‌دهد: نخست، برنامه رفرم یا اصلاح ارضی شاه، رابطه کهن دهقان ـ زمیندار، شبکه حمایت اجتماعی آن را بدون جایگزین نمودن یک نظام مناسب دیگر، تخریب کرد و از بین برد. علاوه بر آن، برنامه اصلاحات ارضی به اکثریت عظیمی از دهقانان فقیر شده که قادر به خرید زمین‌های ملی شده نبودند، سودی نرساند.

در نتیجه، بخش بزرگی از جامعه دهقانی فقیر و کم درآمد از روستاها وادار به حرکت و نقل مکان به شهرها و پیوستن به پرولتاریای بزرگ یا طبقه وسیع کارگر مزدبگیر شدند.

بیشتر دهقانان کرد در ابتدا ناچار شدند که درصدد استخدام در دیگر مناطق کشور برآیند چون شهرهای عمده کردستان از لحاظ اقتصادی نمی‌توانست آنان را جذب کند. اما، با افزایش قیمت نفت در سالهای ۱۹۷۰ و تأثیر آن بر میزان یا نرخ رشد اقتصادی کشور، شهرهای کردستان شاهد یک نوع تجدد یا احیاء بود که دهقانان بیشتری را برای رفع نیاز به نیروی کار، خصوصاً در بخش ساختمان، جذب کرد. این عوامل منجر به ایجاد یک نیروی کار مزدبگیر با مهارت پائین در میان جامعه دهقانی کرد شد. دومین عامل یاری‌دهنده به شهرنشینی کردستان موفقیت انقلاب ایران و درگیری نظامی ناشی از آن بین جمهوری اسلامی و پیش‌مرگه‌های کرد و جنگ هشت ساله عراق ـ ایران بود. اثر مخرب جنگ بر روستاهای کردستان، بسیاری از کردها را وادار به نقل مکان و رفتن به مناطقی دور از جنگ، معمولاً شهرهای بزرگ، کرد (101).

در سال ۱۹۷۷، در حدود ۵۴ در صد از نیروی کار کردستان، در خارج از بخش کشاورزی مشغول به کار بود.

بنابر تحلیل کومه‌له، این آمار تا آنجا افزایش یافته است که در اوایل دهه ۱۹۹۰ ساختار طبقاتی در کردستان، وجود دو طبقه مجزا را نشان می‌دهد که

عبارتند از: یک پرولتاریای عظیم مزدبگیر و یک طبقه کوچک سرمایه‌دار(102). ظهور این ساختار جدید طبقاتی، کاپیتالیستی جدید یا طبقه سرمایه‌دار جدیدی است که تحلیل ارتدکسی مائوئیسم را هنگام پرداختن به وضعیت کردستان ایران، بی‌ارزش و زاید ساخته است.

کومه‌له، علاوه بر موفقیت‌های اولیه خود در گسترش اعضاء، قادر به اعمال کنترل مؤثر بر هیچ منطقه در کردستان ایران برای مدتی طولانی نبوده است.

علاوه بر آن، از زمان تصرف مناطق شورش‌خیز، توسط حکومت در سال ۱۹۸۶، قابلیت نظامی کومه‌له به طور قابل ملاحظه‌ای کاهش یافته است. بسیاری از فعالین کومه‌له در مقابله با دشمنانشان کشته شده‌اند و بعضی در خارج به قتل رسیده‌اند. برای مثال در اوت ۱۹۸۹، مردان مسلح در قبرس به دو مقام کومه‌له تیراندازی کردند که بهمن جوادی، کشته شد کسی که از محل اقامت و تبعیدش در سوئد، جهت ملاقات با خویشاوندان و بستگان خود آمده بود، گرچه هیچ شخصی به عزان متهم دستگیر نشد و پلیس قبرس انگیزه‌ای برای قتل بیان نکرد، اما دفتر کومه‌له در سوئد فوراً «مأمورین و عاملان ایران» را در قتل بهمن جوادی مقصر دانست(103).

عامل دیگری که توانائی کومه‌له و مبارزه کردها را در ایران تضعیف نمود، جنگ مرگبار و عملیات نظامی بین پیش‌مرگه‌های حزب دمکرات کردستان ایران و کومه‌له بوده است. بعد از مقابله‌های خونین بین هر دو گروه کرد، کمیته مرکزی کومه‌له در سال ۱۹۸۷ درصدد پایان دادن به این درگیری تلاش کرد و خواستار توقف فوری خصومت‌ها بین حزب دمکرات کردستان و کومه‌له و ایجاد یک جبهه متحد کرد علیه ارتش ایران و سپاه پاسداران شد (104).

اما جبهه متحد پیشنهادی، هرگز تشکیل نشد، چون هم کومه‌له و هم حزب دمکرات کردستان موفق به آشتی دادن و رفع ناسازگاری‌ها و اختلافات ایدئولوژیکی خودشان نشدند. تنها تجلی و نمود مشهود همکاری بین کومه‌له و حزب دمکرات کردستان ایران، در اتحاد و ائتلاف سُست بین کومه‌له و

جناح انشعابی حزب دمکرات، یعنی حزب دمکرات کردستان ایران ـ شاخه رهبری انقلابی بود، همانگونه که اولین دبیر کل کومه‌له، ابراهیم علیزاده[۱]، اظهار داشت، به محض اینکه شکاف درون حزب دمکرات کردستان ایران به صورت قطعی و جدی درآمد، کومه‌له و حزب دمکرات کردستان ـ رهبری انقلابی، یک ارتباط نزدیک عملی و موثری برقرار کردند. ایجاد پیوند بین جریانی که اولویت فعالیت‌هایش بر موضوعات ناسیونالیستی متمرکز است و کومه‌له که از ایده‌های ناسیونالیسم قومی ـ به نفع انترناسیونالیسم مارکسیستی ـ دوری می‌کند، طبق سخنان علیزاده، ناسیونالیسم قوی منجر به «مصالحه و سازش ما بر سر موقعیت و موضعمان» نشده است. کومه‌له کار خود را دنبال خواهد کرد و آنها کار خودشان را ادامه خواهند داد، تا زمانی که هردوی ما برای کسب حقوق دمکراتیک توده‌های کرد مبارزه می‌کنیم و تا زمانی که آنها به موضع ما در دفاع از حقوق کارگران در سراسر کشور اعتراض نکنند(105). علیزاده اظهار امیدواری کرد که مسیر عمده و جریان اصلی آشکار کومه‌له نسبت به حزب دمکرات کردستان ـ شاخه رهبری انقلابی و حزب دمکرات کردستان، همان اصل را دنبال کرده و ائتلافی تاکتیکی را با کومه‌له خواهد بست. موضع ظاهری موافقت کومه‌له به حزب دمکرات و حزب دمکرات شاخه رهبری انقلابی، شکافی را درون حزب ایجاد کرد که در خلال پلنوم (یا گردهمایی با حضور همه اعضا) شانزدهم نیز کمیته مرکزی کمونیست ایران، در نوامبر ۱۹۸۹، به نقطه بحرانی رسید. در این گردهمائی اعضای کمیته مرکزی به گرایش‌های «راستگرایانه و انحرافی و ناسیونالیستی» که درون کومه‌له رشد یافته، حمله کرده و خواستار شدند که کسانی که مسئول چنین گسترش و رشدی هستند از مقام‌ها و پست‌هایشان برکنار شوند(106).

پلنوم شانزده هم در تاریخ کوتاه حزب کمونیست ایران، به نقطه عطفی

۱- در ظهر روز یکشنبه ۱۰ تیر ۱۳۸۰، در اُسلوی نروژ با ابراهیم علیزاده، به صورت ناگهانی و غیرمنتظره دیدار و گفتگو کردم، که از فرانسه آمده و راهی کردستان عراق بود که مشروح دیدار در مقالات اینجانب آمده است. (مترجم)

مبدل شد، که منجر به پاکسازی و تصفیه عناصر «نامطلوب» از کومه‌له شد و یگانگی و وحدت ایدئولوژیکی رابه رهبری بازگرداند(107).

علاوه بر تنش و درگیری در درون کومه‌له و روابط متغیر آن با دیگر جنبش‌ها و جریان‌های کرد، نقشه عمل سیاسی کومه‌له و رابطه متغیر او با دیگر جنبش‌ها و مرام سیاسی‌اش و اهداف آن تغییر نیافته باقی مانده است. این سند برنامه‌ای چهارده ماده‌ای را برای کومه‌له ترسیم کرده است.

۱. حق مشارکت سیاسی آزاد و بدون مانع، حق ذاتی هر فرد است. به هر پسر و دختر دارای شانزده سال سن بایستی حق رأی داده شود و هر فرد مؤنث یا مذکر بالای هیجده سال باید قادر به گمارده شدن به هر مقام و پستی باشد.

بایستی در تمام سطوح توسط نمایندگانی که به‌طور آزاد از جانب مردم انتخاب شده‌اند، بر کردستان حکومت کنند.

۲. هر کس باید در بیان نظراتش آزاد باشد که به هیچ قدرتی در زمین نباید اجازه داده شود که این حق اساسی مردم را انکار کند.

۳. باید به مردم کرد اجازه داده شود که ساختار حکومت خود را تعیین نمایند. مردم دارای حق غیر قابل انکار انقلاب علیه هر حاکمی که سعی در تحمیل خواست خود و شکل حکومت بر مردم کرد را دارد، می‌باشند.

۴. هر فرد باید قادر باشد که آزادانه دین و مذهب خود را انتخاب نماید یا هیچ دینی انتخاب نکند. تبعیض براساس اولویت مذهبی فرد، باید شدیداً رد شود. به مذهب بایستی به عنوان قلمرو شخصی و زمینه خصوصی فرد نگریسته شود و حکومت نباید در این زمینه دخالت کند.

۵. آزادی مطبوعات، اجتماعات و بیان و سخنرانی نوعی حق جدائی‌ناپذیر مردم، به‌ویژه توده‌های محروم می‌باشد و به همان نحو بایستی آزادی پیوستن به هر سازمان سیاسی، صنفی و حرفه‌ای تضمین شود.

۶. باید زندگی مکفی و شایسته‌ای برای همه کارگران ما چه دارای کار باشند یا نباشند، تضمین شود. و به حق برخورداری از زندگی مکفی

استاندارد و حق کار کردن بایستی به عنوان حقوق اساسی بشر نگریسته شود.

۷. زنان بایستی در تمام جنبه‌های زندگی حقوق مساوی با مردان داشته باشند و باید به بردگی زنان توسط طبقات حاکم پایان داده شود. ما تقاضای پرداخت مساوی برای کار مساوی مردان و زنان را داریم.

۸. هیچکس نباید وادار به ازدواج با شخص دیگری گردد و هیچکس نباید ازدواج‌ها را محدود به آن ازدواج‌هائی بشناسد که توسط اولیاء مذهبی انجام می‌شود. قوانین خانواده بایستی به‌منظور نمایاندن تساوی بین زنان و مردان، شوهران و فرزندان، اصلاح گردد.

۹. هر فرد بایستی از تعدی بدون مجوز و دخالت غیرمجاز به زندگی‌اش آزاد باشد. هیچ مقام و قدرتی نباید اجازه تجاوز به زندگی خصوصی شخص دیگری را داشته باشد. حق مسافرت آزاد و انتخاب آزادانه محل سکونت بایستی توسط قانون تضمین شود و هیچ‌کس را نبایستی برخلاف خواستش وادار به زندگی در تبعید کنند.

۱۰. تمامی افراد استحقاق برخورداری از مراقبت بهداشتی و سلامت مناسب را دارند. دسترسی به سلامت رایگان و تسهیلات بهداشتی مناسب بایستی ممکن باشد. تمامی افراد بدون توجه به اینکه در کدام بخش کشور و چگونه زندگی می‌کنند بایستی از اتهام و حمله مصون باشند.

۱۱. آموزش و پرورش عمومی آزاد بایستی برای تمام شهروندان قابل دستیابی باشد. بی‌سوادی که بلای خانمان‌سوز امپریالیسم و کاپیتالیسم و استبداد است و بایستی از کشور ریشه‌کن گردد.

۱۲. حق حمل سلاح و داشتن اسلحه باید برای زحمت‌کشان کرد که برای دفاع از خانه و خانواده آنان ناچار به اسلحه متوسل شوند، بایستی به رسمیت شناخته شود. هیچ کس حق خلع سلاح زحمت‌کشان رزمنده کردستان را ندارد.

۱۳. قوانین مذهبی و ارتجاعی جمهوری اسلامی ایران، نباید در کردستان اجرا شود. تمام محاکمات بایستی به روی مردم باز باشد و قضات بایستی

توسط مردم انتخاب شوند. همه بایستی بی‌گناه در نظر گرفته شوند تا زمانی که جُرم ثابت شود. برای گرفتن اعتراف از متهم نبایستی از جبر فیزیکی و روانی استفاده شود و در تمام سطوح رسیدگی‌ها بایستی جریان عمل شایسته و مقتضی قانون مشهود باشد. هیچکس نباید بدون اتهام خاص و ویژه‌ای بیش از بیست‌وچهار ساعت بازداشت گردد. رسیدگی فوری بایستی حق غیر قابل بحث هر فرد متهم به ارتکاب جنایت باشد.

۱۴. تمامی قوانینی که نمایانگر میهن‌پرستی افراطی قومی و سرکوب و ستم هستند، باید لغو شوند. ما تمام قوانین و مقررات تبعیض فرهنگی و سیاسی و اقتصادی علیه مردم کرد را پوچ، باطل و ملغیٰ می‌دانیم. مردم کردستان حق دارند که با استفاده از زبان‌های محلی خودشان در امور رسمی و در مدارس پیوندهای فرهنگی خود را تحکیم بخشند(108).

در مقایسه با تقاضاهای خودمختاری حزب دمکرات کردستان، اهداف کومه‌له، نه تنها جاه‌طلبانه، بلکه مبهم نیز می‌باشند. این سند در مورد وسعت محدوده خودمختاری تقاضا شده و رابطه بین حکومت مرکزی و کردستان، در صورت ایجاد یک استان خودمختار، مسکوت است. این سند در مورد موضوعات بسیار مهم تجارت داخلی وسایل سیاست خارجی و دفاع نیز مسکوت است. جمهوری اسلامی در رویارویی و برخورد با ظهور مارکسیستی و جدائی‌طلبانه، خواستهای کومه‌له را جدی نمی‌گیرد، و سپس حزب دمکرات کردستان ایران و دیگر کردها برنامه کومه‌له را برای خودمختاری کردستان غیر واقع‌بینانه و خیالی و غیر عملی یافته‌اند و به آن توجهی جدی ندارند. پر واضح است که محقق هر امیدی که کردها و جمهوری اسلامی ممکن است برای توافق دوطرفه داشته باشند، بایستی در خارج از چهارچوب پیشنهاد کومه‌له به توافق برسند.

جنگ ایران و عراق و جنگ علیه عراق به رهبری ایالات متحده، فرصت‌ها و دام‌هائی را برای بهبود موقعیت و وضعیت کردها در ایران فراهم کرد. پیامدهای این دو جنگ برای کردها در فصل‌های ۳ و ۵ بحث خواهد شد.

کافی است که بگوئیم، چشم‌انداز خودمختاری کردستان ایران حداقل در امتداد خط‌مشی هائی که کومه‌له از آن طرفداری می‌کند و حتی خط مشی حزب دمکرات کردستان ایران بی‌پناه و بی‌رنگ باقی می‌ماند. بنا به یادآوری چارلز مک‌دونالد[۱] مبارزه مسلحانه کردها علیه جمهوری اسلامی به‌گونه‌ای مبهم ادامه خواهد یافت(109). مسیر متغیر و غیر ثابت مبارزه براساس تحولات و توسعه‌های سیاسی داخلی در ایران و بی‌ثباتی‌های سیاسی منطقه‌ای و بین‌المللی تغییر خواهد کرد.

1- Charles Mac Donald

فصل ۳

شرایط کردها در عراق

۳.۱. کردها، انگلیس‌ها و سلطنت عراق

کشور عراق محصول و مخلوق قرن بیستم است. هرچند که بین‌النهرین مرکزی شناخته شده تمدن و شهر بغداد یک تاریخ طولانی در سهم داشتن و مشارکت در تمدن اسلامی را دارد، اما عراق نوین و امروزی یک محصول فرعی شکست امپراطوری عثمانی و تجزیه آن، پس از جنگ جهانی اول است. در نتیجه، سابقهٔ جنبش ناسیونالیست کرد، بر ایجاد کشور عراق توسط بریتانیا در قرن بیستم بیشتر است و حق تقدم دارد.

جنبش‌های ناسیونالیست کرد در قرن ۱۹ در امتداد و همراه و موازی با جنبش‌های مشابه دیگر نژادهای تحت سلطه امپراطوری عثمانی در آسیا، اعراب و ارامنه، توسعه و گسترش یافت(1).

نخستین ناسیونالیست نژادی و قومی کرد، بدرخان بوتان[1] بود که اقدامات برجسته وی در سالهای ۱۸۴۰، شامل حملات متهورانه و شجاعانه علیه قبایل و عشیره‌های رقیب و همسایگان غیر ترک می‌شد. در اواسط قرن نوزده ملی‌گرایی ناسیونالیسم نوین ظهور کرد و در این راستا باید از شاعر ملی‌گرای کرد حاج قادر کویی[2] به عنوان عاملِ تسریع‌کننده و سرعت‌دهنده در افزایش آگاهی یا وجدان کردی به نیکی یاد کرد. وی ملتمسانه از رهبران

1- Badr khan of Botan
2- Haji Qadir

عشیره‌های کرد خواست اختلافاتشان را کنار بگذارند و بر منطقه‌گرائی و استان‌گرائی تنگ‌نظرانه غلبه کنند و آن ایده را محدود کنند و اتحاد برای آرمان بزرگتر، یعنی ناسیونالیسم کرد را مدنظر داشته باشند(2). حاج قادر از نخبگان کرد، به‌خاطر نوشتن به فارسی و ترکی، بجای زبان کردی، شدیداً انتقاد می‌کرد و شیخ‌ها و مُلاهای کرد را متهم به سازش بیش از حد با خواسته‌های اربابان فارس و ترک می‌نمود. وی برای تحریک احساسات ناسیونالیستی و ملی‌گرایی در میان توده‌های کرد به حماسه ملی قرن هفدهم کرد، یعنی مِم‌وزین (یا رومئو و ژولیت کُرد[۱]) تکیه کرد.

در طی جنگ جهانی اول، بریتانیا کنترل ولایت‌ها و استان‌های عثمانی بغداد و بصره را در دست گرفت و منطقه‌ای که بعداً عراق عرب نام گرفت نیز تحت سیطره او بود و بریتانیا قول داد آن را در عوض ایجاد یک شورش عربی علیه ترکها به شریف حسین مکه بدهد.

در ۲۴ اکتبر ۱۹۱۵، بریتانیا در پاسخ به خواست‌ها و تقاضاهای شریف حسین، در جهت کمک به ایجاد یک کشور عرب، که شامل ولایت‌های بغداد و بصره می‌شد، موافقت کرد. در این توافقنامه ذکری از منطقه کردنشین موصل نشده بود و بریتانیا نیز بعد از متارکه جنگ بین سلطان عثمانی و قدرتهای متفق که در مادروس[۲] نیز در ۳۰ اکتبر ۱۹۱۸ بر آن توافق شد، موصل را اشغال کرد(3).

اشغال موصل توسط بریتانیا پیمان مادروس را نقض کرد، اما ترک‌های شکست خورده به خاطر ضعف نظامی‌شان هنگام اشغال موصل از جانب نیروهای انگلیسی تحت فرماندهی ژنرال مارشال[۳]، هیچ چاره دیگری نداشتند.

در نوامبر ۱۹۱۸ انگلیس، علی‌احسان پاشا[۴]، ژنرال ترک را وادار به

1- Mem-u zin (Kurdish Romeo & Juliet)

2- Mudros

3- General Marshall

4- Ali Ihsan Pasha

امضاء یک توافقنامه تسلیم کرد که منجر به عقب کشیدن کامل نیروهای ترک از موصل شد (وضعیت نهائی و اجتماعی قانونی موصل تا سال ۱۹۲۵ مشخص نشد).

نیروهای انگلیسی قبل از استقرار و کنترل موصل، شهرهای کردنشین، همچون سلیمانیه و کرکوک را اشغال کردند. سیاست بریتانیا علاقمندی به انتصاب رهبران محلی به منظور اداره مناطق تحت کنترل بریتانیا و تحت نظارت مشاوران انگلیسی بود، یکی از مهم‌ترین و برجسته‌ترین رهبران محلی، شیخ محمود از عشیره برزنجی بود. هرچند شیخ محمود[۱] شیخ‌های رقیبی داشت، اما اعیان و بزرگان کرد سلیمانیه موافقت کردند که وی را به عنوان رهبر حکومت کرد بپذیرند. سپس، دولت انگلستان وی را به فرمانداری سلیمانیه منصوب کردند و وعده دادند که از وی حمایت کنند(4). در آغاز فرماندهی عالی بریتانیا سرگرد ای. و. نوئل[۲] را برای انجام وظیفه به عنوان مشاور اصلی شیخ محمود، اما در عمل برای کنترل نظارت بر فعالیت‌های وی منصوب کرد. علی‌رغم تلاش‌ها و فعالیت‌های شیخ محمود برای طرح ایجاد یک جبهه کرد، معلوم شد که اقتدار و حاکمیت وی مورد اعتراض دیگر بزرگان کرد است. وانگهی، سیاست بریتانیا در اعمال و اجرای کنترل سخت بر فعالیت‌های شیخ محمود کم‌کم رهبر کرد را عاصی و عصبانی ساخت.

انگلیس به منظور آزمایش قدرت ماندهٔ وی، حاکمیت و اقتدار وی را به فراسوی سلیمانیه گسترش و بسط داد که وی را با رؤسای دیگر عشایر در زاخو، اربیل، بارزان، کرکوک، پنجوین و حلبچه درگیر می‌کرد. مخالفت بعضی از این سران قبیله‌ای و رؤسای عشیره‌ای با اقتدار شیخ محمود به قدری شدید بود که بریتانیایی‌ها در یک مورد در رابطه با عشیره جاف در حلبچه، از یک قیام علیه اقتدار شیخ محمود به‌طور غیر مستقیم حمایت کردند(5). شیخ

1- Shaikh Mahmood Barzinji   2- Major E. W. Noel

محمود مشکوک و مظنون شد که انگلیس بازی قدیمی و استعماری «تفرقه بینداز و حکومت کن» را با قرار دادن یک عشیره کرد در برابر عشیره دیگر کرد بازی می‌کند. شیخ محمود که قادر به غلبه بر رقابت‌های سنتی عشیره‌ای و قبیله‌ای در میان کردها نبود، در مه ۱۹۱۹ علیه بریتانیا قیام و اعلام استقلال کرد. انگلیس یک نیروی اعزامی کوچک را از کرکوک به سلیمانیه، جهت مبارزه با شیخ محمود فرستاد. اما معلوم شد که این نیرو کافی نیست و مجبور به عقب‌نشینی به کرکوک شد. سپس انگلیس یک لشکر کامل را به سلیمانیه اعزام داشت و بعد از نبردهایی سخت سبعانه و خونین با کردها، شیخ محمود را شکست دادند و وی را به زندانی در بغداد فرستادند. و طبق بعضی گزارشات بعداً شیخ محمود به هند تبعید شد(6).

طبق گزارشی دیگر انگلیس وی را به مرگ محکوم کرد اما بعداً مجازات وی را تغییر داد(7) و گفته می‌شود که شیخ محمود از اسارت فرار کرده و به سردشت در ایران رفته که در آنجا مبارزه نظامی خود را علیه مقامات انگلیس ادامه دهد.

بعد از شکست شیخ محمود و تحمیل مجدد اقتدارنظامی بریتانیا بر مناطق کردستان، قیام‌های متعدد و زیادی رخ داد. این قیام‌ها تا اندازه‌ای توسط ترکها، که می‌خواستند انگلیس را از موصل بیرون برانند، و تا اندازه‌ای از جانب کردها، که از سلطه طولانی مدت یک قدرت خارجی بیم داشتند، تحریک و پشتیبانی می‌شد(8).

در ضمن توسعه‌ها و تحولات مهمی رخ داد که بر وضعیت کردها تأثیرگذار بود. در اول ماه مه ۱۹۲۰، جامعه ملل اختیار قیمومیت بر فلسطین و عراق را به بریتانیا داد. امیر فیصل، که قبلاً توسط فرانسه از سوریه اخراج شده بود و پسر دوم شریف حسین مکه بود، در اوت ۱۹۲۱، توسط انگلیس بر تخت سلطنت جدید هاشمی عراق گمارده شد.

بنابراین، انگلیس بیش از تحت فشار قرارگرفتن به‌واسطه مسئله خودمختاری کردستان، به حمایت از یک سلطنت قوی و مطلقه طرفدار

انگلیس در عراق علاقمند شد. انگلیس به منظور دادن جوی قانونی و اندکی مشروعیت به حکومت فیصل، رفراندمی را برای تائید و تصویب جلوس امیر فیصل بر تخت سلطنت برگزار کرد. کردها، رفراندم را تحریم کردند و یا علیه فیصل رأی دادند.

انگلستان در روند ایجاد یا جعل موجودیت یک حکومت جدید در عراق درصدد برآمد که از طریق متقاعد ساختن عرب‌ها به حفظ بعضی پست‌های مهم در حکومت برای کردها، آنان را در جامعه جدید عراق وارد کنند. اما، عرب‌ها با این طرح مخالفت کردند چون آنان به کردها اعتماد نداشتند.

و علاوه بر آن، در بین انگلیسی‌ها بر سر مسئله پیوند کردها در جامعه جدید عراق اختلاف داشتند. طبق گفته یک ناظر است: حکام یا مقامات بریتانیائی در کردستان از مشارکت کردها در مقامات ارشد و کلیدی حمایت می‌کردند، در حالی که مقامات انگلیس در بغداد به کردها توجهی نمی‌کردند و با بدبینی به کردها می‌نگریستند(9).

هنگامی‌که هیئت‌های قدرتهای متفق پیروز و سلطان شکست خورده عثمانی پیمان و معاهدهٔ سور[1] را، در اوت ۱۹۲۰، امضاء کردند؛ مبارزه و کشمکش کردها برای ایجاد یک کشور در جبهه بین‌المللی تا اندازه زیادی شدت و قوت گرفت.

این پیمان خواستار ایجاد یک کردستان و ارمنستان مستقل مانند دیگر کشورهای مستقل حجاز، سوریه و عراق شده بود(10).

پیمان سور شامل ۳ ماده، در رابطه با خودمختاری کردستان و استقلال کردها بود. ماده ۶۲، به تدارک مکانیسم ایجاد خودمختاری برای مناطق عمدتاً کرد واقع در شرق فرات، جنوب مرز جنوبی ارمنستان می‌پرداخت، همانگونه که از این به بعد تعیین خواهد شد، و شمال مرز ترکیه با سوریه و بین‌النهرین(11) نیز چنین تعیین می‌شود.

1- treaty of Sèvres

طبق ماده ۶۳، حکومت ترکیه با اجرای مفاد ذکر شده در ماده ۶۲، ظرف سه ماه از طریق یک کمیسیون سه نفره تعیین شده به‌وسیله حکومت‌های انگلیس و فرانسه و ایتالیا، موافقت کرد. ماده ۶۴ که شرایط استقلال کردستان را ترسیم کرد، بیان می‌دارد که :

«اگر در مدت یکسال بعد از اجرای پیمان حاضر مردم کرد، در مناطقی که در ماده ۶۲ مشخص و تعیین شده است، درخواست خودشان را به نحوی که نشان‌دهنده اکثریت جمعیت این مناطق باشد که مایل به استقلال از ترکیه باشند به شورای جامعهٔ ملل ارجاع دهند و اگر شورا بعداً اعطای آن را به آنان مورد رسیدگی قرار دهد، به این طریق ترکیه با اجرای چنین پیشنهادی و صرف نظر از تمام حقوق و عناوین خود بر این مناطق، موافقت می‌کند... و اگر هنگامی‌که چنین چشم‌پوشی و صرف‌نظری صورت گرفت از جانب قدرتهای اصلی متفق نسبت به پیوستن اختیاری و داوطلبانه کردهای ساکن آن بخش از کردستان که تاکنون شامل ولایت موصل بوده است، به چنین کشور مستقل کردی، اعتراضی نخواهد شد»(12).

مواد پیمان سور در رابطه با خودمختاری و استقلال کردستان هرگز اجرا نشد و در واقع پیمان هرگز به تصویب درنیامد. چون ترکیه ادعای حاکمیت بر موصل را داشت، همان‌گونه که در پیمان ملی در سال ۱۹۲۰، توسط ناسیونالیست‌های ترک اعلام شد، خواستار آن بود. شماری از عوامل در عقب‌نشینی انگلیس از پیمان سور سهیم بودند: نخست، پیروزی ناسیونالیست‌های ترک بر یونانیها، که پیشروی و پیشرفت یونانی‌ها را به طرف آنکارا متوقف کرد، به ترک‌ها جسارت داد تا در مخالفت با استقلال ولایت موصل، مهاجم‌تر شوند. وانگهی، ظهور مطصفی‌کمال آتاتورک[1] به عنوان عامل برجستهٔ تثبیت‌کننده و مسلط در ترکیه و سیاست‌های منطقه‌ای،

1- Mostafa Kemal Ataturk

انگلستان را وادار ساخت که توجهی جدی‌تر را به موضع ترکیه در قبال استقلال کردستان و عواقب و پیامدهای آن برای استقلال ترکیه، طرفدار غرب اعمال کند.

و دوم اینکه، انگلیس، از وجود نفت در کرکوک و دیگر شهرهای ولایت موصل آگاه بود. انگلیس استدلال می‌کرد که با ادغام و یکپارچه کردن یا ترکیب منطقه و تبدیل آن به کشور عراق وابسته به خود، چنانکه در تضاد با امکان ایجاد یک کشور مستقل و غیر قابل پیش‌بینی کرد بود، منابع و ذخائر نفتی منطقه را بیشتر در چنگ خواهند داشت(13).

توضیح دیگری برای تضعیف حمایت انگلستان از استقرار و ایجاد یک کشور مستقل کرد، موضع وزارت هند بریتانیا بود که استراتژی و خط مشی یا سیاست نظامی و سیاسی انگلیس را در منطقه خلیج فارس، در خلال جنگ جهانی اول، هدایت می‌نمود. نتیجه گرفته بودند که قیومیت و سرپرستی انگلیس بر عراق بدون شمول ولایت موصل، کشوری قابل بقا و مداوم باقی نخواهد ماند و بدون یک عراق پایدار و از لحاظ اقتصادی توانمند، منافع بریتانیا در خطر خواهد بود(14).

علی‌رغم مواد اجرا نشده، پیمان سور نشان‌دهنده به رسمیت شناختن بین‌المللی جنبش کردها و تمایل آنان به حق خودمختاری در قرن بیستم می‌باشد. مواد این پیمان هنوز اساس ادعاهای کردها را برای ایجاد کشور خودشان تشکیل می‌دهد.

در سال ۱۹۲۲، [1] موفق شد تا آخرین آثار حکومتی که پیمان سور را امضاء کرده بود رفع کند و کنار بگذارد. مصطفی کمال، معتقد بود که مواد پیمان برای ترکیه، تحقیرآمیز است، چون این پیمان، ترکیه را تبدیل به یک موجود تحت قیمومیت واقعی قدرتهای اروپائی می‌ساخت و وی از بریتانیا خواست که موصل را به ترکیه بازگرداند. انگلیس، برای دفع خواست‌ها و

1- Mostafa Kemal

تقاضای ترکیه، بار دیگر بازی ورق و کارت کردها را اجرا کرد.

انگلیس از حکومت وابسته‌اش در بغداد خواست که در صدور اعلامیه به اصطلاح مشترک انگلیس و عراق، به آن بپیوندد، اعلامیهٔ مشترکی که در دسامبر ۱۹۲۲ به جامعه ملل ارائه شد.

این اعلامیه، حق کردها را برای ایجاد حکومت خودمختار در چهارچوب کشور عراق به رسمیت می‌شناخت و بر شمول مورد مشاجره موصل در داخل مرزهای عراق تاکید کرد. کردها، چون نمی‌خواستند که تحت حکومت و سلطهٔ ملک فیصل و اربابان انگلیسی باشند، از اعلامیه مشترک انگلستان و عراق راضی نبودند.

شیخ محمود که اجازه برگشت به سلیمانیه را دریافت کرده بود، بعد از بازگشت، فوراً به جمع‌آوری نیرو پرداخت و بعد از سازمان دادن دومین حکومتش بعد از سه سال در سلیمانیه، خود را حاکم منطقه نامید. وی اقداماتی همچون انتشار تمبر پستی و تمبر عوارض را جهت کسب درآمد انجام داد و سازمان‌دهی ارتشی مستقل از انگلیس و عراق را ادامه داد(15). استقلال رو به رشد شیخ محمود و امتناع وی از پذیرفتن هر شکل از اقتدار عراق بر قلمروش، سیاست‌های نفتی انگلیس را در منطقه تهدید کرد و نیروهای انگلیسی برای شکست دادن شیخ محمود به کردستان اعزام شدند.

اما در ژوئیه ۱۹۲۴ بود، که ارتش انگلیس تا حدی کنترل سلیمانیه را در دست گرفت. عظمت مقاومت به‌حدّی بود که نیروی هوائی سلطنتی انگلستان[1] می‌بایست نیروهای زمینی را به‌وسیلهٔ بمباران شهر در دسامبر ۱۹۲۴، جهت ریشه‌کنی موج فزاینده قیام کردها و سیر رو به افزایش شورش‌های آنان برضد فیصل و انگلیس، پشتیبانی و حمایت کند(16). در مجمعی در لوزان[2] در سال ۱۹۲۳، تلاش برای هماهنگ کردن واقعیت‌های پدیدار شده و در حال ظهور منطقه با مفاد پیمان سور انجام گرفت. در حالی

1- RAF

2- Lausanne

که کردها در لوزان نمایندهای نداشتند، لرد کروزون[۱] و هم عصمت اینونو[۲]، نمایندگان عمدهٔ هیئت‌های نمایندگی انگلیس و ترکیه، مدعی علاقه عمیق خود به کردها شدند و برای منافع کردها اظهار نگرانی عمیق کردند و این برخورد را به عنوان دلیلی برای نظریاتشان و رسالت مربوطهٔ خود ارائه کردند(17).

در طول دوره مذاکرات، روشن شد که سرنوشت کردها یک مانع یا حتی یک مسئله و قضیه اصلی مورد علاقه نبوده است. آنچه که تنها برای ترکیه و انگلیس مطرح بود، وضعیت اجتماعی موصل بود. مجمع لوزان، مسئله حاکمیت بر موصل را حل نکرد اما منتهی به پیمان لوزان در ژوئیه ۱۹۲۳ شد که این پیمان در عمل جایگزین پیمان سور شد. اگرچه این پیمان، شامل مواردی بود که ترکیه را متعهد به احترام گذاشتن به حقوق زبانی و فرهنگی اقلیت غیر ترک کشور می‌کرد، اما در این پیمان ذکری از یک کردستان مستقل نشد. قرار بود که انگلیس به عنوان قدرت محافظ، بر سر وضعیت اجتماعی نهائی استان کردنشین موصل با ترکیه مذاکره کند. معلوم شد که مذاکرات انگلیس و ترکیه بی‌ثمر و پوچ است و مسئله به جامعه ملل ارجاع داده شد.

شورای جامعه ملل در دسامبر ۱۹۲۵، تصمیم گرفت که کنترل موصل را تحت این شرط که تضمین‌هائی خاص و مشخص برای حفظ اقلیت کرد داده شود، به عراق واگذار کند.در این رابطه در اوایل ۱۹۲۶، نخست‌وزیر عراق، در نطقی اعلام داشت که زبان‌های عربی و کردی، زبان‌های رسمی موصل خواهد بود و کودکان کرد به زبان کردی آموزش خواهند دید. وی بر تعهد حکومتش در اجرای مناصب بوروکراسی حکومتی یا نظام اداری در منطقه با خدمتگزاران مشخص و مستخدمین مدنی کرد تاکید کرد. هنگامی‌که قانون کاربرد زبان‌های محلی در عراق وضع شد، این تعهدات رسمی شدند، گرچه مفاد این قوانین کاملاً اجرا نشد، اما خود نشان می‌دهد که برای اولین بار،

1- Lord Curzon

2- Ismet Inonu

حکومت عراق قانوناً حقوق فرهنگی و هویت مجزای کردها را به رسمیت شناخت.

سرخوردگی کردها از رفتار حکومت عراق و یا به عبارت دیگر شکستن طلسم حکومت عراق، منجر به تجدید قیام‌ها در سلیمانیه، تحت رهبری شیخ محمود شد. در زمستان ۱۹۲۷، یک نیروی اعزامی عراق که با قدرت نظامی انگلیس حمایت می‌شد، به سلیمانیه فرستاده شد و بار دیگر نیروهای کرد شکست خوردند. شیخ محمود، به ایران فرار کرد و به نیروهای محمودخان کانی‌سانانی[1]، رئیس عشیره‌ای و قبیله‌ای در مریوان پیوست. محمودخان کانی‌سانانی در آن هنگام علیه حکومت ایران می‌جنگید. هنگامی‌که این شورش توسط ارتش ایران سرکوب شد، شیخ محمود به عراق فرار کرد که در آنجا وی هم دستگیر و به تبعید در جنوب عراق فرستاده شد.

آخرین قیام بزرگ شیخ محمود علیه حکام عراق و مقامات انگلیس، بعد از اینکه انگلیس در سال ۱۹۳۲ اعلام کرد که به عراق استقلال اعطاء خواهند نمود، شروع شد.

هنگامی‌که روشن شد که پیمان اعطاء استقلال، شامل تضمیناتی برای حقوق اقلیت‌های کشور نیست، شیخ محمود در بهار سال ۱۹۳۱[2] تهاجمی را علیه نیروهای عراق سازمان داد و شیخ محمود بار دیگر شکست خورد و از آن پس نتوانست مخالفتی با حکومت عراق نشان دهد. کردها با ناامیدی برای ایجاد یک کشور مستقل، خود یک رشته قیام و شورش‌های کوچک را آغاز کردند.

اگرچه هدف اولیه این قیام‌ها علیه حکومت عراق بود، اما هنگامی‌که جنگجویان کرد برای یافتن پناهگاه و استفاده از اراضی ایران و ترکیه به عنوان پایگاه و مقرهای عملیات از مرز عبور می‌کردند، پیامدهای مرز شکنی را

1- Mahmoud Khan Kamisanani

۲- تقریباً معادل اول اردیبهشت سال ۱۳۱۰، که در ایران، مهدی‌قلی هدایت مشهور به مخبرالسلطنه، نخست‌وزیر بود که در انقلاب مشروطه رابط بین مشروطه‌خواهان و دربار بود و پدرش مخبرالدوله، وزیر دولت محمدعلی‌شاه قاجار بود (مترجم).

دربـر داشت. در نتیجه، در سـال ۱۹۳۷[1] ایـران و عـراق و تـرکیه، پـیمان سعدآباد را با هدف ظاهری هـماهنگی سـیاست‌های دفـاعیشان بـه امـضاء رساندند. هرچند این پیمان به طور ویژه، به قیام‌های کردها و تجاوزات مرزی نمی‌پرداخت، اما به خوبی معلوم بود که جلوگیری از شورشیان کرد بـه‌طور بسیار جدی در میان حکام ایران، عراق و ترکیه، به عنوان بـخشی از تـدابیر دفاعی آنان، مورد بحث قرار گرفته بود.

در ضمن، نطفه‌ای دیگر از مخالفت در میان رهبران عشیره‌ای بـارزانـی رشد کرد و در نتیجه شیخ احمد بارزانی[2]، مشـعلدار بـعدی خـودمختاری کردستان شد. (جد و پدربزرگ پدری شیخ احمد، عشیره‌اش را از روستائی در نزدیک اربیل حرکت داد و در منطقه‌ای نزدیک زیبار[3] در شمال شـرق عراق، اسکان داد. این منطقه بعداً بارزان[4] (مکان مهاجرت) نام گرفت و از این رو آن قبیله به عنوان عشیره بارزانی شناخته و مشهور شد).

شیخ احمد ثابت کرد که یک رهبر نظامی ماهر و کارآمد است. اما کارهای غیرعادی و اعمال نادرست وی خصوصاً در مورد دستورات اسلامی و غیر ارتدکس وی، که عناصر مسیحی و اسلامی را بهم آمیخته بود، باعث شد که دیگر رهبران عشیره‌ای کرد با بارزانـی‌ها مـخالفت کـنند. خـصوصاً یکـی از رهـبران عشـیره و قـبیله‌ای مـهم بـه نـام «شـیخ رشـید بـرادوست»[5] یـا «باردوست»، به دسـتور شـیخ احـمد بـرای مـصرف گـوشت خـوک تـوسط فرقه‌اش، که برخلاف قوانین غذائی اسلام است، اعتراض کرد.

هرچند که شیخ احمد به دستورات اسلام و ارتدکس رجوع کرد، اما هرگز قادر به کسب کمک لازم دیگر عشیره‌های کرد در مقابله با نیروهای انگلیس و عراق نشد. علت دیگر و شاید جدی‌ترین عامل شکست قیام شـیخ احـمد،

۱- تقریباً معادل اسفندماه سال ۱۳۱۵، که در ایران، محمود جم (پس از دولت محمدعلی فروغی) نخست‌وزیر ایران بود، «مدیرالملک جم» از رجال بعد از کودتا و مطیع رضاخان بود (مترجم).

2- Shaikh Ahmad Barzani

3- Zibar

4- Barzan

5- Shaikh Rashid of Bardost

مخالفت وی با طرح انگلیس در بهار سال ۱۹۳۲ برای اسکان مسیحیان آشوری، در زمین‌های عشیره بارزانی بود، که از ترکیه اخراج یا آنجا را ترک کرده بودند.

در جنگ و نبرد پس از آن، ارتش عراق تلفات زیادی داد و سبب شد که نیروی هوائی سلطنتی، روستاهای کرد و مناطق مرزی را بمباران کند و نیروهای کرد را به قتل برساند.

بعد از جنگ شدید زمینی و بمباران هوائی توسط انگلیس، شیخ احمد و یارانش به ترکیه رانده شدند. پس از آن، انگلیس و حکومت عراق یک عفو عمومی را برای شیخ احمد و خانواده‌اش صادرکرد و به آنها اجازه برگشت به عراق را داد، اما با برگشتن وی، شیخ احمد با خانواده و حامیان اصلی‌اش توقیف و به ناصریه در جنوب عراق فرستاده شدند. آنها را بعداً به سلیمانیه انتقال دادند که در آنجا تحت نظارت دقیق قرارگرفتند(18). این امر قیام شیخ احمد راکاملاً از لحاظ عملی و در حالت کلی به پایان رساند.

برادر جوان‌تر شیخ احمد، ملامصطفی بارزانی[۱]، در سال[۲] ۱۹۴۳ از سلیمانیه فرار و برای به‌عهده گرفتن رهبری عشیره یا قبیله به بارزان بازگشت. ملامصطفی مشهورترین و پایدارترین ناسیونالیست یا ملی‌گرای کرد شد و به عنوان سمبل نمایان ناسیونالیسم قوی کرد تا سال ۱۹۷۹، زمان مرگ[۳]، باقی ماند. موفقیت‌های ملامطصفی نتیجه توانائی‌های او و درگیر انداختن نیروهای عراقی در نبردهای طولانی و فرسایشی ومقاومت در برابر حملات سخت و شدید آنان در طی سالها بود، این موفقیت، همچنین نتیجه توانائی وی در

1- Mollah Mostafa Barzani

۲- تقریباً معادل زمستان ۱۳۲۲، زمان دولت علی سهیلی نخست‌وزیر ایران که در آن هنگام امان‌الله اردلان (عزالممالک)، وزیر کُرد تبار ایرانی و اهل سنندج، وزیر بهداری دولت سهیلی بود. اردلان ـ از زمان دولت سردار سپه، در دولت‌های سهیلی، ساعد، بیات، حکیم‌الملک، هژیر، منصورالملک، رزم‌آرا و مصدق ـ به ترتیب وزارت‌های «فواید عامه، بهداری، بازرگانی و پیشه و هنر، دارایی، دادگستری و راه، دارایی، کشور، نمایندگی مجلس و ناظر اجرای قانون» را به عهده داشت (مترجم).

۳- معادل سال ۱۳۵۸، پس از انقلاب سال ۵۷ ایران (مترجم).

ترکیب قدرت مذهبی و غیر مذهبی در یک رهبری بسیار کاریزماتیک[۱] و پرجاذبه و دارای جذبه و قدرت خاص بود. هیچ رهبر کرد دیگری در قرن بیستم نتوانست آن‌گونه که وی کردها را از هر رده‌ای صف‌آرایی و متحد ساخت، متصد کند. اتحادی که موجب حسرت و اندوه کردهائی بود که آرزوی رهایی از نظم قدیمی با حکمروائی ترکیه و عراق را داشتند»(19).

ملامطصفی بعد از گریختن از سلیمانیه و بعد از رسیدن به بارزان، یک نیروی جنگی کوچک را سازمان‌دهی کرد و شروع به حمله به مقرهای پلیس و دیگر نشانه‌های اقتدار حکومت کرد. در اواخر ۱۹۴۳، نیروی کوچک ملامصطفی به اندازه کافی و وسیع برای محدود ساختن نیروهای عراقی رشد کرده و افزایش یافته بود.

نوری سعید[۲]، نخست‌وزیر عراق، در واکنش، سعی کرد ملامصطفی را به تسلیم شدن از طریق برادر بزرگترش، شیخ احمد، که هنوز در سلیمانیه تحت نظارت و کنترل بود، وادار و متقاعد نماید، به این صورت که شیخ احمد برای ملامصطفی نامه‌ای فرستاده و او را به بی‌ثمری مبارزه مسلحانه و بیهودگی کشمکش نظامی، به عنوان وسیله‌ای برای کسب خودمختاری کردستان و نیل به آرمان‌های کردها متقاعد سازد. ملامصطفی به این پیام توجهی نکرد و حملاتش را به مواضع عراق و وارد کردن تلفات سنگینی به نیروهای عراقی، افزایش داد. حملاتی سهمگین که سبب فرار بسیاری از سربازان عراقی کرد تبار شد.

انگلیس که از تجزیه عراق، کشور وابسته، بیم داشت، به طور مؤکد به نوری سعید توصیه کرد که با ملامصطفی مذاکره کند و مشکل کرد را به شیوه صلح‌آمیز تسویه کند. نوری سعید یک هیئت را به ریاست مجید مصطفی[۳]، وزیر کشور، که کرد بود، برای مذاکره با ملامصطفی اعزام داشت(20). مذاکرات بین حکومت عراق و کردها، نخست، توسط افسران ارتش عراق که

1- Charismatic

2- Nuro Sa´id

3- Majid Mostafa

کرد بودند، انجام شد.

یکی از نتایج این مذاکرات، برداشتن نظارت بر شیخ احمد در سال ۱۹۴۴ بود.

علاوه بر آن، ملامصطفی یک لیست از تقاضاهایی راکه شامل ایجاد یک استان کرد، که شامل کرکوک غنی و نفت‌خیز می‌شد و تحت رهبری و نظارت رهبران منتخب کردها بود، ارائه داد و در آن ذکر شده بود که: وزیر جدید امور کردستان در کابینه عراق، به عنوان رابط اصلی بین حکومت و مقامات استان جدید کرد عمل و انجام وظیفه خواهد کرد. این استان در زمینه‌های اقتصادی کشاورزی و فرهنگی خودمختاری داشته باشد. مقامات استانی ما به استثنای کنترل ارتش و پلیس، در کردستان خودمختاری کامل را در اداره امور استان داشته باشند وانگهی هر وزارت‌خانه‌ای بایستی یک معاون وزیر کرد را به رده‌هایشان اضافه کند.

این تقاضاها موضوع بحث‌های دائمی در درون کابینه عراق شد در حالی که نوری سعید اعلام کرد که آماده پذیرفتن بعضی از تقاضاهای کردها است، ناسیونالیست‌های عرب کابینهٔ وی، آن را رد کردند و نسبت به اعلام آمادگی او اعتراض کردند، چون بیم داشتند که پذیرفتن آنها یقیناً، به کسب امتیازات بیشتر و ایجاد یک کردستان مستقل منجر خواهد شد. با این حال حکومت تمایل خود را به ادامه مذاکرات با ملامصطفی، به‌منظور دستیابی به یک راه‌حل سیاسی مشکل کردها، ابراز کرد.

هنگامی‌که مذاکرات در جریان بود، حکومت عراق سقوط کرد و با به قدرت رسیدن، حمدی البَچَچی[1]، به عنوان نخست‌وزیر رضایت و تمایل حکومت برای مذاکره با کردها به پایان رسید(21).

با توقف و قطع مذاکرات، جنگ و نبرد بین دوطرف از سر گرفته شد. در اواخر ۱۹۴۵، نیروهای عراق و نیروی هوائی سلطنتی انگلستان، نیروهای

1- Hamdi Al-pachaci

ملامصطفی را وادار به عقب‌نشینی و عبور از مرز ایران کردند. همان‌گونه که در فصل دوم بحث شد، ملامصطفی به شورشیان در مهاباد پیوست و نیروهایش از جمهوری تازه تأسیس یافته مهاباد به رهبری قاضی محمد، حمایت کردند. اما، با شکست جمهوری مهاباد، ملامصطفی و نیروهایش وادار به عقب‌نشینی، و سرانجام به اتحاد جماهیر شوروی پناهنده شدند. آنان به مدت ۱۲ سال در اتحاد جماهیر شوروی ماندند و تا سقوط سلطنت هاشمی در سال ۱۹۵۸ به عراق بازنگشتند.

در مدت زندگی در اتحاد شوروی، ملامصطفی عنوان افتخاری «ژنرال» را دریافت کرد و از آن زمان تا زمان مرگش به طور متناوب از آن لقب و عنوان استفاده نمود. در کنار بعضی از قیام‌های نظامی و عشیره‌ای، شماری از احزاب ناسیونالیستی جهت تدارک حمایت روشنفکرانه از توسعه ناسیونالیسم قومی کرد در عراق پدید آمد. به طور ویژه دو گروه نوظهور، حزب هیوا[1] و گروه آزادی، به شخص ملامصطفی، به عنوان نماد و سمبل زنده آرمان کردها، ادای احترام و بیعت کردند. هیوا که مرکز فرماندهی مقر اصلی آن در بغداد بود با شاخه‌های قوی در کرکوک و اربیل و سلیمانیه در بسیاری از شهرهای کرد عمل می‌کرد. جهت‌گیری حزب هیوا، چپ‌گرایانه بود و در مقاله‌ها و تحلیل‌هائی که در نشریه اصلی ایشان، تحت نام آزادی، منتشر می‌شد، به‌طور یکسان از فئودالیسم کرد و امپریالیسم غرب انتقاد می‌کرد.

هرچند هیوا، رهبری ملامصطفی و اهمیت وی را برای جنبش کرد به رسمیت شناخته بود، اما نسبت به «روش تئوکراتیک و دیکتاتورمنشی» وی مشکوک و مظنون باقی مانده بود و قصد داشت که از وی فعلاً استفاده نماید و زمانی که هدف یا آرمان استقلال یا خودمختاری به‌دست آمد، وی را رد کند و به دور اندازد»(22).

1- Heva (امید، آرزو)

سرانجام ملامصطفی، ثابت کرد که از حزب هیوا پایدارتر است. گروه آزادی در بارزان، توسط یک گروه کوچک بورژوازی ملی‌گرا که وفاداری آنها به ملامطصفی غیر قابل تردید بود، تشکیل شد.

اما هسته رهبری گروه آزادی، همچنان غیر عشیره‌ای باقی ماند و در مرحله اول از کردهای شهرنشین و افسران کرد تبار در ارتش عراق تشکیل می‌شد. باوجود ناسازگاری ایدئولوژیکی، بین حزب هیوا و آزادی، این دو حزب به شیوه‌ای هماهنگ و منظم، برای پیشبرد آرمان خودمختاری کردها عمل می‌کردند.

حزب دمکرات کردستان عراق[1]، که در سال ۱۹۴۶ توسط گروهی روشنفکر به رهبری حمزه عبدالله[2] بنیان‌گذاری و تأسیس شد، در پیشبرد آرمان کردها در دو حزب هیوا و گروه آزادی نقشی قاطع‌تر داشت.

پیدایش و تکوین حزب دمکرات کردستان عراق[3] به گروهی مربوط می‌شود که خود را حزب رِزگاری[4] کرد می‌نامیدند و در ژانویه ۱۹۴۶ با اعضای اکثراً کمونیست خود تشکیل شد. حزب رزگاری کرد در یادداشتی[5] برای سازمان ملل متحد در اوایل ۱۹۴۶ از دبیر مجمع عمومی ملل سازمان متحد، خواست که اشتباهات گذشته را در کردستان جبران نکند:

بدون شک، طمع و منافع سیاست امپریالیستی قدیم بود که منجر به چنین گله‌ها، مصائب و مشکلات عدیده ی غیر قابل تصور در دو جنگ بزرگ جهانی شد. حزب... دلایل زیادی برای ایمان به نیات و مقاصد خوب شما و به خواست و ارادهٔ غیر قابل تزلزل شما برای پایان دادن به تهاجمات نیروهای مهاجم و امپریالیسم دارد.

بسیار خوب و مفید خواهد بود که در اینجا توجه شما را به این واقعیت

1- Kurdish Democratic parti of Iran　　2- Hamzah Abdullah

۳- این حزب (KDP) با حزب دمکرات کردستان ایران (KDPI) تفاوت دارد (مترجم).

4- Rizgari (حزب رهایی بخش)

۵- تقریباً مصادف با دی ماه ۱۳۲۴، اوایل دولت احمد قوام‌السلطنه در حکومت رضاخان پهلوی (مترجم).

جلب می‌کنیم که تا زمانی که بعضی ملتها توسط امپریالیسم تنفرآور، استثمار و خوار می‌شوند، غیر ممکن خواهد بود که صلح جهانی مستقر و ایجاد شود و بشریت از مصائب سخت وخطرناک رهائی یابد.

حزب ما به نام ملت کرد، که تحقیر شده و تحت حکمرانی بیگانه قرار گرفته است، تقاضای براندازی و پایان دادن به امپریالیسم در کشور ما و از میان برداشتن سرکوب و بی‌عدالتی و رفع شکنجه حکومتهائی که ملت کرد را تقسیم و تحت سلطه گرفته‌اند، را دارد(23).

نسخه‌هائی از یادداشت برای سفارتخانه‌های ایالات متحده و چین و شوروی و انگلیس در بغداد، به‌منظور انتقال آن به سازمان ملل متحد، فرستاده شد.

جالب این است که ذکر شود، ادوین سکونریک[1]، کاردار موقت ایالات متحده در بغداد، یک نسخه از یادداشت را در۲۳ ژانویه ۱۹۴۶ برای وزارت خارجه فرستاد و اطلاع داد که سفارت قادر به کسب اطلاعات ویژه دربارهٔ حزب رزگاری کرد و اهدافش، نیست «از طریق تماس رابطین سیاسی عراقی و یا سرویس جاسوسی انگلیس تاکنون موفق نشده است....شاید تا اندازه‌ای مهم باشد که این یادداشت، بیشتر از آنچه که دخالت بریتانیا و آمریکا در امور داخلی دیگر کشورها دانسته می‌شود، انتقاد می‌کند و لحن و آهنگ آن تا اندازه زیادی طرفدار شوروی است»(24).

در حال و هوای ظهور جنگ سرد و جو پدیدار آن، اتهام طرفداری شوروی، حزب رزگاری کرد را نزد ایالات متحده و بریتانیا گرامی نداشت.

حزب رزگاری کرد، بعد از اینکه تعدادی از اعضایش آن را ترک کرده و به حزب کمونیست عراق پیوستند، در اوت ۱۹۴۶ به حزب دمکرات کردستان تبدیل شد و ملامصطفی به عنوان رهبر و حمزه عبدالله به عنوان دبیرکل، انتخاب شدند. پایه‌گذاری حزب دمکرات کردستان، انشعابی بزرگ و شکافی

1- Edwin Schoenrich

مهم، اما کوتاه مدت را در صفوف کردها ایجاد کرد زیرا یک شاخه از حزب دمکرات کردستان ایران پیش از آن در سلیمانیه تحت رهبری ابراهیم احمد[1] وجود داشت. ملامصطفی به حزب دمکرات جدید، به عنوان تهدیدی برای اتحاد کردها و اقتدار قاضی محمد و جمهوری نوظهور وی در مهاباد، که برای ابراهیم احمد و بسیاری از کردهای دیگر درآن زمان قابل بقاءترین وسیله تحقق آرزوی ملی کردها بود را ایجاد کرده بود(25).

اما با سقوط جمهوری مهاباد، این شکاف از موضوعیت افتاد و تشکیلات ابراهیم احمد، مناسبت خود را از دست داد. در واقع بعد از شکست جمهوری مهاباد، ابراهیم احمد، به حزب دمکرات کردستان عراق پیوست و در یک رقابت و مبارزه قدرت، حمزه عبدالله را برکنار کرد و موفق به انتخاب خود به عنوان دبیرکل جدید حزب دمکرات کردستان درسال ۱۹۵۱ انتخاب شد. حزب دمکرات کردستان تحت نظارت ابراهیم احمد به چپ گرایش پیدا کرد و قادر به جلب حمایت در میان دهقانان و رهبران عشیره‌ای محافظه‌کاز کرد نشد(26). سفارت ایالات متحده در بغداد، بعد از به دست آوردن اسناد و اساسنامه حزب دمکرات کردستان، نتیجه گرفت که این حزب، موجودیتی خوب سازماندهی شده، با نفوذ زیاد کمونیست‌ها می‌باشد، از این رو ایالات متحده نسبت به ظهور حزب دمکرات کردستان، بسیار نگران بود(27).

در ۱۷ سپتامبر ۱۹۴۶، حزب دمکرات کردستان، یک بیانیه امضاء شده توسط ملامطصفی را منتشر کرد، که از مردم عراق می‌خواست که به نیروهای کرد بپیوندند و در مبارزه‌ای مشترک، برای آزاد نمودن کشورشان از امپریالیسم و مأمورانش متحد شوند و شرکت کنند، به‌نحوی که هر کدام در

۱- ابراهیم احمد (Ibrahim Amad) نویسنده و روشنفکر معاصر کرد است که در سال‌های ۱۵ یا ۱۹۱۴ در شهر سلیمانیه کردستان عراق، متولد شد. وی از سال ۱۹۴۵ به بعد فعالیت‌های سیاسی خود را برای احقاق حقوق منتشر کرد، در کنار فعالیت روشنفکری‌اش، آغاز کرد. از وی کتاب معروف ژانی گل (درد زایمان ملت) با ترجمه اینجانب به فارسی در سال ۱۳۷۹ منتشر شده است، دختران وی همسران جلال طالبانی (از رهبران سیاسی کردستان عراق) و مظهر خالقی (استاد آواز کردی) می‌باشند (مترجم).

سرزمین خودشان زندگی آزاد و همکاری برادرانه با همدیگر بنمایند.... با شعار زنده باد کردها و عرب‌های برادر در کشور!» (28).

این بیانیه به وسیلهٔ یک سری اسناد که در آنها حزب دمکرات نقشه و طرح کلی خود را برای ایجاد یک کشور فدرال و دو ملتی ترسیم کرده بود، دنبال شد. اما اندیشه فدرالیسم حزب دمکرات کردستان، با آنچه معمولاً در مورد فدرالیسم بکار می‌رود، متفاوت بود. حزب دمکرات کردستان اساساً از استقلال عراق طرفداری می‌کرد. حزب در سپتامبر ۱۹۴۶، خواستار ایجاد یک کشور فدرالی کردستان شد که از ورود به پیمان‌های هر کشور دیگری خارج باشد. به گونه‌ای که این کشور فدرالی، همچنین در انتخاب اعضای قوه اجرائیه، مقننه و شاخه‌های دادگستری حکومتش، آزادی کامل خواهد داشت و در ایجاد پیوندهای اقتصادی با دیگر کشورها آزاد خواهد بود، تمام مسایل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی کردستان در قلمرو انحصاری این کشور باقی خواهد ماند (29). هرچند نقشه عمل حزب دمکرات کردستان دربارهٔ مسئله دفاع مبهم و گنگ بود، اما نتیجه آن بود که این مسئله دشوار، بین نمایندگان عراق و کردها حل خواهد شد.

۳.۲. جمهوری عراق و کردها[1]

در اواسط سالهای ۱۹۵۰، هیجان و جوش و خروش ناسیونالیستی در عراق برای به خطر انداختن بقای سلطنت‌های هاشمی، که طرفدار انگلیس بود، به اندازه کافی شدت گرفت. در ژوئیه ۱۹۵۸، یک گروه از افسران نظامی، به اصطلاح افسران آزاد، تحت رهبری رسمی عبدالکریم قاسم[2]، یک کودتای موفقیت‌آمیز اما خونین را علیه ملک فیصل و حکومت وی انجام داد و تأسیس یک سیستم جدید سیاسی جمهوری را در عراق، اعلام کرد. بسیاری از گروه‌های اپوزیسیون، از سقوط سلطنت و حکومت مطلقه، حسن استقبال

1- Republican iraq and the kurd 2- Abdulkarim Ghassem

نمود و به امید شروع دوره‌ای جدید در مناسبات و روابط عرب‌ها و کردها از حکومت جمهوری حمایت کردند. هرچند، افسران جوان که در سال ۱۹۵۸ به قدرت رسیده بودند، دیدگاه روشنی از آینده عراق نداشتند و تعهدی را نسبت به مسئله کردها احساس نمی‌کردند. روش آنها نسبت به کردها دوستانه بود هرچند به هیچ‌وجه دلسوزانه نبود(30).

شورای حاکمیت تازه ایجاد شده از سه نفر تشکیل شده بود، که قرار بود به عنوان ریاست جمهوری تشریفاتی کشور، گروهی عمل کنند و به عنوان حسن نیت شامل یک نفر کرد به نام خالد نقشبندی[1] باشد. وی فرماندار سابق اربیل و از خانواده‌ای مذهبی و زمین‌دار بود.

رژیم جدید، از تغییر جدی شرایط کردها خبر داد. یک قانون اساسی موقت در سال ۱۹۵۸ انتشار یافت که برای اولین بار به کردها به عنوان یک گروه قومی متمایز و جدا با حقوق ملی اعتراف کرد. قانون اساسی جدید عراق بر جایگاه کشور به عنوان بخش لاینفک ملت عرب تأکید می‌کرد، در حالی که به گونه‌ای صریح، اظهار می‌داشت که: «عرب‌ها و کردها، به عنوان شرکائی در این ملت در نظر گرفته می‌شوند»(31).

قاسم، که گویا مادرش یک کرد شیعه بود، ظاهراً قصد بهبود وضعیت کردها را داشت و چندین کرد را به مقامات ارشد در حکومت خود منصوب کرد. در سالهای اول حکومت قاسم، روابط همزیستی بین کردها و حکومت توسعه یافت. قاسم و ملامصطفی ـ که بعد از ۱۲ سال از اتحاد شوروی به عنوان یک قهرمان به عراق بازگشته بود ـ همکاری با همدیگر را به‌منظور عقیم و خنثی ساختن دشمنانشان ضروری یافتند. دشمنان داخلی قاسم شامل کمونیست‌ها، بعثی‌ها، ناصری‌های و دیگر ناسیونالیست‌های عرب بود که همهٔ آنها، خواهان شکل دادن به ساختار اجتماعی ـ سیاسی عراق جدید، بر طبق نقشهٔ خود بودند. نخستین مسئلهٔ تفرقه‌انداز، بعد از سقوط سلطنتی

1- Khalid al-Nagshbandi

هاشمی در رابطه با موضع عراق، جمهوری تازه تأسیس یافته متحد عرب بود. جمهوری متحد عرب در فوریه سال ۱۹۵۸، با اتحاد سوریه و مصر، تحت رهبری جمال عبدالناصر[۱] تشکیل شد.

به علت اعتبار ناسیونالیستی و مقام والای ناصر در جرگه و حلقهٔ ناسیونالیسم عرب، فشار فزایندهای بر قاسم برای شمول عراق در این اتحاد وجود داشت. کردها با این اقدام مخالف بودند و استدلال میکردند که در اتحادی که فلسفه اساسی آن اعتلاء عربیسم و رشد ناسیونالیسم عرب است، شرایط آنها بهبود نخواهد یافت. در واقع تقاضاهای فرهنگی و اجتماعی و سیاسی کردها احتمالاً فراموش میشد. نشانههائی وجود داشت که بعد از پیوستن سوریه به جمهوری متحد عرب، روابط کردها و عربها در سوریه خراب شده بود. زیرا که به تجلی قومیت غیر عرب به عنوان امر ناسودمند و غیرمفید برای پیشبرد آرمان اتحاد فراگیر عرب نگریسته میشد(32).

مخالفت کردها به عضویت عراق در جمهوری متحد عرب، منجر به این شد که حزب دمکرات کردستان، با حزب کمونیست عراق و با قاسم از نزدیک همکاری کند. هنگامیکه کودتای ژوئیه ۱۹۵۸، که بعداً انقلاب نام گرفت، رخ داد کردها و حزب کمونیست همکاری و روابط نزدیکی برقرار کرده بودند(33).

خصوصاً در دوره زمانی سالهای ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۵، اوج حملات نظامی علیه کردها و کمونیستها، شماری از کردها، عضو رهبری حزب کمونیست عراق شدند. برای مثال رئیس کمیته مرکزی حزب از سالهای ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۳، بهاءالدین نوری[۲]، فرزند یک معلم مذهبی در سلیمانیه، بود(34). دیگر اعضای کرد حزب کمونیست عراق در خلال این دوره شامل هادی سعید[۳] و بلال عزیز[۴]، که هر دو اهل اربیل بودند و عبدالله عمر

1- Gamal Abdul Nasser
2- Baha-ed-din Nuri
3- Hadi Sa´id
4- Bilal Aziz

محی‌الدین[1] که اهل کرکوک، بود. بهاءالدین نوری یک رهبر ناکارآمد و غیرماهر حزب کمونیست عراق بود، زیرا وی تجربه انقلابی کمی داشت و دریافت تئوریکی وی آنچنان منسجم نبود. احساسات وی نسبتاً ساده بود ـ عشق به کردها و ایمانی غیرقابل تردید به آینده کمونیسم داشت»(35).

مخالفت حزب کمونیست عراق با عضویت در جمهوری متحد عرب، برخلاف کردها، از بیم حزب از اتحاد بزرگتر اعراب ریشه نمی‌گرفت. حزب کمونیست عراق با اتحادی از کشورهای عرب که تحت تسلط ناسیونالیسم بورژوازی و ضد کمونیسم باشد، مخالف بود. حزب کمونیست به جمهوری متحد عرب به عنوان محصول ارزیابی نادرست و بسیار شتاب‌زده می‌نگریست که بیم حزب بعث سوریه از این بود که حزب کمونیست سوریه؛ که در دهۀ ۱۹۵۰ خصوصاً پس از اینکه حکومت سوریه شروع به ایجاد پیوندهای دیپلماتیک و نظامی با اتحاد شوروی نمود و بسیار استحکام یافته بود؛ در کسب سبقت بگیرد»(36). هرچند، حزب کمونیست عراق مخالفت اولیه‌اش را آرام‌تر و ملایم‌تر بروز داشت، اما، حزب دمکرات کردستان، متحدی مهم را در مخالفت با عضویت عراق در اتحاد، در ماه‌های سخت رژیم انقلابی، پیدا کرد.

عبدالکریم قاسم با پیوستن عراق به جمهوری متحد عرب مخالفت کرد، زیرا جاه‌طلبی سیاسی وی مانع از عمل نمودن در زمان حضور مصر در دوره ناصر بود، که به شدت پرنفوذتر و شخصیت مسلط‌تری از قاسم در جهان عرب داشت.

بنابراین علی‌رغم حمایت از پیوستن عراق به جمهوری متحد عرب، در میان مردم و در محافل افسران آزاد، اتحادی سه جانبه، بین قاسم و حزب کمونیست عراق و حزب دمکرات کردستان، برای جلوگیری از عضویت عراق در جمهوری متحد عرب تشکیل شد. با سقوط سال ۱۹۵۸، در گروه

1- Abdullah Omar Mohi-adin

افسران آزاد مقامی ارشد یافت و موفق به مهار کردن احساسات طرفداری از جمهوری متحد عرب شد. این امر منجر به تلاش افسران آزاد سرخورده برای سرنگونی قاسم، در مارس ۱۹۵۹، شد. این کودتای ناموفق با پشتیبانی و حمایت سوریه و از موصل نشأت می‌گرفت.

ملامصطفی، با فرستادن هزاران پیش‌مرگه خود به موصل برای جنگیدن به نفع حکومت، از قاسم حمایتی صادقانه و بی‌دریغ نمود.

نبردی که به‌دنبال آمد، نه تنها طرفداران و مخالفان اتحاد را با هم وادار به جنگ کرد، بلکه همچنین زمین‌داران را علیه دهقانان و یک عشیره را علیه عشیره دیگر به جنگ کشانید(37). پیروزی نهائی نیروهای وفادار به قاسم، منجر به همکاری نزدیکتر بین ملامصطفی و قاسم شد.

اما در ژوئیه ۱۹۵۹، هنگامی‌که جنگ بین اهالی ترکمن و کردِ مقیم کرکوک درگرفت، اتحاد بین قاسم و حزب کمونیست عراق و حزب دمکرات کردستان به سست شدن گرایید.

قبل از سال ۱۹۵۸، ترکمن‌ها در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی در کرکوک موقعیت‌های مهمی داشتند، اما با دستیابی قاسم به قدرت، این امر تغییر کرد و شماری از موقعیت‌های مهم حکومتی در شهرها، به کردها داده شد، در نتیجه ترکمن‌ها، خود را در موقعیت نامطلوبی در برابر اهالی کرد کرکوک دیدند، و از طرفی ترکمن‌های محافظه‌کار از رابطه نزدیک بین حزب دمکرات کردستان حزب کمونیست عراق بیم داشتند. تنش بین دو گروه قومی در کرکوک، منجر به نبرد بزرگی، در زمان اولین سالگرد انقلاب عراق، شد و منجر به مرگ ۳۱ نفر و مجروح شدن ۱۳۰ نفر از مردم شد(38).

حکومت، سریعاً نسبت به حادثه، که از آن به عنوان قتل عام نام برده می‌شُد، واکنش نشان داد. قاسم این امر را شدیداً محکوم کرد و وعده مجازات مسئولین حادثه را داد، اما دربارهٔ تنبیه و مجازات سازمان‌هائی را که این افراد به آنها تعلق داشتند اشاره‌ای نکرد، روشن بود که سازمانی که قاسم بایستی در نظر داشته باشد، حزب کمونیست عراق بود.

چنانکه ذکر شد، حزب کمونیست عراق رابطه نزدیکی با حزب دمکرات کردستان برقرار ساخته بود و بنابراین از کردها حمایت می‌کرد و ناسیونالیست‌های ترکمن را در مورد خشونت بعدی آنان، مقصر دانست(39). اما رسانه‌های کنترل شده توسط حکومت، کمونیست‌ها را مقصر دانستند. به‌نحوی که قاسم، به پاکسازی کابینه خود از وجود کمونیست‌ها و طرفداران آنان و سرکوب حزب کمونیست عراق پرداخت.

علی‌رغم حمایت حزب کمونیست عراق از رژیم قاسم و اتحاد قاسم با حزب کمونیست عراق، قاسم همواره از مقاصد کمونیست‌های عراق نگران بود، وی تنها برای تقویت موقعیت خود در داخل رژیم حاکم و تضعیف آنهائی که به عضویت عراق در جمهوری متحد عرب علاقمند بودند، به آنها تکیه کرد. با قتل عام کرکوک، قاسم راهی دیگر برای فاصله گرفتن از کمونیست‌ها و پاکسازی کمونیست‌های مشکوک از بوروکراسی‌های حکومت و نیروهای مسلح یافت.

با وجود حمایت ملامصطفی از رژیم قاسم در ماه‌های اولیه اش، کردها دربارهٔ مسئله حمایت حزب دمکرات کردستان از حکومت جدید و افسران آزاد هم‌رأی و هم‌عقیده نبودند. به عنوان مثال، ابراهیم احمد، دبیر کل حزب دمکرات کردستان، مخالف موضع ملامصطفی دربارهٔ عضویت عراق در جمهوری متحد عرب بود.

ابراهیم احمد از عضویت عراق در جمهوری متحد عرب حمایت کرد، زیرا وی فکر می‌کرد که این امر موقعیت بین‌المللی و عربی کشور را استحکام می‌بخشد و اعطای امتیازات به کردها را برای رهبران عراق آسان‌تر می‌سازد.

اما به این امر به عنوان یک مبارزه بر سر ریاست وی بر حزب دمکرات کردستان نگریسته می‌شد، به‌نحوی که ملامصطفی، ابراهیم احمد را از پست خود در سال ۱۹۵۹ عزل کرد و حمزه عبدالله را جانشین وی ساخت(40).

در همان زمان فعالین جناح چپگراتر در حزب دمکرات و کمیته مرکزی، آن حزب را متقاعد به امضاء یک پیمان با حزب کمونیست عراق نمودند که

منتهی به انتشار اعلامیه‌ای تفرقه‌انداز در مه سال ۱۹۵۹ شد. لحن و محتوی اعلامیه نشان داد که ملامصطفی در گذراندن این سند دخیل و درگیر نبوده است. اعلامیه ماه مه سال ۱۹۵۹ حزب دمکرات کردستان، به سختی به موجودیت ساختارهای اجتماعی ارتجاعی در کردستان و کسانی که مسئول حفظ سیستم فئودالی هستند حمله کرد.

ملامصطفی، به عنوان یک رئیس عشیره و زمین‌داری عمده، ترسید که این گرایش به چپ حزب دمکرات کردستان، تعمیم مفاد برنامه اصلاحات ارضی سپتامبر سال ۱۹۵۸ را به کردستان برای حکومت ممکن سازد. اصلاحات ارضی، گرچه برای دهقانان خوش‌آیند بود، اما مورد لعن و تکفیر شیخ‌ها و خان‌ها و آغاها بود. آنان می‌دانستند که اصلاحات ارضی، اساس قدرت آنها را در میان دهقانان کرد تضعیف می‌کند. بنابراین غیر منتظره نبود که ملامصطفی و همتایانش به‌وسیله اعلامیه ماه مه هشیار و آگاه شوند. تغییر در نظام اجاره‌داری زمین، بقای سیاسی آنها را تهدید می‌کرد.

علاوه بر این، حمزه عبدالله، دبیر کل دست نشانده ملامصطفی در حزب دمکرات کردستان، در نظر ملامصطفی، حامی شدید کمونیست‌ها شده بود.

در نتیجه در اوایل سال ۱۹۶۰، وی گروهی از حامیان خود را به مقر فرماندهی حزب دمکرات، برای عزل فیزیکی حمزه عبدالله از مقام خود فرستاد.

در ماه اکتبر از بازگشت دوبارهٔ ابراهیم احمد و طرفداران وی به حزب، حسن استقبال شد و ملامصطفی انتخاب مجدد احمد ابراهیم را به عنوان دبیر کل حزب دمکرات کردستان پذیرفت(41).

در واقع اقدامات ضد اصلاحاتی ملامصطفی با حمله ضد کمونیستی قاسم، همزمان بود. این امر به وی امکان داد که، به پیشنهاد قاسم، به متحدان سابقش در اردوی کمونیست ها، به این امید که رژیم قاسم نسبت به تقاضاهای خودمختاری کردها از سلطنت هاشمی بهتر و پاسخ‌گوتر و مسئول‌تر خواهد بود، حمله کند.

رژیم قاسم، در طی سالهای اول، اجازه شکوفائی و رونق فعالیت‌های فرهنگی کردها را صادر کرد و با قانونی نمودن حزب دمکرات کردستان در ژانویه سال ۱۹۶۰ و عودت زمین‌های ملامصطفی، که توسط سلطنت مصادره و به رهبران عشیره‌ای طرفدار سلطنت هاشمی داده شده بود(42)، در حقیقت به ملامصطفی پاداش داد.

قدرت رو به افزایش ملامصطفی و اتحاد با بغداد، به وی این امکان را داد که حساب‌های قدیمی را با دیگر عشیره‌های کرد تسویه کند. «خصوصاً برادوست‌ها که در سالهای ۱۹۳۰ و ۴۰ حکومت عراق را در مبارزه علیه بارزانی حمایت کمک کرده بودند»(43). همچنین بسیاری از عشیره‌های کرد ضد حکومت، دشمن سرسخت بارزانی‌ها بودند. برای مثال، عشیره‌زیباری[1] به مدت نزدیک به یک قرن، با بارزانی‌ها، عشیره همسایه، در حال جنگ و نزاع بودند. دیگر عشیره‌ها، همچون برادوست و سورچی[2]، هنگامی‌که در سالهای ۴۰ ـ ۱۹۳۰ باکمک نمودن به حکومت از خطی مشی ملامصطفی روی برگرداندند، دشمن بارزانی‌ها شدند. چنانکه مارتین وان بروینسن[3] ذکر کرده، یک خط تقسیم‌کننده سنتی در جامعهٔ کرد عراق بوده است که به صورت عشیره‌ای علیه حکومت جنگیده بود. به همان نحو سیاستمداران کرد شهری، بارها «علیه جریان اصلی کرد تغییر موضع دادند و تحت بهانه‌هائی که برای عشایر غیر عاقلانه و غیر قابل پذیرش بود با حکومت مرکزی به توافق رسیدند. هردو گروه، نسبت به گرایشات ذاتی خائنانه دیگری مظنون بود و در عین حال هر دو گروه دلایل متقاعدکننده‌اندکی داشتند»(44).

هنگامی‌که قدرت ملامصطفی، به بهای کاهش قدرت دیگر عشیره‌ها و نیروهای کرد در منطقه، افزایش یافت، روابط وی با قاسم به سردی گرایید.

در سال ۱۹۶۰، هنگامی‌که ملامصطفی در به قتل رساندن رقیب قدیمی

1- Zibari
2- Surchi
3- Martin van Bruinessen

خود،رئیس عشیره زیباری، موفق شد، قاسم لازم دید که توازن سلطه اقتدار و سلطه ملامصطفی را درکردستان، از طریق ارائه سلاح به رقیبان او، برهم زند.

ملامصطفی، به‌منظور تقاضا از کرملین[۱]، برای تحت فشار قرار دادن قاسم جهت تغییر سیاست‌هایش به اتحاد شوروی سفر نمود، لکن این سفر سودی نداشت. در ماه مارس سال ۱۹۶۱ یک همکارکرد قاسم، به نام صادق میران[۲] به قتل رسید. حکومت، حزب دمکرات کردستان را به همدستی در قتل متهم کرد و ابراهیم احمد را به اتهام صدور دستور قتل میران دستگیر کرد. هرچند به‌خاطر فقدان مدرک احمد بعداً از زندان آزاد شد، اما این دستگیری، علامتی برای حزب دمکرات کردستان بود که قاسم تصمیم به محدود کردن قدرت حزب گرفته است.

در اواسط سال ۱۹۶۱، جنگ بین بارزانی‌ها و دو دشمن سنتی کرد، یعنی عشیره‌های سورچی و هرکی[۳]، تشدید شد. در سپتامبر، نیروهای ملامصطفی مناطقی همچون زاخو، که نسبتاً خارج از حوزه نفوذ آنها بود، را اشغال کردند. قاسم با بمباران روستای بارزان و آغاز نمودن اولین جنگ مهم کردستان عراق، تلافی کرد(45). در ژوئیه سال ۱۹۶۱، هنگامی‌که ملامصطفی تقاضای اعطای خودمختاری واقعی را به کردها کرد، روابط بین وی و قاسم بیشتر به وخامت گرایید.

همان‌گونه که پیشتر ذکر شد، قانون اساسی جدید عراق، کردها را به عنوان شرکای مساوی اعراب به رسمیت شناخت و حقوق قومی و فرهنگی آنان را در داخل کشور عراق تضمین کرد، و علاوه بر این حکومت، چندین نفر از کردها را به موقعیت‌های بالای حکومتی منصوب کرد و اجازه پخش و انتشار مطالب کردی و تدریس زبان کردی را در مدارس داد. از این رو، حکومت تقاضاهای خودمختاری کامل سیاسی کردستان را نپذیرفت، زیرا بیم داشت که این امر به هرج و مرج و ترغیب اکثریت شیعه عراق برای

1- Kremlin
2- Sadeq Miran
3- Surchi and Herki

تقاضای حقوق یکسان با کردها منجر شود که به تجزیه کشور خواهد انجامید.

در نتیجه در پائیز سال ۱۹۶۱، جنگ مجدد بین نیروهای عراقی و پیش‌مرگه‌های ملامصطفی شروع شد و به‌طور متناوب تا سال ۱۹۶۳، یعنی هنگامی‌که موافقتنامه آتش‌بس امضاء شد، این جنگ دو طرفه ادامه یافت(46). حزب دمکرات کردستان، بعد از گسستن نهائی از قاسم، درصدد ایجاد اتحاد با دیگر گروه‌های اپوزیسیون و مخالف در عراق برآمد. حامیان سابق آنهایعنی کمونیست‌ها دیگر عاملی پایدار و منسجم به نظر نمی‌رسیدند و به نظر می‌آمد که بعثی‌ها و دیگر ناسیونالیست‌ها تنها آلترناتیو و نوعی جایگزین باشند.

اما نه بعثی‌ها و نه دیگر ناسیونالیست‌ها نسبت به آرمان کردها هیچ تعهدی نداده بودند و علاقمند به اعتلای آرمانی به جز آرمان اتحاد و ناسیونالیسم عرب نبودند. با وجود حزب دمکرات کردستان، با دسته‌ای از رقیبان قاسم، در بین گروه افسران آزاد تماس گرفت و به آنان وعده یک آتش‌بس را در صورت غلبه و پیروزی آنان بر قاسم داد(47). حزب دمکرات کردستان حتی در نوامبر سال ۱۹۶۲ پیشنهاد ایجاد نیروی مشترک برای سرنگونی قاسم به کمونیست‌ها را ارائه داد. اما حزب کمونیست عراق این پیشنهاد را رد کرد. کمونیست‌ها فکر نمی‌کردند که ائتلاف و اتحاد حزب کمونیست و حزب دمکرات برای انجام یک مبارزهٔ معتبر و اساسی علیه حکمروائی و سلطنت قاسم، با توجه به اینکه شمار زیادی از افسران طرفدار کمونیست و طرفداران آنان اخیراً توسط قاسم پاکسازی شده بودند، قوی و محکم باشد.

حزب دمکرات کردستان تغییر جهت داد و به پیروانش دستور داد که از بعثی‌ها، به امید کمک به آنها در سرنگون ساختن حکومت، حمایت کنند(48).

حزب کمونیست عراق که از احتمال قریب به یقین یک کودتای موفقیت‌آمیز بیم داشت، بیانیه‌ای منتشر و به قاسم برای گرفتن وضع دفاعی علیه فعالیت‌های مأموران امپریالیست‌ها در نیروهای مسلح و ادارات

حکومتی هشدار داد. آنان همچنین از قاسم خواستند که یک تسویه و پاکسازی فوری و گسترده را در ارتش انجام دهد.

گرچه کمونیست‌ها اطلاعاتی دقیق دربارهٔ کودتای در شرف وقوع نداشتند، اما از توده‌های مردم خواستند که هشیار و آماده پاسخ به این تهدید باشند(49). پیش‌بینی حزب کمونیست عراق در مورد کودتای نظامی در فوریه سال ۱۹۶۳، هنگامی‌که رژیم قاسم از طریق یک کودتا خشونت‌آمیز سرنگون شد، به واقعیت پیوست. دورهٔ زمانی بین پایان ماه عسل قاسم با حزب دمکرات کردستان در سال ۱۹۶۱ و سرنگونی رژیم وی، شاهد جنگ بیرحمانه بین کردها و نیروهای حکومت عراق بود که به‌واسطه دوره‌های کوتاه مذاکرات قطع می‌شد(50).

در سال ۱۹۶۳، پیش‌مرگه‌های ملامصطفی تلفات سنگینی به نیروهای عراقی وارد آوردند و در محدود کردن دشمنان اصلی کرد خود و طرفدار بغداد موفق بودند.

تاکتیک‌های چریکی ملامصطفی در منطقه کوهستانی کردستان، نیروهای قاسم را به خوبی خسته و فرسوده کرد(51). در نتیجه در ژانویه سال ۱۹۶۳، دو طرف جنگ بر امضاء یک آتش‌بس موافقت نمودند، آتش‌بس و صلحی که بیشتر برای تقلیل فشار بر قاسم بود که می‌خواست خود را از باتلاق کردستان رها سازد و بر خنثی ساختن و عقیم کردن دشمنانش در میان بعثی‌ها و ناصری‌ها و دیگر گروه‌های ناسیونالیست تمرکز کند(52).

۳.۳. اولین رژیم بعثی و کردها[1]

مدت کوتاهی بعد از آتش‌بس در ۸ فوریه سال ۱۹۶۳، حکومت قاسم توسط بعثی‌ها سرنگون شد. حزب بعث بعد از تصرف قدرت و اعدام قاسم، یک حکومت وحشت را علیه دشمنانشان خصوصاً حزب کمونیست و افراد متهم

1- The first ba'thi regim and the kurds

به هواداری از آن شروع کردند و مخالفان را ترور می‌کرد.

بعثی‌ها پیشنهاد ملامصطفی را برای متارکه موقت جنگ پذیرفتند، آنهم به‌منظور استفاده از مسئله کرد، به عنوان پس‌سوز[۱] به‌نحوی که بر سیاست‌های فوری آنها یعنی حذف فیزیکی رقیبان اصلی‌شان تمرکز کنند. بین پنج تا هفت‌هزار کمونیست، توسط رژیم جدید بر سر مسئله روزهای اول فوریه ۱۹۶۳، اعدام شدند(53).

تنها در بغداد، میزان کشته‌ها به ۱۵۰۰ نفر رسید. بسیاری از این اعدام‌ها توسط گارد ملی یا تحت نظارت گارد ملی، یعنی نیروی شبه نظامی بعثی، انجام می‌گرفت(54). کمونیست‌ها از دسیسه بعثی‌ها برای انجام یک کودتا علیه حکومت قاسم آگاه بودند. اما آنان اقدامات عملی را برای محافظت خودشان انجام ندادند و نتوانستند در برابر قدرت و سرعتی که بعثی‌ها آنها را جمع‌آوری کردند، اقدامات پیشگیرانه‌ای به‌عمل آورند. روشن بود که بعثی‌ها در یک لیست مفصل، نام کمونیست‌ها و هواداران آنها را قبل از تصرف قدرت در اختیار داشتند. شاه‌حسین، پادشاه اردن در یک مصاحبه تکان‌دهنده با محمدحسین هیکل[۲]، سردبیر روزنامه پرنفوذالاهرام[۳] قاهره، سازمان اطلاعات و جاسوسی مرکزی آمریکا، سازمان سیا را متهم کرد که با اعضای پرنفوذ و مقتدر حزب بعث در تماس بوده است و نام و آدرس‌های افراد متهم به کمونیست بودن را برای کودتاگران تهیه نموده است(55). بنا به اظهار عقیده هانا باتاتو[۴] اثبات صحت اظهاریه شاه حسین و یا اینکه چرا پادشاه وفادار و طرفدار آمریکا، ایالات متحده را درگیر حمام خون عراق می‌سازد مشکل است. شاید او خواسته است که انتقاد از رژیم خودش را که هدف از آن آشکار کردن این امر است که وی از سال ۱۹۵۷ در لیست حقوق‌بگیران سازمان سیا بوده است، منحرف سازد(56).

1- Back burner
2- Mohamad Hassanein Heikal
3- Al-Ahram
4- Hanna Batan

حکومت نظامیان یا خونتای[۱] بعثی، خود را شورای ملی رهبری انقلابی[۲] نامید و یک غیر بعثی، یعنی سرهنگ عبدالسلام عارف[۳]، را به عنوان رئیس‌جمهوری جدید عراق منصوب کرد. اما عارف و هیچ فرد و گروه دیگری قدرتی رابط و در قبضه قدرت نداشت. وجود جو سیاسی در کشور بصورت هرج و مرج باقی ماند که به سرنگونی رژیم در ماه نوامبر کمک کرد.

در ۱۵ فوریه ۱۹۶۳، سرهنگ عارف[۴] خود را به رده درجهٔ ارتشبد ارتقاء داد و از کردها خواست که از رژیم وی حمایت نمایند. در کابینه جدید، از ۲۱ کرسی، بعثی‌ها ۱۲ کرسی و کردها ۲ کرسی را اشغال کردند. وزارت کشاورزی به بابه‌علی[۵]، زمین‌دار عضو عشیره برزنجی و پسر شیخ محمود برزنجی، داده شد، در حالی که سرتیپ فؤاد عارف به وزارت کشور منصوب شد.

علی‌رغم روش صبر و مشاهده ملامصطفی در برابر رژیم جدید، گروه‌هائی وجود داشتند که از بعثی‌ها، اعطای فوری و گسترده امتیازات به کردها را، به عنوان نشانه تعهد آنها به مسئله کرد، می‌خواستند. برای مثال، کمیته دفاع از حقوق مردم کرد، سازمانی که مقر آن در لوزان سویس است، در ۱۲ فوریه ۱۹۶۳ بیانیه‌ای صادر کرد و خواستار شد که روابط کرد و عرب در عراق براساس استقرار یک «حکومت خودمختار کرد، با تخلیه سرزمین کردها توسط نیروهای عراقی و یک تقسیم مساوی عایدات کشور، خصوصاً امتیازات نفتی بین کردها و عرب‌ها» باشد (57).

اما ملامصطفی فکر می‌کرد که چنین خواسته‌های رادیکالی و افراطی چشم‌اندازهای مذاکرات در شرف وقوع را، بین حزب دمکرات کردستان و

1- Bathi Junta

2- National Council of the Revolutionary Command (NCRC)

3- Abdul Salam Aref

۴- تقریباً معادل پاییز سال ۱۳۴۲، یعنی زمان اواخر دولت حسنعلی منصور، نخست‌وزیر ایران (مترجم).

5- Baba Ali

حکومت، به خطر خواهد انداخت و از این بیانیه فاصله گرفت.

کمیته مرکزی حزب دمکرات، جلال طالبانی را به عنوان مذاکره‌کننده اصلی در گفتگوها که در ۱۹ فوریه ۱۹۶۳ شروع شد، منصوب کرد.

دو روز بعد، طالبانی و همتای عراقی وی، برای شرکت در مراسم یادبود تشکیل جمهوری متحد عرب، رهسپار قاهره شدند. در مصر جمال عبدالناصر به جلال طالبانی وعده داد که وی بر عراق، برای اعطای امتیازات فرهنگی به کردها، فشار وارد خواهد ساخت، اما گفت که نمی‌توانند از خودمختاری کامل کردها حمایت کند. دو طرف، بعد از بازگشت از قاهره گفتگوها را با اشتیاق زیاد از سر گرفتند، اما بر سر مسئله خودمختاری و معنی دقیق عنوان تمرکززدائی مشکل و مساله‌ای به وجود آمد. طالبانی در کنفرانس مطبوعاتی که، در ۲۸ فوریه، برگزار شد با حالتی عبوس و افسرده روشن ساخت که موفقیت آتش‌بس و صلح بین حکومت و حزب دمکرات به تمایل حکومت برای اعطای خودمختاری کامل به کردها در تمام زمینه‌ها، به جز سیاست خارجی و مسایل دفاعی، بستگی خواهد داشت(58).

در ۱۰ مارس شورای ملی رهبری انقلابی اعلام داشت که توافقی حاصل شده است و حکومت، آماده اعطای خودمختاری به کردها در چهارچوب کشور عراق است. بنابه گفته معاون نخست‌وزیر عراق، علی صالح سعدی[1]، این توافق به کردها امکان می‌دهد که حکومت خود را بر نهادهای اجتماعی و سیاسی داخلی گسترش دهند، در حالی که برای مسایل خارجی و اقتصادی و نظامی، وابستگی خود را به حکومت مرکزی(59) حفظ خواهند کرد، کمیته‌ای مشترک از نمایندگان کردها و مقامات حکومت برای انجام دادن جزئیات تشکیل خواهد شد.

هنگامی‌که دور مذاکرات در جریان بود، خبر طرح پیشنهادی فدراسیون عراق و سوریه کردها را آشفته کرد، آنان بیم داشتند، در چنین فدراسیونی،

1- Ali Saleh Sa´di

کردها درصد کوچکی از کل جمعیت کشور را تشکیل دهند و موضع چانه‌زنی آنها اساساً تضعیف خواهد شد. هرچند حتی ادغام سوریه و عراق هیچگاه رخ نداد، اما کردها به افزایش تقاضاهای خود پرداختند. برای مثال، پافشاری کردند که استان خودمختار کردستان، بایستی شامل اربیل، سلیمانیه، کرکوک و آن قسمتهائی از موصل و دیاله[۱]، که در آنجا کردها دارای اکثریت هستند، باشد. این امر برای حکومت غیر قابل پذیرش بود، زیرا تعداد مهمی از میادین نفتی را تحت کنترل کردها قرار می‌داد و بقاء اقتصادی عراق را از بین می‌برد. کردها، همچنین تقاضا کردند که یک معاون رئیس‌جمهور و معاون فرمانده کل قوا از کردها منصوب شوند و اینکه یک سوم از پست‌های حکومت مرکزی به کردها اختصاص داده شود و به کردها موقعیت‌های دارای امتیاز در وزارت‌خانه‌های دفاع و خارجه اعطا شود. عارف، کردها را به مذاکره با نیات بد و منفی متهم کرد و موضع خود را سخت کرد. اکنون مذاکره‌کننده‌گان حکومت، می‌گفتند که آنها تنها امتیازات زبان کردی را اعطاء خواهند کرد و دربارهٔ مسئله دیگری با حزب دمکرات کردستان به توافق نخواهند رسید. این امر دو طرف را نه در وضعیت انتخاب واقع‌گرایانه، و شاید در وضعیت از سرگیری جنگ مجدد، قرار داد.

در اواخر ماه مِه عارف جمع زیادی از ارتش عراق را در پیش‌بینی یک جنگ مهم با کردها به تمام کشور اعزام کرد. درست قبل از شروع جنگ تمام عیار در ژوئن، عارف اولتیماتومی صادر و حزب دمکرات کردستان را متهم به خواستار بودن شرایط ناممکن و اجتناب‌ناپذیر کردن جنگ کرد. وی اتحاد شوروی را در تحریک حزب دمکرات طرفدار کمونیسم مقصر شناخت و ایالات متحده و جمهوری متحد عرب و اسرائیل و جمهوری خلق چین را متهم به دادن اسلحه و پشتیبانی از کردها کرد(60).

هنگامی‌که جنگ شروع شد شورای ملی رهبری انقلابی درصدد برآمد از

1- Diyale

خدمات عشیره‌های کرد ضد بارزانی بهره بگیرد. در اکتبر ۱۹۶۴، عشیره‌های شرفی[۱]، زیباری[۲]، برادوست، براتی[۳] و هرکی[۴]، چند هزار جنگجو را در حمایت از نیروهای حکومت، سازمان‌دهی کرده بودند. به‌علاوه، عراقی‌ها یک تیپ نامنظم را به نام صلاح‌الدین ایوبی[۵]، به‌منظور درگیری با نیروهای ملامصطفی در کوه‌ها، سازمان دادند. قرار بود که این تیپ از کردهای جدا شده از عشیره‌ها و عرب‌هائی از موصل و منطقه جبل حمرین[۶] ترکیب شود، اما شرکت کردها ناچیز و جزئی بود(61).

کردها بار دیگر مهارت و لیاقت خود را در جنگ با نیروهای عراقی ثابت کردند و تلفات سنگینی را به آنان وارد ساختند. این امر، همراه با شرایط وخیم اقتصادی و سیاسی در عراق، به توطئه‌چینی عارف با گروهی از افسران غیر بعثی برای سرنگونی حکومت در ۱۸ نوامبر ۱۹۶۳ منجر شد و عارف حاکم عراق شد.

۳.۴. غیر بعثی‌ها و معضل کردها ۱۹۶۸-۱۹۶۳[۷]

بعد از سقوط حکومت بعثی، ملامصطفی پیامی برای عارف، به‌منظور آتش‌بس، ارسال کرد. عارف که برای تحکیم قدرتش نیاز به زمان داشت و می‌خواست توجهش را بر سرکوب رقیبان بعثی خود متمرکز کند، مشتاقانه به پیشنهاد ملامصطفی جواب مثبت داد و در ۱۰ فوریه ۱۹۶۴، آتش‌بس[۸] اجرا شد. وی سپس به پنج‌هزار نفر افراد سوری جزو نیروی ضربت اضطراری، که برای جنگیدن به میان نیروهای عراقی فرستاده شده بودند، دستور داد که کشور عراق را ترک کنند و نیز عارف قصد حکومت خود را برای منحل کردن شبه نظامیان نامنظم و نیروهای کرد ضد بارزانی، که در دو ماه آخر رژیم بعث

1- Sharafi
2- Zibari
3- Berati
4- Herki
5- Salah-ed-din Ayyubi
6- Jabal hamrin
7- The non - ba'thists and the kurdish Dilemma: 1963-1968.
۸- تقریباً معادل ۲۱ بهمن ماه ۱۳۴۲ در زمان آغاز دولت حسنعلی منصور در ایران (مترجم).

گردآوری شده بودند، اعلام داشت. بالاخره حکومت، محاصره منطقه کردستان را، بعد از اعلام و آغاز آتش‌بس، برداشت.

اعلام و آغاز آتش‌بس بین ملامصطفی و عارف برای بسیاری از اعضای دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان، امری غیر منتظره بود و سبب شکاف در رهبری حزب شد. اعضای سرخورده دفتر سیاسی حزب به مذاکرات ملامصطفی با عارف، که بدون تصویب حزب دمکرات انجام گرفته بود، اعتراض نمودند و فکر کردند که وی به اهداف خودمختاری کردستان، که به‌خاطر آن می‌جنگیدند، خیانت کرده است. در نتیجه دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان که توسط ابراهیم احمد، جلال طالبانی، سرهنگ دوم نوری احمد طه[1] و عمرمصطفی[2] رهبری می‌شد، سندی منتشر کرد که در آن از ملامصطفی انتقاد شده بود و اعلام داشت که عملیات نظامی علیه حکومت بایستی تا کسب خودمختاری کردستان ادامه یابد(62).

ملامصطفی بیشتر علاقمند به کمک به بازسازی و ساختن مجدد مدارس و جاده‌ها و شهرها بود را که در جنگ با نیروهای عراقی به سختی تخریب شده بودند و احساس می‌کرد که تقاضاهای خودمختاری کردها بایستی ملایم‌ترشودتا زیرساخت اجتماعی و بستر اقتصادی کردستان بازسازی شود.

اختلاف بر کل ساختار حزب را تهدید می‌کرد و منجر به زد و خورد در بین نیروهای کرد وفادار به ملامصطفی و نیروهائی که از عقاید مخالف در حزب دمکرات حمایت می‌نمودند، شد. حکومت، یک «نیروی نظامی اضطراری» را جهت حمایت از ملامصطفی اعزام کرد و حزب دمکرات کردستان در عوض شروع به انکار رهبری ملامصطفی نمود و وی را به خائن بودن نسبت به کردها و خودفروشی به رژیم عراق متهم کرد. این اختلاف حاکی از بیماری وخیم‌تری بود که جنبش کرد به آن مبتلا شده بود.

بورژوازی شهری و چپگرایان که به رهبری حزب دمکرات تسلط داشتنند،

1- Nuri Ahmad Taha

2- Omar Mostafa

رابطه‌ای پریشان با رهبران، عشیره‌ای ـ فئودال مانند ملامصطفی برقرار کرده بودند. آنها رهبری وی را به خاطر سازگاری ایدئولوژیکی نپذیرفته، بلکه صرفاً بدین خاطر که در کسب اعتماد و وفاداری اکثر عشیره‌های کرد اساسی بود و سرشناس‌ترین چهره در میان کردها بود، آن را پذیرفته بودند.

بدون حضور بارز ملامصطفی به نظر نمی‌رسید که حزب دمکرات کردستان بتواند در برابر حملات سخت عراق دوام و قوام بیاورد.

شیخ احمد، برادر بزرگتر ملامصطفی، برای آشتی دادن افراد دارای عقیده مخالف در حزب دمکرات کردستان با برادرش تلاش کرد، اما نتیجه‌ای نداد و جنگ بین کردها ادامه یافت و آتش‌بس ماه فوریه ۱۹۶۴، در بین ملامصطفی و عارف تا آوریل ۱۹۶۵ مؤثر باقی ماند. سپس به‌علت فشارهای داخلی از طرف حزب دمکرات و به‌علت اینکه قانون اساسی ۱۹۶۴ عراق تساوی بین کردها و عرب‌ها را به رسمیت نشناخت، متارکه موقت جنگ پایان یافت(63).

علاوه بر این، به علت شکاف در صفوف حزب دمکرات کردستان، عارف احساس کرد که نیازی یا اجباری به دادن امتیازاتی به ملامصطفی ندارد. در آوریل ۱۹۶۵، ارتش عراق برای استقرار مجدد اقتدار حکومت در منطقه کردستان، به شمال فرستاده شد و ملامصطفی چارهٔ واقع گرایانه‌ای به جز از سرگیری جنگ نداشت.

ملامصطفی(۱) در برابر جنگ با یک نیروی فراگیر پنجاه‌هزار نفری مقادیر زیادی سلاح را از طرف حکومت ایران پذیرفت و منجر به این شد که عارف وی را متهم به نوعی آلت دست یا عروسک کوکی شاه ایران و دشمن عراق

۱- تقریباً معادل خردادماه سال ۱۳۴۴، که در ایران دولت عباس هویدا در راس کار بود. ملامصطفی هنوز در استقلال می‌زیست و از محبوبیت ویژه‌ای در بین کردها برخوردار بود، اما گاه با حکومت ایران و گاه با عراق درگیر بود. خصومت‌های هر دو طرف، او را به این سو و آن سو می‌برد. در آن زمان آیت‌ا... خمینی به نجف آمده بود و ساواک ایران در عراق مشکل داشت، در نتیجه شاه، این باج را بدان خاطر به بارزانی، رهبر افسانه‌ای کردها داد که از کمک او استفاده کند (مترجم).

بودن متهم نماید. مخالفان او، در حزب دمکرات کردستان از موقعیت استفاده کرده و به نوعی سازش موقت با عارف رسیدند، آنان همچنین به جنگ عشیره‌ای ضد بارزانی همراه با نیروهای حکومت علیه پیش‌مرگه‌های ملامصطفی کمک‌کردندوجنگ سخت تااواسط آوریل سال ۱۹۶۶ ادامه یافت.

در ۱۳ آوریل عبدالسلام عارف در سقوط هلی‌کوپتر، کشته شد و برادر وی ژنرال عبدالرحمن عارف، فرمانده کل قوا جانشین وی شد[۱]. عبدالرحمن عارف با به‌عهده گرفتن ریاست جمهوری بیانیه‌ای صادر و اعلام کرد که تحت ریاست دولت، بالاخره به کردها خودگردانی اعطاء خواهد شد. هرچند وی عنوان خودمختاری را بکار نبرد اما گفت که حفظ هویت ملی، زبان و سنن کردها تضمین خواهد شد (64).

ملامصطفی پیشنهاد یک آتش‌بس را صادر کرد. وی با آگاهی از اینکه جلال طالبانی، یکی از رقیبان وی و عضو دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان، درصدد مذاکره جداگانه صلح با عبدالرحمان عارف است، مشتاق راه‌اندازی مذاکرات با حکومت بود. از این‌رو هنگامی‌که نخست‌وزیر عراق، عبدالرحمان البزاز[۲]، یک طرح صلح ۱۲ ماده‌ای را در ۲۹ ژوئن ۱۹۶۴، پیشنهاد داد، ملامصطفی علی‌رغم عدم اطمینان و بدگمانی، آن را پذیرفت. بزاز، نخست‌وزیر و یکی از مقامات بلندپایه عراق بود که علاقه‌ای واقعی به حل مسئله کردستان داشت و عقیده‌اش بر آن بود که تا زمانی که مشکل کردها

۱- مسعود بهنود در کتاب «از سیدضیا تا بختیار، در صفحهٔ ۵۲۶» معتقد است که: عراق که روابط نزدیکی با رژیم مصر داشت، دردسرهایی برای ایران به وجود آورد. حمله نیروهای عراقی به پاسگاه‌های مرزی ایران، دعوت به مبارزه‌ای بود که شاه از آن بیم داشت. عضو عبدالسلام عارف به جای قاسم، در رهبری عراق، روابط تهران ـ بغداد را تیره‌تر از پیش کرده بود. همچنان که ارتش شاه مجهزتر و قوی‌تر می‌شد، رژیم عراق نیز با استفاده از درآمدهای نفتی، به خریدهای نظامی از شوروی می‌افزود. مرگ مشکوک عبدالسلام عارف، که به صعود برادرش «عبدالرحمن» به قدرت انجامید، در آغاز سال ۱۳۴۵ امیدواری‌هایی برای حل اختلافات در کشور به وجود آمد و ملک فیصل و ملک حسین، دو رهبر میانه‌رو عرب نیز دست بکار شدند، حاصل، حل اختلافات ایران و عراق بود. همزمان با این آشتی موقتی، جنگ چندساله کردهای عراق با ارتش آن کشور نیز پایان گرفت. عبدالرحمن عارف، سه وزیر بارزانی را در کابینه پذیرفت (مترجم).

2- Abdul Rahman al-Bazzaz

حل نشده است، عراق قادر نخواهد بود که به عنوان یک کشور با ثبات و موفق ظاهر شود. هرچند بزاز به مدت کافی در قدرت باقی نماند تا نقشه‌اش را در مورد کردها اجرا کند، اما این نقشه چهارچوبی را ارائه داد که در داخل آن بسیاری از ابتکارات صلح در کردستان تعیین شده بود.

طرح صلح بزاز از لحاظ محتوی و دامنه رادیکال و افراطی بودن، اصل خودمختاری کردها را پذیرفته بود در میان دیگر امور این طرح خواستار استفاده از زبان کردی به عنوان زبان رسمی حکومت محلی و در مدارس، آزادی تمام زندانیان سیاسی کرد، اجرای یک عفو عمومی برای آنهائی که علیه حکومت مرکزی جنگیده بودند، انتخابات آزاد برای یک مجلس قانونگذاری کردها و استفاده از نیروهای کرد برای رعایت قانون داخلی و نظم و امنیت بود(65).

عزل بزاز و جانشین نمودن ناجی طالب[1] در اوت ۱۹۶۶، بر چشم‌انداز و افق صلح عراق و کردستان ضربه‌ای ناگهانی وارد ساخت. طالب، نخست‌وزیر، برخلاف سلف خود، دیدگاه مثبتی نسبت به ملامصطفی نداشت و به اعطای حقوق خودمختاری گسترده به کردها،از بیم‌اینکه منجر به قطبی شدن فرقه‌ای و احتمالاً تجزیه جامعه عراق خواهد شد، علاقه‌ای نداشت(66).

با این حال ملامصطفی و عارف در اکتبر ۱۹۶۶، به‌منظور تلاش برای راه‌اندازی مجدد مذاکرات راکد، ملاقات کردند. اما، مخالفت با اجرای طرح صلح بزاز از جانب اعضای حکومت عبدالرحمن عارف خصوصاً آنهائی که در ارتش بودند تلاش‌های عبدالرحمن عارف را برای نجات صلح و برقراری آن عقیم ساخت. در این بین، ملامصطفی موقعیت خود را در کردستان با یاری و حمایت ایران و کمک‌های اسرائیل، که از طریق ایران به کردستان عراق سرازیر می‌شد، تحکیم بخشید.

1- Naji Taleb

۳.۵. دومین رژیم بعثی و ناآرامی در کردستان[1]

در ژوئیه ۱۹۶۸، یک کودتای دیگر بعثی، حکومت عبدالرحمن عارف را سرنگون کرد. این کودتا بعثی‌ها را که بعد از دوره صدارت کوتاه‌شان در سال ۱۹۶۳، به‌واسطهٔ کودتای عبدالسلام عارف علیه آنها به پایان رسیده بود، به قدرت رسانید، کودتای ژوئیه ۱۹۶۸ دارای دو مرحله بود.

در ۱۷ ژوئیه افسران بعثی با همکاری غیر بعثی‌ها، عبدالرحمن عارف را سرنگون ساختند. در ۳۰ ژوئیه، یک کودتا در بین کودتای دیگر بود که صورت گرفت و آن هم هنگامی بود که بعثی‌ها، غیر بعثی‌ها را از صفوف خودشان پاکسازی می‌کردند.

برخلاف تصور عمومی در این دو مرحله، بعثی‌ها عمدتاً به‌وسیله حیله به جای زور (67) غالب شدند. گروه احمد طالبانی در حزب دمکرات کردستان، از سقوط عارف حمایت کرد و این امر آشکارا برخی مواد و کمک‌های لجستیکی را برای بعثی‌ها فراهم کرد و همچنین ملامصطفی از کودتا استقبال کرد. هرچند وی نسبت به رژیم جدید، براساس تجربه‌اش در مورد اولین حکومت بعثی در ۱۹۶۳، محتاط و محافظه‌کار باقی ماند.

دومین رژیم بعثی درصدد گسترش پایگاه حامی خود، از طریق وارد کردن نمایندگانی از گروه مختلف سیاسی و قومی در کابینه برآمد. برای مثال به چهار کرد، موقعیت‌هائی و مقام‌هائی در کابینه داده شد. محسن دزه‌ئی[2]، نماینده شخص ملامصطفی و وزیر بازسازی شمال کردستان شد.

دیگر کردها در کابینه، شامل مصلح نقشبندی، وزیر دادگستری، عبدالله نقشبندی، وزیر اقتصاد، و احسان شیرزاد، وزیر کار و مسکن بودند.

لکن شورای ۱۵ نفره رهبری انقلابی که به عنوان نهاد حاکم و بالاترین مرجع تصمیم‌گیری در کشور توسط بعثی‌ها ایجاد شده بود، تحت سلطه عرب‌های سنی قرار داشت، هرچند عبدالکریم شیخلی، کرد عرب شده اما

1- The second Ba'thi regime and the uprising in kurdistan

2- Mohsen Diza´i

اصالتاً اهل سلیمانیه، جزو آن بود.

در سوم اوت ۱۹۶۸، رئیس‌جمهور جدید کشور، ژنرال حسن البکر[۱] و شورای رهبری انقلاب حاکم بر عراق اعلام کردند که آماده بحث دربارهٔ مشکل کردها براساس طرح دوازده ماده‌ای مذاکره شده با رژیم سابق هستند. در چهارم اوت شورای ملی رهبری انقلابی اعلام کرد که به عنوان نشانه حسن نیت حکومت، مواد خودمختاری فرهنگی و زبانی را در صورت امکان و هرچه زودتر اجرا خواهد کرد. در پنجم اوت، حکومت یک عفو عمومی را برای تمام کردها، شامل فراریان از ارتش و پلیس اعلام کرد. علاوه بر این اعلامیه، حکومت نشان داد که لازم نیست که فراریان، سلاح‌های خود را به عنوان شرط عفو تسلیم کنند (68).

هنگامی‌که گفتگوها بین حکومت و ملامصطفی به جریان افتاد، حکومت البکر اصرار بر آن داشت که جلال طالبانی هم‌سطح با ملامصطفی در همه گفتگوهای مربوط به خودمختاری کردها، به‌نحوی که تمام دسته‌های حزب دمکرات نمایندگی شوند، وارد شود.

طالبانی، مدت کمی قبل از آن، رابطه‌ای صمیمی با حکومت بعث برقرار ساخته بود و شاید شورای ملی رهبری انقلابی می‌خواست از طالبانی به عنوان یک وزنه در مقابل ملامصطفی استفاده نماید. هرچند که ملامصطفی که بنابه پافشاری شورای ملی رهبری انقلابی برای وارد کردن طالبانی در مذاکرات به عنوان تلاشی برای تضعیف موقعیت خود در مذاکرات می‌نگریست. به‌دنبال این شروع نامبارک و نامیمون، یک رشته زد و خوردهای مختصر در سپتامبر و اکتبر ۱۹۶۸ بین پیش‌مرگه‌های ملامصطفی وآنهائی که به دسته احمد طالبانی در حزب دمکرات وفادار بودند، رخ داد. هرچند تفوق نیروهای ملامصطفی بسیار بیشتر بود، طالبانی به‌واسطه ارائه حمایت هوائی رژیم بعثی، موفق به در دست گرفتن بعضی مناطق در

1- Ahmad Hassn Al-Bahr

کردستان شدند. در نوامبر، نیروی هوائی عراق چندین روستای تحت کنترل ملامصطفی را بمباران نمود که ملامصطفی وادار به فرستادن یادداشتی به سازمان ملل متحد شد و خواستار تعیین یک میانجی سازمان ملل متحد برای جلوگیری از جنایت و خیانت در کردستان شود(69).

اما هنگامی‌که روشن شد که جلال‌خان طالبانی، در آخرین دور جنگ، همراه و حامی حکومت بوده است، ملل متحد میانجی به کردستان نفرستاد. در اوایل ژانویه ۱۹۶۹، دوازده تیپ عراق بالغ بر شصت‌هزار نفر به کردستان اعزام کرد. هرچند این مأموریت به سبب هوای سرد زمستانی و تلفات سنگین، از دو طرف بعد از چند هفته عقیم ماند، اما عراقی‌ها مناطق وسیعی از سلیمانیه تا رواندوز در شمال را تصرف کردند و به نیروهای جلال طالبانی اجازه اشغال مناطق مشخصی راکه ارتش عراق آزاد ساخته بود، دادند.

در چهارم فوریهٔ البکر به‌طور غیر منتظره اعلام کرد که حکومت وی اکثر مواد طرح دوازده ماده‌ای را اجرا خواهد کرد و نیز وی مشتاق است که شمار فزاینده‌ای از برادران کرد به یک راه حل صلح‌آمیز، به عنوان نتیجه خطی مشی که حکومت مترقی خواهان آن است، اعتقاد یابند(70).

هیچ‌کس، حتی اعضای حکومت بکر این امر را جدی نگرفت، چون هیچ اقدامی برای اجرای مواد طرح انجام نشد. اقدام دیگر غیر منتظره بکر، اعلامیه ۱۹ ژانویه ۱۹۶۹ وی، مبنی بر کشف یک توطئه بزرگ علیه رژیم بعث بود. علاوه بر اینکه شماری‌از سیاستمداران برجسته عراق و افسران نظامی در توطئه شریک دانسته شدند، وی حکومت ایران و اسرائیل و سازمان سیا را متهم به تلاش برای بی‌ثبات کردن عراق کرد(71).

رژیم بکر در رابطه با مشارکت کردها در توطئه، ملامصطفی را متهم به مأمور آلت دست شاه ایران و سازمان‌های جاسوسی موصاد اسرائیل و سیای ایالات متحده نمود.

چنانکه درگزارش ۱۹۷۶، در واقع ملامصطفی دریافت‌کننده کمک نظامی همه جانبه از ایران بوده است و حکومت‌های اسرائیل و ایالات متحده عمیقاً

در برنامه انتقال محرمانه سلاح برای ملامصطفی از طریق رژیم شاه درگیر بوده‌اند(72).

رژیم بعث، حملات شفاهی خود را همراه با یک لشکرکشی بزرگ نظامی در اوت ۱۹۶۹، به‌منظور حمله به کردها در شمال عراق، ادامه داد.

علی‌رغم موفقیت‌های محدود نظامی، این حمله، روستاهای کرد را دچار وحشت و توهم ساخت، زیرا به‌طور اتفاقی، هدف ارتش عراق قرار می‌گرفتند. هنگامی‌که روشن شد راه حل نظامی در مورد مشکل کردستان فایده‌ای ندارد، حکومت البکر پیشنهاد از سرگیری مذاکرات را با ملامصطفی ارائه داد. و ملامصطفی نیز درک نمود که ادامه جنگ برای غیر نظامیان کرد، فاجعه بار خواهد بود.

مذاکرات در اواسط دسامبر سال ۱۹۶۹، شروع و به شیوه‌ای جدی، تا مارس ۱۹۷۰ ادامه یافت و با انتشار بیانیه‌ای در مارس ۱۹۷۰، به اوج خود رسید. این بیانیه تعدادی موضوع مشترک با طرح دوازده ماده‌ای بزاز داشت، اما در رابطه با شناسائی حقوق ملی کرد، از آن طرح نیر فراتر می‌رفت(73). بیانیه مارس در شکل نهائی خود تبدیل به دامنه‌دارترین و وسیع‌ترین طرحی شد که حکومت‌های عراق برای سازش با آرزوی ملی کردها با آن توافق کردند.

این بیانیه به سه موضوع اصلی می‌پرداخت:

خودمختاری، ساختارنهادهای حکومتی خودمختار، و رابطه بین حکومت مرکزی و دولت خودمختار محلی که به این مسایل در ۱۵ ماده پرداخته می‌شد(74).

در توافق‌های گذشته بین کردها و حکومت مرکزی، عدم توافق بر تعریف عنوان خودمختاری، هر آنچه را که به‌دست آمده بود به شدت تضعیف می‌کرد. چنانکه لی‌بوشهیت[1] معتقد است(75)، «صحیح‌ترین ارزیابی که

1- Lee buchhiet

می‌توان دربارهٔ تعریف کردها از خودمختاری به عمل آورد، آن است که این تعریف در طول سالیان در واکنش کردها برای سود جستن؛ از شانس‌های خود برای استقلال کامل و قابلیت و توانائی نظامی عراق برای حفظ اتحاد تغییر نموده است»(76).

بیانیه مارس، تا حدی می‌خواست که رهبری کردها را وادار به پذیرش عوامل و شاخص‌های ویژه‌ای برای خودمختاری بنماید.

مواد اصلی بیانیه مارس عبارتند از: به رسمیت شناختن زبان کردی در مناطق دارای اکثریت جمعیت کرد، خودگردانی، انتصاب کردهابه مناصب بلندپایهٔ حکومت مرکزی، شامل معاون رئیس‌جمهور کرد، ایجاد واحدهای اداری ملی در مناطق کرد، کمک‌های مالی و دیگر کمک‌ها، برای بازگشت کردها به روستاهایشان، اجرای یک برنامه واقعی اصلاحات ارضی، اعتلای حقوق فرهنگی کردها و فرصت پیشرفت آموزشی، ایجاد آکادمی ادبیات کردی و دانشگاه کردی در سلیمانیه و اصلاح نمودن قانون اساسی برای شناسائی تساوی کردها و عرب‌ها در یک عراق دو ملتی.

علاوه بر آن، بیانیه، شورشیان کرد را ملزم می‌دارد که سلاح‌های سنگین خود و تمام لوازم پخش برنامه های رادیوئی مخفی را تحویل دهند و از انجام حمله مسلحانه علیه دولت دست بردارند.

کردها و حکومت عراق، اشتیاق زیادی به بیانیه مارس نشان دادند و در خلال سال ۱۹۷۰ بسیاری از مواد بیانیه، شامل گذراندن اصلاحیه قانون اساسی و انتصاب مقامات ارشد کرد به پست اداری هم در سطح استانی و هم در سطح ملی، اجرا شد و نیز حکومت کارخانه جدیدی را در منطقه قرار داد و سرعت انجام اصلاحات ارضی را بیشتر نمود.

در ظرف چند ماه بازسازی بیمارستان‌ها و مدارس شروع شد و ۲۷۰۰ واحد مسکونی در منطقه ساخته یا بازسازی شد(77).

علاوه بر مواد تصریح شده در توافقنامه که برای کردها رضایتبخش بود، انگیزه‌های دیگری برای حمایت مشتاقانه ملامصطفی از بیانیه وجود داشت.

به‌علت توسعه روابط نزدیک گروه احمد طالبانی در حزب دمکرات کردستان و حکومت بعث عراق، ملامصطفی بیم داشت از این که در غیاب کردها و حکومت مرکزی، بعثی‌ها رقبای وی را در مبارزه علیه وی یاری خواهند داد. در واقع بعد از اینکه ملامصطفی توافقنامه را امضاء کرد، حکام بعثی شروع به جدا کردن جلال طالبانی وابراهیم احمد نمودند. فعالیت‌های طالبانی به سرعت متوقف شد و ابراهیم احمد عراق را به مقصد لندن به منظور معالجه طولانی یک بیماری نامعلوم و نامشخص ترک کرد).

علاوه بر آن، وارد آمدن تلفات سنگین به کردها از سال ۱۹۶۱ در جنگ با عراق یک مسئولیت اخلاقی را به دوش ملامصطفی برای یافتن یک راه حل درست و منطقی جهت خروج از این باتلاق گذاشته بود. وی براساس تجربیات گذشته می‌بایست دامنه امتیازات فرهنگی و اجتماعی سیاسی وعده داده شده به کردها را در بیانیه مارس با احتیاط می‌نگریست.

با این حال، وی با پیشنهادی روبرو شده بود که نمی‌توانست از پذیرش آن خودداری کند. همان‌گونه که ملامصطفی بعداً اظهار کرد که شما چگونه می‌توانید حتی خودگردانی را برای مردم کرد رد کنید؟»(78).

حمایت و طرفداری از بیانیه مارس، علی‌رغم شروع مبارک آن، از تابستان ۱۹۷۲ بیشتر کاهش یافت. ملامصطفی شروع به طرح تقاضای تجدید نظر در بیانیه کرد، به‌خاطر اینکه محدودهٔ عمل و شعاع عمل سیاسی و نظامی بیشتری داشته باشد. همان‌گونه که بعداً آشکار شد، ایالات متحده و اسرائیل و شاه ایران تا حدی مسئول تقاضاهای جدید ملامصطفی بودند. زیرا آنان به او قول دادند که حمایت مالی و نظامی را از وی در عوض ادامه مبارزه او با حکومت بعث، افزایش خواهند دادند(79).

در زمانی که حکومت عراق نامزدی نماینده حزب دمکرات کردستان، به نام حبیب محمد کریم را نپذیرفت، انتخاب یک معاون رئیس‌جمهور کرد به یک مشکل و معضل مبدل شد. ظاهراً اصالت ایرانی کریم وی را در چشم حکومت عراق مظنون ساخته بود و دو طرف نمی‌توانستند در مورد کاندیدای

دیگری به توافق برسند(80).

اما مانع عمده بیانیه مارس و عامل بی‌اثرکننده اصلی آن، عدم موفقیت این بیانیه در تعیین دقیق مرزهای جغرافیائی منطقه‌ای بود که قرار بود شامل مفاد طرح خودمختار باشد.

بیانیه معین کرده بود که در یک دوره چهار ساله ـ از ۱۱ مارس ۱۹۷۴ ـ قوانین منطقه خودمختار، بایستی وضع شوند. اما مرزهای منطقه خودمختار باید قبل از اینکه نهادهای حکومتی منطقه بتوانند ایجاد شوند و انتخابات لازم برگزار گردد، مشخص شوند. بر طبق ماده چهارده بیانیه مارس، یک سرشماری از مناطقی را که کردها در آن‌ها دارای اکثریت می‌باشند مشخص خواهد نمود و منطقه خودمختار نیز شامل این مناطق خواهد بود.

این سرشماری برای دسامبر ۱۹۷۱ برنامه‌ریزی و طراحی شده بود اما، ظاهراً با رضایت طرفین، تا بهار سال ۱۹۷۱ به‌نحوی که بتوان مقدمات انجام سرشماری را سازمان‌دهی کرد، به تعویق افتاد.

سرشماری برای بار دوم هم به تعویق افتاد، زیرا ملامصطفی به‌دلایلی فکر می‌کرد که نتایج سرشماری ممکن است در مناطق مشخصی نشان دهد که کردها در اقلیت هستند. وی سخت بر این عقیده بود که کرکوک و دیگر مناطق نفت خیز در شمال جزو منطقه خودمختار کردستان باشد. در حالی که از قبل معلوم بود که سرشماری در استان‌های اربیل و سلیمانیه و کرکوک به‌علت انتقال جمعیت در مقیاس زیاد، یک اکثریت آشکار کرد را نشان می‌دهد. اما ملامصطفی معتقد بود که سرشماری به‌طور واقعی وجود کردها را در کرکوک منعکس و مشخص نمی‌سازد.

چنانکه وی با تأکید اظهار داشت: کرکوک بخشی از کردستان است. اگر سرشماری جمعیت نشان دهد که اکثریت ساکنین آن کرد نیستند، من آن را به رسمیت نخواهم شناخت، من در مقابل کردها، مسئولیت صرف نظر از کرکوک را نخواهم پذیرفت. این امر می‌تواند بعد از من رخ دهد(81).

در این هنگام حکومت اصرار داشت که تنها نتایج یک سرشماری رسمی

است که می‌تواند در تعیین نمودن اندازه جمعیت کرد در مناطق ویژه مورد استفاده و استناد قرار گیرد. این بن‌بست، منجر به قطع کامل گفتگوهای بین دو طرف نشد، اما منتهی به این ادراک در نزد حکومت عراق شد، که آنان در محدود کردن مذاکره با ملامصطفی و شامل نکردن دیگر دسته‌های کرد در مذاکرات اشتباه کرده‌اند. علاوه بر آن، شمار فزاینده‌ای از عراقی‌ها منطقی بودن کاهش حضور عراق را در منطقه خودمختار پیشنهادی، زیر سئوال می‌بردند که مبادا این امر به مبارزه بیشتر کردها با اقتدار دولت منجر شود(82).

چنین بن‌بستی، همچنین منجر به قطب‌بندی بیشتر در اردوگاه کردها شد، به عنوان مثال، بعضی از اعضای برجسته حزب دمکرات، شامل پسر بزرگ ملامصطفی به نام عبیدالله و عزیز و هاشم عقراوی، از ملامصطفی جدا شدند و وی را متهم به خودرای بودن و کله‌شقی و یکدندگی و همکاری با شاه ایران و ساواک، موصاد اسرائیل و سازمان سیا آمریکا کردند. علی‌رغم این تهمت‌ها، شک اندکی وجود داشت که هنوز ملامصطفی بزرگترین نیروی کرد را فرماندهی می‌کرد و مسلط‌ترین چهره کرد در عراق باقی ماند. در واقع وزراء کرد در کابینه عراق به‌منظور نشان دادن اتحاد و اعتماد و انسجامشان به یکباره پستهایشان را در فوریه ۱۹۷۴ ترک کردند و بغداد را به قصد پیوستن به ملامصطفی ترک نمودند. حکومت با جایگزین نمودن آنها با گروه سه نفری عزیز و هاشم عقراوی و عبیدالله، به این اقدام واکنش نشان داد. دو نفر کرد دیگر به نام عبدالله اسماعیل و عبدل ستار طاهر شریف به این سه نفر پیوسته و حزب انقلابی کرد (krp) طرفدار بعث را در اوایل ۱۹۷۴ بنیانگذاری کردند.

عربی کردن مناطق کردنشین توسط رژیم بعث، که از طریق مقاومت کردها با آن مخالفت می‌شد برای نزدیکی کردها و عراق غیرسودمند بود و به از بین رفتن بیانیه مارس کمک کرد.

هرچند که روند عربی کردن به قبل از حکومت بعث برمی‌گردد و در حقیقت بعد از ایجاد عراق به عنوان یک دولت و کشور توسط انگلیس در سال ۱۹۲۱ شروع شد. قبل از سال ۱۹۲۱ آموزش، تحت سلطه مقامات

مذهبی بود و کودکان براساس نسب مذهبی‌شان در مدارس حضور می‌یافتند. در حالی که کودکان مسیحی و یهودی به مدارس مذهبی خود می‌رفتند و کودکان مسلمان راهی مدرسه، مؤسسه و مؤسسه‌های سنتی که توسط روحانیون مسلمان اداره می‌شدند، می‌شدند.

در مدرسه‌های مسلمانان بر تدریس قرآن و جهانی بودن اسلام تاکید می‌شد که با خصوصیت قومی[1] در تضاد بود.

اما بعد از سال ۱۹۲۱، تحت نظارت و هدایت انگلستان، دوره تحصیلات آموزشی اندک تغییر یافت و در آن، بر آموزش تاریخ عرب بیش از تاریخ امپراطوری مسلمان عثمانی تأکید شد.

در واقع بر زبان و فرهنگ عرب، با هدف اصلی تزریق احساس ناسیونالیسم عرب به افکار و قلب کودکان مدرسه‌ای، بیش از حد تأکید شد. یک محصول این نظام آموزشی حذف مطالعه زبان و فرهنگ بخشی مهم از جامعه عراق یعنی کردها بود. بنابراین سیستم آموزشی تحت اداره حکومت، نه تنها بر مطالعه زبان و فرهنگ عرب، به بهای دیگر موضوعات، بیش از حد تأکید کرد، بلکه همچنین به افسانه تجانس قومی و منطقه‌ای در عراق کمک نمود(83).

علاوه بر آن، کردها احساس کردند که آنان سهمی مساوی را از بودجه آموزشی دریافت نمی‌دارند.

در سال ۱۹۲۶، تنها بیست‌وپنج مدرسه ابتدائی در مناطق کردنشین وجود داشت که شانزده واحد از آنها از زبان کردی و زبان عربی برای آموزش استفاده می‌کردند و مدارس کردستان نمایانگر دو درصد از کل مدارس ابتدائی کشور بود.

مقامات قیم بریتانیائی عقیده داشتند که لازم است به آموزش زبان عربی در مدارس ابتدائی کردستان تاکید شود، زیرا زبان کردی اساس بسیار ضعیف

1- Ethnic particularism

و محدودی برای تعلیم و تربیت متوسطه و عالی دارد(84).

بعد از پایان قیومیت انگلستان و ظهور حاکمیت عراق، تأکیدی جدید بر ارائه فرصت‌های آموزشی برای تمام شهروندان عراقی، بدون توجه به اصلیت قومی و مذهبی آنان گذارده شد.

با این حال تا سال ۱۹۵۷، یک سال قبل از سقوط پادشاهی هاشمی، کتابهای کردی برای مدارس ابتدائی در منطقه غیر قابل دستیابی بود. بی‌توجهی و فراموش کردن نیازهای تعلیم و تربیتی کردها، محرک اصلی قیام‌های سال ۱۹۴۳ بود(85). این امر حکومت پادشاهی را به صدور اعلامیه‌هائی در مورد وعده‌های بیشتر تأسیس مدارس و کتب کردی زبان برای کردها برانگیخت. اما نمی‌شد صداقت حکومت را آزمود، چنانکه با مبارزات فزاینده داخلی روبرو گشت و منجر به سقوط آن در ۱۹۵۸ شد.

هر از چندگاهی در حکومت‌های مختلف جمهوری، تلاش‌هائی برای سازگار شدن با نیازهای زبانی کردها به عمل آمد. در سال ۱۹۶۰ رژیم قاسم با جنجال زیاد یک دفتر عمومی مدیریت مطالعات کردها را تأسیس کرد.

طرح ۱۲ ماده‌ای بزاز در ۱۹۶۶ و بیانیه مارس ۱۹۷۰ شامل موارد گسترده‌ای برای پرداختن به نیازهای زبانی و فرهنگی کردها بودند. اما موانع سیاسی از اجرای هرگونه رفرم آموزشی واقعی در مناطق کرد جلوگیری نمودند.

و اعتلای شدید ناسیونالیسم عرب توسط حکومت عراق و مشغولیت این حکومت برای تبدیل شدن به رهبر اتحادیهٔ عرب، اعتلای هرگونه شکل بالقوه و بی‌ثبات‌کننده ناسیونالیسم دیگری را در عراق خنثی می‌کرد.

انتقال جمعیت، وسیله دیگری بود که از طریق آن عربی کردن در مناطق کردنشین اعمال می‌شد. در واقع ویلیام وسترمان[1] در مطالعه ابتکاری خود درباره جنبش‌های استقلال‌طلبی کردها، که در اصل، در شماره ژوئیه ۱۹۴۶

1- William Westerman

نشریه سایل خارجی منتشر شد از شماره تابستان ۱۹۹۱ اقتباس شده است، نتیجه گرفته است که در هیچ بخشی از کردستان کردها بیش از یک اقلیت قومی و جمعیت محلی نیستند(86).

با توجه به اینکه آمار و داده‌های سرشماری در عراق تا حد زیادی غیر قابل دستیابی و غیر دقیق هستند طبعاً این اظهارنظر قابل تامل است و جای شک و تردید دارد.

حکومت عراق و کردها همیشه اعتراف کرده‌اند که کردها در اربیل و سلیمانیه اکثریت را تشکیل می‌دهند، موقعیت و وضعیت کرکوک و دیگر مناطق است که مشکل باقی مانده است. احتمالاً می‌توان ادعا کرد که بدون انتقال‌های جمعیت کردها در موصل و کرکوک اکثریت ضعیفی راتشکیل می‌دهند و در نواحی جنوبی‌تر، خانقین و مندلی حضور قوی‌تری دارند. به‌علت اینکه هم اربیل و هم سلیمانیه در قلب کردستان قرار دارند، عربی کردن و انتقال جمعیت براین مناطق به اندازه دیگر مناطق کرد تأثیر نگذاشته است. از روش‌های گوناگونی برای عرب کردن مناطق کرد استفاده شد. تهدید نظامی و انتقال کردهائی که در برابر عربی کردن مقاومت می‌نمودند، گاهی اوقات منتهی به انتقال کل جمعیت می‌شد. مناطق اصلی که کردها را به آن انتقال دادند عبارتند از: ناصریه، دیوانیه، المطنا[۱] و الرهادی در جنوب غربی منطقه بیابانی کشور(87).

حکومت، همچنین شمار زیادی روستاهای مجتمع در کردستان ایجاد کرد و بسیاری از دهقانان کرد از روستاهای سنتی خود حرکت داده شدند و در روستاهای تازه تاسیس شده، اسکان داده شدند.

توجیه حکومت برای این برنامه، تهیه منازل بهتر و مدرن‌تر، برای کردها بود. اما طرح این روستاها، امکان نظارت آسان بر منازل و روستاها را فراهم می‌آورد. از این رو کردها می‌گفتند که منظور اصلی از روستاهای مجموعه‌ای،

1- al-Mothana

جلوگیری از تماس بین ساکنین آن و پیشمرگه‌ها می‌باشد(88).

در این رابطه روستاهای مجموعه‌ای دهکده‌های استراتژیکی را در ویتنام به یاد می‌آورد که در ویتنام جنوبی برای آرام کردن دهقانان و جلوگیری از تماس آنان با چریک‌های ویتکنگ در خلال جنگ ویتنام ایجاد شده بودند. در بعضی از مناطق حکومت به ظاهر برای اجرای برنامه رفرم و اصلاحات ارضی جدید، اراضی زمین‌داران نیمه فئودال کرد را مصادره می‌کرد.

حکومت، سپس با وام و اعتبار، شرایط مساعد را به دهقانان عرب برای خرید قطعات زمین مصادره شده، ارائه داد. قرض‌های آسان و شرایط اعتباری عموماً برای دهقانان کرد که انتخابی به جز ترک روستاهایشان وجستجوی کار در جائی دیگر را نداشتند، قابل دستیابی نبود(89).

در مناطق دیگر هم، خصوصاً در کرکوک و خانقین و سین‌جار کردها کاملاً از خرید زمین یا کسب مالکیت زمین های جدید منع شده بودند. در دیگر مناطق هم، رژیم بعث خطوط مرزهای اداری را به‌منظور ایجاد اکثریت‌های عرب تغییر داد.

در نتیجهٔ این تقسیم‌بندی مجدد، نواحی بسیاری از روستاهای کرد در خارج از محدوده منطقه خودمختار قرار گرفتند. برای مثال روستای کلار (با جمعیت /۳۳۰۰۰)، کفری (۵۰۰۰۰) و چمچمال (۵۱۰۰۰) دیگر بخشی از کرکوک نبودند(90). درکل، استان‌های نفت‌خیز کرکوک و موصل و نواحی خانقین و مندلی تبدیل به کانون‌های اصلی برنامه عربی کردن حکومت شدند.

در طی سالهای ۱۹۷۲ و ۷۳، زد و خوردهای مختصری جهت جلوگیری از اجرای بیانیه مارس ادامه یافت. حکومت بعث که می‌دانست در برابر یک جنگ فرسایشی پیروز نمی‌شود، در ۱۲ دسامبر ۱۹۷۳، طرحی جدید برای خودمختاری کردستان ارائه داد اما این طرح کمتر از توقعات حزب دمکرات کردستان بود.

اعتراض حزب دمکرات به این طرح تجدید نظر شده از این جهت بود که

حکومت اصرار داشت که از سرشماری سال ۱۹۵۷ برای مشخص نمودن مرزهای منطقه خودمختار استفاده شود. و این امر هم قبلاً توسط ملامصطفی رد شده بود و با ماده ۱۴ بیانیه مارس، که خواستار یک سرشماری جدید برای تعیین اندازه جمعیت کردستان شده بود، مغایرت داشت(91).

ملی کردن شرکت نفت عراق در سال ۱۹۷۲، روابط کردها و عراقی‌ها را بیشتر پیچیده ساخت، زیرا بر وضعیت میادین نفتی کرکوک تأثیرگذار بود. ملامصطفی بر حکومت فشار وارد ساخت که با توزیع و تقسیم متناسب عایدات نفتی موافقت کند. حکومت که از ادعاهای کردها دربارهٔ وضعیت کرکوک هراسان بود، بحث در این باره را رد کرد و اظهار داشت که تنها حکومت ملی، می‌تواند دربارهٔ توزیع دارایی ملی، همچون نفت، تصمیم‌گیری کند.

در سال ۱۹۷۴، حکومت عراق به این نتیجه رسید که گفتگو با ملامصطفی بر سر اجرای مفاد بیانیه مارس، اجازهٔ عملی ساختن طرح را به حکومت در محدودهٔ زمانی چهار سال مورد نظر نمی‌دهد.

در نتیجه حکومت به طور یک‌جانبه طرح را اصلاح و یک طرح جدید را برای خودمختاری کردها در ۱۱ مارس ۱۹۷۴ ارائه کرد.

این طرح به کردها ۱۵ روز مهلت می‌داد که آن را مورد تایید قرار دهند یا هرگونه شانس کسب خودگردانی را در آینده از دست بدهند. قانون خودمختاری سال ۱۹۷۴ همچون بیانیه مارس ۱۹۷۰ به مناطق خودگردان می‌پرداخت. به اضافهٔ قانون خودمختاری، ایجاد یک نهاد قانونگذار و یک شورای اجرائی را نیز تدارک می‌دید و مسئولیت‌هائی را که این ارگان‌ها در برابر جمعیت محلی و حکومت مرکزی دارند مشخص می‌کرد(92).

اعضای مجلس قانونگذاری توسط رأی‌دهندگان کرد انتخاب و شورای اجرائی توسط مجلس مقننه انتخاب می‌شدند. قانون خودمختاری، تعیین مرزهای منطقه را به یک سرشماری واگذار کرد. اما روشن بود که کرکوک شامل آن نخواهد بود. سلیمانیه و اربیل و دهوک اجزای تشکیل‌دهنده منطقه

خودمختار شدند و اربیل به عنوان مرکز منطقه‌ای کردستان در نظر گرفته شد.
چنانکه اوریل دان[1] گفته است، مهم است که متذکر شود که سلیمانیه، که مدت زیادی به عنوان مرکز روشنفکری و زندگی فرهنگی کردها بود، هنگامی‌که حکومت اربیل را به عنوان مرکز منطقه‌ای انتخاب نمود، سلیمانیه را به نفع اربیل کنار گذاشت. تا جائی که به جنبش ملی کردها مربوط است اربیل کمتر اهمیت تاریخی داشته است(93).

هنگامی‌که احمد حسن البکر، طرح جدید خودمختاری را برای کردها اعلام کرد، رهبری کردها غافلگیر شد. همانند قبل، حذف کرکوک مانع مهمی برای کردها باقی ماند و هنگامی‌که حکومت درخواست ملامصطفی را برای‌در نظر گرفتن کرکوک به عنوان مرکز اداری منطقه خودمختار کردستان ردکرد، کردها این طرح را نپذیرفتند.

دلیلی دیگر به همان اندازه مهم، برای رد قانون خودمختاری ۱۹۷۴، وعده کمک بیشتر از ایالات متحده، اسرائیل و شاه ایران بود، به شرطی که ملامصطفی به اعمال فشار بر حکومت بغداد ادامه دهد. همانگونه که وی بعدها اظهار تأسف و ندامت کرده بود، بدون وعده‌های این سه کشور ما آن‌گونه که عمل کردیم، اقدام نمی‌کردیم. اگر وعده‌های آمریکا نبود ما هرگز به تله نمی‌افتادیم و تا این حد درگیر نمی‌شدیم»(94).

ملامصطفی و متحدان وی در جنبش کردستان با امید به وعده دریافت حمایت و کمک بیشتر، جنگ علیه رژیم عراق را تشدید کردند.

علی‌رغم موفقیت کردها در محدود کردن عراقی‌ها، نیروهای حکومت، موفق به باز پس‌گیری چند شهر مهم همچون زاخو، در تابستان ۱۹۷۴ شدند.

و این امر منجر به افزایش حمایت ایران از کردها شد که عبارت بود از: تجهیزات و سلاح دوربرد و احتمالاً نفرات ایرانی در لباس کردی... در اوایل سال ۱۹۷۵ جنگ به نقطه‌ای رسید که عراق دیگر نمی‌توانست بدون قطع

1- Uriel Dann

حمایت ایران و کم کردن آن یا از بین بردن چشم‌انداز جنگ کامل با ایران پیروز شود. و طبعاً کشور هم این را نمی‌خواست»(95).

اکنون قابلیت دوام جنبش کردها علیه عراق تا حدّ زیادی بر اثر بخش‌های حامی ایران بود.

در فوریه ۱۹۷۵، عراق به بعضی از کشورهای عربی علامت سبز نشان داد که می‌خواهد مناقشات خود را با ایران به‌شیوه‌ای مسالمت‌آمیز حل کرده و خواهان حل مناقشات مرزی با ایران است.

در ۶ مارس ۱۹۷۵، محمدرضا پهلوی و صدام حسین، معاون رئیس‌جمهور عراق، در الجزیره با هم ملاقات نمودند وموافقت‌نامه‌ای را امضاء کردند که به خصومت‌ها و دشمنی‌های دو کشور پایان می‌داد. بر طبق مفاد پیمان الجزیره که در ۱۵ مارس علنی شد، عراق با پذیرفتن وسط کانال (خط تالوگ) شط‌العرب، به عنوان مرز بین دو کشور موافقت نمود.

درگذشته عراق بر کنترل کامل این را ه آبی که دو کشور را در منتهی الیه جنوبی‌شان و ورود به خلیج از هم جدا می‌کند، اصرار داشت. شاه در عوض با متوقف ساختن کمک به مقاومت کردها در عراق موافقت کرد.

پیمان الجزیره تأثیر مخربی بر رؤیای خودمختاری کردها داشت و توانائی ملامصطفی را برای ادامه جنگ از بین برد وی بعد از ملاقات با شاه در ۲۳ مارس[1]، اعلامیه‌ای را منتشر کرد و به نیروهایش دستور داد که از جنگ دست کشیده و سلاح هایشان را بر زمین بگذارند. سپس حکومت عراق یک عفو عمومی را برای پیشمرگه‌های کرد صادر کرد، که تا اول آوریل ۱۹۷۵ خود را تسلیم نمایند. در همان زمان، حکومت ایران به جنگجویان و غیر نظامیان کرد که به داخل ایران پناهنده شده بودند، اطلاع داد که مرز بین ایران و عراق در امتداد منطقه کردستان بسته خواهد شد و آنهائی که خواهان پذیرفتن پیشنهاد عفو بغداد هستند، باید قبل از ضرب‌الاجل اول آوریل این

۱- قبل از ایام عید سال ۱۳۵۴ (مترجم).

کار را انجام دهند. شاه به ملامصطفی و بعضی از پیش‌مرگه‌ها و اعضای عشیره‌ای پیشنهاد اجازه اقامت در ایران را ارائه داد.

آنان بعد از حرکت به ایران، در اردوگاه‌هائی دور از کردستان، در مناطقی که حرکت آنها به سادگی توسط مقامات ایرانی کنترل می‌شد، اسکان داده شدند. ملامصطفی مدت کوتاهی بعد از رسیدن به ایران، به علت بیماری سرطان، راهی آمریکا شد. وی، بعد از انقلاب ایران، در سال ۱۹۷۹ در واشنگتن درگذشت و در شهر اشنویه، در ایران دفن شد.

بسیاری از کردها، به‌علت ترس از عراقی‌ها و ضرب‌الاجل کوتاه، قبل از اول آوریل به عراق بازنگشتند، که به بعضی از آنهائی که در طول چند هفته ضرب‌الاجل عفو بازگشتند، اجازه داده شد که زندگی عادی خود را از سر گیرند. و دیگران، خصوصاً فراریان نظامی، به استان‌های دور از موطنشان اعزام شدند. علاوه بر آن، حکومت بعث سعی در ایجاد یک سپر حمایتی، از طریق تخریب در حدود پنجاه روستای کرد در امتداد مرز با ایران و ترکیه و اسکان مجدد ساکنین آن در جائی دیگر، داشت. برآوردها و تخمین‌ها از شمار کردهائی که بلافاصله بعد از پیمان الجزیره اسکان مجدد داده شده‌اند، بسیار گوناگون است و از ۴۰ هزار تا ۳۰۰ هزار در نوسان نفر می‌باشد(96).

۳.۶. مبارزه کردها پس از ملامصطفی بارزانی[1]

پیمان الجزایر بحث شدیدی را در میان کردها دربارهٔ جهت و سمت و سوی مبارزه کرد در عراق ایجاد کرد. حزب دمکرات کردستان، به انشعاب به چندین گروه گرایید. پسران ملامصطفی، مسعود و ادریس، طرفداران وفادار به پدر خویش را در ایران متشکل نموده و حزب دمکرات کردستان، به رهبری موقت را ایجاد کردند. این گروه به جنگ با حکومت عراق ادامه داد، اما موفقیت اندکی داشتند. با این حال رهبری موقتی حزب دمکرات

1- The kurdish struggle after mullah mostafa barzani

کردستان، بخشی مهم از مقاومت کردستان باقی ماند و خواستار حل مسئله خودمختاری از طریق مذاکره بود.

با مرگ ادریس[1] در ژوئیه ۱۹۸۷، ظاهراً بر اثر حمله قلبی، رهبری موقت با بحران رهبری روبرو شد. اما با کمک رژیم حکومت مذهبی ایران و روابط صمیمی مسعود با جمهوری اسلامی، حزب دمکرات کردستان عراق به‌طور مؤثر عمل کرد. نیروهای رهبری موقتی که متحد ایران در جنگ هشت ساله ایران عراق بودند، گاهی چندبا پیش‌مرگه‌های حزب دمکرات کردستان ایران و کومه‌له، که مخالف و ضد حکومت مذهبی تهران‌بودند، درگیروحمله‌ور شدند.

حزب دمکرات کردستان، با رهبری موقتی به‌واسطه جنگ با کردهای همنوع و همخون، تا اندازه‌ای، مشروعیت خود را از دست داد و به عنوان آلت دست و عروسک جمهوری اسلامی ایران شناخته شد(97). هرچند که بعد از شکست نظامی صدام حسین، توسط نیروهای ائتلافی به رهبری ایالات متحده، در جنگ سال ۱۹۹۱ خلیج فارس، مسعود به عنوان سخنگو و مذاکره‌کننده اصلی کردها با حکومت عراق، ظاهر شد. گروه دیگر از متحدان ملامصطفی توسط هاشم عقراوی رهبری می‌شد که پذیرش قانون خودمختاری ۱۹۷۴ بغداد را انتخاب کرد و دشمنی‌ها را علیه حکومت بعث متوقف ساخته بود. این گروه تحت حکم حزب دمکرات کردستان بعث، نقش فعالی را در اداره منطقه خودمختار کردستان ایفا کرد و تبدیل به بخش کرد تشکیل‌دهنده حزب بعث در عراق شده است. به‌علت روابط نزدیک‌حزب دمکرات بعثی با حکومت مرکزی این بخش از حزب دمکرات ملامصطفی مشروعیت خود را نزد بسیاری از کردها از دست داد و دیگر به آن به عنوان نماینده تقاضاهای خودمختاری کردها نگریسته نمی‌شود.

شکافی جدی‌تر در درون جنبش کرد در نوامبر ۱۹۷۵ به وجود آمد، یعنی

۱- معادل تابستان ۱۳۶۶ (مترجم).

هنگامی‌که گروهی از اعضای افراطی حزب دمکرات کردستان و همکاران سابق ملامصطفی، وی را متهم به قربانی نمودن آرمان کردها، از طریق یک چانه‌زنی و فدا کردن ارزشهای معنوی با ایالات متحده و اسرائیل و شاه ایران که منجر به سقوط مقاومت کردها شد، نمودند.

در نتیجه، این کردهای سرخورده تحت رهبری آقای جلال طالبانی، یک حزب سیاسی جدید، به نام اتحادیه میهنی کردستان[1] را ایجاد کردند.

طالبانی در ژوئن ۱۹۷۶، تأسیس اتحادیه میهنی کردستان را از تبعیدگاهی در دمشق اعلام کرد. اتحادیه میهنی کردستان در سالهای اول، سه جنبش مختلف را نمایندگی می‌کرد: «خط سبز» نخست مرکب از پیروان شخصی طالبانی، کومه‌له مارکسیست ـ لنینیست، که طبعاً نباید با کومه‌له ایران اشتباه شود، و جنبش سوسیالیست کردستان. اما رهبری اتحادیه میهنی همیشه تحت اقتدار محکم و سلطهٔ طالبانی بوده است (98).

رهبری طالبانی با اتحادهای بعید و دور از انتظار بین اتحادیه میهنی و دیگر کشورها و گروه‌ها در منطقه مشخص می‌شود. طالبانی از زمان تأسیس حزب دمکرات کردستان، روابطی صمیمانه با سوریه برقرار ساخته است. در سال ۱۹۷۹ اتحادیه میهنی کردستان از کومه‌له ایران، هنگامی‌که در محاصره نیروهای‌ایران افتاده بود، حمایت کرد، اما کومه‌له مارکسیست ـ لنینیست ثابت قدم در سالهای اخیر به علت اختلافات ایدئولوژیکی از اتحادیه میهنی کردستان دور مانده است، در سال ۱۹۸۱ طالبانی اتحادی ضعیف را با حزب دمکرات کردستان ایران به رهبری دکتر قاسملو برقرار کرد که در وهلهٔ اول برای خنثی کردن و جبران حمایت جمهوری اسلامی از حزب دمکرات کردستان ـ رهبری موقت بود. این امر منجر به درگیری‌های عمده‌ای بین حزب دمکرات ـ رهبری موقت و پیش‌مرگه‌های اتحادیه میهنی شد و اتحاد کردها را در شمال عراق اساساً تضعیف کرد.

1- PUK, the patriotic umon of kurdestan.

در سال ۱۹۸۳ در میانه جنگ رژیم ایران و عراق؛ جمهوری اسلامی با همکاری حزب دمکرات کردستان عراق حمله‌ای مهم را علیه مواضع عراق در داخل کردستان انجام داد. در واکنش به این امر، طالبانی آمادگی اتحادیه میهنی را برای جنگ با این اشغالگران خارجی اعلام کرد. زیرا طالبانی می‌خواست روابط خود را با صدام حسین بهبود بخشد. اتحادیه میهنی کردستان در یک چرخش و دوران مهم اعلام کرد که آتش‌بس با رژیم عراق را پذیرفته است و فکر خودمختاری محدود صدام حسین را تحت شرایط موجود بررسی خواهد کرد. اتحادیه میهنی کردستان این چرخش ناگهانی را با این اظهار توجیه می‌کرد: «حداقل ما می‌توانیم با صدام حسن گفتگو نمائیم او مانند آیت‌ا... خمینی نیست.... آیت‌ا... خمینی ۲۰۰۰۰ کرد ایرانی را کشته و به تمام اقلیت‌ها به عنوان عوامل شیطان می‌نگرد(99).

روابط بین طالبانی و مسعود و ادریس تا اواسط سال ۱۹۸۶، حزب دمکرات ـ رهبری موقت و اتحادیه میهنی کردستان، قصد خود را برای کنار گذاشتن اختلافات‌شان اعلام کردند و در ملاقاتی بین طالبانی و برادران بارزانی در تهران، پیمانی جهت هماهنگ نمودن فعالیت‌هایشان علیه دشمن مشترک، یعنی بعث عراق، امضاء کردند(100).

این یک پیروزی نه تنها برای جنبش کرد، بلکه همچنین برای رژیم ایران در جنگ با عراق بود. گرایش ناگهانی اتحادیه میهنی کردستان به طرف ایران توسط طالبانی در سخنان زیر بیان شده است: «پیوند با ایران لازم، سازنده و مشروع است و به نفع مردم کرد است... این یک عامل تعیین‌کننده در آزادی کردستان است»(101).

نزدیکی بین اتحادیه میهنی کردستان و نیروهای بارزانی که توسط ایران پشتیبانی و حمایت می‌شدند منجر به تشکیل جبهه کردستان عراق در سال ۱۹۸۸ شد. همان‌گونه که در فصل ۵ بحث خواهد شد، تحت رهبری جلال طالبانی و مسعود بارزانی جبهه متحد کردستان، که شامل تمام گروه‌های کرد عراقی ضد صدام حسین می‌شد، رهبری مذاکرات پیمان خودمختاری را با

صدام حسین، در فضای بعد از جنگ خلیج فارس که اهرم بزرگتری را در برخورد با بغداد به دست کردها داد، به عهده گرفت.

یک همکار نزدیک دیگر، محمد عثمان بعد از شکست ملامصطفی از حزب دمکرات کردستان جدا شد و سازمان خود را تحت نام کمیته مقدماتی حزب دمکرات کردستان تأسیس کرد.

این گروه در ابتدا در سوریه پایگاه داشت. در سال ۱۹۷۷ مقر فرماندهی‌اش را به کردستان منتقل کرد و رابطه‌ای عملی با اتحادیه میهنی کردستان، خصوصاً با گروه جنبش سوسیالیت و رهبر آن رسول مامند، برقرار ساخت. مامند و گروه وی، سرخورده از آنچه که وی به آن به عنوان اقتدارگرائی طالبانی و شیوه رهبری بسیار متغیر وی می‌نگریست، از اتحادیه میهنی کردستان در بهار ۱۹۷۹ جدا شدند و به نیروهای جنبش عثمان پیوستند. این اتحاد و ائتلاف به ایجاد یک حزب دیگر اپوزیسیون به نام حزب اتحاد سوسیالیست کردستان منجر شد.

حزب، در اولین کنگره خود در سال ۱۹۸۱، نام خود را به حزب سوسیالیت کردستان عراق تغییر داد(102). در سالهای بعدی روابط بین‌اتحادیه میهنی و حزب سوسیالیست کردستان عراق بدتر شد و حزب سوسیالیست شمار زیادی از طرفداران خود را در جنگ با گروه طالبانی از دست داد، موضع فعلی حزب سوسیالیست به عنوان یک عضو جبهه کردستان، حاشیه‌ای است.

تفرقه داخل جنبش مقاومت کردستان در عراق به‌دنبال مرگ ملامصطفی به تضعیف موضع کردها در برابر رژیم بعث عراق منجر شد. اما جنگ رژیم ایران و عراق از سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸ و جنگ ۱۹۹۱ خلیج به‌دنبال اشغال کویت توسط صدام حسین، به شدت بر مبارزه کردها تأثیرگذار بود و فرصت‌ها و تنگناهائی راکه بر خطی مشی کردها تأثیر می‌گذارد، ایجاد نموده است. این تحولات در فصل ۵ تحلیل و بررسی می‌شود.

فصل ۴

کردهای کوهی
کردها در ترکیه

۴.۱. شورش‌های کردها در اوایل قرن بیستم[۱]

شکست امپراطوری عثمانی و تجزیه آن پس از جنگ جهانی اول و پیدایش ترکیه جدید، آغاز دوران ناسیونالیسم شدید ترک، برخلاف عثمانی، به بهای از دست رفتن حقوق دیگر اقلیت‌های قومی، در کشور بود.

پیمان‌های پس از جنگ جهانی اول، یعنی سور و لوزان (که در فصل سوم شرح داده شد) بیم ترکیه جدید را از تجزیه بیشتر افزایش داد و تمایل رهبری کشور را برای سرکوب تمام هویت‌های قومی غیر ترک، تشدید کرد. هیچ کشوری مانند ترکیه در قرن بیستم در ریشه‌کن کردن هویت ملی کردها تلاش نکرده است. در نتیجه حکومت ترکیه، عنوان «ترک‌های کوهی» را به منظور اشاره به کردهای کشور ابداع کرد. سیاست جمهوری ترکیه، نسبت به کردها، توسط مصطفی‌کمال آتاتورک[۲]، بنیان‌گذار ناسیونالیسم ترکیه نوین، ترسیم شد و توسط جانشینان وی دنبال شده است. یکی از وفادارترین همکاران آتاتورک، عصمت اینونو[۳]، نخست‌وزیر ترکیه، که سیاست پیروان کمال را نسبت به کردها به صورت مدون ارائه کرد، گفت: «تنها ملت ترک، حق ادعای حقوق ملی و قومی را در این کشور دارد و هیچ عنصر دیگری چنین حقی را ندارد» (1).

1- kurdish uprising in the Early twen tieth can tury

2- Mostafa kemal Ataturk

3- Imet Inonu

این نظریه در سپتامبر ۱۹۳۰ توسط وزیر دادگستری، محمود اسات بوزورت[۱]، تکرار شد:

«ما در کشوری به نام ترکیه، آزادترین کشور دنیا، زندگی می‌کنیم.... و اعتقادم بر آن است که ترک‌ها باید تنها ارباب و آقای این کشور باشند. آنهائی که از نژاد خالص ترک نیستند، تنها می‌توانند یک حق در این کشور داشته باشند؛ و آن هم حق برده و خدمتگزار بودن است»(2). این امر موقعیت کردها را در ترکیه از کردها در ایران و عراق جدا می‌سازد، که هویت قومی و تساوی آنها توسط قانون به رسمیت ظاهری شناخته شده است، گرچه همیشه اجرا نمی‌شود، متمایز می‌کند.

در اواخر قرن نوزده نیز چندین قیام کرد در امپراطوری عثمانی رخ داد. مهم‌ترین این قیام‌ها توسط شیخ عبیدالله[۲] از استان حکاری[۳] بود، که در سال ۱۸۸۰ رهبری شد.

منظور و هدف عبیدالله، ایجاد و توسعه کردستان بزرگتر به‌وسیله اتحاد کرهای ایران و امپراطوری عثمانی بود. وی با این هدف، حملاتی نظامی در داخل ایران انجام داد که موجب همکاری بین حکام ایران و عثمانی در سرکوب شورش شیخ عبیدالله شد.

در نتیجه، وی دستگیر و به مکه تبعید شد که تا زمان مرگ در آنجا ماند. شورش شیخ عبیدالله از این لحاظ مهم بود که پیش درآمد ظهور قیام‌های قرن بیستم کردها با شیوه ناسیونالیستی، برخلاف حرکت‌های فئودالی و عشیره‌ای و مذهبی، بود.

از نظر عبیدالله، کردها دارای ویژگی‌های بی‌نظیری بودند که آنان را از مردم ترک و فارس، که کردها تحت سلطه آنها زندگی می‌کردند، متمایز می‌کرد. شیخ عبیدالله در نامه‌ای به یک دیپلمات انگلیسی در سال ۱۸۶۸ گفته است: «ملت کرد جدا هستند... رؤسا و حاکمان کردستان، چه ترک و چه

1- Mahnut Esat Bozhurt
2- Shaikk Obeydullah
3- Hakkari

فارس، و ساکنین کردستان همگی متحد و موافقند که مسایل را به این شیوه، با دو حکومت نمی‌توان به انجام رسانید» (3).

در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، تعدادی نهاد و سازمان‌های اجتماعی و سیاسی و ادبی، آرمان ناسیونالیسم قومی کرد را به پیش می‌بردند. در سال ۱۸۹۷، اولین روزنامه کردی به نام «کردستان»[۱]، توسط خانواده‌سرشناس بدرخان[۲] پایه‌گذاری و تأسیس شد. این روزنامه، به عنوان مجرائی برای انتشار و پخش فعالیت‌های فرهنگی و ناسیونالیستی کرد عمل می‌کرد. این نشریه به گونه‌ای نامنظم، به مدت چندین دهه در قاهره و بعضی از شهرهای بزرگ اروپائی نشر و پخش شد (4). در سال ۱۹۰۸ خانواده بدرخان، و ژنرال شریف پاشا[۳] سلیمانیه تعدادی مرکز ادبی و یک جمعیت آموزشی را تشکیل دادند، که در طی ماه عسل مختصر بین کردها و ترک‌ها به شیوه‌ای مؤثر عمل کرد، مدرسه کردی در کنستانتین پل (استانبول)[۴] تازمانی که توسط مقامات در سال ۱۹۰۹ بسته شد، به کودکان کرد آموزش می‌داد (5).

علاوه بر مرکز کنستانتین پل، مراکز فرهنگی و زبانی دیگری در دیار بکر، موصل و بغداد ایجاد شد. اما، روشنفکران و فعالیت‌های آنها در خارج از مناطق شهری عمده، کمترین تأثیر و نفوذ را داشت. در روستاها، خان‌ها و آغاها به روشنفکران کرد، که به شیوه تفکر لیبرال غربی آموزش دیده بودند، به شیوه‌ای منفی و ناباورانه می‌نگریستند و دربارهٔ آنها به عنوان «ناقلین عقاید بی‌دینی و لامذهبی و انقلابی رذیلانه و دشمن» اظهارنظر می‌کردند (6).

دوگانگی شهر و روستا که پیشرفت اتحاد سازمان‌های ناسیونالیست کرد را تضعیف می‌کرد، رقابت شدید بین خانواده‌های فئودالی برجسته نیز، اتحاد و انسجام کردها را تضعیف می‌کرد. برای مثال، بدگمانی و عدم اعتماد بین

۱- (Kurdistan) نشریه‌ای به این مراسم هم‌اکنون در ترکیه وجود دارد، که البته چندین بار تعطیل و توقیف شده است. در حزب دمکرات کردستان ایران نیز نشریه‌ای به نام «کوردستان» منتشر می‌شود که در پاریس تهیه و تنظیم می‌شود (مترجم).

2- Badrkhan

3- General Sharif Pasha

4- Constantinople (Istanbul)

خانواده‌های بدرخان و عبدالقادر تا به اندازه‌ای شدید بود که آنان مرتباً علیه هم جاسوسی می‌کردند و برای مقامات ترک، اطلاعات فراهم می‌ساختند (7).

معلوم شد که این‌چنین اطلاعاتی برای ترک‌ها ارزشمند است، چون درصدد جلوگیری از بروز شورش کردها در امپراطوری ضعیف خود بودند. شروع جنگ جهانی اول فرصتی را برای کردها، به‌منظور فشار به حکام ترک برای ارائه امتیاز، فراهم نمود. اما سلطان عثمانی، جنگ را به عنوان یک جنگ مقدس تصویر کرد و اکثریت کردها به درخواست سلطان برای دفاع از امپراطوری مسلمان عثمانی پاسخ دادند.

سلطان همچنین در بهره‌برداری از تنش کردها و ارمنی‌ها نهایت استفاده را برد و کمک و مساعدت کردها را در جنگ خود علیه اقلیت ارمنی جلب کرد، هنگامی‌که در خلال جنگ نیروهای روس به کردستان وارد شدند، بسیاری از ارمنی‌ها از آنان به عنوان آزادکنندگان استقبال نمودند و روس‌ها را در حملات شدیدشان علیه کردها یاری دادند. اما با امضای پیمان مودروس[۱] در اکتبر ۱۹۱۸ جنگ جهانی اول برای ترکیه پایان یافت و کردها و ارمنی‌ها زمینه مشترکی برای همکاری یافتند، چون هر دو می‌خواستند کشور مستقل خود را ایجاد کنند.

هر چند که امکان و پتانسیل درگیری کردها و ارمنی‌ها، هنوز وجود داشت، چون آنان ادعاهای ارضی را افزایش داده بودند. برای مثال، ولایت‌های عثمانی دیار بکر و خارپوت[۲] و بیتلیس[۳] مورد ادعای هر دو گروه بود.

ژنرال شریف پاشا به نمایندگی از جانب کردها و ژنرال بوغوس پاشا[۴] به نمایندگی از جانب ارمنی‌ها، به‌منظور پرهیز از ایجاد سوءتفاهم بیشتر در ۲۰ سپتامبر ۱۹۱۹، در پاریس، توافقنامه‌ای را امضاء کردند (8). این توافقنامه در

1- Mudros
2- Kharput
3- Bitlis
4- Boghos Pasha

اینکه متفقین خواستار ایجاد یک کردستان خودمختار و ارمنستان مستقل، هنگامی‌که در سال ۱۹۲۰ پیمان سور را با ترک امضاء کردند، تأثیر بسیار داشت. اما مفاد پیمان سور هرگز اجرا نشد.

انحلال خلافت در سال ۱۹۲۴، مفهوم قدیمی امت مسلمان عثمانی را تضعیف کرد و به اندیشه غیر مذهبی کمالیستی[۱] ملت ترک امکان بروز داد. چون اقتدار رهبران عشیره‌ای و مذهبی کرد به دو نهاد سلطان و خلافت منجر می‌شد، انحلال این دو نهاد، اساس و بنیان مذهبی و دنیوی مشروعیت آنها را از بین برد و منجر به غیر قانونی شدن تمام جلوه‌های هویت کردی، توسط جمهوری ترک شد. این تهدید کمالیستی نسبت به هویت کردی و ساختارهای اجتماعی و سیاسی، کردهای دارای عقاید و نقطه‌نظرهای رقیبانه و گاهی کاملاً مخالف را به نوعی مبارزه مشترک علیه جمهوری ترکیه منجر کرد. در این رابطه خالی از فایده نخواهد بود که سه جنبش ناسیونالیست کرد یادآوری شوند.

نخست، قیام شیخ سعید پیران[۲] است که در فوریه ۱۹۲۵ با یک نیروی شورشی کرد در حدود ۱۵ نفر شروع شد وشیخ سعید که یک مسلمان معتقد و ثابت قدم در راه آرمان و عقیده‌اش بود، فرزند رئیس موروثی درویش‌های نقشبندی بود(9). شورش شیخ سعید تحت تأثیر فعالیت‌های سازمان ناسیونالیست کرد بود، سازمان‌هایی به نام جمعیت آزادی کرد[۳] که بعداً نام خود را به جمعیت استقلال کرد یا آزادی تغییر داد(10).

هرچند این سازمان در فاصله بین سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۴ در آناتولی به‌طور محرمانه تشکیل شده بود، اما ترک‌ها از وجود آن آگاه و نگران بودند.

حکومت ترک به‌منظور خنثی کردن فعالیت‌های آن و بازداشتن کردها از پیوستن به آن به شیوه عادی، افسران کردی را که مظنون به هواداری یا عضو آزادی بودند، عزل کرد. حکومت همچنین به مجازات شدید کردهائی که

1- Kemalist

2- Sheikh sa´id of piran

۳- سه وه‌ته‌ی ئازادی کورد (Ciwata kweseriya kurd) (مترجم).

عضویت آنها در آزادی افشا شود، تهدید کرد.

همان‌گونه که روبرت اولسن[۱] اظهار داشته است، اهداف و آرمان‌های آزادی سه چیز بود: «رهائی کردها از سرکوب ترک، دادن آزادی و فرصت به کردها برای پیشبرد کشورشان و کسب کمک انگلستان، با این درک که کردستان تنها نمی‌تواند پایدار بماند»(11).

آزادی نقش مهمی در طرح‌ریزی شورش افسران کرد در پادگان بیت سباب[۲] در سپتامبر سال ۱۹۲۴ به عهده داشت. به‌علت اینکه رهبران آزادی، قادر به هماهنگ نمودن و سازمان‌دهی شورش افسران کرد با قیام‌های زودرس رهبران عشیره‌ای نبودند، شکست خورد. علاوه بر این به فرمانده پادگان بیت سباب، به‌موقع برای سرکوب شورش و دستگیری افسران مظنون پیغام رسید. اما رهبران شورش موفق به فرار از عراق شدند. انگلیس، تحت تأثیر توانائی افسران کرد درگیر در شورش قرار گرفت. اما آنها قصد حمایت همه جانبه از یک جنبش بالقوه جدائی‌طلب کرد را نداشتند. آنان درک کرده بودند که می‌توان از آزادی «به عنوان یک ابزار یا اهرم یا سلاح قدرتمند علیه ترکیه در صورت جنگ استفاده نمود»(12) و به عنوان یک مهره چانه‌زنی دیپلماتیک در زمان صلح هم از کردها و «آزادی» سود جست.

ظاهراً آزادی، مسئول ایجاد محرک برای شورش شیخ سعید و شاید شورش نابهنگام در سال ۱۹۲۵ در روستای پیران بود که منجر به یک سری نبرد بین ارتش ترکیه و نیروهای تحت رهبری شیخ سعید شد. سابقه مذهبی شیخ سعید و سرخوردگی وی از بنیادهای غیر مذهبی[۳] و سکولار جدید جمهوری کمالیست به درخواست شدید وی از کردها و ترک‌ها برای قیام علیه حکومت ترکیه در یک جنگ مقدس به‌منظور ابقا خلافت انجامید (13). اما اشتباه است اگر شورش شیخ سعید را به عنوان یک قیام مذهبی علیه

1- Robert Olson 2- Beyt sebab

۳- معادل صحیح Institution، بنیاد است و به غلط نهاد ترجمه می‌شود.

مدرنیزاسیون و سکولاریزاسیون یا نوگرایی و نادین محوری[۱] تعبیر کرد. سعید یک ناسیونالیست ثابت قدم و راسخ کرد و هدف اساسی جنبش وی، ایجاد یک کشور مستقل کرد بود.

وی نمایانگر آن نوع از رهبری کردها بود که همزمان ناسیونالیست و معتقد و متعهد بود.... «برای کرد عادی که در یک شورش شرکت نمودی، بدون شک انگیزه‌های مذهبی و ناسیونالیستی هردو با هم مطرح و آمیخته‌اند»(14).

بیشتر کردها هویت مذهبی و ناسیونالیسم کردی را به مفهوم‌های آشتی‌ناپذیر تعبیر نمی‌کنند و آنها را اموری جدای از هم نمی‌پندارند. مشکل و اشکال عمدهٔ شورش شیخ سعید این بود که در وهله اول حمایت عشایر کرد به زبان زازا[۲]، را از دست داد. هرچند توسط چندین رئیس عشیره برجسته حمایت شد. حمایت کردهای شهری نیز از او ضعیف بود. برای مثال شهر مهم کرد، دیار بکر به قیام نپیوست. در دیگر شهرهای کرد همچون الازیک[۳] تودهٔ مردم به‌علت غارت و چپاول بیش از حد آنها(15) علیه شورشیان موضع گرفتند.

بالاخره شورش، توسط ارتش قوی‌تر ترک سرکوب شد و در اواخر آوریل ۱۹۲۵، ترک‌ها مناطق تحت حاکمیت شیخ سعید را مجدداً تصرف کردند. شیخ سعید و نه تن از همکاران برجسته وی دستگیر و محکوم شدند و در ۲۹ ژوئن به دار اعدام آویخته[۴] شدند.

شورش شیخ سعید، علی‌رغم دوام و قوام اندک نقطه عطفی را در مناسبات بین کردها و ترک‌ها مشخص می‌کند. این شورش باعث شد که حکومت ترکیه علیه هرگونه بروز و رشد فرهنگی و ناسیونالیسم کرد اقدامات و تدابیری شدید و سخت را اتخاذ کند. این امر بسیاری از کردها را در موصل؛

1- Modernization and secularization　　2- Zaza

3- Elazig

۴- تقریباً معادل اواخر خرداد سال ۱۳۰۴، که فرمان دولت سردار سپه نخست‌وزیر ایران بود (مترجم).

که مورد ادعای ترکیه و نیز انگلیس بودند، که قیمومیت عراق را هم به‌عهده داشتند، وادار کرد که تمایل قطعی خود را برای تبدیل شدن به بخشی از عراق بیان کنند. این امر به متقاعد کردن جامعه ملل، بعد از مأموریت تحقیق آن، برای تعیین تمایلات عمومی در رابطه با وضعیت موصل، برای اعطاء موصل به عراق یاری داد. در حالی که شورش شیخ سعید منجر به سرکوب ناسیونالیسم قومی کرد در ترکیه شد.

تصمیم جامعه ملل و پیمان ژوئن سال ۱۹۲۶، انگلیس و ترکیه در رابطه با وضعیت موصل نیز منجر به امضاء یک تفاهم بین این دو کشور شد:

آنان با ظهور یک کشور مستقل یا منطقه خودمختار در ترکیه مخالفت خواهند کرد در حالی که به چنین موجودیتی در عراق اجازه ظهور خواهند داد(16).

دومین شورش قابل توجه کرد، در اوایل قرن بیستم در ترکیه توسط احسان نوری پاشا[1] رهبری شد که سابقاً در ارتش عثمانی افسر بود. این شورش که مدت کوتاهی بعد از پایان شورش شیخ سعید آغاز شد، خصوصاً در مناطق نزدیک کوه آرارات در منطقه شمالی کردستان قوی بود. شورش توسط گروهی از روشنفکران کرد، که از مراکز تبعیدشان در سوریه و لبنان جنبش جدیدی را به نام خویبون[2]، استقلال، به‌منظور استقلال کردستان سازمان داده بودند، حمایت می‌شد. هدف اساسی این جنبش ایجادیک جبهه متحد از تمام نیروهای کرد و حمایت نمودن از شورش احسان نوری بود.

شورش احسان نوری دارای اهمیت بود، زیرا این شورش اولین شورشی بود که توسط یک سازمان ناسیونالیست غیر مذهبی رهبری می‌شد. شورش، حمایت ضمنی حکومت رضاشاه را در ایران به‌دست آورده و در نتیجه نیروهای احسان نوری قادر به عبور آزادانه به ایران و دریافت لوازم و تدارکات از منابعی در کردستان و آذربایجان ایران بودند(17). ظاهراً رضاشاه

1- Ihsan Nuri Pasha   2- Khoyboun

قصد داشت با استفاده از بازی ورق و کارت کردها ترکیه را وادار به حل بعضی مناقشات ارضی با ایران بنماید.

در سال ۱۹۲۹، جنبش احسان نوری، مناطق زیادی را در بتیلیس[1]، وان، آرارات، بوتان در اختیار و کنترل داشت. حکومت ترکیه که قادر به جلوگیری از سرایت قیام کردها به دیگر مناطق کردستان نبود. اعتراضات بیشماری را به حکومت رضاشاه نمود و تقاضا کرد که کردها از استفاده از سرزمین ایران به عنوان پایگاه انجام عملیات نظامی خود علیه نیروهای ترکیه منع شوند.

در سال ۱۹۳۲، هم ایران و هم ترکیه مشتاق حل مناقشات ارضی خود و ایجاد روابط صمیمانه بودند. در ۲۳ ژانویه، دو کشور یک توافقنامه را که به‌واسطه آن به ترکیه منطقه‌ای در اطراف آرارات داده می‌شد امضاء کردند و ایران به موجب آن امتیازاتی ارضی را در اطراف وان به طرف غرب ارومیه کسب می‌کرد.

روابط ترکیه و ایران اندک اندک قبل از امضاء توافقنامه سال ۱۹۳۲، بهبود یافت، دو سال پیشتر حکومت ترکیه، بالاخره رضاشاه را متقاعد به قطع منابع ایرانی احسان نوری و وارد شدن نیروهای ترکیه به خاک ایران، درتعقیب شورشیان نموده بود. در تابستان ۱۹۳۰، نیروهای کرد توسط یک نیروی چهل‌وپنج‌هزار نفره ترک محاصره شدند و در پایان تابستان شورش شکست خورد. بعضی از رهبران، شامل احسان نوری به ایران فرار کردند، بسیاری دیگر دستگیر و اعدام شدند. تلافی ترک‌ها علیه کردها، خصوصاً در مناطقی که از شورش احسان نوری بیشترین حمایت می‌شد، به شدت بود. برای مثال، مقامات نظامی ترک طبق گزارش در حدود یک صد روشنفکر را در وان دستگیر و آنان را در داخل گونی انداخته و به‌منظور مرگ زجر آور آنان را به داخل دریاچه وان انداختند(18).

سیاست ترکیه بعد از شورش احسان نوری بر اخراج دسته جمعی

1- Bitlis

روستائیان کرد، تبعید شیخ و آغا، و جلب اجباری جوان‌های کرد به ارتش ترکیه تاکید داشت. حکومت همچنین در خلال این دوره سرکوب اقدامات مراقبت از کردها را ادامه داد و در برخی موارد چنین رفتارهائی را به طور قانونی تائید کرد. برای مثال ماده یک قانون شماره ۱۸۵۰ :

> قتل‌ها و دیگر اعمالی که بصورت فردی یا جمعی انجام شده است، از بیستم ژوئن ۱۹۳۰ تا دهم دسامبر ۱۹۳۰ توسط نمایندگان دولت یا استان، توسط مقامات نظامی یا غیر نظامی، توسط مقامات محلی، توسط نگهبانان یا شبه نظامیان یا توسط غیر نظامیان که موارد بالا کمک نموده یا خود مرتکب شده باشند، در دوره تعقیب و پایان دادن به شورش‌هائی که ارسیس[۱]، زیلان[۲]، آگری‌داغ (آرارات)[۳] و مناطق اطراف، شامل پالامور[۴] در استان ارزینجان[۵] و منطقه تحت نظارت یکم روی داده به عنوان جرم و جنایت در نظر گرفته نمی‌شوند(19).

گذراندن یا تصویب این قانون در آرام ساختن منطقه تحت نظارت یکم، شامل مناطق اصلی کردستان دیار بکر بیتلیس، حکاری و ماردین مفید بود. سومین قیام بزرگ کردستان در نیمه اول قرن بیستم، شورش شیخ سعیدرضا[۶] در درسیم[۷]، (اکنون تونچلی[۸] نامیده می‌شود) در شمال غربی کردستان ترکیه بود.

شورش شیخ رضا، در سال ۱۹۳۷ شروع و تا اواخر ۱۹۳۸، یعنی هنگامی‌که توسط ارتش ترکیه در هم شکسته شد ادامه یافت. هنگامی‌که یک شورش ناسیونالیست کرد، در نوامبر ۱۹۲۰ در میان عشیره کوسجیری[۹] در حمایت از مفاد پیمان سور و استقلال سرزمین کرد روی داد، در سور شورش

1- Ercis
2- Zilan
3- Agridag (Ararat)
4- Pulumur
5- Erzincan
6- Shaikh Sayyed Reza
7- Dersim
8- Tuncely
9- Kocgiri

علیه سلطه ترکیه ایجاد کرده بود(20). در آوریل ۱۹۲۱ شورش کوسجیر از ترک‌ها شکست خورد. شورش شیخ رضا در درسیم از چهارچوبی عشیره‌ای خارج شد و ثابت کرد که از شورشهای قبلی بادوام‌تر است. شیخ رضا علاوه بر کسب حمایت عشیره خود اباسوشقی[1]، موفق به کسب حمایت دست‌کم دو عشیره دیگر، یعنی عشیره‌های یوسف‌خان[2] و دمنان[3] گردید.

شیخ رضا بعد از گردآوری یک نیروی چریکی بیش از پانصد نفر شروع به حمله به سمبول مشهود اقتدار ترکیه، همچون بت‌های ژاندارم در درسیم، نمود و پلیس روستائی را وادار به ترک نمودن پست‌هایشان نمود. شورش شیخ‌رضا بعداً به دیگر مناطق گسترش یافت و نیروها شامل مجرب‌ها و افراد کهنه[4] شورش، شیخ سعید از سوریه به آن پیوستند. قیام درسیم، برخلاف شورش‌های شیخ سعید و احسان نوری درگیر جنگ متعارف بین دو ارتش متخاصم نبود. در درسیم، ارتش ترکیه با یک نیروی کوچک اما مصمم و منسجم روبه‌رو بود که به تاکتیک ضربه و فرار جنگی چریکی تکیه داشت.

شیخ رضا و دو پسرش و چندین رئیس عشیره دیگر دستگیر و محاکمه شدند و در نوامبر سال ۱۹۳۷ به مرگ محکوم شدند. اما، قیام چندین ماه ادامه یافت. این قیام سرانجام در اکتبر ۱۹۳۸، بعد از حملات پیاپی طولانی مدت علیه درسیم توسط نیروهای ترک، که شامل استفاده گسترده از گاز سمی، توپخانه، و بمباران هوائی بود(21) خوابانده شد. نیروهای کرد که قادر به تجدید تدارکات خود نبودند و با ریشه‌کن نمودن کامل روبرو بودند، انتخابی به جز پایان دادن به قیام خود را نداشتند. سرکوبی که به‌دنبال آمد شدید بود. تمام روستاها یا از سکنه خالی شدند یا قتل عام گشتند. ویرانی و تخریب درسیم تا حدی زیاد بود که موجب ویرانی و نابودی شد که از فاجعه خبر می‌دهد. حکومت ترکیه با عوض کردن نام درسیم به تونچلی و قرار دادن منطقه تحت وضعیت محاصره کامل تا سال ۱۹۵۰ درصد پاک کردن خاطره

1- Abbasushghi
2- Yusufkhan
3- Demenan
4- Contingent of Veterans

این حادثه خونین بود(22). استفاده از کلمات «کردستان» و «کردها» ممنوع شد و اشاره به آنها در کتاب‌های تاریخ و نشریات برداشته شد. ضربه روحی درسیم، مرحله کاملاً جدیدی را در مبارزه کرد در ترکیه، که تا اوایل سالهای ۱۹۶۰ ایجاد نمود، یعنی هنگامی ظهور جنبش‌های چپ و دمکراتیک به احیای ناسیونالیسم کرد کمک کردند.

تا ۱۹۵۰، سیاست در ترکیه، قلمرو انحصاری حزب خلق جمهوری باقی مانده بود.

اما در اواخر سال ۱۹۴۰، عصمت اینونو جانشین آتاتورک، تصمیم گرفت که کشور را به طرف یک سیستم آزادمنش و لیبرال‌تر شده سیاسی و اقتصادی، از طریق ترغیب توسعه بیشتر فضای رقابتی و دمکراتیک در کشور، ببرد. در نتیجه همانطور که انتظار می‌رفت جنبش‌های سیاسی برای مبارزه با انحصار حزب سیاسی مسلط کشور یعنی حزب خلق جمهوری به ظهور رسیدند.

انتخابات پارلمانی ۱۹۵۰، اولین باری را که یک انتخابات چند حزبی رقابتی در جمهوری ترکیه اجازه داده شده بود منتهی به شکست حزب خلق جمهوری و اینونو و پیروزی حزب دمکراتیک تازه تشکیل شده و به قدرت رسیدن یکی از بنیانگذاران حزب دمکراتیک، به نام عندنان مندرس، به عنوان نخست‌وزیر جدید گردید. حزب دمکراتیک، از جانب مجموعه‌ای از گروه‌ها که از اقتدارگرائی سیاسی فزاینده کشور ناراضی و بیزار بودند حمایت می‌شد. حزب دمکراتیک، به عنوان مخالف جدی سیستم اقتصادی دولتمدار و به عنوان قهرمان خود خوانده اقتصاد آزاد، موفق به جلب حمایت بسیاری از صاحبان صنایع، بازرگانان و مالکین ارضی عمده شد. روشنفکران شهری، روزنامه‌نگاران و طبقه متوسط تحصیل کرده نیز از چشم‌انداز دمکراسی بیشتر، استقبال نموده و از حزب دمکراتیک حمایت کردند.

کردها در واکنش به سرکوب خودشان توسط سیاست‌های کمالیستی تماماً همه به حزب دمکراتیک رأی دادند. شماری از کردها برای مجلس ملی

ترکیه انتخاب شدند و کرسی‌هائی در کابینه به‌دست آوردند. از همه مهمتر، حزب دمکراتیک به آغاها و شیخ‌ها و خان‌های تبعید شده، اجازه بازگشت داد و آنها را در سیستم جدید به همکاری پذیرفت. در عوض اجازه اعاده اقتدار سنتی آنها، این رهبران کرد در جهت ماشین سیاسی در شهرهای بزرگ ایالات متحده بکار انداخته شده بودند.

بر این مبنا آنان شمار بزرگی از آرای محلی را در عوض منابع کردن پول بادآورده‌ای برای توزیع در میان پیروان خود کنترل کردند. از این رو موقعیت این رهبران سنتی هم در مقابل حکومت مرکزی و هم در مقابل مردم محلی تقویت شد (23).

در همان زمان، شمار فزاینده‌ای از کردها، خصوصاً از خانواده‌های ثروتمند و کردهائی که در سیاست اقتصاد آزاد حکومتی برای توسعه اقتصادی کردستان ذینفع بودند، به شهرها آمده و زمینه آنچه را که به نام دوگوکولوک[1] یا شرقی‌گرائی نامیده می‌شد فراهم کردند. این نام به فلسفه‌ای اشاره داشت که براساس طرفداری از تغییر اقتصادی و توسعه در کردستان ترکیه بود، چنانکه رسماً شرق نام‌گذاری شده بود. هرچند، رهبران از کار در درون نظام رنج می‌بردند و از سیاسی شدن عمومی جنبش خودداری می‌کردند، حکومت سرانجام نسبت به انگیزه‌های نهائی آنها مظنون شد و دستور دستگیری در حدود ۵۰ تن از رهبران آن را در دسامبر ۱۹۵۹ صادر نمود. این امر محدودیت دمکراسی ترکی در رابطه با اقلیت کرد را کشور به خوبی نشان داد.

بعضی از روشنفکران کرد اظهار می‌دارند که سرکوب دوگوکولوک یا شرق‌گرایان توسط حکومت، عمدتاً ناشی از وضعیت وخیم اقتصادی در ترکیه بوده است که سبب شده مندرس، نخست‌وزیر، درصدد ایجاد سپر بلا و تاکتیک‌های سرگرم‌کننده برآید (24). علاوه بر آن، ارتش ترکیه که نفوذ خود را

1- Doguculuk

به عنوان مشعل‌دار کمالیسم از دست داده بود و اعضای آن محرومیت اقتصادی را به‌علت تورم و قیمت‌های بالا تجربه کرده بودند، به‌طور فزاینده نسبت به حکومت مندرس بی‌صبر شدند. ارتش ترکیه همچنین درباره سرایت قیام ملامصطفی در کشور همسایه، عراق به شرق کشور نگران بودند و قابلیت و توانائی دولت غیر نظامی برای جلوگیری از قیاسی همانند کشور ترکیه برایشان جای سئوال و تردید بود.

در ۲۷ ماه مه ۱۹۶۰، نظامیان ترکیه یک کودتا انجام داده و عدنان مندرس[۱] را سرنگون ساختند و وی را یکسال بعداعدام نمودند.

هرچند کردها در دوره آخر تصدی اقتدار گرایانه مندرس قربانی شدند، اما، از گروه خونتای نظامی بیش از مندرس بیم داشتند و در واقع یکی از اولین اقداماتی که توسط کمیته جبهه ملی،گروه حاکم، انجام شد، توقیف شماری از کردهای سرشناس و فرستادن بسیاری دیگر به تبعید داخلی در ترکیه غربی بود. ترک کردن قهری کودکان کرد و ترکی نمودن نام‌های روستاهای کردستان انجام شد.

در نوامبر ۱۹۶۰، رهبر خونتای نظامی، ژنرال جمال گورسل[۲]، به کردهای ترکیه هشدار داد که از قیام ملامصطفی در عراق حمایت و هم‌چشمی نکنند. اگر چنین کنند، نیروهای مسلح ترکیه تردیدی در بمباران شهرها و روستاهایشان و با خاک یکسان نمودن آنها نخواهند داشت(25).

با این حال گروه نظامی اقدامات ویژه‌ای را برای تحکیم روش‌های اقتدارگرایانه که در خلال رژیم سابق توسعه یافته بود، انجام داد. برای مثال افسران سخت‌دل و لجوج را تصفیه نمود و یا آنان را به عنوان رجال سیاسی به شهرهای دور اعزام داشت.

گروه نظامی همچنین یک مجلس مؤسسان تشکیل و یک قانون اساسی جدید را در سال ۱۹۶۱، انتشار داد که آزادی‌های دمکراتیک بیشتری را از

1- Adnan Menderes
2- General Cemal Gursel

قانون اساسی قبلی ارائه می‌داد و وعده می‌داد که قدرت را به یک حکومت غیر نظامی منتخب باز گرداند، و در سال ۱۹۶۱ چنین کرد ـ و از موفقیت دو کودتای دست راستی علیه حکومت جدید غیر نظامی جلوگیری کرد(26).

براساس تصمیمات جدید و گسترده قانون اساسی برای آزادی مطبوعات و اجتماعات و انجمن‌های کرد، کردها بار دیگر قادر به بیان تمایلات خود شدند، اما از طریق انجمن‌ها و نشریات ترکی. حتی تعداد اندکی نشریه ظهور کردند که به تاریخ و فرهنگ کرد می‌پرداختند گرچه هنوز از نام ترکی برای منطقه شرق، هنگام اشاره به کردستان، استفاده می‌کردند.

گرچه عاقبت، این نشریات سرکوب شدند، اما آزادی‌های قانون اساسی ۱۹۶۱، امکان تجلی و خود بیانی فرهنگی کردها را تا میزانی محدود، فراهم ساخت.

۴.۲. رشد جنبش کرد و جناح چپ‌گرای ترکیه[۱]

در انتخابات ۱۹۶۱، هیچ‌کدام از احزاب سیاسی قادر به کسب اکثریت نگشتند، اما کاندیداهای حزب عدالت، آراء زیادی به‌دست آوردند. در کردستان رقیب اصلی حزب عدالت، حزب نوین ترکیه بود و رأی‌گیری در کردستان منجر به یک تقسیم‌بندی مساوی به این دو حزب شد. هرچند، حزب عدالت از لحاظ مالی تأمین‌تر بود و پشتوانه قدرتمندی در ترکیه داشت، بسیاری از کردها فکر می‌کردند که اگر حزب نوین ترکیه به قدرت برسد، چون یکی از رهبران آن به نام دکتر یوسف عزیز اوغلو[۲] کرد بود و ارتباط‌هائی نزدیک با دوگوسو[۳] در دیار بکر داشت، منافع آنان بهتر حفظ خواهد شد. چون هیچ‌کدام از احزاب سیاسی در انتخابات مسلط نگشتند یک حکومت ائتلافی به قدرت رسید و عصمت اینونو از حزب خلق جمهوری نخست‌وزیر شد.

1- The crowth of the kurdish movement and the turkish left
2- Dr. Yusuf Azizoglu 3- Dogucu

حکومت ائتلافی در ژوئن ۱۹۶۲، به‌علت رقابت فشرده بین دو بخش تشکیل دهند اصلی آن ـ یعنی حزب عدالت و حزب خلق جمهوری سقوط کرد. حزب عدالت از ائتلاف بیرون آمد و در ۲۵ ژوئن یک حکومت ائتلافی جدید، که حزب خلق جمهوری در آن غلبه داشت و شامل حزب ترکیه جدید و حزب ملی دهقانان جمهوری خواه می‌گشت، تشکیل شد. اینونو، پست خود را در کابینه جدید حفظ نمود.

دکتر عزیز اوغلو، از حزب ترکیه جدید، به وزارت بهداشت منصوب شد. عزیز اوغلو در خلال دوره کوتاه تصدی خود، توجه ویژه‌ای به بهبود استانداردهای بهداشتی در مناطق شرقی کشور داشت و بیمارستان‌های بیشتری در کردستان ساخت بیش از آنچه که همه حکومت‌های قبلی بر روی هم ساخته بودند که وی را تا حد زیادی محبوب ساخت(27). سرانجام دکتر عزیز اوغلو، با همکاران کمالیست خود در کابینه برخورد نمود که با متهم ساختن وی به اعتلای ناسیونالیم قومی‌کرد و جدائی‌طلبی او را وادار به استعفا نمودند.

آزادی سیاسی نسبی، که ویژه صحنه سیاسی ترکیه در خلال سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بود، امکان ظهور گروه‌های چپ‌گرای گوناگون را در میان روشنفکران کرد و ترک فراهم ساخت. بخش مهم از گروه چپ ترکیه خود را تحت نام حزب کارگران ترکیه در سالهای ۱۹۶۰ سازمان داد و شروع به رقابت انتخاباتی نمود. در انتخابات پارلمانی ۱۹۶۵ پانزده تن از کاندیداهای حزب کارگران ترکیه در مجلس کرسی به‌دست آوردند.

حزب کارگران ترکیه شامل تعدادی کرد بود و به‌واسطه تلاش‌های اعضای کرد خود به تدریج شروع به شناسائی اهمیت مسئله کرد در ترکیه نمود.

حزب کارگران ترکیه در چهارمین کنگره‌اش در نوامبر ۱۹۷۱ قطعنامه‌ای را تصویب نمود که در قسمتی از آن نوشته است که: «در شرق ترکیه مردمی کرد وجود دارند.... حاکمان فاشیست که نماینده طبقات حاکم هستند، مردم کرد را مورد سیاست یکسان‌سازی و تهدید قرار داده‌اند که اغلب تبدیل به یک

سرکوب خونین می‌گردد»(28).

این یک بیانیه انقلابی بود که اولین باری را که در ترکیه نوین یک حزب سیاسی ترک آشکارا موجودیت کردها را به عنوان یک اقلیت مورد ستم واقع شده به رسمیت می‌شناخت، مشخص می‌سازد. لکن این امر به بهای موقعیت قانونی حزب کارگران ترکیه تمام شد و رهبران آن به اتهام تضعیف اتحاد ملت محکوم به زندان طولانی مدت گشتند. این رهبران سرانجام به‌واسطه برنامه عفو حکومت در ۱۹۷۴ آزاد شدند. روشنفکران کرد از این دورهٔ فضای باز سیاسی ترکیه استفاده نمودند و در سال ۱۹۶۹ جمعیت فرهنگ انقلابی شرق به عنوان اولین سازمان قانونی کرد را سازمان‌دهی دادند.

جمعیت چون درصدد افشاء سرکوب کردهای مخالف و توسعه نیافتگی اقتصادی مناطق کردستان بود، انزجار بوروکرات‌ها و کارگزاران کمالیست را برانگیخت(29). عضویت کردها در حزب کارگران ترکیه و فرهنگ انقلابی شرق که تا اندازه‌ای اصطکاک داشتند نمایانگر آن چیزی است که مارتین وان برونین آن را جناح چپ جنبش نوظهور کرد در ترکیه نامیده است(30).

در خلال سالهای ۱۹۶۰ جنبش نوظهور چپ کرد، خود را در برابر یک گروه ناسیونالیست بورژوا در داخل جنبش کرد در ترکیه یافت. جناح ناسیونالیست جنبش کرد خود با حزب ملامصطفی در عراق همانند شمرده و خواهر حزب دمکرات کردستان عراق شد.

تنش بین جناح سنت‌گرا و محافظه‌کار و چپ کردستانی تهدید به تضعیف جنبش کرد در ترکیه نمود در حالی که جناح طرفدار حزب دمکرات عراق تنها خواستار استقرار خودمختاری کردستان بود، چپ کردستان نه تنها تقاضای حقوق فرهنگی می‌نمود، بلکه تقاضای نوسازی اقتصادی و اجتماعی و تغییر جامعه سلسله مراتبی کردستان به یک جامعه متساوی‌تر را نیز داشتند. از آن پس در میان کردهای طرفدار حزب دمکرات عراق شکافی ایجاد شد.

دسته رادیکال‌تر تحت رهبری دکتر شوان[1] خود را بیرون کشیده و برای تدارک مبارزه مسلحانه علیه حکومت ترکیه به کردستان عراق رفت. این امر ملامصطفی را دچار حیرت کرد، چون وی پیشنهادهائی را برای گرفتن حمایت از حکومت‌های ایران و ترکیه در برابر رژیم عراق نموده بود. دسته دیگر در جناح طرفدار حزب دمکرات عراق تحت رهبری السی[2] تا کودتای نظامی در سال ۱۹۷۱، که السی را وادار به فرار به عراق نمود، همچنان در ترکیه ماند. رقابت بین شوان والسی در عراق ادامه یافت که منجر به قتل هردوی آنها در وضعیتی اسرارآمیز و مبهم شد.

بر طبق روایتی، السی توسط شوان کشته شد. ملامصطفی به تلافی مرگ او، شوان را به مرگ محکوم و دستور اعدام وی را داد(31).

البته نظریات شایع و عمومی، سرویس جاسوسی ترکیه[3] را مسئول طرح این قتل‌ها می‌دانند، اما در هر صورت از سر راه برداشتن السی و شوان هر دو دسته طرفدار حزب دمکرات عراق را از اعمال نفوذ مهمی در جنبش کرد ترکیه بازداشت.

در مارس ۱۹۷۱، جنبش کرد از مانعی دیگر رنج برد، آن نیز هنگامی بود که بار دیگر نظامیان در سیاست‌های ترکیه مداخله نمود و حکومتی را به رهبری نهضت و نهادی عظیم مستقر ساختند. حزب کارگران ترکیه و جمعیت فرهنگ انقلابی شرق غیر قانونی شدند و رهبران و فعالین آنها زندانی شدند و نظامیان دور جدیدی از حملات پیاپی را علیه روستاهای کرد آغاز نمودند که منجر به تخریب روستاها و اخراج ساکنین این روستاها شد. تا زمان اعاده دمکراسی پارلمانی و به قدرت رسیدن یک نخست‌وزیر غیر نظامی: بلونت اسویت[4] در ژانویه ۱۹۷۴، کردها قادر به شناسائی سیاسی خود نگشتند. جنبش جوان شده نسبت به جنبش کرد در سالهای ۱۹۶۰ پایگاه اجتماعی وسیع‌تری داشت و دارای «تقاضاهای رادیکال‌تری» بود.

1- Dr. Sivan
2- Sait Elci
3- MIT
4- Bulent Eevit

تعدادی از عوامل به رادیکالیزه شدن احزاب سیاسی کرد در سالهای ۱۹۷۰ یاری کرد.

همانگونه که وان برونین[1] ذکر کرد، بااهمیت‌ترین عامل در رادیکالیزه شدن جنبش کرد شهرنشینی کردها، مهاجرت‌های گسترده داوطلبانه و غیرداوطلبانه روستائیان کرد به شهرها و عدم توانائی اقتصاد تحت فشار ترکیه برای جذب آنها به جریان زندگی معمول بود(32). کردهای مهاجر به شهرهای غربی ترکیه از اختلافات فاحش موجود بین منطقه غربی کشور و شرقی خودشان، در زمینه استانداردهای زندگی، توسعه اقتصادی، فرصت‌های آموزشی، دستیابی به تسهیلات بهداشتی و تمام کیفیات زندگی ـ آگاه گشتند(33). گرچه کشاورزی منبع اصلی عایدات برای منطقه شرقی باقی ماند، کردها به خوبی از اهمیت منطقه خودشان برای ترکیه به عنوان تنها تولیدکننده نفت آگاه شدند. منطقه از هیچ لحاظی از تولید نفت سودی نمی‌برد، چون قسمت اعظم منافع تولید نفت به دیگر بخش‌های کشور صادر می‌شد.

در سال ۱۹۷۱، از تولید نفت، ۲/۵ میلیون دلار حاصل گشت و سال بعد به ده میلیون دلار رسید(34).

اما کمتر از پنج درصد عایدات حاصل شده برای توسعه منطقه کردستان صرف گشت. همچنانکه شمار مدارس متوسطه در کردستان و دانشجویان دانشگاه‌ها افزایش یافت، دانش‌آموزان و دانشجویان بیشتر سیاسی شده و نسبت به تبعیض قانونی و اجتماعی علیه کردها حساس شدند. رادیکالیسم دانشجویان چپ‌گرا، نهادهای آموزشی ترکیه را فراگرفت و کردهای جوان مهاجر مجرائی گشتند که از طریق آن آگاهی‌های مسایل مبارزه طبقاتی، توسعه نیافتگی، استثمار و امپریالیسم «به خارج از محافل روشنفکری سرایت و گسترش یافت... معلمان آموزش‌دیده شهری و دانشجویان در بازگشت به روستاهایشان عقاید سیاسی جدیدی را، در شکل ساده‌شده‌اش

1- Van Bruinessen

به روستاها آورده و برای بسیج دهقانان تلاش نمودند» (35). هرچند که، جنبش کردها در سالهای ۱۹۷۰ با خطرات جدیدی مواجه گشت. تجدید نظر در قانون جزا و قانون اساسی کشور در ۱۹۷۰ تعقیب آنهائی را که در جنبش کرد فعال بودند آسانتر ساخت. با این حال تا زمان وضع قانون کلی برای مناطق کردستان در سال ۱۹۷۹، حکومت های گوناگون ائتلافی که در خلال بیشتر سالهای ۱۹۷۰ بر ترکیه حکومت کردند در اجرای یک سیاست سرکوب مؤثر و مداوم نسبت به اقلیت کرد خودشان ناتوان بودند.

عامل دیگر که به گرایش به چپ جنبش کرد در ترکیه کمک کرد، بیگانگی و بیزاری جمعیت کرد از دسته‌ها یا جرگه‌های «مترقی» حاکم بود.

برای مثال بلونت اسویت قبل از اینکه در ژانویه ۱۹۷۴ نخست‌وزیر شود به شرق سفر کرده و به کردها وعده داده بود که اگر حزب جمهوری خلق در انتخابات پیروز گردد، وی به توسعه نیافتگی مناطق کردستان توجه خواهد نمود. اما هنگامی‌که کردها، شامل هواداران وی، مسئله خودمختاری کردها را مطرح ساختند، اسویت به همان صورت پیشینیان خود، به تندی واکنش نشان داد. چپ ترکیه تنها بخشی از جامعه بود که به وضعیت بد کردستان اعتراف نمود و خواستار پایان دادن به سیاست کمالیستی یکسان‌سازی اجباری و سرکوب شد. اما، اهداف و تاکتیک‌های متفاوت روابط بین چپ کرد و ترک را تحت فشار قرار می‌داد. برای کردها، آرمان‌های انقلاب سوسیالیستی و ناسیونالیسم ناسازگار نبودند و می‌بایست به طور همزمان دنبال می‌شدند.

از طرف دیگر، چپ ترک پافشاری کردها برای استقلال قومی به عنوان امری ناسودمند، تفرقه‌انداز و در نهایت زیان‌آور برای بقای چپ سیاسی می‌نگریست. آنان معتقد بودند که استقلال قومی تحت رهبری پرولتاریای ترکیهٔ سوسیالیست به‌دست خواهد آمد. میانه و نزدیکی دو طرف بهم خورد و چپ کرد در پی سازمان‌دهی یا سازمان دادن احزاب سیاسی جداگانه برآمد.

در خلال سالهای ۵ - ۱۹۷۴ اعضای سابق جمعیت فرهنگی انقلابی

شرقی که ممنوع شده بود، آن را تجدید سازمان داده و تبدیل به انجمن‌های فرهنگی انقلابی ـ دمکراتیک نمودند. گمان می‌رفت که جمعیت فرهنگی انقلابی شرقی زمینه نزدیک ساختن سازمان‌های مختلف را به همدیگر فراهم سازند، اما اختلافات ایدئولوژیکی و درگیری شخصی سبب شکاف‌هائی درون جمعیت فرهنگی انقلابی شرقی شد و به ایجاد گروه‌های جدیدی منجر شد.

یک گروه که پدید آمد، گروه اوزگورلوک یول، راه آزادی[1] بود که از ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۹ نشریه ماهانه‌ای را تحت همان نام انتشار می‌داد. بسیاری از اعضای آن از فعالین حزب کارگران ترکیه بودند که فعالیت و عملکرد آنان ممنوع شده بود. آنان از اتحاد با پرولتاریای ترک برای پایان دادن به سرکوب کردها طرفداری می‌کردند.

راه آزادی در بخش بزرگی از جمعیت کرد نفوذ کرد، اما تا اندازه‌ای از جانب روشنفکران محافل از اتحادیه اصناف حمایت می‌شد. در سال ۱۹۷۹ ساختاری رسمی‌تر را به خود گرفت و تبدیل به حزب سوسیالیست کردستان ترکیه شد.

حزب سوسیالیست کردستان ترکیه به‌علت ریشه‌هایش در اتحاد جمعیت فرهنگی انقلابی شرقی و حزب کارگران ترکیه، نسبت به چشم‌انداز همزیستی کردها و ترک ها درون یک نظام سوسیالیست و دمکراتیک خوش‌بینی باقی ماندند. حزب سوسیالیست کردستان ترکیه پیش‌بینی می‌کرد که انقلاب سوسیالیستی در ترکیه در دو مرحله روی خواهد داد:

> چون هنوز کردستان استقلال ملی خویش را کسب نکرده است و فئودالیسم را پشت سرگذاشته، ویژگی این مرحله انقلابی که مردم کرد با آن روبروهستند انقلاب ملی ـ دمکراتیک است. این انقلاب می‌رود که زنجیره‌های استعماری را از گردنِ مردم بردارد، سلطه

1- Ozgrluk yollu

خارجی را محو کند و کردها را آزاد کند... حزب ما به خوبی می‌داند که تنها سوسیالیسم می‌تواند به استثمار و عقب‌ماندگی پایان دهد. از این رو انقلاب ملی دمکراتیک بایستی توسط انقلاب سوسیالیستی به انجام رسد(36).

کودتای نظامی ۱۹۸۰، در ترکیه که صدمه زیادی به ساختار سیاسی کشور و احزاب وارد آورد، به حبس وتبعید بسیاری از اعضای حزب سوسیالیست ترکیه انجامید.

رهبری در تبعید، عمدتاً از سوئد، که دبیر کل حزب کمال بورکای[1] در آنجا اقامت داشت، حزب را اداره می‌کرد.

گروه دیگر چپ‌گرا در سال ۱۹۷۶ سازمان داده شد و به نام نشریه آن رزگاری[2]، رستگاری، شناخته شد. برخلاف راه آزادی[3]، رهبران رزگاری به پیشنهادهای کردها به حکومت ترکیه، حتی اگر توسط یک میانه‌رو همچون اسویت رهبری شود، به عنوان امری غیرممکن یا غیرسودمند می‌نگریستند. آنان با این استدلال که کردها به عنوان یک ملت مستعمره، در ترکیه بجای درگیر شدن در دسیسه‌های سیاسی ملت استعمارگر، بایستی بر مشکلات خودشان تمرکز نمایند، از اسویتی و حزبِ وی در انتخابات ۱۹۷۷ حمایت نکردند. رزگاری معتقد بود که تنها یک انقلاب سوسیالیستی به رهبری پرولتاریای کرد حقوق ملت کرد را در ترکیه تضمین خواهد نمود(37).

عدم توافق بر سر مسایل ایدئولوژیکی و استراتژیکی منجر به شکافی در درون رزگاری در سال ۱۹۷۹ شد. گروه جداشده به نام ئالای رزگاری[4] (پرچم رستگاری) عملی بودن انقلاب سوسیالیستی توسط پرولتاریای کرد را زیر سوال برد.

ئالای رزگاری استدلال می‌کرد که پرولتاریای کرد برای شروع چنین عمل و اقدام بزرگی و پیروزی بر قدرت فراگیر دولت ترکیه بیش از حد کوچک و

1- Kemal Burkay
2- Rizgari
3- Ozgurluk yolu
4- Ala Rizgari

ضعیف است. آنان در عوض خواستار اتخاذ مواضع ایدئولوژیکی ملایم تری که به واقعیت کردستان توجه کند و تعدیل و تطبیق لازم آن در تز مارکسیستی برای انطباق با این واقعیت صورت گیرد، شدند. ئالای رزگاری، همچنین از اتحاد شوروی و نقش آن در برابر کردها انتقاد نمود که سبب شد برخی بدگویان تهمت تروتسکیستی[1] بودن را به آن بزنند.

اما این ادعا را توسط شواهد تجربی می‌توان تائید کرد. یک ضد شورائی[2] و جزء تشکیل‌دهنده مهم جنبش کرد، مائوئیست به صورت سازمان یافته، در سال ۱۹۷۶ بود.

کاوه، یا کاوه آهنگر[3]، چهره قهرمان حماسه اصلی شاعر ایرانی فردوسی، پیام شاهنامه نامیده شد (کاوه آهنگر علیه ستمکار اهریمنی ضحاک ماردوش جنگید و با وجود قوا نابرابری‌ها، وی را شکست داد) کاوه حملاتی جسورانه را علیه پایگاه‌های مرزی ترکیه در نیمه دوم ۱۹۷۰ انجام داد. اما عضویت گروه به بیش از تعداد اندکی از دانشجویان ساکنین شهرها گسترش نیافت، در سال ۱۹۷۸ رهبری کاوه بر سر عدم توافق درباره سیاست خارجی چین و الگوی و طرح سیاست خارجی مائوئیستی سه جهانی مسلط دچار اختلاف شد(38). همان‌گونه که قبلاً گفته شد، قتل شوان والسی اساساً شاخه ترکیه حزب دمکرات عراق را تضعیف کرد.

پایان قیام ملامصطفی در سال ۱۹۷۵، شاخه ترکیه را بیشتر ناتوان و ضعیف ساخت. اما در سال ۱۹۷۷ بخشی جوانتر و جنگجوتر حزبی جدید را به نام حزب ملی آزادیبخش کردستان سازمان داد. مرکز حمایت از این حزب در استان ماروین در جنوب شرق ترکیه نزدیک مرز عراق و سوریه بود. حزب ملی آزادی‌بخش کردستان از حزب دمکرات ـ رهبری قبلی در عراق، بعد از تشکیل آن توسط دو تن از پسران ملامصطفی حمایت کرد. حزب ملی آزادی‌بخش کردستان در سال‌های ۱۹۸۰ درصدد ایجاد یک اتحاد با دیگر

1- Trotskyite
2- Anti-Sovietism
3- Kaweh-e-Ahangar

گروه‌های کرد خصوصاً با حزب سوسیالیست کردستان ترکیه در یک جبهه دمکراتیک متحد مبتنی بر اصول نظری بود(39).

حزب ملی آزادی‌بخش کردستان در درگیری با دیگر حزب چپ‌گرای کردستان یعنی حزب کارگران کردستان پ.ک.ک. تلفات زیادی را متحمل شد. بقایای حزب ملی آزادی‌بخش کردستان از عناصر «فئودال» حزب دمکرات عراق و طرفدارانشان در ترکیه گسستند و ادعای پذیرفتن مارکسیسم ـ لنینیسم را نمودند.

برجسته‌ترین و مؤثرترین سازمان کردی که در خلال «رنسانس» چپ‌گرایانه سالهای ۱۹۷۰ پدید آمد، پ.ک.ک. بود. ریشه پ.ک.ک. به سال ۱۹۷۴، هنگامی‌که یک گروه کوچک از دانشجویان کرد دانشگاه در آنکارا انجمن میهن‌پرستانه دمکراتیک آموزش عالی آنکارا را سازمان دادند، باز می‌گردد.

فعالیت‌های اصلی آنها در ابتدا برکسب شناسائی رسمی برای حقوق فرهنگی و زبان کردی متمرکز بود. رهبری اصلی و نیروی محرک در پشت سر انجمن عبدالله اوجالان[۱] (آپو)، دانشجوی سابق علوم سیاسی در آنکارا بود. در اولین جلسه این گروه غیر از اوجالان ده تن دیگر، شامل یلدریم[۲] تنها زنی که بعداً با اوجالان ازدواج و تبدیل به یکی از رهبران با نفوذ پ.ک.ک. شد، حضور داشتند.

اما هنگامی‌که یلدریم، سیاست‌ها و تاکتیک‌های اوجالان را زیر سئوال برد، از وی دور شد و وی را، سال ۱۹۸۸ به قصد پیوستن به دسته منشعب پ.ک.ک. در اروپا، ترک نمود(40). مطبوعات ترکیه گزارش دادند که اوجالان به گونل‌تپ[۳] علاقمند شده و وی را سازمان‌دهنده اصلی عملیات در تونچلی و بینگون[۴] نموده است(41).

پ.ک.ک. همچون کومه‌له در ایران، مارکسیسم ـ لنینیسم را با ناسیونالیسم

1- Oclan (Apo)
2- Kesire Yildirim
3- Gonul Tepe
4- Tunceli & Bingon

قوی کردستان ترکیب کرده است و از استقرار یک جمهوری مارکسیست کرد در جنوب شرقی ترکیه، با هدف نهائی ایجاد یک کردستان مستقل که مناطق کرد را در خاورمیانه متحد سازد، طرفداری می‌کند(42).

آنچه که پ.ک.ک. را از دیگر سازمانهای کرد جدا می‌سازد، طرفداری بدون ابهام و بی‌پرده این حزب از استقلال کامل کردستان است. دیگر گروه‌های کرد در خاورمیانه یا خواستار خودمختاری کردستان هستند (همچون حزب دمکرات کردستان ایران و حزب دمکرات عراق)، یا به شیوه‌ای دوپهلو و مبهم، دربارهٔ مسئله استقلال کامل سخن می‌گویند. (حزب ملی آزادی‌بخش کردستان و حزب سوسیالیست کردستان ترکیه) انجمن میهن‌پرستانه دمکراتیک آموزش عالی آنکارا، بعد از تشکیل در ۱۹۷۴، عضویت خود را به ماوراء محافل دانشگاهی گسترش داد و با دیگر بخش‌های جامعه کرد، ارتباط برقرار کرد.

در سال ۱۹۷۷، این گروه در دیار بکر ملاقات کردند و سندی را که منعکس‌کننده تحلیل گروه از وضعیت کردها در ترکیه بود، صادر نمود.

این سند چهار چوبی را ارائه نمود که پ.ک.ک. از زمان تشکیل در ۱۹۷۹ به عنوان یک حزب سیاسی کرد مارکسیست ـ لنینیست در این چهارچوب عمل کرده است. این سند به‌طور مخفیانه، تحت عنوان «راه انقلاب کردستان»[۱] در سراسر ترکیه توزیع شد، این سند، کردستان را به عنوان یک موجودیت مستعمرهٔ کلاسیک تعریف می‌کند، زیرا که در پایان فئودال کرد و بورژوازی وابسته[۲] با طبقات حاکم در کشورهای مستعمره خصوصاً در ترکیه همکاری می‌کنند یا استثمار دهقانان و طبقه کارگر کرد را ادامه می‌دهند. این سند از روشنفکران کرد به‌خاطر ترک شدن نگرش و رفتار و ترکی نمودن میراث خودشان انتقاد می‌کند. این سند یک انقلاب دو مرحله‌ای، راه ملی و سپس راه دمکراتیک، را برای راه حل مشکل کرد، پیشنهاد می‌کند.

1- Kurdistan devriminin yolu

2- Comprador bourgeoisie

در مرحله ملی، انقلاب کردستان شامل ایجاد یک کردستان مستقل به عنوان امری گریزناپذیر و حتمی برای کسب حقوق کردها خواهد بود.

در مرحله دمکراتیک، انقلاب تضادهای بجا مانده از قرون وسطی را از جامعه همچون استثمار فئودالی و بورژوازی وابسته، عشیره‌گری، فرقه‌گرائی مذهبی و وابستگی برده مانند زنان را از میان برخواهد داشت(43).

این سند اظهار می‌دارد که تغییر جامعه کردستان تنها می‌تواند از طریق یک انقلاب مارکسیست ـ لنینیست به هدف نهائی آن، ایجاد یک جامعه بی‌طبقه خواهد بود، انجام شود. از مبارزه مسلحانه به عنوان، تنها شیوه‌ای که توسط آن این اهداف می‌توانند به‌دست آیند، جانبداری می‌شود و پ.ک.ک. سعی دارد آنچه را که اعلام شده انجام دهد.

در شرایط تقریباً نیمه هرج و مرج مسلط در اواخر سالهای ۱۹۷۰ در ترکیه، هنگامی‌که حکومت به‌واسطه عدم توانائی در جلوگیری از درگیری‌های خشونت‌آمیز بین راست و چپ افراطی فلج شده بود، پ.ک.ک. تعدادی حمله مهم را علیه اهداف ترکیه، در بخش جنوب شرق کشور انجام داد و حضوری قوی در منطقه یافت.

فعالیت‌های پ.ک.ک. همانند فعالیت‌های دیگر احزاب سیاسی و جنبش‌ها با کودتای نظامی در سپتامبر ۱۹۸۰ متوقف شد. نظامیان ترکیه تحت رهبری فرمانده کل، ژنرال کنعان اورن[1] در ۱۲ سپتامبر اعلام نمودند که قدرت تحت اجرائی و قانونگذاری را تصرف نمود و نظم و دمکراسی را به کشور باز خواهد گرداند. این کودتا سومین بار را که از اواخر سالهای ۱۹۴۰ نظامیان ترکیه در سیاست دخالت کرده بودند، مشخص می‌کرد. اما برخلاف دو مداخله قبلی، دیگر نظامیان براحتی از کنترل شاخه‌های قانونگذاری و اجرائی حکومت دست نشستند. در واقع تا انتخابات اواخر ۱۹۸۳، کابینه غیرنظامی و پارلمان مستقر نشد(44).

1- Kenan Evren

هرچند، ظاهراًکودتا به‌منظور اعاده دمکراسی نه از بین بردن آن(45) انجام شده بود، اما نظامیان ترکیه، فعالیت‌های سیاسی اپوزیسیون را سرکوب کردند.

احزاب سیاسی ممنوع شدند و رهبران آن، شامل نخست‌وزیر سرنگون شده، سلیمان دمیرل[۱]، از حزب محافظه‌کار عدالت و رقیب اصلی وی بلونت اسویتی از حزب جمهوری خلق دستگیر شدند. تورگوت اوزال[۲]، که طراح اصلی اقتصادی در حکومت عزل شدهٔ دمیرل بود، بنابه یک سری مصالح دستگیر نشد.

در عوض، اختیارات زیادی به وی برای بازسازی اقتصاد کردستان به‌منظور پیوند زدن آن با بازار جهانی سرمایه‌داری داده شد. این امر ضامن تغییر جهت منابع اقتصادی از صنایع کوچکتر سنتی به سوی آن بخش‌هائی از جریان سرمایه بود که بیشتر قادر به تطابق با این جهت‌گیری مجدد بودند(46). اجرای نظم جدید اقتصادی نیروی کار مطیعی را لازم داشت، بنابراین خونتای نظامیان، به عنوان اولین اقدام تمام فعالیت‌های اتحادیه‌های اصناف را معلق ساختند. خونتا خصوصاًکنفدراسیون شرقی اتحادیه‌های اصناف مبارز را هدف سرکوب خود قرار داد. در مارس ۱۹۸۳ خونتا به دستگیری در حدود بیست‌هزار مظنون که اکثریت آنان فعالین یا هواداران گروه‌های چپ‌گرا بودند، اعتراف کرد.

مظنونین کردی که بلافاصله بعد از کودتای ۱۹۸۰ دستگیر شدند و متهم به ترویج جدائی‌طلبی شدند بالغ بر حدود سه هزار نفر شدند. بیش از نیمی از آنهائی که به‌خاطر فعالیت‌های تجزیه‌طلبانه دستگیر شدند اعضای پ.ک.ک. بودند(47).

هرچند که تعداد کل کردهائی که دستگیر و محاکمه شدند، از سه هزار نفر بیشتر بود و بسیاری از آنها درگروه‌های سیاسی و کارگری ممنوع شده

1- Suleyman Demirel　　2- Turgut Ozal

عضویت داشتند، متهم به ارتکاب انواع گوناگون جنایات علیه کشور شدند.

بعد از کودتا و به‌دنبال آن دستگیری گسترده فعالین چپ‌گرا و کرد، مبارزه کردها، خصوصاً مبارزه‌ای که توسط پ.ک.ک. براه‌انداخته شده بود، به خشونت گرایید.

خونتا همچنین برای جلوگیری بیشتر از ترویج زبان و فرهنگ کردی تلاش کرد. در سال ۱۹۸۲ خونتای نظامی یک مجلس مؤسسان غیر نظامی را به‌منظور تصویب یک قانون اساسی جدید تشکیل داد. قانون اساسی سال ۱۹۸۲، که توسط یک رفراندوم تصویب شد، تعدادی محدودیت را در مورد استفاده از زبان کردی قائل شد. خصوصاً مواد ۲۶ و ۲۸ و ۸۹ قانون اساسی این موضوع را روشن می‌سازند:

ماده ۲۶: نباید هیچ زبانی که توسط قانون ممنوع شده است، برای بیان و پخش افکار مورد استفاده واقع شود. هر سند نوشته یا چاپ شده، عکس، نوارهای مغناطیسی یا ویدیویی و دیگر لوازم رسانه‌ای که برخلاف این ماده مورد استفاده واقع شوند بایستی مصادره شوند.

ماده ۲۸: انتشارات نباید به زبانی که قانون آن را ممنوع ساخته است، انجام شود.

ماده ۸۹: هیچ حزب سیاسی نمی‌تواند از هیچ زبان یا فرهنگ غیرترکی دفاع کند تا آن را توسعه و ترویج نماید ونمی‌تواند خواستار ایجاد اقلیت‌های در درون مرزهای ما گردند یا اتحاد ملی ما را تخریب کنند(48).

علاوه بر ممنوعیت‌های قانون اساسی علیه زبان کردی، در قانون جزای ترکیه به‌منظور از بین بردن بروز هویت قومی کرد، تجدید نظر شد.

این مسائل همراه با ممنوعیت موجود استفاده از عنوان‌های «کرد» یا «کردی»، جنبش کرد و مشهورترین طرفدار آن پ.ک.ک. را افراطی‌تر کرد.

قانون جزای ترکیه، که در سال ۱۹۳۸ تدوین شد، به شیوه‌ای گسترده برای سرکوب پیمان و فعالیت سیاسی آزاد مورد استفاده واقع شد و به شیوه‌ای بسیار مؤثر از آن علیه کرد استفاده شد. این قانون جزا شامل برخی از اقدامات

سخت و شدید می‌باشد. برای مثال مواد ۱۴۱ و ۱۴۲ سازمان دادن تشکیلات یا سازمان‌های «کمونیست» و یا «جدائی طلب» و پخش عقاید کمونیستی و جدائی‌طلبانه را محکوم می‌سازد.

مواد ۱۸۵ و ۱۵۹ توهین به رئیس‌جمهور، پارلمان، و حکومت و مقامات نظامی را ممنوع می‌سازد. کردها، به‌طور معمول به‌خاطر نقض این مواد تحت پیگرد قانونی قرار گرفتند(49). حتی وکلائی که مدافع کردهای متهم به ترویج جدائی‌طلبی بودند، تحت پیگرد قرار گرفتند.

برای مثال حسین یلدریم[1]، یک حقوقدان کرد، که وکیل مدافع پ.ک.ک. بود، در اکتبر ۱۹۸۱ توسط نظامیان دستگیر و تا ژوئیه ۱۹۸۲ در زندان نظامی نگهداری شد، که در خلال این مدت تحت شرایط سختی مورد شکنجه فیزیکی واقع شد، تنها به این علت که وی متوقف نمودن دفاع از موکل‌هایش را در دادگاه نپذیرفت(50). هم رهبر خونتا و هم رئیس‌جمهور، ژنرال اورن[2] و نخست‌وزیری آدمیرال بلوند اولوسو[3] در خلال دوره تصدیشان، مرتباً به کردها در مورد نقض قانون جزای کشور هشدار می‌دادند. تأکیدی جدید بر احیاء این تئوری یا نظریه علماً اثبات نشده، صورت گرفت که کردها، صرفاً یک عشیره دیگر ترک آسیای مرکزی هستند و بنابراین ریشه ترکی دارند. سیل مقالات در مجلات و نشریات علمی ظاهر شد که از این خط فکری استفاده می‌کردند.

و نیز نوشته‌های سوکر[4] و مهمت سکبان[5]، که یک کرد مبلغ سیاست ملیت آتاتورک بود، احیا شد. سکبان یک شبه، تاریخ کردها را با یک سری اصطلاحات تقریباً زبان‌شناسی، به‌طور قاطع در میان مردم خانواده ترک جا داد»(51). اما هیچ تحقیق جدی تاریخ کرد یا ترک، تئوری‌های سکبان را معتبر نیافت و در میان کردهای عادی مقبولیتی نیافت. سرکوب بروز قومیت کرد،

1- Huseyin Yildirim
2- General Evren
3- Admiral Bulen Ulusu
4- Sukru
5- Mehmet Sekban

توسط خونتا، بخش گسترده‌ای از جامعه را مبتلا کرد، برای مثال در مارس ۱۹۸۱، سرافتین السی[1] که به عنوان وزیر امور عمومی در دولت اسویت، در سال ۹-۱۹۷۸ خدمت کرده بود به‌خاطر انجام تبلیغات کردی و جدائی طلبانه (52) محکوم به ۲ سال و سه ماه حبس شد.

محکومیت وزیر سابق کابینه، اولین مورد علیه یک سیاستمدار بلندپایه اصلیت کرد، از زمان به قدرت رسیدن خونتای نظامی بود و این امر برای نشان دادن تصمیم حکومت برای ریشه کن نمودن تمام اشکال ناسیونالیسم کرد، طرح‌ریزی شده بود. محکومیت السی براساس اظهارات منتشر شده‌ای بود که از تسامح و تساهل حکومتی در مورد نیازهای اقتصادی و اجتماعی منطقه جنوب شرق انتقاد می‌کرد و براساس مبارزه آشکار وی علیه ممنوعیت به رسمیت شناختن موجودیت کردها در کشور بود. در سندی که به عنوان مدرک اصلی علیه وی استفاده شد، گفته شده بود که السی اظهار داشته است که من یک کرد هستم. در ترکیه کردها وجود دارند (53).

محکومیت السی، زمینه را برای محاکمات صوری شمار زیادی از ناسیونالیست‌ها و مبارزین کرد در آوریل ۱۹۸۱ فراهم ساخت. خونتا با پخش یک برنامه تلویزیونی نود دقیقه‌ای در مارس، در محکوم کردن فعالین کرد، زمینه عمومی را برای این محاکمات فراهم کرد.

این برنامه اعتراف‌های زیادی را توسط جنگجویان و دهقانان کرد در محکوم کردن اهداف و برنامه و فعالیت‌های پ.ک.ک. نشان داد. یک دهقان مسن، به طور دراماتیک اظهار داشت که پ.ک.ک. از اشغالگران اروپائی بدتر است و اینکه جنگجویان پسر وی را وادار به قتل مادر و خواهرش نمودند (54). این برنامه، همچنین به این منظور پخش شد که با تصویر نمودن چریک‌های کرد، خصوصاً نیروهای پ.ک.ک. به عنوان تروریست‌هائی که به بهای قربانی کردن مردم کرد، سعی در افزایش شانس و قدرت خودشان را دارند، در میان

1- Serafettin Elci

کردها حمایتی برای سیاست‌های حکومت به‌دست آورد.

۴.۳. بازگشت به حکومت غیر نظامی: دوران پس از ۱۹۸۳[۱]

در سال ۱۹۸۳، خونتا برای بازگشت به حکومت غیر نظامی خود را آماده کرد و مقدمات انتخابات پارلمانی را فراهم کرد. انتخابات نوامبر ۱۹۸۳ منتهی به پیروزی حزب سرزمین ماموی یا مام وطن، تورگوت اوزال شد. به‌دست‌گیری قدرت توسط اوزال به عنوان نخست‌وزیر جدید غیر نظامی نفوذ نظامیان را رفع نکرد.

در واقع، ژنرال اورن به عنوان رئیس جمهور ادامه خدمت داد و کنترل کامل مسایل امنیت داخل و خارجی در دست نظامیان، با آزادتر کردن نخست‌وزیر در امور اقتصادی، باقی ماند. حتی بعد از انتخابات سال ۱۹۸۹، که ریاست جمهوری به تورگوت اوزال، منتقل شد و منجر به استقرار قوه مجریه غالباً غیر نظامی گردید، تسلط و غلبه نظامیان در اداره امور استان‌های کرد بی‌رقیب باقی ماند.

دانکوارت روستو[۲] اعتقاد داشت که نهادهای دمکراتیک و آزادی‌خواه در ترکیه، از سال ۱۹۸۳ تحکیم یافته است و فرصت‌های بیشتری برای مشارکت سیاسی شهروندان ترکیه قابل دستیابی است. وی همچنین اضافه می‌کند که بن‌بست پارلمانی سالهای ۱۹۷۰ و فلج سیاسی به‌دنبال کودتای ۱۹۸۰ معکوس شده است(55)، هرچند که، در مواردی شواهد تجربی در حمایت از تحلیل روستو وجود دارد، اما کردها از اصلاح سیاسی، که زمان بازگشت حکومت غیر نظامی به ترکیه انجام شده است، بهره‌ای نبرده‌اند. یک مانع جدی توجه به تقاضاهای کردها، به طور قوی و نافذ ایدئولوژی‌های کمالیستی می‌باشد که چه در درون محافل حاکم و چه در بخش قابل توجهی از جمعیت کشور وجود دارد.

1- The return to civilian rule: the post - 1983 ERA

2- Dankwart Rustow

چنانکه آنتونی هیمان[۱] گفت «فقدان همدردی عمومی، نسبت به تقاضاهای ناسیونالیستی کردها در ترکیه، عمدتاً ناشی از این واقعیت است که بیش از پنجاه درصد از اجداد شهری ترک‌های طبقه متوسط از کشورهای بالکان، مصر، کریمه، آسیای مرکزی، قفقاز و دیگر مناطق مجاور آمده‌اند.

باتوجه به این واقعیت، برای ترکیهٔ امروزی حفظ تمامیت ارضی و وضع کردها درصدد اولویت باقی می‌ماند و ترک‌ها به شیوه‌ای دردناک از عواقب گسیختگی ناسیونالیسم غیر ترک آگاهند و به آن به عنوان آفت بقای کشورشان می‌نگرند» (56).

از زمان اعاده حکومت غیر نظامی در اواخر ۱۹۸۳، راهبردهای ترکیه نسبت به ناآرامی‌های کردستان دارای دو وجه اساسی بوده است. از یک طرف حکومت درصدد آرام کردن مردم کرد از طریق اختصاص دادن کمک اقتصادی بیشتر به جنوب شرق ترکیه برای احیاء اقتصاد آن، خصوصاً کشاورزی و از طریق اتحاد و پیوند اقتصاد محلی کردستان به جریان اصلی اقتصاد ترکیه، بوده است. پروژه عظیم سد آتاتورک، در سالهای ۱۹۸۰ به این منظور شروع شد. بهبود زیر ساخت‌های منطقه، خصوصاً در تلاش‌های حکومت برای مدرنیزه کردن تسهیلات و جاده‌های ارتباطی، توسط حکومت ترکیه به صورت جدی دنبال شده است (57).

از طرف دیگر، حکومت انجام اقدامات سخت علیه آنهائی که در ترویج ناسیونالیسم قومی تلاش می‌کنند، به بیان گروه حقوق بشر دیده‌بان هلسینکی[۲] فنلاند برای از بین بردن هویت قومی کردها، ادامه داده است (58).

افزایش تدابیر علیه فعالیت کردها، توسط اوزال با احیاء فعالیت‌های پ.ک.ک. در سال ۱۹۸۴، همزمان بود. بعد از کودتای ۱۹۸۰ و دستگیری چند هزار مبارز و ناسیونالیست کرد، بسیاری از اعضای باقیمانده پ.ک.ک. ترکیه را ترک و در کشورهای همسایه یعنی عراق و سوریه هسته‌های فعالیت

1- Anthony Hyman

2- Human rights group Helsinki watch

سیاسی ایجاد نمودند.

در خلال تابستان ۱۹۸۴، پ.ک.ک. تشکیل تیپ‌های آزادیبخش کردستان[1] را اعلام داشت و از پایگاه‌هایش در شمال عراق حملاتی را علیه واحدهای ارتش ترکیه و مقرهای پلیس واقع در روستاهای جنوب شرق ترکیه انجام داد. ارتش ترکیه با اعزام فوری واحدهای زرهی به کردستان واکنش نشان داد، اما تا حد زیادی موفق به دستگیر ساختن چریک‌های پ.ک.ک. که حملات را انجام داده بودند نشد.

حملات چریکی پ.ک.ک. تشدید شد و در مه ۱۹۸۵ پ.ک.ک. تشکیل یک ائتلاف گسترده از نیروها را، به نام جبهه آزادیبخش ملی کردستان[2] اعلام داشت(59).

پ.ک.ک. در این تشکیلات تسلط کامل داشت، و بنابر گفته یک تحلیلگر، تنها شامل پ.ک.ک. و چند تن اندک دیگر که به عنوان فعالین مستقل و نه به عنوان نمایندگان دیگر سازمان‌های به آن پیوسته بودند، می‌شد(60).

از ژوئن تا نوامبر سال ۱۹۵۸ چریک‌های جبهه آزادی‌بخش ملی کردستان در حدود ۵۰ عملیات علیه نیروهای ترکیه و همدستان کرد آنها انجام دادند. به گفته جبهه آزادی‌بخش ملی کردستان این عملیات چهار دسته ارتش را از بین برد و بیش از ۸۰ سرباز و مزدور را کشت(61).

شکل نظامی و سیاسی، عملیات پ.ک.ک. را در داخل ترکیه محدود می‌کرد. همکاری ترکیه و عراق در اواسط دههٔ ۱۹۸۰ و نیز رقابت پ.ک.ک. و حزب دمکرات عراق ادامه حملات علیه نیروهای ترکیه را برای پ.ک.ک. به‌طور فزاینده‌ای مشکل‌تر ساخت. با ازدست دادن آزادی عمل در خارج از مناطق مرزی کوهستانی و صعب‌العبور ترکیه و عراق پ.ک.ک. می‌بایست بر استقرار پایگاه‌های عملیاتی خود در سوریه، که مرز منطقه نسبتاً هموار ترکیه سوریه کنترل فعالیت‌های چریکی را آسان‌تر می‌ساخت، تمرکز نماید.

1- Kurdistan libration bzigardes

2- Kurdish National Fibration Fnont

در ژوئیه ۱۹۸۷ تورگوت اوزال، نخست‌وزیر ترکیه، توافقنامه‌ای را با سوریه امضاء کرد که خواستار همکاری نزدیک‌تر بین دو کشور، درباره امور امنیتی شده بود که مقامات سوریه را متعهد به منع نمودن پ.ک.ک. از استفاده از خاک سوریه به عنوان پایگاه عملیات علیه ترکیه می‌کرد.

هرچند، مقامات سوریه تا حد زیادی فعالیت‌های پ.ک.ک. را متوقف کردند، اما دمشق استفاده از بازی ورق و کارت کردها را برای کسب امتیاز از ترکیه بر سر مسئله مورد مناقشه آب رودخانه فرات سودمند دانست.

کنترل سرچشمه رودخانه فرات، یک موضوع نگرانی برای عراق و سوریه است که برای آبیاری به آن نیاز دارند. به نظر می‌رسید که اگر مسئله رودخانه فرات حل نشده باقی بماند و تا زمانی که با این مسئله سیاسی بازی نماید، دمشق به پ.ک.ک. یا دیگر چریک‌های کرد اجازه خواهد داد که یک مشکل یا دردسر جدی برای ترکیه باقی بگذارند، اما نه به آن صورت که ترکیه را تحریک به انجام اقدامات نظامی علیه سوریه بنمایند» (62).

در سال ۱۹۸۸، مطبوعات ترکیه دربارهٔ همکاری پ.ک.ک. با حزب دمکرات کردستان ایران داستان‌سازی کردند. با از دست دادن آزادی عمل در شمال عراق و با تجدید حرکت‌هایش توسط حکومت سوریه، گفته شد که پ.ک.ک. برای ضربه زدن به ترکیه از جهت شرق به زیر چتر حمایتی حزب دمکرات کردستان ایران رفته است (63).

پ.ک.ک. برای ضربه زدن به مناطقی در «وان، قارص، واگری» در جنوب شرق ترکیه در موقعیت خوبی می‌بود. مطبوعات ترکیه تعهد ایران را در پیمان سال ۱۹۳۷ سعدآباد، برای جلوگیری از استفاده کردها از خاک ایران به عنوان شکوی پرش جهت حمله به ترکیه یادآوری کردند (64).

پیمان سعدآباد، که امضاءکنندگان آن عبارت بودند از: ایران و عراق و ترکیه و افغانستان، یک پیمان غیر تهاجمی بود که در آن طرفهای پیمان بر موارد زیر توافق کردند: خودداری از مداخله در امور داخلی همدیگر، همکاری در مسایل امنیتی و حفظ مصونیت و حرمت مرزهای مشترک.

و مطبوعات ترکیه در ژانویه ۱۹۸۹ «اعترافات» امین گرگر[۱]، یک فعال پ.ک.ک. که در دیار بکر در حال محاکمه بود، را منتشر کردند، که اظهار می‌داشت که اتحاد شوروی در یک اتحاد سه جانبه با سوریه و پ.ک.ک. بانی عملیات چریکی در جنوب شرق ترکیه است(65). بلغارستان، دیگر همسایه ترکیه توسط بعضی محافل ترکیه متهم به کمک کردن و حمایت از پ.ک.ک. شد.

رئیس انجمن فرهنگی ترک بالکان[۲]، اظهار داشت: «هنگامی‌که مرز ترکیه بلغارستان در سال ۱۹۸۹ به روی پناهندگان ترک تبار بلغاری گشوده شد مبارزین پ.ک.ک. همچون ترک‌های بلغاری تغییر قیافه داده و به ترکیه نفوذ کردند»(66).

مقامات ترکیه همچنین بعضی از عناصر نظامی و اطلاعاتی یونان را شامل کمک‌دهنده‌ها به پ.ک.ک. می‌دانستند.

اسماعیل سزگین[۳]، یک عضو سابق پ.ک.ک. بنا به گفته‌ای مقامات ترک را از اردوگاه آموزشی پ.ک.ک. در جزیره یونانی لاوریون[۴] مطلع ساخته و ژنرال ماتافیاس[۵] فرمانده سابق گارد ملی قبرسی یونان[۶] به عنوان مربی چریک های پ.ک.ک. در اردوگاههای داخل سوریه شناخته شده بود(67). لازم است که ذکر شود که این اتهامات بر علیه پ.ک.ک. دقیقاً زمانی ساخته شد که پ.ک.ک. موفق به استقرار پایگاه‌هائی در عمق داخل ترکیه شده و عملیات نظامی علیه روستاهای کردستان در اوج خود بود. حکومت ترکیه با تصویر نمودن پ.ک.ک. به عنوان سازمانی که دارای حمایت مردمی نیست امید به بیگانه کردن ودور ساختن مردم محلی از پیش‌مرگه هاوتضعیف هواداری مردمی از آنها را داشت. لکن آشکار است که بدون میزانی از حمایت مردمی، پ.ک.ک. در برابر حملات سخت نیروهای ترکیه دوام

1- Emine Gerger
2- Balkan Turkish cultunal assocition
3- Esmail sezgin
4- Laveion
5- Matafias
6- Crddk cypuiot national cuard

نمی‌آورد. برای بسیاری از کردها پخش گزارش‌های حکومتی براساس «اعترافات» فعالین دستگیر شده پ.ک.ک.، پذیرش تلویحی این امر توسط حکومت اوزال است که در ترکیه مشکل کرد وجود دارد. درواقع مدت کوتاهی بعد از پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۸۹ تورگوت اوزال، در یک نشست بی سابقه باعزم و جزم رسمی، نه تنها به درگیری قومی در ترکیه بلکه همچنین به ترکیب چند فرهنگی ترکیه نوین اعتراف نمود. بنابه گفته اوزال مردم ترکیه «از منشاءهای مختلف، به عنوان بقایای یک امپراطوری هستند. تئوری و نظریه یک ملت صحیح تراز نظریه یکی از نژادها می‌باشد....

کشوری که فکر نمی‌کند و توسط تابوها راکد گشته است، نمی‌تواند توسعه یابد»(68).

بعضی از تحلیل‌گران، پذیرش دراماتیک چند قومی بودن ترکیه را توسط اوزال به عدم توانائی حکومت در جلب افکار قلوب مردم کرد، نسبت می‌دهند. برای مثال، بنابه گفته شهردار نصیبین[1]، یک شهر بزرگ کرد نشین درنزدیک مرز سوریه که صحنه مهم مبارزات ضد حکومتی بوده است، شمار فراگیری از مردم به‌علت وحشیگری تیم‌های ویژه عملیاتی ترکیه بر علیه مردم غیر نظامی، با پ.ک.ک. همکاری می‌کنند(69).

در سیرناک[2]، شهری کرد در دامنهٔ کوهستان گودی[3] در جنوب شرق ترکیه، مقدس‌ترین زیارتگاه گورزیدی[4]، یک دختر جنگجوی شانزده ساله پ.ک.ک. که در اواسط ۱۹۸۰ در نبرد با نیروهای ترک کشته شد، می‌باشد. والدین کرد، کودکان خود را نزدیک گور زیدی دفن می‌کنند و اعتقاد دارند که دفن کودکان نزدیک قبر یک قهرمان خوش‌یمن است و زنان که آرزوی آبستن شدن را دارند به شیوه‌ای معمول به زیارت قبر وی رفته و گل و دعاهایی کوچک را در التماس از روح وی برای دعای خیر کردن برای آنان و

1- Nusaybin
2- Sirnak
3- Gudi
4- Zaydie

کودکانشان به جای می‌گذارند(70).

اوزال به‌منظور اتخاذ یک سیاست جدید نسبت به کردها که در حمایت احزاب عمده سیاسی برخوردار باشد، یک گردهمائی بلند رتبه ویژه را همراه با اردال اینونو[۱]، رهبر حزب خلقی دمکراتیک، سلیمان دمیرل، رئیس حزب دست راستی راه حقیقت و نخست‌وزیر یلدریم آکبلوت در دوم آوریل ۱۹۹۰ برگزار نمود. تمام شرکت‌کنندگان توافق داشتند که باید اقدامات فوری به‌منظور «آرام ساختن»کردستان اتخاذ شود. پرزیدنت اوزال ریاست یک جلسه اضطراری کابینه را در ۹، آوریل برای ترسیم نمودن اقداماتی که باید برای جلوگیری از قیام در جنوب شرق انجام شود، به‌عهده داشت.

همان‌گونه که توضیح داده خواهد شد، به فرماندار دیایکو اجازه انجام هر اقدام لازمی برای مقابله با پ.ک.ک. و طرفدارانش داده شد و محدودیت‌های شدید در مورد اخبار قیام کردستان در رسانه‌ها اعمال شد. در ژوئیه ۱۹۹۰ اپوزیسیون سوسیال دمکرات، که به خود به عنوان وارثین حقیقی میراث سیاسی آتاتورک می‌نگریستند، با خواستار شدن سیاستی که به کردها اجازه سخن گفتن به زبان خودشان را بدهد اوزال را در موضعی توافقی قرار دادند. سوسیال دمکرات‌ها در انتقادی مهم از قوانین زبانی ترکیه اظهار داشتند که «مکانیسیم قانونی که واقعیت‌های کشور ما و عصر ما را انکار می‌کند، این واقعیت را فراموش کرده که مردمان جهان و نیز مردم ما علاوه بر زبان رسمی به زبان بومی خود سخن می‌گویند»(71).

این امر واکنش منفی حزب حاکم مام وطن و دیگر حزب عمده اپوزیسیون، یعنی حزب راه حقیقت را، برانگیخت. یک مقام ارشد حزب راه حقیقت، به نام اسات کیرات لیوگلو[۲]، اصرار می‌کرد که در ترکیه مشکل زبان وجود ندارد و پرزیدنت اوزال اظهار داشت که ترکیه باید یک زبان رسمی داشته باشد(72).

1- Erdal inonu

2- Esat kirat lioglu

افزون بر این مسایل، رقبای سیاسی سوسیال دمکرات‌ها بسیاری از کردها فکر می‌کردند که طرفداری حزب از حقوق زبانی کردها به گونه‌ای فرصت‌طلبانه به‌منظور کسب آرای کردها برای تصرف اکثریت مجلس ملی ترکیه اتخاذ شده است. در واقع یکسال پیش‌تر، سوسیال دمکرات‌ها، صرفاً به این علت که در کنفرانسی دربارهٔ حقوق فرهنگی کردها در فرانسه حضور یافته بودند از نمایندگی مجلس ملی هفتم اخراج شدند. در سال ۱۹۹۱، مسایل مربوط به شناسائی حقوق کردها با سیاست‌های بین حزبی ترکیه، هنگامی‌که احزاب حاکم و اپوزیسیون بر سرآرای کردها در شرق و جنوب شرق با هم رقابت می‌کردند، بهم پیچیده‌شد.

پرزیدنت اوزال در ۲۴ ژانویه ۱۹۹۱ در سبقت جُستن بر تغییر در موقعیت قانونی زبان‌کردی حکمی را صادرکرد که زبان‌هائی راکه زبان اول کشورهائی نیست که ترکیه با آنها روابط دیپلماتیک دارد، به رسمیت شناخت(73).

بعد از مباحثه تند و تلخ در ۲۷ ژانویه ۱۹۹۱،کابینه ترکیه تصمیم‌گرفت که لغو قانون شماره ۲۹۳۲ را، که در سال ۱۹۵۸ وضع شد و استفاده از زبان کردی را در سخن گفتن و نوشتن در تمام مکان‌ها منع می‌کرد ، به مجلس محلی پیشنهاد کند. پرزیدنت اوزال در دفاع از موضع جدید خود اظهار داشت که از هر شش نفر ترک یک نفر کرد است(74).

حکومت وی می‌بایست واقعیت حقوق زبانی کردها را به رسمیت بشناسد.

بخش‌هائی از مطبوعات ترکیه مقاله‌هائی را در حمایت از سیاست زبانی پیشنهاد شده توسط اوزال منتشر کردند واستدلال می‌کردند که این امر نه تنها روابط بین قومی را در کشور بهبود می‌دهد، بلکه همچنین چهره ترکیه را در اروپا بهتر خواهد کرد و به ورود آن به جامعه اروپا کمک خواهد نمود(75).

رقبای اوزال در حزب سوسیال دمکراتیک پوپولیست و حزب راه حقیقت سریعاً وی را متهم به بهره‌برداری از این مسئله برای مقاصد یا منافع سیاسی نمودند. اردال اینونو ابراز رضایت کرد که اوزال سیاستی را اتخاد کرده است

که در اصل توسط حزب وی پیشنهاد شده، اما توسط حزب حاکم مام وطن رد شده است. سلیمان دمیرل، نخست‌وزیر سابق و رئیس حزب محافظه‌کار راه حقیقت با شک سئوال کرد: «آیا آنها [حکومت و حزب حاکم] قصد دارند که استفاده از زبان کردی را در مدارس، در رادیو تلویزیون به رسمیت بشناسند؟ آیا آنها قصد دارند استفاده از زبان کردی را در ادارات اجازه دهند؟ اگر مسئله اینگونه نیست، این امر سوء استفاه‌ای برای بهره‌برداری از مسئله به این شیوه خواهد بود»(76).

بیشتر اپوزیسیون ترکیه، خصوصاً روشنفکران جامعه کرد خارج، با احتیاط طرح رفرم زبانی پرزیدنت اوزال را تائید کردند. اما کردهای ترکیه عدم اعتماد خود را به صداقت حکومت همچنان ابراز می‌نمودند.

کندال نزان[1] رئیس انستیتوی کرد واقع در پاریس، در مصاحبه‌ای با مجلهٔ ترکیه[2]، نکته، گفت «که در مورد پرزیدنت نه براساس فتنه‌هایش بلکه براساس اعمالش داوری خواهد شد. احساسات بسیاری از کردها را بیان کرد ممکن است‌اوزال در تاریخ هم به عنوان یک قهرمان همچون دکلک[3] که به گونه‌ای دیگر نظام آپارتاید را در آفریقای جنوبی برانداخت، یا همچون سیاستمداری آشفته که وعده‌های خود را فراموش کرده و زمانی که خطر رفع گردد، تسلیم نشد و محافظه‌کارانه گردد، ترسیم شود. روشی که در ماه‌های آینده اتخاذ می‌کند، نشان خواهد داد که وی کدام یک از دو مورد است»(77).

باطرح پشنهادی اوزال، با شک و انتقاد از جانب راست سیاسی ترکیه و از جانب بعضی از اعضای حزب حاکم وی برخورد شد. برای مثال ترکمن[4] روزنامهٔ محافظه‌کار بانفوذ، به اوزال و کشور هشدار داد که سیاست آزادسازی زبان کردها را بیشتر سیاسی و افراطی خواهد نمود و آنان را ترغیب به انجام تقاضاهای از لحاظ سیاسی جدائی طلبانه در آینده خواهد کرد(78).

این احساسات توسط برخی از اعضای حزب اوزال انعکاس یافت. وزیر

1- Kendal Nezan
2- Nocta
3- Deklerk
4- Tercuman

کشور کمیل سنک[1] بیم داشت که زمانی که مسئله زبان حل شود کردها خواهان گرفتن موقعیت و مقام یک اقلیت خواهند شد و بعد هم تقاضای خودمختاری یا استقلال خواهند کرد.

یک نظرخواهی عمومی نشان داد که ۴۷ درصد از ترک‌ها، فکر نمی‌کردند که اگر سیاست زبانی اوزال اتخاذ شود، اتحاد ملی تضعیف شود، در حالی که ۴۱ درصد فکر می‌کردند که اگر طرح پیشنهادی تبدیل‌به قانون شود، اتحاد ترکیه صدمه خواهد دید(79).

طرح پیشنهادی پرزیدنت اوزال، در مارس ۱۹۹۱، با مخالفت دور از انتظار مجلس ملی روبروشد. با توجه به این واقعیت که حزب حاکم مام وطن، اکثریتی قاطع در مجلس ملی داشت و اینکه پارلمان ترکیه به‌طور معمول لایح‌های اوزال را تصویب می‌نمود، مخالفت با لایحه طرح پیشنهادی رفرم موجب بروز اختلافات عمیق درون محافل حاکم شد و کاهش محدودیت‌های استفاده از زبان کردی را نشان داد. طبق گفته یک ناظر، خاطره تجزیه امپراطوری عثمانی در ترکیه نوین بسیار زنده است و ترک‌ها نمی‌خواهند شاهد تجزیه مجدد کشورشان در قرن بیستم باشند(80).

منبع دیگر مخالفت از جانب آنهائی بود که استدلال می‌کنند که اثر طرح پیشنهادی اوزال کم‌اهمیت است، زیرا لایحه محدودیت‌های انتشار کتاب و روزنامه را به زبان کردی یا تدریس زبان کردی در مدارس را لغو نمی‌کند(81).

۴.۴. مسایل حقوق بشر و مبارزه کردها در ترکیه[2]

مبارزه کردها در ترکیه، علاوه بر مسایل ملیت مسایل حقوق بشر را نیز مطرح ساخته است. همان‌گونه که در دیگر جاهای جهان در جنگ‌های چریکی معمول است، تجاوز به حقوق بشر توسط هر دو طرف انجام شده است. حکومت ترکیه پ.ک.ک. را به عنوان یک سازمان تروریست که قربانیانش

1- Kemil Cicek

2- human rights issues and the kurdish struggle in turkey

عموماً غیر نظامیان بی‌دفاع کرد است، محکوم می‌کند. اما این محکوم کردن به‌منظور توجیه سیاست‌های حکومت انجام می‌شود، شواهدی تجربی وجود دارد که قتل‌هائی با انگیزه‌های سیاسی توسط مبارزین پ.ک.ک. در سالهای اخیر انجام شده است.

در ۲۴ و ۲۵ نوامبر ۱۹۸۹، فعالین پ.ک.ک.، ۲۸ تن غیر نظامی کرد را در روستای ایکی کایا[1] در حکاری، شامل ۶ زن و ۱۳ کودک، کشتند.

در ۲۶ فوریه ۱۹۹۰ بر طبق گزارش، چریک‌های پ.ک.ک. کدخدای سابق یک ده را همراه زن و کودکش در ناحیه سیلوپی[2] در ماردین، به قتل رساندند. در اواسط مارس، پ.ک.ک. نه تن مستخدم یک کارخانه دولتی را در الازیک[3] ربوده و کشتند(82).

حملات پ.ک.ک. به پاسداران روستائی و شبه نظامیان طرفدار حکومت نیز به خشونت گرائیده است. در ۱۰ ژوئن ۱۹۹۰، طبق گزارشات نیروهای پ.ک.ک. در برخوردی نظامی ۲۶ روستائی را کشتند و سپس بر منازل چهار نفر گارد روستائی بنزین ریخته و در حالی که خانواده‌های آنها را وادار به ماندن در داخل منازل نمودند آنها را آتش زدند(83).

پ.ک.ک. به شدت مسئولیت مرگ غیر نظامیان را در جنوب شرق ترکیه انکار کرده است.

رهبر پ.ک.ک.، عبدالله اوجالان، در مصاحبه‌ای با روزنامهٔ ترکیه‌ای، بر تعهدش برای به حداقل رسانیدن تلفات غیر نظامیان و برآمادگی خود برای متوقف نمودن جنگ، هرگاه که حکومت تمایل خود را به مذاکره بیان کند، مجدداً تأکید نمود(84). اظهار اوجالان خصوصاً به سبب اینکه در میانه قیام عمده کردها در جنوب شرق اظهار شده است دارای اهمیت می‌باشد.

سه قیام[4] کردها در ۱۲ مارس ۱۹۹۰ در استان ماردین و در

1- Ikikaa
2- Silopi
3- Elazig
۴- سه‌رهل‌دان (Serhildan)

ناحیه‌ساوور[۱] با برخوردی بین واحدهای ارتش ترکیه و ارتش آزادی‌بخش خلق کردستان[۲] یعنی ارتش منظم پ.ک.ک.، شروع شد. بنابه گفته منابع کرد بیش از ۴۰ سرباز ترک و ۱۳ جنگجوی واحدهای ارتش آزادی‌بخش در خلال این زد و خورد کشته شدند. روز بعد در حدود شش هزار کرد در مراسم دفن جنگجویان کرد حضور یافتند. هنگامی‌که جمعیت شعار «زنده باد پ.ک.ک.» و «مرگ بر استعمار ترکیه» را سر دادند و نیروهای امنیتی ترکیه مداخله کرد و با جمعیت درگیر شد. ۳۳ نفر از مردم کشته یا زخمی شدند که در روز بعد در جریان دفن قربانیان اخیر سبب برخوردی دیگر با نیروهای امنیتی ترکیه شد(85).

قیام به دیگر مناطق کردستان سرایت کرد و اعتصابات مهم و تحریم مدارس و ادارات حکومتی بخش جدایی‌ناپذیر قیام شد.

قیام که در بخش اول سال ۱۹۹۱ ادامه یافت، جدی‌ترین مبارزه با اقتدار ترکیه در جنوب شرق بود. هرچند، نیروهای امنیتی موفق به جلوگیری از قیام در اواسط ۱۹۹۱ شدند، لکن قیام‌مردمی پراکنده در منطقه ادامه یافت و ممکن است باردیگر تبدیل به یک سه رهه لدان توده‌ای گردد.

حکومت ترکیه همیشه به خشونت و سرعت علیه هرگونه تجلی یا ترویج حقوق کردها واکنش نشان داده است. مجازات‌های طولانی مدت به کسانی داده شده بود که هرگز در عملیات خشونت‌آمیز علیه حکومت شرکت نکرده بودند، بلکه صرفاً بصورت نوشته یا شفاهی از حقوق کردها دفاع کرده بودند. تعقیب دکتر اسماعیل بیشکچی[۳] تبدیل به یک مسئله معروف[۴] شد که توجه جهانی را به تجاوز به حقوق بشر در ترکیه جلب نمود.

بیشکچی که یک جامعه‌شناس ترکیه‌ای است در کتابی که در سال ۱۹۶۹ تحت عنوان: نظم آناتولی شرقی، بنیادهای اقتصادی اجتماعی و قومی[۵]

1- Savur 2- Argk
3- Dr. Ismail Besikci 4- Celebre
5- Theorder of Easter Anatolia: Socioeconomic and Ethnic Foundations

منتشر کرد، با افسانه کمالیستی در مورد کردها به مقابله برخاست. بیشکچی از فراموش کردن استان‌های جنوب شرقی توسط دولت ترکیه، سخت انتقاد نموده و استثمار اقتصادی ـ اجتماعی و سرکوب سیاسی کردها را تحلیل نمود. حکومت بلافاصله وی را متهم به «دشمن» ملت ترک و عامل کمونیست بودن که تبلیغات کردی می‌نماید کرد. هرچند هیچ‌گونه رد و انکار آکادمیکی و عملی از یافته‌های پژوهشی وی توسط آکادمیسین و دانشمندان اجتماعی ترکیه ارائه نشد، بیشکچی سریعاً از مقام مدرسی خود در دانشگاه آتاتورک ارزروم عزل شد. وی در سال ۱۹۷۱ زندانی شد و سپس در سال ۱۹۷۴ هنگامی‌که نخست‌وزیر اسویت یک عفو عمومی را برای زندانیان سیاسی اعلام کرد آزاد شد.

دکتر بیشکچی قبل از اینکه در سال ۱۹۷۹، به جرم همان اتهام‌هائی که چند سال قبل علیه وی اقامه شده بود، دوباره دستگیر شد، که البته سه پژوهش را درباره کردها در ترکیه منتشر کرد. وی به مدت ۳ سال زندانی شد و آزاد شد، سپس به مدت ۲ ماه حبس شد. وی نامه‌ای در تشکر به رئیس اتحادیه نویسندگان سویس نوشت و متهم به انتشار اطلاعات نادرست و بی‌پایه و اساس در کشوری خارجی در مورد امور داخلی ترکیه و به شیوه‌ای که نفوذ و اعتبار کشور را پائین می‌آورد شد(86).

بیشکچی، در ماه مه ۱۹۸۷، آزاد شد، اما در دسامبر ۱۹۸۸ به‌علت مصاحبه‌ای با اوزگورجلسک[1] که در آن وی از حقوق قومی کردها دفاع کرده بود به زندان بازگردانده شد و مدت کوتاهی بعد از آن آزاد شد تا اینکه مجدداً در فوریه ۱۹۹۰ دستگیر شد. دستگیری ۱۹۹۰ وی به‌خاطر نوشتن یک کتاب جدید به نام: کردستان، یک مستعمره داخلی بود. این کتاب تحلیلی تاریخی بود از مناطق کردستان ترکیه و یک تحلیل تفصیل ویژگی‌های سیاست‌های ترکیه برای آرام ساختن کردها و اینکه چرا این سیاست‌ها

1- Ozgur Gelecek

شکست خوردند(87). بیشکچی در یک اظهاریه مقدماتی مفصل و جامع در ۱۸ آوریل ۱۹۹۰ به‌قضات دادگاه گفت:

> دولت ترکیه و ایدئولوژی رسمی آن موجودیت ملت کرد و زبان کردی را انکار می‌کند. به کردها به عنوان عشیره‌ای ترک و به زبان کردی به عنوان لهجه‌ای ترکی نگریسته می‌شود. و به این صورت واقعیات جامعه‌شناختی توسط ایدئولوژی انکار می‌شود.
>
> ایدئولوژی رسمی یک ایدئولوژی عادلانه نیست. ایدئولوژی رسمی متضمن مجازات و الزام قانونی است.
>
> آنهائی که از محدوده‌های ایدئولوژی خارج شوند، راه زندان به آنها نشان داده می‌شود. فشارهای ایدئولوژی رسمی مانع از پیشرفت علم و تحلیل علمی می‌شود. این فشار فکر را فلج کند و ما راکودن می‌نماید... من در نظریاتی که در کیفرخواستم بیان شده سهیم نیستم، زیرا این نظریات یک تجلی ایدئولوژی رسمی است و براساس دروغ و انکار واقعیت است. ممکن است این چیزها در قانون موجود باشند، اما مشروع نیستند، چه اینکه پنج تن ژنرال یا ۴۵۰ تن نماینده آن را وضع کرده باشند تفاوتی نمی‌کند. قوه مقننه‌ای که موجودیت و زبان و فرهنگ ملت کرد را انکار کند به‌طور کلی نمی‌تواند مشروعیت داشته باشد. در قانون مشروعیت از قانونیت مهم‌تر است(88).

اسماعیل بیشکچی بیشتر از حمایت خویش از ایجاد یک کشور کرد دفاع کرد:

> کردها در کردستان به مدت ۴۰۰۰ سال زندگی کرده‌اند در حالی که ترک‌ها ازآسیای مرکزی در نیمه دوم قرن یازده هم از طریق خراسان شروع به حرکت به داخل ایران، کردستان، عراق، سوریه و آناتولی نمودند.... آنان در این سرزمین هابه مدت کمتر از یکهزار سال زندگی کرده‌اند.
>
> آنان صاحبان این سرزمین‌ها را خود رویت کردند.... از بین بردن و

خشکانیدن ملت کرد و زبان و فرهنگش وحشیانه است.

ملت ترک سزاوار آن نیست که به عنوان انجام‌دهنده چنین وحشیگری شناخته شود.... من می‌خواهم اندکی دربارهٔ افتخار ملی تأمل نمایم. خواستن اینکه ملت کرد آزاد باشند و در شرایط مساوی با مردم ترک زندگی کنند، به عنوان تبلیغات تضعیف‌کننده افتخار ملی ترک‌ها تلقی می‌شود. در واقع تقاضای تساوی برای مردم کرد با برداشتن ممنوعیت هابر زبان و فرهنگ کردی یقیناً نمی‌تواند افتخار ملی ترک ها را تضعیف نماید. برعکس این امر آن را تحکیم خواهد بخشید، زیرا دفاع از حقوق بشر و آزادی‌احساس های ملی را تحکیم می‌بخشد(89).

توجه بین‌المللی معطوف شده به اسماعیل بیشکچی، شامل قبول وی به عنوان «زندانی وجدان» توسط سازمان عفو بین الملل، یقیناً عامل حفظ جان وی بود. اما تبلیغات مقامات زندان را از شکنجه بیشکچی باز نداشت.

همان‌گونه که دیده بان هلسینکی و عفو بین الملل و مدافع حقوق بشر در کردستان، یک گروه حقوق بشر مستقر در آلمان و دیگر منابع مستقل حقوق بشر با مدرک ثابت نمودند که در بازداشتگاه‌ها و مقرهای پلیس در ترکیه در مورد کردها، شدیداً شکنجه اعمال می‌شود(90).

هرکس که متهم به کمک، شامل کمک پزشکی انفرادی و دفاع حقوقی، چریک‌های کرد شود، دستگیر می‌شود. برای مثال دکتر عبدالله بولکا[۱]، پزشک و مدیر بیمارستان سز[۲]ار در استان ماردین، در سپتامبر ۱۹۸۹ به خاطر درمان بیماری‌که پلیس معتقدبودکه عضو پ.ک.ک. است، دستگیرشد.

دکتر بولکا، قبل از آزاد شدن به مدت ۱۵ روز شکنجه شد. سپس وی را از مقامش عزل نمود و به یوزگات[۳] در غرب ترکیه فرستادند. با آزاد شدن از بازداشت دکتر بولکا گفت: «من روابطی با پ.ک.ک. ندارم وظیفه من به عنوان

1- Bolca
2- Cizar
3- Yogat

یک دکتر، ارائه خدمات درمانی به شخص نیازمند است. من نمی‌توانم بدانم که آیا مریض یک تروریست است یا خیر، وانگهی من تعهدی در تعیین صحت و سقم آن ندارم، این وظیفه من نیست»(91).

ابزار دیگر سرکوب هویت قومی کردها، اخراج مردم در مقیاس وسیع از روستاهای اجدادیشان بوده است. اساس قانونی برای اخراج در قانون شماره ۲۵۱۰ که در ژوئن ۱۹۳۴ صادر شده وضع شده است. طبق این قانون، شخصی که زبان مادری‌اش ترکی نیست به دلایل نظامی، سیاسی، فرهنگی و امنیتی؛ اگر وزارت داخله لازم ببیند؛ ممکن است اسکان مجدد داده شود. از اواسط سالهای ۱۹۸۰، اخراج روستائیان کرد و اسکان مجدد در غرب‌ترکیه به طور منظم توسط ناظرین خارجی و توسط مطبوعات ترکیه گزارش شده است(92).

بسیاری از روستاهای خالی شده از سکنه در امتداد مرز ترکیه با ایران و عراق واقع شده بودند که آنجا تخلیه جمعیت یا خالی از سکنه نمودن، ظاهراً به دلایل امنیتی و جلوگیری از تماس بین کردها در ترکیه‌وکشورهای همسایه انجام گرفت. تعیین تعداد مردمی که به دیگر مناطق انتقال داده شده‌اند غیر ممکن است. بیش از چندین هزار تن از مردم در هر بار اخراج شده‌اند. در نمونه‌ای دیگر، دو روستا در حکاری با جمعیت کل ۱۰۶۰۰ نفر در اوایل ۱۹۹۰ برای اخراج تعیین شدند(93).

بسیاری از اخراج شدگان شکایت داشتند که مقامات نظامی قبل از تصمیم حکومت به تخلیه روستاهایشان به آنها اطلاع نداده‌اند. آنان همچنین شکایت داشتند که آنان را وادار به امضاء فرم‌هائی سفید نموده که بعداً دریافته‌اند که دستور تخلیه است. هنگامی‌که اعتراض نموده‌اند بعد آنان گفته شده که روستاهایشان باید بدلایل امنیتی سوزانده شود(94).

ممکن بود از اخراج علاوه بر دلایل نظامی امنیتی جهت مجازات نیز استفاده شود. در نمونه‌ای بارز مقامات نظامی ترکیه نه تن کرد را در تونچلی، روستای آنها به‌خاطر داشتن رفتار مخالف نسبت به کشور اخراج کرد، اکثریت

کامل این اخراج‌های تنبیهی بدون حکم دادگاه انجام شد و به اخراج شدگان تنها ۴۸ ساعت فرصت داده شد که خانه‌هایشان را ترک کنند، به‌علاوه آنان خود هزینه سفر به غرب ترکیه را به‌عهده داشتند. اخراج تنبیهی ممکن بود چند ماه طول بکشد یا دائمی باشد(95).

حکومت، موقعیت خود را در برابر چریکهای کرد از طریق به خدمت گرفتن دهقانان بصورت شبه نظامیان مسلح طرفدار حکومت تقویت کرده و به آنها حقوق منظم می‌پردازد، در واسط سال ۱۹۹۰ حکومت ۲۱۴۸۰ تن پاسداران روستارا به خدمت گرفت و آنان را در واحدهائی سازمان داد که ارتش ترکیه و واحدهای پلیس محلی را یاری دهند(96).

پاسداران روستائی هدف قتل پ.ک.ک. بوده‌اند. زیرا آنان را همدست با رژیم استعمار می‌دانستند. باتوجه به وضعیت سخت و بحران اقتصاد کردستان و سطح بالای بیکاری که در بعضی مناطق جنوب شرق به ۵۰ درصد می‌رسد، بدون شک ملاحظات مالی تا اندازه‌ای، در تصمیم آنها برای پیوستن به پاسداران روستائی مؤثر بوده است. همچنین ممکن است، احساسات ضد پ.ک.ک. و استفاده آن از تاکتیک‌های خشونت‌آمیز در مقابله با نیروهای ترکیه بعضی دهقانان کرد را ترغیب به پیوستن به گاردهای روستائی به منظور تأمین امنیت زندگی‌شان کرده باشد. در ماه مه ۱۹۸۸ وزیر کشور، مصطفی کالمی[1] اظهار کرد که عضویت درپاسداران روستائی کاملاً اختیاری است. طبق سخنان کالمی، حکومت ترکیه هرگز کسی را وادار به ثبت نام به عنوان یک پاسدار روستائی نکرده است، ما تنها داوطلبین و میهن‌پرستانی را داریم که مخالف جدائی‌طلبی هستند(97).

سازمان حقوق بشر، مستقل شواهدی جمع‌آوری نمود که باادعاهای کالمی متناقض است. تحقیقی توسط دیده بان هلسینکی در مه ۱۹۹۰ در شهر سیریت[2] و روستاهای اطراف آن انجام شده که مثال‌های زیادی را از اینکه

1- Xaleme 2- Sirit

دهقانان کرد به‌علت خودداری از پیوستن به پاسداران روستائی وادار به ترک منازلشان شده بودند، نشان می‌دهد(98). عفو بین الملل در یک بیانیهٔ «اقدام فوری» که در ژانویه ۱۹۹۰ منتشر ساخت، استفاده گسترده از تهدید به عنوان وسیله‌ای برای استخدام پاسداران روستائی را گزارش می‌دهد. این بیانیه همچنین گزارش می‌دهد که در کوکورکا[۱] در استان حکاری پاسداران روستائی که اسلحه هایشان را بر زمین گذارده و به خدمتشان خاتمه داده‌اند بدون استثناء دستگیر شده‌اند و به‌خاطر هواداری از پ.ک.ک. و پذیرفتن عقاید جدائی‌طلبانه مورد بدرفتاری و شکنجه واقع شده‌اند. مطبوعات ترکیه نیز مواردی را از شکنجه منتشر نموده‌اند.

روزنامه حریت[۲]، گزارش و روایت کاملی را از سوء رفتار با اسماعیل کسلین[۳]، دهقان کردی که به‌خاطر عدم پذیرش پاسدارروستائی شدن در مقر فرماندهی ارتش در حکاری مورد شکنجه قرارگرفته بود، را ارائه داد(99).

به نقل از هفته‌نامه تمپو[۴]، یک عضو مجلس ملی ترکیه از فارص[۵] در رابطه با کارگذاری مین توسط حکومت در چندین روستا[۶] در برای مجازات روستائیانی که شرکت در سیستم پاسدار روستا را نمی‌پذیرند، نطقی ایراد کرد(100).

ابزار قانونی کاملاً فراگیرنده جدیدی برای نبرد با ناسیونالیسم کرد توسط حکومت ترکیه ابداع شد. در ۹ آوریل ۱۹۹۰، فرمان شماره ۴۱۳ توسط شورای وزیران صادر شد که به فرماندار کل ده استان شرقی تحت وضعیت اضطراری هایر کوزاک سیوگلو[۷]، اختیارات نامحدود برای برخورد با قیام کردها داد. فرمان ۴۱۳ به فرماندار کل اجازه می‌دهد که:

مطبوعاتی را که وقایع رخ داده شده در استان‌هائی که تحت وضعیت اظطراری هستند را به‌طور نادرست منعکس می‌کنند و داستان‌های خبری

1- Cukurca
2- Hurriyet
3- Keskin
4- Tempo
5- Xars
6- Cakurca
7- Hairy kozak cioglu

تحریف شده را در میان خوانندگان خود پخش می‌کنند و سبب ایجاد نگرانی در میان مردم منطقه و جلوگیری از انجام وظیفه شغلی نیروهای امنیتی می‌گردند از طریق ممنوع ساختن مصادره و جرائم سنگین انتشاراتی سانسور نماید.

○ تعطیل نمودن چاپخانه‌هائی که چنین چیزهائی چاپ می‌کنند.

○ تبعید نمودن کسانی که «علیه کشور عمل نمایند» به دیگر قسمت‌های ترکیه، محل استقرار مجدد توسط وزارت کشور انتخاب می‌شود.

○ کنترل یا ممنوعیت فعالیت‌های اتحادیه‌ای شامل اعتصابات و تعطیل کار، جلوگیری از تحریم، کم کاری وبستن محل‌های کار.

○ لزوم اجازه دادستانهای دادگاه امنیتی کشور در طرح دعوی بر علیه کسانی که فرمان ۴۱۳ را نقض نمایند.

○ تخلیه روستاها «دلایل امنیتی» بدون اطلاع قبلی.

○ تغیر مستخدمین یا کارمندان مضر به حال کشور(101).

فرمان ۴۱۳، دیگر اقدامات محدودکننده را قانونی ساخت. به وزارت کشور و شورای امنیت ملی اختیار کنترل تمام مراکز رادیوئی و تلویزیونی در استانهای کرد تحت وضعیت اضطراری داده شد. به مجازات‌های موجود در قانون جزای ترکیه برای پخش اطلاعاتی که به حال رئیس جمهور، پارلمان، قضات، وزیران کابینه و دیگر مأموران بلند پایه حکومت مضر است، جرائم اضافی ضمیمه شد. بنابراین اگر نشریه‌ای فرمان ۴۱۳ را نقض کند، نه تنها ممکن است سردبیر آن ۳ سال زندان شود، بلکه همچنین ممکن است که ۴۰۰۰۰ دلار جریمه بپردازد. در ۱۹۹۰ شورای وزیران قدرت عزل قضات و دادستانها و افسران نظامی مشغول خدمت در منطقه تحت اختیار فرماندار کل استانهای کرد را به وی داد(102).

فرماندار کل، عملاً در مورد اعمالش پاسخی ارائه نمی‌داد، قدرتی که البته رئیس جمهوری دارای آن نیست.

فرمان ۴۱۳، به شدت گزارش از مناطق کرد را متوقف ساخت. سردبیرانی

که گزارش‌هائی را بدون تصویب فرماندارکل منتشر می‌کردند و خطر زندانی شدن و توقیف انتشارات‌شان توسط حکومت حتمی بود. خصوصاً با مطبوعات چپ مرکز به سختی برخورد شد، زیرا که پلیس از چاپخانه آگاه شد که روزنامه‌ها و مجلات مشخصی منتشر نمی‌کردند. دوگرو ۲۰۰۰[۱] (به سوی سال ۲۰۰۰) یکی از بانفوذترین و پرخواننده‌ترین نشریات کشور به طور گسترده‌ای درباره مسایل کردستان گزارش می‌داد.

این نشریه ۴ روز بعد از صدور فرمان ۴۱۳، هنگامی‌که چاپخانه این نشریه از بیم توقیف و تعطیل شدن کارش، قراردادش را با نشریه به‌سوی ۲۰۰۰ لغو کرد، وادار به متوقف نمودن انتشار نشریه شد. علاوه بر سانسور رسمی، خودسانسوری معمول روز شد؛ همچنین گزارش‌های مطبوعات خارجی محدود شد.

تنها بعد از مهاجرت آوارگان کرد از عراق در بعد از جنگ خلیج بود که گزارشگران خارجی اجازه تهیه گزارش را از جنوب شرق ترکیه یافتند. حتی پس از آن پوشش خبری محدود به مهاجرت آوارگان کرد ماند و عموماً شامل وضعیت یا شرایط کردهای ترکیه نشد. همچنین باید از شرایط آوارگان کرد در ترکیه به عنوان یک مسئله حقوق بشر نام برد و یاد کرد. از زمان پایان سالهای ۱۹۸۰ دو موج عمده آوارگان کرد در عراق وارد ترکیه شدند.

موج اول در سال ۱۹۸۸ بعد از استفاده عراق از سلاح‌های شیمیائی علیه مردم کرد در خلال جنگ رژیم ایران و عراق بود. موج دوم آوارگان بعد از حملات صدام حسین به کردها بعد از قیام علیه رژیم وی (به فصل ۵ مراجعه کنید) در مارس و آوریل ۱۹۹۱ وارد ترکیه شد. هرچند جامعه بین‌المللی برای کمک به آوارگان کرد اقداماتی انجام داد و به برگشت آنان به میهن‌شان بعدا ز موج ۱۹۹۱ کمک نمود، آوارگان سال ۱۹۸۸ توجه بین‌المللی چندانی را به خود جلب نکرد. آنان کمک اندکی دریافت داشتند و در برابر مقامات ترکیه و

1- 2000´dogru

عوامل جاسوسی عراق که موفق به نفوذ به اردوگاه‌های آوارگان شده بودند، بی‌دفاع به حال خود رها شدند. به سبب فقدان ثبت بین‌المللی آوارگان کرد، تعیین شمار آوارگان کرد که در ۱۹۸۸ از عراق به ترکیه گریختند مشکل است.

در ۶ سپتامبر وزیر خارجه ترکیه، یلماز[۱] شمار آوارگان کرد را ۶۳۰۰۰ اعلام کرد. و روز بعد، وی این تعدا را با اعلام ۵۳۳۷۷ نفر اصلاح کـرد، در حالی که مقامات وزارت کشور این تعداد را ۱۲۰۰۰۰ تخمین زدند(103).

در اواخر سپتامبر، آمار رسمی حکومت، شمار کل آوارگان کـردی را در اردوگاههای ترکیه ۴۸۵۰۰ اعلام کرد(104). این آوارگان در ابتدا در اردوگاههای چادری واقع در دیار بکر و حکاری و ماردین، جای داده شدند. لکن در اواخر ۱۹۸۸، تمام آوارگـان کـرد در سـه اردوگـاه ـ اولی در دیـار بکـر، دومـی در شهرستان موس[۲] و سومی در قزل تپ[۳]، در حدود ۸ مایل در جنوب مرکز اسـتانی مـاردین، اسکـان داده شـدند. اردوگـاه‌های آوارگـان در مـوس، کوچکترین و دور افتاده‌ترین اردوگاه از سه اردوگاه بـرپاشده بـرای اسکـان آوارگان کُرد بود، که هشت هزار و پانصد آواره را در اطاقک‌های موقت که ده سال پیش‌تر بـه عـنوان سکـونت‌گاه مـوقتی بـرای قـربانیان زمـین لرزه شـهر وارتو[۴] ساخته شده بود، اسکان داد. بر طبق یک تحقیق انجام شده توسط کارشناسان فنی از دو دانشگاه ترکیه، اطاقک‌های موقت برای سکونت انسان مناسب نیستند(105).

زمستان سخت، شرایط زندگی را در این اطاقک‌های موقتی بسیار سخت می‌سازد. سطح بالای تلفات کودکان در موس نشان‌دهنده شرایط غیر قـابل سکونت آن است. طبق گـزارش[۵] سـال ۱۹۸۹، یک سـازمان نـجات‌بخش پزشکی که در میان گروه‌های آواره فعال است، نزدیک به ۳۰۰کودک به سبب هوای سرد و کمبود مواد سوختی گرم‌کننده در موس مردند.

1- Mesut yilma
2- Mus
3- Xiziltepe
4- Varto
5- Medico International

سکونت‌گاه‌های موس، بندهای زندان را به‌یاد می‌آورد که هر واحد با مساحت ۶۵متر مربع ۲۰ تا ۲۵ آواره را اسکان داده است. حرکت آوارگان دقیقاً کنترل می‌شد. به استثناء چند تنی که اجازه ترک اردوگاه را برای چند ساعت در روز می‌یافتند، آوارگان در موس اجازه ترک محوطه را نداشتند(106).

شرایط در اردوگاه نزدیک دیار بکر، تا اندازه‌ای بهتر از موس بود اما هنوز شرایط پستی بود. این اردوگاه بیش از یازده هزار آواره را در آپارتمانهای بلوکی سیمانی که به تناسب چهار هزار نفر طرح شده بود سکونت داده بود. ۳۰ تا۳۵ آواره را به فضائی به اندازه ۶۰ متر مربع «با برق نوبتی و آب کثیف»(107) جای داده بودند.

قزل تپ، یعنی بزرگترین و مورد بحث‌ترین اردوگاه، در حدود ۱۲ هزار آواره را در دو هزار چادر اسکان داده بود این آوارگان به مدت بیش از دوسال بعد از رسیدن به ترکیه در چادر زندگی می‌کردند.

چادرها آوارگان را در برابر یخبندان زمستان سرد و گرمای شدید تابستان محافظت نمی‌نمود. بیماری و هوای سرد، چند هزار آواره را کشت که بسیاری از آنها کودک بودند. هنگامی‌که آژانس‌های خیریه بین‌المللی در سال ۱۹۹۰ چهارده میلیون دلار را به دولت ترکیه برای استقرار یا اسکان مجدد آوارگان از چادرها به سکونت گاه‌های دائمی‌تر تقدیم کرد، حکومت تصمیم به بردن آنها به محلی در استان یوزگات در شرق آنکارا گرفت. اما حکومت به‌طور غیر منتظره طرح خویش را به‌علت «مخالفت جامعه محلی»(108) لغوکرد.

در دسامبر ۱۹۹۰ جمهوری فدرال آلمان یک میلیون مارک آلمان را برای خرید چادرهای غیر قابل نفوذ در برابر باد را به‌منظور محافظت آوارگان در اردوگاه قزل تپ از شرایط هوای سخت به دولت ترکیه اهداء نمود. با این حال شرایط زندگی در اردوگاه وحشتناک باقی ماند(109).

مشکل آوارگان کرد و ترکیه در کنار مسایل انسان‌دوستانه برخی مسایل قانونی را مطرح ساخت. مسئله اصلی به عدم تمایل حکومت به تعمیم و

گسترش حفاظت قانونی به آوارگان مربوط بود، همان‌گونه که عفو بین الملل گزارش نمود. فقدان حفاظت قانونی آوارگان کرد را در خطر بازگرداندن اجباری عنوانی قانونی در اشاره به تسلیم کسب به کشوری که در آنجاممکن است وی موضوع نقض حقوق بشر، شامل شکنجه و اعدام قرار گیرد، قرار داد(110). اقدام به برگرداندن اجباری آوارگان استانداردهای پذیرفته شده بین‌المللی حقوق بشر را نقض می‌کند. ترکیه یکی از امضاء کنندگان کنوانسیون ۱۹۵۱ ژنو، دربارهٔ آوارگان است و به پروتکل ۱۹۶۷ آن پیوسته است. اما ورود ترکیه به کنوانسیون دارای یک شرط جغرافیائی است که بر طبق آن ترکیه تنها با اعطای مقام پناهندگی به افراد از اروپا موافقت کرده است و به پناهندگان کرد از عراق توسط ترکیه به عنوان پناهنده نگریسته نمی‌شود، بلکه به عنوان میهمانان موقت نگریسته می‌شود. از این رو حکومت ترکیه تنها اجازه ساخت پناهگاه‌های موقتی را برای میهمانان موقتی داده است(111).

بنابراین تعهد ترکیه حقوق به رسمیت شناخته شده بین‌المللی آوارگان کرد به عنوان پناهنده را انکار کرده است.

هرچند طبق کنوانسیون ۱۹۵۱ ژنو و پروتکل ۱۹۶۷ آن شرط جغرافیائی به ترکیه اجازه می‌دهد که تنها آنهائی را به عنوان پناهنده بپذیرد که از اروپا فرار کرده‌اند، این کشور متعهد به وفادار ماندن به مفهوم عدم بازگرداندن اجباری؛ به عنوان یک اصل به رسمیت شناخته شده حقوق بین‌الملل عمومی، گشته است‌این است که تمام دولت کشورها باید به اصل عدم بازگرداندن اجباری بدون توجه به تعهدات پیمانی ویژه ایشان با کشور مبداء پناهندگان مربوطه(112) احترام بگذارند. هرچند مقامات ترکیه بر تعهد کشورشان برای اتخاذ برخوردی انسان‌دوستانه با این پناهندگان تأکید مجدد کرده‌اند، اما بر جانبداری از تفسیر دقیق حقوق پیمانی خود در رابطه با کردها پافشاری کرده‌اند. حکومت ترکیه به‌طور خاص تاکید نموده است که هیچ کس بدون رضایت به عراق تسلیم یا بازگردانده نخواهد شد. علی‌رغم انکارهای ترکیه نمونه‌های زیادی از باز گرداندن اجباری آوارگان به عراق وجود دارد

عفو بین‌الملل گزارش کرد که بین مارس و اوایل ژوئن ۱۹۹۰ در حدود ۲۵۴۸ آواره تحت این عنوان که عفو عمومی در ۱۰ مارس توسط حکومت عراق اعلام شده به عراق فرستاده شدند. بیشتر بازگردانده شده‌گان ۱۹۲۳ نفر از اردوگاه موس بودند که ممکن است شرایط پست زندگی به تصمیم آنها مبنی بر بازگشت به عراق کمک کرده باشد.

لکن موارد زیادی وجود دارد که تهدید و ارعاب و ضرب و شتم و زندانی نمودن توسط مقامات ترکیه علت اصلی بازگشتن آنها به میهن خود بوده است(113).

بازگشت آوارگان کرد به عراق، به طور معمول بدون دخالت کمیته بین‌المللی صلیب سرخ بود، هرچند که در سپتامبر ۱۹۸۸ حکومت ترکیه موافقت نمود که سازمان صلیب سرخ جهانی اجازه ثبت پناهندگان و نظارت بر بازگشت آنها را بدهد، اما، این کشور بعد از اینکه عراق به سازمان صلیب سرخ جهانی گفت که آوارگان کرد یک موضوع داخلی بین دو حکومت است و اینکه چون عراق و ترکیه دارای روابط دیپلماتیک هستند تمام بازگرداندن ها براساس دوجانبه انجام خواهدشد واز این رو دخالت طرف سومی غیر لازم است(114)، از اجازه دادن به سازمان صلیب سرخ جهانی امتناع کرد.

آنچه که مسئله بازگرداندن به میهن را آشفته‌تر می‌کند، گزارش‌ها مداوم از ارتکاب سوء رفتار با بازگشته‌ها توسط مقامات عراقی است. همانگونه که در فصل ۵ بحث خواهد شد، شرایط ایجاد شده بعد از شکست عراق در جنگ خلیج و به‌دنبال آن هجوم آوارگان کرد به داخل ترکیه، منجر به بعضی نظارت‌های بین‌المللی بر شرایط آوارگان در ترکیه شده است. اما هرگونه بهبود پایدار بایستی از داخل حکومت ترکیه و از تغییرات در قوانین داخلی و از قواعد برخورد با مشکل و معمای زخم طولانی مدت کرد نشأت بگیرد.

فصل ۵

مضمون منطقه‌ای و بین‌المللی ناسیونالسیم کردی

در بخش‌های قبلی و فصل‌های پیشین در مورد متغیرهائی منطقه‌ای و بین‌المللی که سیاست‌های کردها را شکل داده و بر موقعیت و وضع کردها در قرن بیستم تأثیر گذاشته است، بحث نمودم. اکنون سه عامل منطقه‌ای را که به‌طور ویژه بر شرایط کردها تأثیر شدیدی داشته‌اند بررسی می‌کنم:

۱. روابط ایران عراق در طول سلطنت و حکمرانی محمدرضاشاه پهلوی، ۲. جنگ سال‌های ۸۸ - ۱۹۸۰ ایران ـ عراق و ۳. جنگ ۱۹۹۱ خلیج فارس.

۵.۱. روابط ایران ـ عراق و امنیت خلیج فارس[1]

از زمان شکست ایران از اعراب در قرن هفتم میلادی، تنش‌ها و اختلافات قومی و مذهبی در روابط ایرانیان و اعراب تنش ایجاد کرده است. گرچه ایرانیان اسلام را پذیرفتند، اما در برابر عربی شدن مقاومت کردند و تمایزات فرهنگی و قومی را نیز حفظ کردند. برای مثال، دو قرن بعد از تهاجم و سلطه اعراب، یک تجدید حیات و احیاء مهم فرهنگی و ادبی و سیاسی ـ اجتماعی، که روابط ایرانیان و اعراب را تحت فشار قرار داد، را شاهد بود و تجربه کرد. این روابط خصوصاً هنگامی تحت فشار قرار گرفت که اعراب «جنبه‌های جهانی و برابری یا مساوات اسلام را فراموش کردند و به خواستگاه و منشاء

1- Iran - Iraq relations and gulf lecarty

عرب بودن خود به عنوان دلیل اصلی برتری قومی و نژادی خود نگریستند و علیه مریدان غیرعرب نسبت به تازه کیش تبعیض قائل شدند»(1).

روی آوردن ایرانیان به اسلام شیعی، در قرن شانزدهم، ایران را بیشتر نسبت به اعراب حکمفرمای مسلط بیگانه کرد.

در خاورمیانه قرن بیستم نیز درگیری وسیع و نسبتاً زیاد اجتماعی - فرهنگی بین ایرانیان و اعراب یک بعد سیاسی را ایجاد کرده است. هنگامی‌که امپراطوری عثمانی تجزیه شد و دولت‌های عربی مستقل و سرانجام دارای حاکمیت و اقتدار ظاهر شدند، ناسیونالیسم ایرانی و عربی، خصوصاً با رشد، ناسیونالیسم پان عربی در خاورمیانه، به درگیری و برخورد انجامید. پان عربی‌ها درصدد اتحاد تمام اعراب بودند و جدائی مناطق عرب را از کشورهای غیر عرب تشویق می‌کردند، به‌نحوی که این مناطق بتوانند بخشی از ملت متحد عرب شوند. ایران، مانعی برای تحقق اتحاد عرب تلقی می‌شد، زیرا ملتی که بعضی از پان عربیست‌ها درصدد ایجاد آن بودند، شامل استان نفت‌خیز ایرانی، خوزستان می‌شد.

فاصله و شکاف بین ایران و طرفداران پان عربیسم، پس از براندازی و سقوط پادشاهی طرفدار غرب در مصر، در سال ۱۹۵۲، و ظهور جمال عبدالناصر بعنوان قهرمان ناسیونالیسم عرب، بیشتر شد و وسعت بیشتری یافت.

اعتلاء و تشویق ناسیونالیسم عرب توسط رهبر جدید، مصر را در یک خط مقدم یا جبههٔ سیاست دنیای عرب، به عنوان مشعلدار مبارزه ضد اروپائیان و ضد امپریالیسم قرار داد و مطرح کرد. در رابطه با خلیج فارس، مسئله غیر قابل تحمل و منفور برای ناصر ارتش انگلیس و حضور سیاسی آن، خصوصاً تسلط و چیرگی آن بر کشور وابسته‌اش، عراق بود. بنابراین، سقوط حکومت ناسیونالیست دکتر مصدق در ایران به‌واسطه کودتای آمریکائی - انگلیسی در ۱۹۵۳ و دستیابی شاه طرفدار غرب به تخت سلطنت، بیم ناصر را، از محاصره و احاطهٔ رژیم پان عرب خود توسط غرب،

افزایش داد.

بعد از اعاده و استقرار مجدد سلطنت محمدرضا پهلوی، ایالات متحده «ایران را به ایجاد تدابیر رسمی و غیر رسمی امنیتی با دیگر متحدان ایالات متحده در منطقه در دهه‌های بعد از کودتای ۱۹۵۳ تشویق و ترغیب کرد»(2).

درحالی که دکتر مصدق از پیوستن به اردوگاه‌های شوروی و غرب اجتناب کرده بود و می‌خواست روابط حسنه و خوبی با ناسیونالیست‌های عرب برقرار سازد و حفظ کند، اما شاه با توجه به نیاز فوری حمایت غرب به‌منظور تحکیم رژیم خود، و ترس وی از بی‌ثباتی مورد حمایت شوروی و هراس و نگرانی‌اش دربارهٔ تأثیر پان‌عربیسم رادیکال، ایده پیوستن به یک اتحاد امنیتی ائتلاف و غربی را مورد توجه قرار داد. شاه خصوصاً به طرحی که مورد حمایت جان فاستر دالس[۱] وزیر خارجه آمریکا، برای ایجاد اتحاد کشورهای «خط شمال» شامل ایران، ترکیه و پاکستان بود، جلب شد. این تدبیر پیشنهادی امنیتی به‌منظور امکان دفاع کشورهای «خط شمال» از خودشان با کمک ایالات متحده علیه گسترش و نفوذ کمونیسم شوروی و جهت جلوگیری از «آلودن» ناسیونالیسم عرب به ایدئولوژی کمونیستی(3) طراحی شده بود. اما بریتانیا با یک سیستم امنیت و ائتلاف منطقه‌ای که کشور وابسته‌اش، یعنی عراق را شامل نگردد مخالف بود.

از طرف دیگر ایالات متحده نمی‌خواست که مصر و دیگر نیروهای ناسیونالیست عرب را با شامل کردن و انضمام عراق پادشاهی در اینچنین اتحاد و ائتلافی برنجاند، زیرا پادشاهی و سلطنت هاشمی در نظر ناسیونالیست‌های عرب به عنوان ضمیمه امپریالیسم انگلیس جلوه‌گر بود. بنابراین پرزیدنت آیزنهاور[۲] نسبت به شامل شدن عراق در یک ترتیب امنیتی مورد حمایت ایالات متحده، نظر مساعدی نداشت. هرچند طرح اتحاد و ائتلاف دالس تحقق نیافت، بریتانیای کبیر موفق به ایجاد یک سیستم

1- John Foster Dulles

2- Dwight Eizenhawer

امنیت منطقه‌ای شد. در فوریه سال ۱۹۵۵، انگلیس عراق را وادار به امضاء یک توافق و موافقتنامه دفاعی دوطرفه، به نام پیمان بغداد با ترکیه نمود. نشانه‌هائی وجود داشت که پاکستان نیز توسط بریتانیا وادار به پیوستن به اتحاد و ائتلاف شود که در سپتامبر سال ۱۹۵۵ این کشور نیز به آن پیوست. ایران نیز بعد از دریافت موافقت واشنگتن در اکتبر به پیمان بغداد پیوست. هرچند که ایالات متحده رسماً به پیمان بغداد نپیوست اما این کشور، به کمک‌دهنده عمده نظامی تبدیل شد و تجهیزات به اعضای این اتّحاد به نیروئی محرکه و هدایت‌کننده در پشت سر پیمان بغداد مبدل شد(4).

همچنانکه مارک گاسیوژوسکی[۱] ذکر نموده است، پیمان بغداد «از آغازش به‌واسطه مشکلات فلج و احاطه شد»(5). رییس‌جمهور ناصر، به‌واسطه تصمیم عراق مبنی بر پیوستن به یک اتحاد و ائتلاف طرفدار غرب، تحت رهبری و سرپرستی بریتانیای کبیر، که به‌واسطه سیاست‌های استعماری‌اش مورد تنفر ناسیونالیست‌های عرب بود، آشفته و مضطرب شد.

در نتیجه، مصر سیاستی را برای بی‌ثبات نمودن سلطنت عراق آغاز کرد و برای خرید سلاح، بعد از رد آن توسط غرب، به بلوک شوروی روی آورد. اولین خرید ناصر از چکسلواکی، در سال ۱۹۵۵، برای مقابله و مخالفت با آنچه که او محاصره فزاینده غرب به‌منظور منزوی ساختن مصر در منطقه می‌دانست، بود. در عوض، شاه نیز پیوندهای فزاینده و روابط در حال ظهور مسکو ـ قاهره را به عنوان تهدیدی برای منافع امنیتی ایران می‌دانست، از این رو دوره جنگ سرد ناصر و شاه شروع شد(6). از جانب ناصر تاکتیک‌هائی علیه شاه بکار برده شد. تاکتیکی که شاه را بسیار آتشی ساخت و از کوره به در برد و احساس ناسیونالیستی ایران را جریحه‌دار ساخت، اشاره مداوم قاهره به «خلیج عربی» و «جنوب اشغال شده»، به جای به کار بردن خلیج فارس و خوزستان بود(7). گرچه ناصر در متقاعد ساختن عرب‌ها در فراموش

1- Mark Gasiorowski

کردن و نادیده گرفتن نام تاریخی منطقه تا اندازه‌ای موفق شد، اما در بی‌ثبات کردن رژیم شاه و یا به‌دست آوردن جای پایی دائمی و ثابت در منطقه خلیج فارس موفقیت کمی را به دست آورد. تاکتیک دیگر مورد استفاده ناصر برای افزایش تنش فارس ـ عرب یا ایران ـ عرب، یکسان داشتن و مشابه ساختن «مهاجرت ایرانیان به کشورهای خلیج فارس و مهاجرت اولیه صهیونیست‌ها به فلسطین» بود(8). پان‌عربیسم ناصر، اشتیاق و شوق زیادی را در میان رژیم‌های محافظه‌کار عرب در خلیج ایجاد کرد و نیز پیوندی نزدیک را با نیروهای ضد سلطنت و ضد انگلیس که در عراق عمل می‌کردند، ایجاد کرد.

هنگامی‌که این نیروهادر ژوئیه ۱۹۵۸، موفق به برانداختن و سرنگون ساختن پادشاهی هاشمی در عراق شدند، پیمان بغداد با ضربه بزرگ و تزلزلی عمده مواجه شد.

رژیم جدید جمهوری در عراق، گردهمائی‌های پیمان بغداد را تحریم و سپس در مارس ۱۹۵۹، رسماً از آن خارج شد، اعضای باقیمانده نیز پیمان عضویت خود را به یک پیمان جانشین به نام سازمان پیمان مرکزی یا سنتو[1] که مقر جدید و مرکز آن در آنکارا بود، انتقال دادند. عضویت ایران در پیمان بغداد هرگز مقبولیت مردم ایران را به دست نیاورد، زیرا که رژیم شاه را گماشته غرب و بدون مشروعیت مردمی می‌دانستند. اما شاه در تصمیم خود مبنی بر باقی ماندن به عنوان عضو فعال پیمان بغداد، هم به عنوان بازدارندهٔ تهدید شوروی و هم به عنوان تضمینی علیه قیام داخلی علیه رژیم خود، سرسخت باقی بود. حتی بعد از سرنگونی خشونت‌آمیز رژیم سلطنتی و پادشاهی عراق، تصمیم شاه برای باقی ماندن به عنوان عضو فعال سنتو بیشتر آشکار و قطعی می‌شود.

در همان زمان، شاه دریافت که عضویت ایران در سنتو خود بخود غرب را ملزم و متعهد و به گونه‌ای مجبور به مداخله به نفع وی در صورت حمله

1- Central Treaty Organization (CENTO)

خارجی نخواهد کرد. بنابراین وی برای انعقاد یک توافقنامه دفاعی دوجانبه با ایالات متحده، که در مارس ۱۹۵۹ امضاء شد، تلاش و تاکید کرد. برطبق مفاد این موافقتنامه، در صورت حمله علیه ایران، ایالات متحده اقدامات مناسب را برای دفاع از ایران، شامل استفاده از نیروهای مسلح، اگر طرفین بر سر آن توافق نمایند، انجام خواهد داد(9). عضویت ایران در سنتو، علاوه بر افزایش تنش میان ایران و مصر، به خراب شدن و تباهی سریع روابط ایران با رژیم افراطی عبدالکریم قاسم در بغداد کمک نمود. هنگامی‌که روابط دیپلماتیک بین قاهره و تهران سرانجام در تابستان ۱۹۶۰ قطع شد، پرزیدنت ناصر حملات آشکار را به موضع طرفداری از غرب ایران تسریع کرد و این حملات را با حملات مشابهی که از طرف بغداد نشأت می‌گرفتند، همگام و هماهنگ نمود. شاه از طریق توسعه روابط با کشورهای محافظه‌کار خلیج که احساس می‌کردند از جانب پان‌عربیسم رادیکال ناصر و حمایت قاسم از اهداف سیاست خارجی مصر مورد تهدید قرار گرفته‌اند، به طور تلافی‌جویانه‌ای، درصدد مقابله با این حرکات برآمد(10).

با وجود ترس مصر و عراق از محاصره و احاطه توسط کشورهای غربی و وابسته‌های منطقه‌ای آنها، سنتو هرگز تبدیل به یک سیستم ائتلافی و اتحاد منسجم و کامل نشد. این سازمان بیش از یک دهه بعد از تشکیل، هنوز قادر به تصویب یک نقشه عملی و برنامه اصولی، برای اداره و رهبری جنگ‌های محدود یا ایجاد یک ساختار فرماندهی مشترک نشد. گرچه طبق گزارشات سیاستگذاران، ایالات متحد نقشه‌ای را برای استفاده از سلاح‌های هسته‌تاکتیکی در منطقه در صورت وقوع جنگ با اتحاد شوروی طرح کرده بودند، اما این نقشه خارج از چهار چوب سنتو طرح شده بود و شاید کشورهای عضو از آن اطلاعی نداشتند. علاوه بر این، اقدامات مشترک نظامی که تحت نظارت سنتو اداره می‌شد حاشیه‌ای یا فرعی بود و در توانائی‌های جنگی و دفاعی دولت‌های عضو سهمی نداشت(11).

کمیته ضد خرابکاری و براندازی سنتو اقدامات اندکی برای طرح توسعه

و گسترش برنامه‌های همکاری در نبرد با مبارزات داخلی علیه دولت‌های عضو انجام داد.

اما، اعضای منطقه‌ای سنتو، گاه‌بگاه همدیگر را در سرکوب قیام‌های عشیره‌ای کمک می‌کردند. اما چنین همکاری‌هائی طبق پیمان‌های دوجانبه انجام می‌شد(12). هرچند سنتو تاسال ۱۹۷۹ به حیات خود ادامه داد، اما هنگامی‌که ایران و پاکستان از آن بیرون آمدند، این پیمان اثربخشی خود را به عنوان یک سیستم اتحاد نظامی در اواخر سالهای ۱۹۶۰ از دست داد. با این حال، این پیمان از لحاظ سیاسی، بااهمیت باقی ماند و به ایجاد اصطکاک در روابط ایران و عراق تا سقوط رژیم شاه ادامه داد.

تا زمان سقوط پادشاهی عراق از جانب ایران و عراق از کارت کردها یا ورق کردی در بازی سیاسی علیه همدیگر استفاده نشده بود. گرچه مرزشکنی‌های گاه‌بگاه کردها و تعقیب سرسختانه و شدید آنها باعث شده بود که هر دوطرف نسبت به نقض تمامیت ارضی همدیگر اعتراض کنند، اما هم ایران هم عراق و نیز ترکیه درصدد اجرای مفاد پیمان ۱۹۳۷ سعدآباد تلاش کردند. لکن بعد از ظهور عراق و جمهوری، در سال ۱۹۵۸، و به قدرت رسیدن یک گروه «ناسیونالیست پان‌عرب» استفاده از کارت بازی کردها، تبدیل به یک سلاح جذاب سیاسی و نظامی علیه حکومت شاه شد. عبدالکریم قاسم مدت کوتاهی بعد از به قدرت رسیدن، اعلام کرد که پیمان ۱۹۳۷ بین ایران و عراق، که مرز بین دو کشور را مشخص و حقوق حاکمیت آنها را بر شط العرب ترسیم نموده، اعتبار ندارد. قاسم سپس مدعی تمام آبراه شد و در سال ۱۹۵۹، وی به نیروهای عراقی دستور منع استفاده تانکرهای ایرانی از شط العرب را صادر کرد.

همان‌گونه که در فصل سوم بحث شد، قاسم، همچنین کوشش نمود که مشکل کردها را از طریق شروع مذاکرات و گفتگوهای صلح با ملامصطفی بارزانی حل نماید، قاسم، به عنوان «نشانه حسن نیت و حرکت خوش‌بینانه» حتی سلاح‌هائی برای ملامصطفی تهیه کرد و به پیش‌مرگه‌های وی اجازه داد

که از خاک عراق برای انجام حملات در داخل ایران استفاده نمایند. تاخت و تاز و تهاجمات به داخل ایران از نظر نظامی، دارای اهمیت نبود و تنها منجر به ایجاد ناآرامی‌های اندکی در شهرهای مرزی همچون بانه و مریوان شد. ولی قاسم با استفاده از کارت و ورق‌بازی کردها علیه حکومت شاه یک جعبه پاندورا[۱] را بازکرد و شاید به شکل‌دهی محاسبه استراتژیک شاه در رابطه با کردها کمک نمود.

در واقع، تاکتیک قاسم در استفاده از ملامصطفی برای بی‌ثبات کردن رژیم شاه، نتیجه معکوسی علیه عراق بوجود آورد، چون شاه بهمراه اسرائیل و ایالات متحده در اوایل سالهای ۱۹۷۰، ملامصطفی را وارد برنامه‌ای برای بی‌ثبات کردن رژیم عراق کرد. روابط امنیتی ایران با اسرائیل، در دوره بعد از ۱۹۵۳، برای هر دو کشور دارای اهمیت شد، در واقع به استثنای پیوندهای امنیتی دوطرفه‌اش با ایالات متحده، هیچ کشور دیگری همچون اسرائیل موفق به ایجاد روابط امنیتی چنین نزدیکی با رژیم شاه نشد(13).

هر چند که تاریخ پیدایش و تکوین روابط ایران با اسرائیل به سال ۱۹۵۰ بازمی‌گردد، یعنی هنگامی‌که رژیم شاه دولت یهودی را بصورت بالفعل به رسمیت شناخت، روابط نظامی و امنیتی بین دو کشور در سال ۱۹۶۰، هنگامی‌که اولین تیم افسران اطلاعاتی اسرائیل برای تربیت ارتش و آموزش عملیات پلیس مخفی در ایران به تهران رسیدند، استحکام یافت. محور اطلاعات نظامی به زودی تبدیل به مهمترین جنبه گسترش روابط ایران ـ اسرائیل شد. شبکه اطلاعاتی اسرائیل، موساد و سازمان پلیس مخفی امنیتی ایران به نام ساواک، سازمان اطلاعات و امنیت کشور برای مدتی در حدود به یک ربع قرن همکاری نمودند. همکاری آنان در سالهای ۱۹۷۰ از تبادل اطلاعات و ارائه آموزش به مقامات رسمی ساواک، هم در ایران و هم در اسرائیل تا تدارک و تهیه پول و اسلحه برای نیروهای کرد در عراق به طور

۱- Pandora (منبع دردسر و موجب مشکلات).

متغیر بسط و گسترش یافت.

روابط اقتصادی ایران با اسرائیل نیز گسترده بود. در اواسط سالهای ۱۹۷۰، ارزش صادرات اسرائیل به ایران بالغ بر ۷۰ میلیون دلار در سال شد و ایران تبدیل به تهیه‌کننده اصلی نفت اسرائیل شد (14).

برطبق گزارشی، ماده‌ای از پیمان متارکه جنگ بین اسرائیل و مصر، در سال ۱۹۷۵، تصریح دارد که بعد از اینکه مصر کنترل میادین نفتی سینا را مجدداً به‌دست آورد، ایران اقدامات مناسب و مقتضی را برای تهیه نیازهای نفتی آینده اسرائیل انجام خواهد داد (15).

اسرائیل و ایران برای ایجاد یک اتحاد غیر رسمی علیه عراق و دیگر اعراب رادیکال و افراطی طرفداران پان‌عربیسم دلایل عملی داشتند. بر طبق یک گزارش سیا CIA، یک هدف اساسی و اصلی سیاست خارجی اسرائیل، توسعه و گسترش روابط عملی با ملتهای مسلمان غیر عرب خاورمیانه است. این گزارش تشکیل غیر رسمی یک توافق سه جانبه را در سال ۱۹۵۸، بین موساد اسرائیل[1]، سرویس اطلاعاتی ترکیه[2] و ساواک ایران شرح می‌دهد.

هدف عمده و اصلی از این توافق و تدبیر، گسترش و توسعه و ایجاد یک سیاست ضد عرب در میان مقامات بلندپایه در آنکارا و تهران بود (16).

در رابطه با ایران، ازطریق انتقال گزارشات اطلاعاتی اسرائیل، دربارهٔ مسائل مؤثر و مربوط به ایران شامل تحولات عراق و مصر و کمک و مساعدت به حکومت شاه در حمایت از قیام کردها در عراق به ایجاد یک موضع ضد عرب کمک و حمایت می‌شد (17).

گزارش سیا، در عمل، یک خلاصه از عقیده محیطی و پیرامونی در لسیاست خارجی اسرائیل بود که توسط نخست‌وزیر، «دیوید بن‌گورین»[3] ترویج و سامان‌دهی می‌شد.

این عقیده، متضمن تشکیل یک پیمان پیرامونی شامل «دسته‌ای از

1- MOSSAD 2- MIT

3- David BenGuzion

کشورهای واقع در پیرامون و محیط خاورمیانه و در یک ارتباط سه جانبه مثلثی با اسرائیل و ایران و ترکیه در شمال و اتیوپی در جنوب»(18) بود. وجه مشترک میان این کشورها ترس آنان از ناسیونالیسم رادیکال عرب و ضدیت کردن با شوروی بود. انگیزه اساسی برای این توافق، پیشبرد و ارتقا نگرش و هدف اسرائیل در مورد اهمیت عناصر ضد عرب در صحنه سیاسی خاورمیانه بود. نگرشی که برای شاه ایران فاش شده بود، همان‌گونه که بن‌گوریون اظهار داشت: «خاورمیانه یک منطقه منحصراً و صرفاً عرب نیست، برعکس، اکثریت ساکنین آن عرب نیستند. ترک‌ها و فارس‌ها و یهودی‌ها ـ بدون به حساب آوردن کردها و دیگر اقلیت‌های غیر عرب ـ بسیار پیشتر از عرب‌ها در خاورمیانه هستند»(19). همان‌گونه که شاه به یوری لوبرانی[۱] دیپلمات ارشد اسرائیل در تهران گفت، یکی از دلایل اصلی برای اتحاد و ائتلاف کشورش با اسرائیل این است که دولت یهود به عنوان بازدارنده حمله عراق با دیگر اعراب به ایران عمل می‌نماید. «از دید شاه، اتحاد ایران با اسرائیل به عنوان نوعی شگرد استراتژیک، به‌منظور دور ساختن و منحرف کردن توجه و منابع اعراب از جهت‌گیری به طرف ایران است. شاه معتقد بود که نزدیکی و ارتباط وی با اسرائیل، بازدارنده رژیم‌های عرب خواهد بود. زیرا این اتحاد اثری را ایجاد خواهد کرد که اگریک دولت عرب به ایران قصد حمله را داشته باشد، اسرائیل ازین بهانه برای حمله به جناح غربی عراق بهره‌برداری خواهد کرد»(20).

هرچند ممکن است، برداشت و درک شاه از واکنش اسرائیل در برابر احتمال حمله عراق به ایران با دریافت تصمیم‌گیرندگان و درک سیاستگذاران اسرائیل از این امر متفاوت بوده باشد، اما اسرائیل و ایران به تمایل در استفاده ازکردها برای مشغول ساختن نیروهای عراقی با مسایل داخلی و مبارزه‌طلبی بازداشتن آنها از اعمال فشار برجناح شرقی اسرائیل ومناطق مرزی ایران، هم

1- Uri lubrani

رأی بودند. اولین همکاری منظم و منسجم ایران و اسرائیل دربارهٔ مسئله کرد بود که در اوایل سالهای ۱۹۶۰ یعنی هنگامی‌که مقامات ساواک به عنوان واسطه بین ملامصطفی و ارتش و افسران اطلاعاتی اسرائیل عمل کردند. ایرانیان ملاقاتی را بین ملامصطفی و یک هیئت اسرائیلی به ریاست رئیس ستاد سرتیپ تسوی تسور[۱] ترتیب دادند. مقامات اسرائیلی را بعد از بردن به شهر پیرانشهر، لباس کردی پوشاندند و پیاده از مرز به داخل کردستان عراق برده شدند. هیئت در داخل عراق گفتگو را با ملامصطفی انجام و وعده تهیه سلاح و تربیت نیروهایش را، به‌نحوی که آنان را قادر به انجام حمله‌ای تمام عیار علیه نیروهای عراقی نماید، دادند. با شروع سال ۱۹۶۳ اسرائیل شروع به فرستادن کمک‌های نظامی وسیعی برای نیروهای ملامصطفی از طریق ساواک شاه نمود. مشاوران نظامی اسرائیل محموله‌های سلاح را برای کردها همراهی می‌کردند و در اوت ۱۹۶۵، آنان اردوگاه‌های دائمی آموزشی را در کوه‌های کردستان برای تربیت و آموزش سربازان برپا ساختند(21).

بعد از جنگ اعراب و اسرائیل در ژوئن سال ۱۹۶۷، تعداد محموله‌های سلاح برای کردها به شدت افزایش یافت، چون ملامصطفی را با تسلیحات شوروی که از ارتش‌های سوریه و مصر در طی جنگ به غنیمت گرفته شده بود، تدارک می‌نمودند.

ملامصطفی در تعقیب کمک نظامی، بیشتر در سپتامبر ۱۹۶۷ از اسرائیل دیدن نمود که منجر به تعهد اسرائیل مبنی بر پرداخت ماهانه ۵۰ هزار دلار به نیروهای وی شد(22).

یک ارزیابی، توسط مرکز ملی ارزیابی خارجی حکومت ایالات متحده راجع به موفقیت‌های دخالت اسرائیل و ایران در کنترل کردستان، نتیجه می‌گرفت که علی‌رغم چندین حمله بزرگ و شدید نظامی علیه کردها، نیروهای ملامصطفی قادر به مقاومت در برابر حملات سخت نظامی عراق

1- Tsvi Tsur

بوده‌اند. این گزارش، موفقیت نیروهای ملامصطفی را هم به سطح کمک‌های نظامی ایران و اسرائیل به کردها و هم به سیاست شاه در اجازه دادن به کرد در استفاده از خاک و اراضی ایران به عنوان راه تدارکاتی و پناهگاه کردها نسبت داد. به‌علاوه، گزارش نتیجه گرفت که شاه دربارهٔ تأثیر گسترش موفقیت‌های ملامصطفی به مناطق کرد خود نگران نبود. شاه استدلال کرد که خط واقعی یک قیام و شورش در میان کردهای ایران وجود ندارد و اینکه وی توانست از بازی کارت و ورق کردها علیه عراق با مصونیت از عواقب آن برای خود استفاده نماید(23).

همکاری ایران و اسرائیل به طور پنهانی و سرّی انجام شد. ولی در سپتامبر ۱۹۷۲ روزنامه‌نگار آمریکائی، جک آندرسن[۱]، از پرداخت کمک نقد ماهانه ۵۰ هزار دلاری اسرائیل و نقش شاه در این مسئله گزارش داد. گزارش آندرسون که براساس تحلیل سازمان سیا از وضعیت کردستان عراق همچنین اظهار می‌داشت که انگیزه‌های اسرائیل و ایران، در حمایت از قیام و شورش کردها در عراق براساس تمایل دوطرفه برای درگیر ساختن رژیم عراق و آشفته نگه داشتن آن در یک درگیری داخلی بود(24) درگیر بودن اسرائیل و ایران در مسایل کردها، شدیداً توسط طرف‌های درگیر رد شد و مورد اعتراض احزاب کرد درگیر واقع شد.

ملامصطفی در مصاحبه‌ای در سال ۱۹۷۶، ادعا کرد که وی هرگز حقوق ۵۰ هزار دلاری از اسرائیل‌ها را نپذیرفته است، زیرا از نظر او، آینده آرمان کردها به شیوه‌ای تنگاتنگ به سرنوشت «اعراب، ترک‌ها، و مردم ایران پیوند خورده است و آنچه برای آنها مقرر است اتفاق بیافتد، پیش می‌آید برای ما هم پیش می‌آید»(25).

اما، نخست‌وزیر اسرائیل، مناخم بگین[۲]، اقرار کرد که اسرائیل، پول و سلاح ومشاوران نظامی را برای ملامصطفی، به‌منظور تداوم جنگ وی علیه

1- Jack Andirson
2- Menachem Begin

رژیم عراق، تأمین و تهیه نموده است(26).

نقش ایفاشده توسط ایالات متحده در تقویت قیام کردها در عراق در طی سالهای ۱۹۷۰ ناچیز بود. در طول سالهای ۱۹۶۰، ملامصطفی به منابع گوناگون متوسل شد و خواستار حمایت از انقلاب کردها بود. هنگامی‌که او در اوایل سال ۱۹۶۰، با مقامات ایالات متحده وارد گفتگو شد، آنان پاسخی مناسب و مساعد ندادند(27). ولی، هنگامی‌که دربین رژیم بعثی در سال ۱۹۶۸، در بغداد، با جهت‌گیری رادیکال و مرام پان عربی و ضد امپریالیستی به قدرت رسید، ایالات متحده در موضع خود تجدید نظر به عمل آورد. مقامات ایالات متحده همچون دو متحد منطقه‌ای خود، اسرائیل و ایران، به کردها به عنوان یک ذخیره و سرمایه استراتژیک برای استفاده از آن جهت عقب راندن و محدود ساختن رژیم بعث می‌نگریستند. ادموند قریب[1]، گزارشی را به نقل از یک نشریه لبنانی طرفدار عراق به نام الاحد، آورده بود که مدعی است، ۲ افسر نظامی ایالات متحده وابسته به سنتو به مقر فرماندهی وی پرواز کردند و بحث‌ها و مذاکرات گسترده‌ای با ملامصطفی انجام دادند که منجر به امضاء موافقتنامه‌ای شد که به‌واسطه آن ملامصطفی ۱۴ میلیون دلار از ایالات متحده دریافت کرد(28). توافق مخفی و موافقتنامه محرمانه، انتظارات هر طرف را ترسیم و شامل تعدادی نکات خاص و نکته‌هائی ویژه بود. آنچه در ذیل می‌آید، برخی از مهمترین مواد این موافقتنامه هستند.

۱. موضوع کمک ایالات متحده بایستی از نظر همه، شامل اعضای بلندپایه درون جنبش کرد، پوشیده و محرمانه باشد و مخفی بماند.

۲. هدف ناآرامی و شورش، براندازی و سرنگونی رژیم بعث است.

۳. جنبش کرد در آینده نباید آسیبی به ایران بزند، به ویژه با حمایت از کردهای ایرانی هیچ زیانی را به ایران نرساند. در عوض حکومت ایران عملی

1- Edmound Ghareeb

خصمانه نسبت به جنبش کرد انجام نخواهد داد.

۴. باید درها بـه‌روی کـمونیست‌هایی کـه خـواسـتار پـیوستن بـه جـنبش هستند، بسته شود و جنبش کردها نباید از آنها محافظت و حمایت کند.

۵. تمام پیشنهادات کمک از جانب شوروی باید رد شود و ایالات متحده فوراً از چنین پیشنهادهائی مطلع شود.

۶. حکومت ایالات متحده، بارزانی را مسئول جنبش کرد می‌داند و تنها اعتراض‌های وی را خواهد پذیرفت(29).

اگرچه ایالات متحده وجود این موافـقتنامه را انکـار کـرد، امـا بـه زودی روشن شد که سازمان سیا به شدت درگیر قیام کردها در نـیمه اول سـالهای ۱۹۷۰ بوده است. و جزئیات درگیر بودن ایالات متحده در قـیام کـردها، در خلال رسیدگی کمیته پایک (گزارش پایک[۱]) که بخش‌هائی از آن در نشریه ولیج ویس[۲] انتشار یافت، آشکار شد. طبق گزارش پایک، هنگامی‌که شـاه ایران، در مه سال ۱۹۷۲، با پرزیدنت نـیکسون و وزیـر خـارجـه وی هـنری کیسینجر[۳] ملاقات نمود، وی از آنها درخواست پیوستن به ایران در حمایت از قیام کردها در عراق را ارائه کرد.

هر چـند کـه ایـالات مـتحده از درگـیر شـدن در مسـایل مـربوط کـردها خودداری می‌نمود، اما نیکسون و کیسینجر پیشنهاد شاه را جالب یافتند. در نتیجه، در مه سال ۱۹۷۲، پرزیدنت نیکسون طرح و نقشه‌ای را برای سازمان سیا جهت انتقال محرمانه ۱۶ میلیون دلار به ملامصطفی، در مدت سه سال دیگر، تصویب نمود(30). هم پرزیدنت نیکسون و هم هنری کیسنجر درصدد بودند که این توافق را محرمانه و مخفی نگهدارند. پیوندهای سازمان سـیا ـ ملامصطفی و گشایش روابط آنـان حـتی از وزارت خـارجـه ایـالات مـتحده پوشیده و مخفی نگهداشته شد(31).

و این سؤال مطرح شد که: «چرا ایالات متحده موضع خود راکه مخالفت

1- Pike
2- Village Voice
3- Henry Kissinger

باگرفتار شدن در شورش و قیام کردها در عراق بود، تغییر داد و خود را به صورتی تنگاتنگ درگیر قیام کردها در عراق ساخت؟» یک توضیح این است که شاه ایران و اسرائیل، سرانجام موفق به جلب ایالات متحده برای کمک به جنبش ملامصطفی شدند. اگرچه ممکن است شواهدی برای این موضوع وجود داشته باشد، اما مسئله چرخش و تغییر سیاست ایالات متحده نیاز به تحلیل مشخص در چهارچوب تغییرات سیاسی عراق دارد.

در اوایل سال ۱۹۷۲، حزب بعث عراق به این نتیجه رسید که روابط نزدیک‌تری با اتحاد شوروی برای کمک به تعدیل فشار ایران، به‌واسطه گران‌تر ساختن بهای پیامدهای استفاده از بازی ورق و کارت کردها علیه عراق توسط شاه، ایجاد نماید. در این تصمیم آرمانگرایی کمی وجود داشت.

علی‌رغم اینکه سوسیالیسم غیر مذهبی مورد طرفداری حزب بعث بود اما صدام حسین هرگز یک محصل جدی مارکسیسم ـ لنینیسم نبود و درک وی از اتحاد شوروی همیشه بنابه مصلحت بوده است.

در نظر وی، مسکو احتمال حل چندین درگیری را در یک زمان ارائه می‌داد. این وزنه، مقابلهٔ مهم و وزنهٔ تعادل خوبی در برابر تهدید ایران بود.... مادامیکه ایران از همسایه بزرگش در شمال بیم و ترس داشت، نمی‌توانست همسایه کوچکش را تهدید کند.... صدام حسین استدلال می‌کرد که ایجاد یک محور شوروی ـ عراق، مانع بازگشت شاه به رویاهایش می‌باشد(32). هرچند که همکاری رسمی شوروی ـ عراق، امکان وارد نمودن محموله‌های بزرگ اسلحه و سلاح‌های عمده‌ای را از اتحاد شوروی به بغداد می‌داد، و رژیم بعث قادر می‌شد تا به افزایش قدرت بازدارنده‌اش علیه رژیم شاه بپردازد. همچنین به‌علت پیوندهای درازمدت و روابط بلندمدت بین ملامصطفی و اتحاد شوروی حزب بعث استدلال می‌کرد که پیوندهای نزدیک‌تر عراق ـ شوروی به مسکو امکان خواهد داد که به عنوان یک میانجی بین بغداد و ملامصطفی برای حل مناقشه و مساله کردستان عمل کند. و محرک دیگری برای پیشنهادات صدام حسین به مسکو در خلال تابستان سال ۱۹۷۲ وجود

داشت که کسب حمایت از تصمیم حزب بعث مبنی بر ملی کردن شرکت نفت عراق بود. بسیاری از عناصر رادیکال و افراطی و ناسیونالیست عرب درون بعث تقاضا داشتند که عراق برای استقلال اقتصادی آینده خود تفکر و سیاستی اساسی پی‌ریزی کند و اقداماتی برای کنترل منابع خود خصوصاً منابع بیکران نفت به عمل آورد. رهبری بعث نیز از این مساله آگاه بود که طرح‌ها و نقشه‌های توسعه اقتصادی ـ اجتماعی جاه‌طلبانه‌اش را برای کشور نمی‌توان بدون یک تغییر بزرگ و چرخش اساسی در سیاست‌های نفتی کشور، به شیوه‌ای رضایت‌بخش و با خرسندی تکمیل و اجرا نماید.

در این چهارچوب بود که سرانجام شرکت نفت عراق در یکم ژوئن سال ۱۹۷۲، ملی شد.

حکومت بعث، پیش از ملی کردن رسمی شرکت نفت عراق، موفق به امضای یک موافقت‌نامه همکاری با اتحاد شوروی شد. پیمان دوستی و معاهده همکاری عراق ـ شوروی در آوریل سال ۱۹۷۲ امضاء شد، که در واقع دومین بار بود که شوروی‌ها چنین پیمانی را با یک کشور خاورمیانه‌ای امضاء کرده بودند. اولین بار پیمانی مشابه با دولت مصر بود که به دستور مسکو، هنگامی‌که روابط شوروی ـ مصر رو به وخامت می‌گرایید و نشانه‌هایی از اضمحلال را داشت، امضاء شد.

از طرف دیگر، این پیمان و معاهده با عراق به اصرار بغداد به امضا رسید، که زیرا غیر از دیگر مسایل نیاز به تأمین سپرهای روانی و حامی‌های سیاسی برای ملی کردن نفت داشت. حکومت بعثی به خوبی از کودتای آمریکائی ـ انگلیسی آگاه بود که بعد از اینکه منابع نفت در ایران توسط دولت مصدق در ۱۹۵۳ ملی شد، سازمان‌دهی شده بود. با وجود توجه عمومی و حرکات افراطی و رادیکال که مقدم بر ملی کردن شرکت نفت عراق بود، عمل ملی کردن، جز ارزش تمایل سمبولیکی چیزی بیش‌تر نداشت و وابستگی عراق را به شرکت‌های نفتی غربی تغییر نداد(33). برای مثال کمپانی نفتی فرانسه که در شرکت نفت عراق مشارکت داشت در دوره بعد از ملی کردن معامله

اختصاصی و مخصوصی را پیشنهاد کرد و صدام حسین با فروش ۲۳/۷۵ درصد از نفت تولید شده توسط شرکت عملیات نفتی عراق، که همان شرکت نفت ملی شده بود، موافقت کرد و خود این امر نمایانگر مهم دو شرکت نفتی فرانسه و عراق در سابق بود(34).

امضاء پیمان دوستی با اتحاد شوروی و ملی کردن شرکت نفت عراق در شرف وقوع شرکت نفت در هشدار به تیم نیکسون ـ کیسینجر در مورد خطر احتمالی افزایش نفوذ شوروی در منطقه مؤثر بود و منجر به تعهد و الزام اصلی آمریکا در پیوستن به محدوده تهران ـ تل‌آویو در حمایت از ناآرامی و شورش در کردستان شد. مدت کوتاهی بعد از ملی کردن شرکت نفت عراق ملامصطفی بارزانی به ایالات متحده وعده داد که اگر پیش‌مرگه‌های وی بر نیروهای عراقی پیروز شوند و موفق به ایجاد جای پائی در کرکوک شوند، وی میادین نفتی کرکوک را به ایالات متحد خواهد داد و ایالات متحده می‌تواند به یک متحد قابل اطمینان در اوپک اتکا داشته باشد(35).

ملامصطفی در مصاحبه‌ای با روزنامه واشنگتن‌پست[1] در ژوئن سال ۱۹۷۳ باگفتن اینکه اگر حمایت ایالات متحده اساسی باشد، کردها می‌توانند کرکوک را دوباره به‌دست گرفته و میادین نفتی را برای بهره‌برداری به کمپانی‌های ایالات متحده واگذار کنند و از این‌رو ملی کردن اخیر شرکت نفت عراق را خنثی کنند(36). و دوباره ایالات متحده را به آرمان و تعهد خودش متعهد گرداند.

اما ایالات متحد، ادعاهای ملامصطفی را جدی نمی‌گرفت. چون، حکومت عراق از اظهارات وی برای توجیه مظنون شدن حزب بعث در مورد نقشه معروف اسرائیل ـ ایران ـ ایالات متحده برای تجزیه عراق و ایجاد یک دولت دست‌نشانده در کردستان مستقیماً استفاده کرد. بیم عراق از تجزیه، بنابه گزارش دوره‌ای درباره درگیر بودن مستقیم شمار زیادی از سربازان

1- Washington Post

ارتش ایران در جنگ به نفع کردها، مرتباً افزایش می‌یافت.

بنابه گفته یک تحلیلگر عراقی در ۱۹۷۵، ایران دو هنگ نظامی را وارد عراق کرده بود(37).

اما چنانکه گزارش «پایک» نشان می‌دهد و همان‌گونه که سقوط شورش و قیام به روشنی کردها نشان داد، شاه و ایالات متحده، هیچ‌کدام نمی‌خواستند که ملامصطفی از لحاظ نظامی بر نیروهای عراقی غلبه کند و پیروز شود. هدف آنها تضعیف منابع و امکانات عراق بود، بدون اینکه سبب مرگ دولت عراق شوند. لکن این هدف اصلی «برای حامیان و مشتریان ما [کردها]، که تشویق به ادامه جنگ شده بودند، سودی در برنداشت»(38).

حمایت ایالات متحده از ملامصطفی از لحاظ روانی، بسیار قطعی و تعیین‌کننده بود، چنانکه وی بعداً اعتراف و اقرار کرد که هرگز به شاه اعتماد نکرد و نمی‌توانست بنابه «حسن نیت» وی برای تداوم تدارک سلاح و دیگر انواع حمایت از کردهای عراقی دل‌خوش باشد. برای ملامصطفی، مشارکت ایالات متحده به عنوان ضمانتی در برابر چرخش و تغییر ناگهانی سیاست حکومت شاه بود: «فکر می‌کردم ایالات متحده به شاه اجازه نخواهد داد که ناگهان حمایت خود را از جنبش کردها قطع کند(39). چنانکه پیشامدها وقایع بعدی نشان داد، ملامصطفی در محاسبه مقاصد و نیت ایالات متحده کاملاً اشتباه کرد و موفق به درک اهداف وسیع‌تر سیاست خارجی ایران در منطقه نشد. اما چرا ملامصطفی راه مسالمت‌آمیزتری را برای کسب خودمختاری برای کردستان عراق، به آن صورت که در اعلامیه مارس ۱۹۷۰، چنین مضمونی را در برداشت، تعقیب و دنبال نکرد؟

چرا هنگامی‌که معلوم شد که حکومت بعث قصد دادن امتیاز به خواسته‌های کردها را دارد، وی آینده خودمختاری کردستان را نزد ایالات متحده و اسرائیل و منافع ایران گرو گذاشت؟ طبق گزارشات عراقی‌ها، خودداری او از مذاکره درست با بغداد از جانب وی، صرفاً انعکاس تمایل ساده وی برای ممانعت و جلوگیری از برگشت اوضاع عادی به کردستان بود

که به رهبری وی بر جنبش کرد و تسلط او بر حزب دمکرات کردستان تأثیر می‌گذاشت. علاوه بر آن، عراقی‌ها سخت‌گیری و سرسختی ملامصطفی را به عنوان تله‌ها و دام‌هائی پهن شده از جانب موساد اسرائیل و ساواک شاه و سازمان سیاسی ایالات متحده برای استفاده از کردها به‌منظور ممانعت از توسعه و جلوگیری یک عراق پیشرفته و مترقی و مستقل از لحاظ اقتصادی تعبیر می‌کردند(40).

هرچند که همان‌گونه که دیده‌ایم، در تعبیر بعثی‌ها ار موضع خصمانه وی نسبت به بغداد، حقیقتی وجود داشت، اما مقداری از عوامل دیگر به توسعه شکاف بین ملامصطفی و حکومت بعث یاری رسانید. بعد از اعلام بیانیه مارس و قبل از تایید یکطرفه و اجرای یکجانبه آن توسط حکومت، دو تلاشی ناموفق برای قتل ملامصطفی انجام گرفت، هرچند حکومت هر دو تلاش را محکوم نمود، اما ظنی قوی وجود داشت که عناصر بعثی در پشت پرده آن مسایل هستند(41). در حقیقت، عناصر امنیتی حزب دمکرات کردستان، شواهد و مدرکی ارائه دادند که احتمال و امکان دست داشتن حکومت را در این تلاش‌ها برای ترور ملامصطفی، نشان می‌داد. علت دیگر تنش بین ملامصطفی و رژیم بعثی در اوایل سالهای ۱۹۷۰، تبعید پنجاه هزار نفر شهروند عراقی ایرانی تبار به ایران بود.

این اولین و آخرین بار نبود که رژیم عراق شهروندان خود را تبعید و به کشور همسایه ایران می‌راند. بسیاری از این عراقی‌ها، در آنجا به مدت چندین نسل زندگی کرده بودند و اصل و نسب ایرانی، برای آنها اهمیتی نداشت. آنها به فارسی صحبت می‌کردند و تمایلی و قرابتی هم به فرهنگ یا سیاست ایرانی نداشتند و عراقی بودن آنها کامل و تمام بود. اما رژیم بعث، از آنها به عنوان سپر بلای سیاست‌های شاه و شکست خود استفاده کرد. آنچه که تبعید سال ۲-۱۹۷۱ این ایرانی‌ها را از دیگر موج‌های تبعید متمایز ساخت،

این بود که شمار بزرگی از آنها از مناطق بین خانقین[1] و عماره[2] بودند، که شمار نسبتاً زیادی از کردهای شیعه در آنجا ساکن بودند.

ملامصطفی، اخراج این کردها را به عنوان تلاشی دیگر توسط حکومت برای کاستن جمعیت کردها تعبیر و تفسیر کرد، در حالی که وعده خودمختاری را بیشتر می‌داد(42).

یک منشاء و منبع جدی‌تر برخورد و درگیری بین حکومت بعث و ملامصطفی، سیاست مداوم عربی کردن بود، که حکومت در دوره به اصطلاح انتقال یا موقت در طی سال‌های ۴-۱۹۷۰، دنبال کرده بود. همان‌گونه که در فصل سوم بحث شد، عربی کردن، شکل‌های زیادی داشت که شامل انتقال‌های وسیع و بزرگ جمعیت عرب به مناطق کرد و اسکان مجدد کردها در مناطق بیابانی و صحرایی جنوب غربی کشور بود. انکار و خودداری حکومت مبنی بر شامل شدن کرکوک و میادین نفتی آن به عنوان بخشی از منطقه خودمختار کردستان بر این موارد اضافه می‌شد. با در نظر گرفتن تمام مسایل و ملاحظهٔ تمام جوانب، اتحاد و ائتلاف منفعتی ملامصطفی با ایران، اسرائیل و ایالات متحده، اقدامی عقلانی از طرف وی بودزیرا منافع و دستاوردهایش را به حداکثر و شکست و ضررهایش را به حداقل می‌رساند.

اما از دیدگاه کردها، این امر با تأسف موجب شد تا وی بیش از پیش از بعثی‌ها بیگانه و دورتر شود، شاه به‌دنبال کاهش تنش ایران ـ اعراب و ایجاد یک سازش موقت با همسایگان عربش بود. عقب‌نشینی در شرفِ وقوعِ انگلیس از خلیج فارس، به کاهش تنش کمک کرده و منجر به یکرشته اقدامات ایجاد اعتماد توسط شاه و اعراب شد. با این حال، شاه عراق بعثی را به عنوان یک تهدید بی‌ثبات‌کننده امنیت خلیج فارس می‌نگریست و بدین ترتیب، روابط مصر ـ ایران نشانه‌هائی از بهبود را از خود نشان داد. رئیس جمهور ناصر در حالی که عقیده داشت که «عربیسیم» در خلیج فارس یکی از

1- Khaneqain 2- Amara

نگرانی‌های مهم دولت مطبوعش باقی خواهد ماند. تمایل خود را به دادن اجازه به ظهور کشورهای ساحلی عرب تحت عنوان نگهبانان منافع عرب در منطقه، اظهار کرد(43). در اکتبر ۱۹۶۸، شاه با انجام یک سفر حسن نیت به عربستان سعودی، سعی کرد تا در ایجاد روابط نزدیک‌تر با رژیم‌های محافظه‌کار عرب در خلیج تلاش کند.

شاه در طول دیدار و سفرش چندین بار ضرورت و لزوم همکاری نزدیک‌تر را بین ایران و جهان عرب به‌منظور جلوگیری از انتشار و پخش رادیکالیسم و افراطی‌گری عرب و نفوذ شوروی تکرار کرد. این امر و تفکر با اظهار شاه، در ژانویه سال ۱۹۶۹، در دهلی‌نو مبنی بر اینکه وی با اجبار بحرین را به ایران مجدداً ضمیمه نمی‌سازد، بلکه اجازه حکمفرما شدن و اجرای خواسته‌های جمعیت محلی را، که هم اکنون اکثراً عرب است، خواهد داد. به بیان دیگر، شاه از ادعاهای دراز مدت ایران نسبت به شیخ‌نشین‌های بحرین چشم پوشید، بنابراین ترس و بیم عربستان سعودی را از توسعه‌طلبی ایران فرو نشاند و گره دردناک و مشکلات وخیم و مهم بین ایران و کشورهای عرب به‌طور عام و کشورهای خلیج به‌طور خاص، از میان برداشته شد(44).

هنگامی‌که مقامات و حکام بعثی از شیوه برخورد و عملکرد ناصر با منازعه و درگیری اعراب و اسرائیل به تندی انتقاد کردند، تهران و قاهره به گونه‌ای قاطع خودشان را «در یک سو در تضاد با یک کشور عرب» (45) یافتند. با مرگ جمال عبدالناصر در سال ۱۹۷۰ و به قدرت رسیدن انور سادات، روابط نزدیک‌تری بین مصر و ایران برقرار شد. هنگامی که رژیم سادات به تدریج از تکیه و اعتماد خود به اتحاد شوروی فاصله گرفت و دورتر شد و درصدد اتخاذ و پذیرش یک حالت و وضع طرفدار غرب برآمد، تغییری مشخص در سیاست خارجی قاهره نسبت به کشورهای خلیج رخ داد. در حالی که سادات درصدد حفظ نقش رهبری مصر در صحنه سیاست جهان عرب بود، با وجود این، وی حالتی کم‌فعالیت‌تر نسبت به آرمان پان‌عرب و یک موضع سازشکارانه و موافق، نسبت به کشورهای طرفدار عرب در

خلیج، که شامل ایران نیز می‌شد، اتخاذ کرد.

به عنوان نتیجه تغییر در سیاست خارجی مصر و اظهار علاقه شاه به عربستان سعودی، محور تهران ـ قاهره ـ ریاض شروع به مقابله و مخالفت با محور مسکو ـ بغداد ـ دمشق در منطقه نمود.

همچنانکه روابط و پیوندهای ایران ـ مصر محکم‌تر شد، عراق خود را به‌طور فزاینده، منزوی شده یافت. هنگامی‌که شاه موفق به بهبود روابط ایران با سوریه شد، این انزوا روز به روز افزایش یافت. در اواسط ۱۹۷۴ صدام حسین به‌ناچار و از روی اکراه نتیجه گرفت که به‌منظور شکستن انزوای عراق و شکست قیام کردها در جبهه سیاسی، وی نیاز به رسیدن به یک سازش و دستیابی به توافقی با حکومت شاه دارد. حسین، شاه اردن، که روابط خوبی را با شاه و با صدام حسین برقرار کرده بود، در فراهم کردن زمینه و هموار کردن راه نزدیکی برای تجدید روابط نهائی ایران ـ عراق نقش مهمی را بازی کرد. در طی گردهمایی و اجلاس سران عرب، در سال ۱۹۷۴، در رباط، شاه حسن ملاقاتی را بین نمایندگان عراق و هیئتی از ایران که به‌منظور ملاقات با عراقی‌ها به مراکش سفر کرده بودند، ترتیب داد(46).

دیگر میانجی‌های عرب، مانند الجزایری‌ها به ترتیب دادن ملاقات‌هائی بین دو طرف در مدت باقیمانده سال ۱۹۷۴ تا مارس ۱۹۷۵ ادامه دادند.

هنگامی‌که اتحاد شوروی در اوایل ۱۹۷۵ تصمیم گرفت تا ارسال سلاح به عراق را متوقف کند، فوریت رسیدن به یک توافق با شاه بیشتر مشخص شد. چنانکه بعداً صدام حسین اعتراف کرد در آن زمان که وی تصمیم گرفت با شاه توافق نماید، ارتش عراق دارای تنها سه موشک سنگین و تعداد بسیار کمی گلوله توپ بود(47). اگر شاه و ایالات متحده می‌خواستند عراق را منهدم و سرنگون سازند، آنان برای انجام اینکار در اوایل ۱۹۷۵، دارای موضعی خوب و موقعیت مناسب بودند. روشن نیست که چه چیزی مسکو را به توقف ارسال سلاح برانگیخت، سلاح‌هایی که عراق به آنها نیاز مبرم داشت. شوروی‌ها ممکن است از انزوای عراق در جهان عرب سرخورده و مأیوس

بودند و به‌واسطه قطع ارسال سلاح، به ایجاد تغییر در رژیم عراق امید داشتند که با عدم ارسال سلاح، سبب وقوع تغییراتی در رژیم عراق شوند.

مهم‌تر اینکه شوروی‌ها نمی‌خواستند شانس خود را برای بهبود روابط با ایران، کشوری که آنان امید داشتند که روابط اقتصادی گسترده‌ای را با آن توسعه دهند و کشوری که در برنامه طرح زواستراتژیک شوروی در خاورمیانه بسیار مهمتر از عراق بود، از بین ببرند.

مذاکرات بین عراق و حکومت شاه، کردها را آشفته و مضطرب ساخته بود. ملامصطفی به خوبی از تلاش کشورهای مختلف عرب همچون اردن، الجزایر و مصر برای پایان دادن به منازعه و درگیری بین ایران پادشاهی و عراق بعثی آگاه بود. حزب دمکرات کردستان در اواخر فوریه سال ۱۹۷۵، یک هیئت بلندپایه را جهت بیان نگرانی از معامله احتمالی بین عراق تضعیف شده و ایران، که برای آرمان کردها مضر خواهد بود، به قاهره فرستاد. هیئت بلندپایه حزب دمکرات کردستان، از سادات خواست که از نفوذش برای حفظ منافع کردها، در صورت نزدیکی ایران و عراق، استفاده کند. بنابه گزارش‌های موجود، رئیس‌جمهور سادات به کردها مکرراً اطمینان داد که مذاکراتی بین دو طرف وجود ندارد(48).

چنانکه وجود مذاکره بعدها ثابت شد، معلوم شد که پرزیدنت سادات نمی‌خواست که مذاکرات در شرف وقوع بین ایران و عراق را با پذیرش آشکار آن نزد کردها از مسیر خود منحرف و خارج سازد.

تلاش‌های چند جانبه برای حل و تسویهٔ بحران ایران ـ عراق در مارس سال ۱۹۷۵، یعنی هنگامی‌که پرزیدنت بومدین[1]، رئیس جمهور الجزایر ملاقاتی تاریخی را بین شاه و صدام حسین، یعنی معاون شورای رهبری و فرماندهی انقلابی عراق و گرداننده بالفعل امور در عراق، ترتیب داد. این ملاقات که در خلال اجلاس سران سازمان کشورهای صادرکننده نفت،

1- Boumedienne

(اوپک)[۱] در الجزیره صورت گرفت، منجر به امضاء توافقنامه الجزیره در ۶ مارس ۱۹۷۵ شد. به علت اینکه موضع دیپلماتیک و نظامی عراق در آن زمان در برابر ایران تضعیف شده بود، توافقنامه الجزیره امضاء شد. عراق در بهترین حالت می‌توانست امید داشته باشد که این توافقنامه تعهدی از جانب شاه برای پایان دادن به حمایتش از قیام کردها، می‌باشد.

در عوض عراق می‌بایست شماری اصلاحات و تعدیلات ارضی، شامل پذیرش خط تال‌وگ[۲] یا نیم کانال شط‌العرب به عنوان مرز بین دو کشور را بپذیرد. از آنجاکه آبراه شط العرب تنها راه خروجی عراق به خلیج فارس بود، رژیم بعث همیشه بر کنترل کامل این رودخانه پافشاری می‌کرد و مدعی بود که بقای اقتصادی عراق وابسته به حاکمیت و اقتدار کامل بر شط العرب است. از سوی دیگر، ایران پافشاری می‌کرد که آبراه برای مقاصد اقتصادی و کشتیرانی این کشور تعیین‌کننده است و بر طبق اصول حقوق بین‌الملل در حکمرانی بر یک آب مشترک، مانند شط العرب، خط تالوگ مرز بین دو کشور می‌باشد (49). امتیاز صدام حسین در این زمینه ضربه‌ای تند و تلخ را به اعتبار رژیم بعثی وارد ساخت.

توافقنامه الجزیره به پروتکلی در رابطه با تعیین حدود یا تحدید مرزها و حسن همجواری، که هردوی آنها در ۱۳ ژوئن ۱۹۷۵، در بغداد توسط وزیر خارجه ایران عباس علی خلعتبری[۳] و همتای عراقی وی سعدون حمادی[۴] امضاء شد، اضافه شد (50). علاوه بر این، توافقنامه الجزیره خواستار ایجاد یک کمیسیون مشترک ایرانی ـ عراقی برای اجرای مفاد و مواد آن شد و قرار بود تمام موارد نقض موافقتنامه به این کمیسیون، که از آن پس خواستار حل

1- OPEC (Organization of Petroleum Exporting Countries)

2- thalweg Line

۳- وزیران خارجه ایران در دوران دولت‌های «شریف امامی، علی امینی، اسداله علم، حسنعلی منصور، امیرعباس هویدا، جمشید آموزگار، جعفر شریف امامی، غلامرضا ازهاری، شاپور بختیار» به ترتیب عبارتند از: یداله عضدی، حسین قدس نخعی، عباس آرام، اردشیر زاهدی، عباس علی خلعتبری، امیر خسرو افشار، احمد میرفندرسکی. (مترجم)

4- Sa´dun Hamadi

هرگونه درگیری و منازعه بود، گزارش شود. هر دو کشور همچنین توافق کردند که الجزایر را به تمامی جلسات کمیسیون ایرانی ـ عراقی دعوت نمایند.
برخی تحلیل‌گران استدلال می‌کنند که عامل اصلی رضایت صدام حسین به دادن امتیاز به ایران در زمینه ارضی و مرزی، عمدتاً از فشاری نشأت می‌گیرد که دیگر کشورهای عرب به‌منظور وادار ساختن عراق به رها کردن خود از بحران بی‌ثباتی بر عراق وارد ساختند.

به‌نحوی که این کشور بتواند نیروی خود را علیه دشمن مشترک ـ دولت اسرائیل ـ متمرکز کند. در واقع صدام حسین ادعا کرد که توافقنامه الجزیره به‌منظور خیر و خوشی بیشتر مردم عرب امضاء شد(51). فشار اعراب به آوردن دوطرف بر سر میز مذاکره نقشی اساسی بازی کرد، اما عدم توانائی عراق در شکست دادن قیام کردها و فشار فزاینده نظامی ایران شاید به همان اندازه، و نه ذره‌ای بیشتر، در وادار ساختن صدام حسین به دادن امتیازات عمده اهمیت داشت. در پایان، شک اندکی و جودداشت که در توافقنامه الجزیره چه کسی بیشترین امتیازات را کسب کرد. در جایی که صدام حسین به‌منظور آشتی دادن شاه با اعتراف به حاکمیت و اقتدار ایران بر نیمی از شط‌العرب از خط مشی خود خارج شد، شاه امتیازی عملی را نداد مگر اینکه، عدم دخالت در امور داخلی یک کشور دارای حاکمیت و مقتدر دیگر را بتوان به عنوان یک امتیاز در نظر گرفت. در توافقنامه الجزیره، صدام حسین غیر قابل نقض بودن و مصونیت مرز عراق را، که یک صفت و خصوصیت بنیانی و اساسی و خودبخود آشکار کشور بود[1] به بهای گران امتیازات ارضی خرید(52) اگر کسی توافقنامه الجزایر را به‌طور دقیق بر طبق امتیازات داده شده توسط بغداد تحلیل کند، مجبور خواهد بود که با این قضاوت موافق باشد. از طرف دیگر آنچه بیشترین اهمیت را برای صدام حسین، در سال ۱۹۷۵ داشت، بنای رژیم بعثی و حل مشکل کردها مطابق با خواست خود

1- Statehoood

بود. رژیم بعثی با مشاهده این چشم‌انداز و میدان عمل محدود، بدون توافقنامه الجزیره، ضربتی قاطع و تهاجم بزرگی را متحمل می‌شد. در عوض آرمان کردها و رهبری ملامصطفی دچار ضربتی بزرگ شد. در خلال ساعت‌های صدور توافقنامه الجزایر، بغداد اقدام به تهاجمی عمده علیه پیش‌مرگه‌های کرد تضعیف شده کرد و هرگونه مقاومت قابل توجهی را در ظرف دو هفته از میان برداشت(53).

به‌دنبال اعلام توافقنامه الجزیره و دستورات ملامصطفی برای دست کشیدن از جنگ، هزاران کرد در ایران آواره شدند. سپس ارتش عراق برای اجرای سیاست حکومت مبنی بر تخلیه جمعیت روستاهای کرد و اخراج ساکنین آنها به منطقه صحرائی و بیابانی در جنوب غربی کشور آزاد بود. بنا به گفته‌های سمیر الخلیل[1]:

> خانواده‌های کرد دسته دسته در کامیون‌های ارتش کنار هم به گونه متراکم قرار گرفتند و به اردوگاه‌های سریعاً ساخته شده یا به روستاهای عرب غرب فرات انتقال یافتند، جائی که در گروه‌های کوچک اسکان داده شدند.... نیروها، روستائیان [کرد] را در کامیون‌هایی قرار دادند که در شب در کاروان‌هائی در جاده‌های قرق شده به جای دور انتقال یابند. با رسیدن به مقصد، به خانواده‌ها چادری داده شد و به صورت خانواده‌ای پنج نفری به اصطلاح در روستاها دسته‌بندی شدند. هرگونه تحرک، بجز برای کار رسمی ممنوع شده بود. مردان با دستمزد ثابت به کار گمارده شدند.(54).

از کردهائی که از محل آوارگی در ایران تصمیم به بازگشت به روستاهایشان را گرفتند و از عفو عمومی پیشنهادی توسط حکومت عراق استفاده کردند، در حدود هشتادوپنج درصد از آنان جمع‌آوری شده و به صحرای جنوب غربی تبعید شدند.

1- Samir al-khalil

تعداد برآورد شده کردهائی که مورد سیاست اخراج بعث در بعد از شکست ملامصطفی واقع شدند، از ۵۰۰۰۰ تا ۳۵۰۰۰۰ براساس منابع متغیر است(55). حکومت عراق با اعلام اینکه سیاست حکومت برای ایجاد یک کمربند امنیتی ۱۰ کیلومتری در امتداد مرز ایران و اینکه روستائیان واقع درکمربند امنیتی بایستی به جائی دیگر درکشور انتقال یابند، به گونه‌ای غیر مستقیم به انتقال‌های جمعیت اعتراف کرد(56).

در جبهه سیاسی اثر توافقنامه الجزیره، تجزیه و انشعاب جبهه کردها به جنبش‌های رقیب و احزاب سیاسی بود، که منجر به ضعف اتحاد کردها در عراق شد.

۵.۲. جنگ ایران ـ عراق و کردها[1]

انقلاب سال‌های ۹ ـ ۱۹۷۸ ایران، تغییرات عمیقی را در سیاست داخلی و بین‌المللی ایران ایجاد کرد. رژیم جدید اسلامی در ایران که بینش‌های پان اسلامی را تلفیق و حمایت کرد، از جانب عراق به عنوان تهدیدی نسبت به ایدئولوژی غیر دینی تلقی می‌شد. برگشت پیروزمندانه آیت‌ا... خمینی به ایران در فوریه ۱۹۷۹، با موج فعالیت و قیام ناگهانی فعالین سیاسی شیعه در عراق همزمان شد و تلاقی پیدا کرد. تظاهرات ضد بعثی زیادی در شهرهای مقدس جنوب، کربلا و نجف در اوایل سال ۱۹۷۹، گزارش شدند. تظاهرات ضد رژیم حتی به شهر صدام، شهری دارای جمعیت اندک شیعه و در مجاورت بغداد، سرایت کرد و تا آنجا هم گسترش یافته بود. منشاء این تظاهرات کاملاً محلی بود، چنانکه آنان تحت حمایت گروه اپوزیسیون شیعه، الدعوة، سازمان‌دهی شدند. اما هیچ جای انکاری وجود ندارد که پیام آیت‌ا... خمینی مبنی بر احیاء اسلام، اثری عمیق و تأثیری بسیار زیاد بر فعالیت‌های تازه ایجاد شده شیعه عراق داشت. بسیاری از تظاهرات‌کنندگان،

1- The Iran - Iraq war and the kurds

عکس‌های زیادی از آیت‌ا... خمینی را همراه با پرچم‌هائی که شعارهائی همچون «اسلام آری، عفلق [یکی از بنیانگذاران اصلی بعثی‌گرائی] نه صدام»(57) به‌روی آنها نوشته شده بود را حمل می‌کردند. به‌علاوه، یک عالم و محقق برجسته شیعه و هدایت‌کننده روحانی الدعوة، آیت‌الله محمدباقر الصدر، آشکارا شروع به حمایت عمومی از اهداف انقلاب ایران کرد و امید داشت که عقاید و ایده‌های مشابهی در عراق ریشه خواهد گرفت.

اعتراضات عمومی و مردمی علیه سکولاریسم بعثی، حکام و مقامات عراقی را نگران کرد که آرمان‌ها و ایده انقلاب ایران به کشورشان سرایت خواهد کرد و شیعه‌ها که بیش از ۵۵ درصد جمعیت عراق را تشکیل می‌دهند، تحریک و برانگیخته خواهند شد که رژیم اقلیت صدام حسین را براندازند. در واقع مقامات عراقی در مواقع متعدد و موارد زیادی از این بیم داشته که مبادا سیاست‌های توسعه‌طلبی و سلطه‌جویانه و ناسیونالیسم بیش از حد افراطی او نسبت به عراق با نصایح آیت‌ا... خمینی جهت صدور انقلاب اسلامی به کشورشان جایگزین شود(58). در حقیقت روحانیون بلندپایه در ایران به سوسیالیسم بعثی عراق برچسب ملحد و ضداسلامی زده بودند و کمک‌های معنوی و مادی خود را به جنبش الدعوة تشدید کرد. پاسخ عراق به جنبش شیعه سریع و وحشیانه بود. رژیم، می‌خواست که قبل از اینکه قیام و جنبش رشد کند و به شمال و مناطق کرد سرایت کند، آن را فوراً به پایان رساند حتی اگر پایانی خشن به آن بدهد. رژیم بعثی با دستگیری انبوه و اعدام دسته‌جمعی فعالان شیعه، و اعمال فشار به آیت‌الله صدر برای ترک نجف و دست برداشتن از صدور فتوی علیه حکومت فعالیت پیشگیرانهٔ خود را آغاز کرد.

در مقابل، صدر نصایح خودر را به عراقی‌هابرای سرنگونی حکومت صدام حسین تشدید کرد. در ۱۲ ژوئن ۱۹۷۹، آیت‌الله صدر پیامی فرستاد که قویاً حکومت را محکوم می‌کرد و از مردم می‌خواست که از پان عربیسم و بعثی‌گرائی به عنوان عقیده و مذهب و مرام سیاسی اجتناب کنند و از مثال راه

ایران اسلامی پیروی کنند. اندکی بعد از آن وی، فتوائی مبنی بر ممنوعیت عضویت مسلمانان عراقی در حزب بعث را صادر کرد. احکام صدر موجب تظاهرات‌های مهمی در سراسر عراق به انضمام مناطق کرد، که در آن تظاهرات‌هائی در حمایت و همدردی با قربانیان شیعه توسط سرکوب حکومت برگزار شدند گردید. در ۶ ژوئیه آیت‌الله صدر پیامی را بیان نمود که در آن، از حاکمان عراق به عنوان قاتلین خون‌آشام و مستبدین یادکرد و از تمام عراقی‌ها خواست که نهایت تلاش خود را برای سرنگونی صدام و حزب بعث وی انجام دهند(59).

آیت‌الله صدر در یک پیام مهم و قوی دیگر که شاید در اوایل ۱۹۸۰ بیان شده باشد، بر اهمیت «همکاری شیعه ـ سنی و عرب ـ کرد در تلاشی متحد و منسجم برای براندازی و سرنگونی رژیم بعثی، از طریق قیامی مردمی و نوسازی و تجدید بنای یک عراق باشکوه و آزاد، که در آن عدالت اسلامی اجرا می‌شود و شرافت و عزت انسان حاکم خواهد بود»(60) تأکید نمود. حکام بعثی که برای جلوگیری از یک قیام مصمم بودند، آیت‌الله صدر را در نجف در خانه‌ای تحت نظر قرار دادند و بعداً وی را به بغداد برده و در آوریل ۱۹۸۰ اعدام کردند. حکومت عراق تظاهرات شیعیان را مثال‌هائی از دخالت یا مداخلهٔ ایران در امور داخلی عراق تصویر و توصیف کردند و از آنها برای توجیه اقدام به اشغال تمام عیار ایران در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ استفاده کرد. با وجود این ادعا اکنون دلیل خوبی وجود دارد که باور کرد که صدام حسین به‌خاطر برقراری انحصار و سلطه عراق در خلیج و احیاء جاه‌طلبی توسعه‌طلبانه و جمعی‌اش در خوزستان، استان نفت‌خیز ایران، به ایران حمله کرد. چنانکه فرد هالیدی[1] گفته است، بعثی‌ها «کاملاً از ندا و دعوت آیتا... خمینی برای انقلاب و شورش مردم خوشحال بودند و به دقت، منازعه و درگیری‌هایی را در امتداد مرز ایران ـ عراق ایجاد کردند، به‌نحوی که

1- Fred Halliday

تنش‌هایی به وجود آورند و روز به روز ناآرامی بالا گیرد»(61).

همچنین موارد نقض ادعائی و فرضی توافقنامه الجزیره توسط ایران به عنوان توجیه اشغال ایران توسط عراق متهاجم ذکر شد. این نقض‌ها شامل دخالت و مداخله ایران در امور داخلی عراق بود و نقض فرضی و ادعائی زمینی و هوایی عراق توسط نیروهای ایرانی در خلال آوریل و سپتامبر ۱۹۸۰ بود(62). صحت و درستی اتهامات عراق هرگز توسط منابع مستقل تائید و تصدیق نشد. در واقع، چنانکه گری سیک[1] اظهار داشت، «شواهد موجود حاکی از آن است که عراق در طی آوریل و سپتامبر ۱۹۸۰، یک آماده‌سازی و سازماندهی منظم نیروهای نظامی خود را برای تدارک تهاجمی برق آسا [علیه ایران] انجام داد»(63).

اشغال بعدی و تهاجم متعاقب به ایران که دربردارنده بمباران اهدافی در سراسر کشور و تصرف و تسخیر چهارهزار مایل مربع از سرزمین ایران بود، با تحریک نسبت داده شده به ایرانیان بی‌تناسب بود. حکومت بعث هیچگاه ادعا نکرد که ایران قصد اشغال عراق را داشته و یا ایران در امتداد مناطق مرزی با عراق نیرویی جمع کرده است. «عدم حضور کامل آمادگی و تدارکات نظامی ایران در چند هفته اول جنگ، بدون شک آشکار و بدیهی است»(64).

گذشته از اشغال ایران از جانب عراق، دوطرف به‌طور معمول همدیگر را به نقض مرزها متهم می‌کردند. بر طبق یک بررسی ما بین ۱۱ آوریل و ۱۱ سپتامبر ۱۹۸۰، عراق ۳۵۲ حمله ایران، در مرزها را اعلام کرد، در حالی که ایران عراق را متهم به ۱۷۲ دخالت و تهاجم نظامی به داخل سرزمین ایران کرد(65). چنین رویدادها و حوادث فرعی در امتداد مناطق مرزی ایران ـ عراق، حتی قبل از ظهور جمهوری اسلامی ایران معمول بوده است و یقیناً هرگز به عنوان بهانه جنگ در نظر گرفته نشده بودند. در ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۰، صدام حسین با اعلام ابطال توافقنامه الجزیره، که وی باشاه بر سر آن مذاکره کرده

1- Gary Sick

بود، و پاره کردن یک نسخه از آن در تلویزیون، علامتی روشن را از آنچه که قرار بود در پنج روز آینده رخ دهد نشان داد.

سپس صدام حسین اظهار داشت که عراق تصمیم گرفته است که اراضی و سرزمینش را با زور دوباره به‌دست آورد و آبراه شط العرب را دوباره به زیر کنترل کامل و حاکمیت عراق درآورد(66). صدام حسین، در یک جلسه ویژه و اختصاصی مجلس ملی عراق، با بیان اینکه جمهوری اسلامی همچون رژیم قبلی، شاه پهلوی، به سیاست حمایت و تحریک سازمان‌دهی شده از «شورش کردها در داخل عراق اقدام کرده است»(67). مسئله کردستان را برای توجیه ابطال توافقنامه الجزیره به میان آورد. برخلاف ادعاهای صدام حسین، غیر محتمل به نظر می‌رسید که جمهوری اسلامی منابع ضروری و لازم یا حمایت سازمان‌دهی شده‌ای را برای تداوم و ادامهٔ سیاست شاه نسبت به کردها در برابر عراق دارا باشد، خصوصاً از لحاظ این واقعیت که جمهوری اسلامی در بحبوحهٔ نبرد با کردهای خود بود.

در واقع عراق ورق بازی را برگردانده بود و کردها را در داخل ایران تحریک می‌کرد. بنابه گفته اریک رولو[1]، خبرنگار روزنامه پرتیراژ و بانفوذ پاریس، روزنامهٔ لوموند[2]، که با رهبر حزب دمکرات کردستان ایران، دکتر قاسملو مصاحبه کرد، عراق منبع اصلی کمک و مساعدت خارجی به حزب دمکرات کردستان ایران بود.

رئیس جمهورِ تبعیدی ایران، دکتر بنی‌صدر در کتاب خود، (به زبان ایتالیایی)، به سندهائی که از کردها به دست آمده اشاره دارد که نشان می‌دهد عراق عمیقاً در تمام اشکال مختلف آشوب کردستان در ایران، بعد از انقلاب ایران، شدیداً دست داشته است(68). گرچه تعیین میزان و وسعت درگیر شدن ایران و عراق در تحریک قیام کردها در کشورهای همدیگر قبل از شروع جنگ ایران ـ عراق مشکل است، اما بعد از شروع جنگ دو طرف اقدامات

1- Eric Rouleau　　2- Le monde

ویژه‌ای را برای درگیر ساختن جمعیت‌های کرد آن دو کشور در جنگ انجام دادند. نخست عراق کارت و ورق‌بازی کردها را به عنوان ابزاری استراتژیک جهت تضعیف ایران بکار برد. همچنین جنگ داخلی بین گروه‌های مختلف کرد، استفاده از ورق بازی و کارت کردها را برای بغداد آسانتر می‌ساخت. برای مثال، اتحادیه میهنی کردستان[۱] به رهبری طالبانی با حزب دمکرات کردستان تحت رهبری موقت به رهبری برادران بارزانی درگیر بود. حزب دمکرات کردستان ایران به رهبری دکتر قاسملو «از حزب دمکرات کردستان عراق به رهبری بارزانی نفرت داشت، زیرا از شاه سلاح پذیرفته بود»(69).

به طور کلی، به واسطه فقدان یک جبهه متحد کرد در دو سال اول جنگ ایران ـ عراق مؤثر بودن مقاومت کردها و کارآئی آنان در برابر عراق تضعیف شد.

در ژانویه ۱۹۸۱ هنگامی‌که حکومت بعث یک راه تدارکاتی را برای پیشمرگه‌های حزب دمکرات کردستان ایران به رهبری دکتر قاسملو در نزدیکی شهرهای قصر شیرین و نودشه ایجاد می‌کرد، اولین تلاش مؤثر و کارگر عراق برای استفاده از بازی ورق و کارت کردها رخ داد. کنترل نودشه، هدف اولیه عراق بود، چون موقعیت استراتژیک شهر، ایران را از استفاده از جاده ارتباطی تهران ـ بغداد باز می‌داشت. عراقی‌ها در شکست دادن و متلاشی کردن پاسداران نسبتاً اندک و دارای سلاح سبک واحدهای نظامی وارتش منظم ایران مستقر در منطقه، موفق بودند. حزب دمکرات کردستان ایران با کمک و مساعدت بغداد یک مقر فرماندهی مهم را در نودشه ایجاد کرد و یک تهاجم سه ماه چریکی را علیه نیروهای ایرانی با برخی موفقیت‌ها انجام داد(70).

حزب دمکرات کردستان ایران در ابتدای آوریل سال ۱۹۸۱ ـکه از جانب اتحادیه میهنی کردستان، به رهبری طالبانی، گروه‌های چریکی اپوزیسیون و

1- PUK

مخالف ایران مانند مجاهدین خلق و فدائیان خلق و مهمات و سلاح عراقی، کمک و حمایت می‌شد ـ پاسداران را وادار به عقب‌نشینی کردند، که از شهرهای مهمی در کردستان ایران، مانند سنندج مرکز کردستان و یک مرکز مهم نظامی، بیرون بردند.

حزب دمکرات کردستان ایران و طرفدارانش، سپس به مهاباد تهاجم نظامی کردند آنهم حمله‌ای رو در رو به شهر مهاباد و ایجاد یک کانون آزاد شده کردستان به همان روش و شیوه‌ای که کردها چهل و پنج سال پیش‌تر در جمهوری ناکام مهاباد را ایجاد کرده بودند.

نیروهای ایران موفق به تجدید سازمان خود شدند و یک رشته ضد حملات را علیه حزب دمکرات کردستان ایران انجام دادند. علاوه بر این، در آوریل سال ۱۹۸۲، حمله ایران در شمال، تلفات سنگینی را به نیروهای عراق وارد آورد و آنان را وادار به عقب‌نشینی از خاک ایران کرد. در نتیجه، شانس و اقبال حزب دمکرات کردستان ایران در ماه مه ۱۹۸۲ تغییر یافت، یعنی هنگامی‌که نیروهای زمینی ایران تحت فرماندهی سرهنگ صیاد شیرازی[1]، اقدام به یک رشته حملات کاملاً موفقیت‌آمیز علیه نیروها و پایگاه‌های حزب دمکرات کردستان ایران آغاز کردند.

استراتژی سرهنگ شیرازی در عین حال ساده اما اما مؤثر بود. وی با چرب‌زبانی و ترغیب و مهربانی نیروهای دکتر قاسملو را ترغیب به گسترش و پراکنده ساختن بیش از حد خود نمود، سپس نیروهای بیش از حد پراکنده شده و دورافتاده را محاصره و ضربه‌ای سخت به آنان وارد ساخت که آنان هرگز نمی‌توانستند جبران نمایند. امید دکتر قاسملو به ایجاد یک منطقه و کانون آزاد شده کردستان محو شد و حزب دمکرات کردستان ایران به یک ابزار فرعی یا آلت حاشیه‌ای عراق در جنگ ایران در عراق مبدل شد(71). دکتر قاسملو جهت جلوگیری از نابود شدن امیدهایش و نجات بعضی از

1- Sayyad shirazi

شانس‌های خود با رئیس‌جمهور سابق ایران، دکتر بنی‌صدر، تماس گرفت و از وی دعوت کرد تا در ایجاد یک حکومت موازی جهت سرنگون ساختن روحانیون حاکم در تهران به او بپیوندد. دکتر قاسملو به دکتر بنی‌صدر اطمینان داد که هدف جنبش وی «خودمختاری برای کردستان و دمکراسی برای ایران» است. دکتر بنی‌صدر[۱] با بیم از اینکه دکتر قاسملو انگیزه‌های جدائی‌طلبانه را در ذهن پرورش می‌دهد و اکنون آن را مخفی ساخته است، دعوت وی را نپذیرفت.

جمهوری اسلامی و حکومت مذهبی بعد از به زیر کنترل در آوردن قیام کردهای خود و بیرون کردن نیروهای عراقی از کردستان ایران، شروع به استفاده از بازی ورق و کارت کردهای خود کرد. ایرانیان در مقایسه با عراقی‌ها در بهره‌برداری از منابع کردهای خودشان و استثمار سرمایه‌داری آنان در طول جنگ ایران ـ عراق بسیار موفق‌تر از عراقی‌ها بودند. جمهوری اسلامی و حکومت مذهبی نه تنها حمایت حزب دمکرات کردستان به رهبری مسعود و ادریس بارزانی را در ۱۹۸۳ به‌دست آورد، بلکه همچنین موفق به جلب حمایت اتحادیه میهنی کردستان، که زمانی مارکسیست بودند، به رهبری جلال طالبانی در یک جبهه کردستان متحد علیه رژیم عراق، شد.

در سال ۱۹۸۷، طالبانی به‌طور غیر منتظره به درخواست تهران برای سرنگونی رژیم بعثی در بغداد و جایگزینی آن با یک جمهوری اسلامی پاسخ مثبت داد(72).

همچنانکه بیم رژیم عراق از چشم‌انداز و دورنمای یک جبهه بالقوه بی‌ثبات‌کننده کرد ـ ایران در شمال فزونی می‌یافت، طبق گزارشات، صدام حسین درصدد گشودن و باز نمودن مذاکرات محرمانه باکردها تلاش کرد(73).

۱ـ دکتر بنی‌صدر معتقد بود که «چون کردها قوم ایرانی هستند، بهتر است روی این خط بروند و یک کنفدراسیون در منطقه ایجاد شود که این کردهای منطقه به هم وصل شوند و عضو این کنفدراسیون شوند و حتی دکتر قاسملو در پاریس تز دکتر بنی‌صدر را مورد تایید قرار داده بود. چون این گونه مسایل را باید در درون ایران حل کرد و نباید گذاشت یک نیرو و قدرت خارجی حل کند و در آن دخل و تصرف کند.» (مصاحبه با مترجم ـ ۹ مهرماه ۱۳۸۲ ـ پاریس)

رژیم عراق در حالی که به‌دنبال رسیدن به یک سازش موقت با گروه‌های کرد خود بود، لکن از جانب آنکارا برای متوقف ساختن فعالیت کردها در امتداد مناطق مرزی با ترکیه تحت فشار شدید قرار گرفت. ترکیه ادعا داشت که از مناطق مرزی تحت کنترل حزب دمکرات مسعود و ادریس بارزانی به عنوان زمینه اصلی یا سکوی پرش حملات ضد ترک، توسط کردها استفاده می‌گردد. و نیز حکومت ترکیه کردهای عراقی را به‌خاطر آشفتگی و آشوب‌های مهمی که در سراسر جنوب شرق ترکیه رخ می‌دهد مقصر می‌دانست. طبق اخبار در فاصله سال‌های ۸۲ـ۱۹۸۱، هشتادهزار کرد در ترکیه دستگیر شدند و بیش از ۲هزار نفر در ۱۹۸۳ بازداشت شدند(74).

چون نفت عراق از طریق خط لوله‌ای که میادین نفتی کرکوک را به ساحل مدیترانه متصل می‌ساخت، صادر می‌شد، حکومت بعث توانائی کامل دور و بیگانه کردن ترکیه و بخطر انداختن شریان حیاتی‌اش را نداشت. در نتیجه، عراقی‌ها تسلیم فشارهای ترکیه شدند و در آوریل سال ۱۹۸۳، توافقنامه‌ای را در زمینه اقدامات امنیتی مشترک که به نیروهای ترکیه اجازه می‌داد در اوج تعقیب چریک‌های کرد به خاک عراق وارد شوند. در ماه مه ۱۹۸۳، چریک‌های کرد در پایگاه‌ها و مقرهای عراق، به داخل ترکیه عبور کردند و چندین سرباز ترک را کشتند. ترک‌ها توافقنامه تعقیب، که در ماه آوریل منعقد شده بود، را علم کردند و هزاران نفر از نیروهای آنان در یک مأموریت جستجو و تفتیش و تخریب به کردستان عراق وارد شدند، که در نهایت منجر به دستگیری صدها پیش‌مرگه کرد و رهبران آنان شد. بسیاری از کردهای دستگیر شده به بغداد تحویل داده شد که در آنجا اعدام شدند و یا به مجازات حبس طولانی محکوم شدند(75). در تابستان ۱۹۸۳ یک جنگ مشترک عراق ـ ترکیه علیه کردها شروع شد. کردها، خصوصاً حزب دمکرات کردستان بارزانی، نیاز به اتحاد با ایران برای مقابله با این تهدید جدید داشتند.

در ژوئیه سال ۱۹۸۳، ایران عملیات و تهاجمی جدید علیه نیروهای

عراقی را تحت نام و رمز والفجر-۲ آغاز کرد. این تهاجم مشخص کرد که نخستین بار است که کردهای عراقی و نیروهای ایرانی، فعالیت‌های نظامی خود را در طول جنگ ایران ـ عراق هماهنگ ساخته‌اند. در نتیجه عملیات والفجر (۲) حزب دمکرات بارزانی باهمکاری نیروهای ایرانی حاج عمران را مجدداً تسخیر کردند. تسخیر و تصرف مجدد حاج عمران و حومه آن، دارای اهمیت استراتژیک و روانی بود. حاج عمران منطقه‌ای بود که حزب دمکرات کردستان به رهبری دکتر قاسملو یک پایگاه مهم و مقر بزرگ عملیاتی را در آن ایجاد کرده بودند و توسط نیروهای عراقی از آن به عنوان یک مسیر تدارکاتی که از طریق آن به حزب دمکرات کردستان ایران و نیروهای خودشان کمک می‌رسید، استفاده می‌شد. حاج عمران همچنین، قبل از امضای توافقنامه الجزیره، یک سنگر یا دژ کوهستانی ملامصطفی بارزانی بود. تصرف مجدد حاج عمران یک اظهار وجود مجدد تند و سخت یا ادعای نیشدار توسط پسران بارزانی بود که «از مبارزه چند دهه خانواده‌شان علیه یک حکومت مرکزی در عراق بود»(76).

درسراسر تابستان نیروهای ایرانی بر عراقی‌ها در انجام مانور در امتداد مناطق مرزی کرد، سبقت جستند. در ۱۶ سپتامبر، یک لشکر از ارتش ایران که توسط پیش‌مرگه‌های حزب دمکرات کردستان عراق، که حکومت ایران و حکومت مذهبی از آنان به عنوان گروهی از رزمندگان مسلمان عراقی نام می‌برد، کمک و حمایت می‌شد به عمق داخل کردستان عراق نفوذ کردند و مقادیر زیادی اسلحه و تجهیزات به دست آوردند که به کردهای ضد عراق داده شد. سه روز بعد، عراق با بمباران شهرهای بانه و مریوان در کردستان ایران، تلافی اینکار و اقدام حیله‌گرانه ایران را درآورد.

ایران در ۱۹ اکتبر ۱۹۸۳، اجرای عملیات والفجر-۴ علیه هدف‌های عراقی در سراسر جبهه شمالی را آغاز کرد. هدف‌های فوری و اهداف وسیع عملیات والفجر-۴ عقب راندن نیروهای عراقی تا جائی بود که شهرهای ایرانی مریوان و بانه دور از تیررس یا بردگلوله‌های توپ عراق باشند و کنترل

ارتفاعات دره پنجوین مجدداً به دست آید و بقایای حزب دمکرات کردستان ایران از پایگاه‌هایشان بیرون رانده شوند.

گروه پشتیبانی و حمایت‌کننده در والفجر-۴ نه تنها شامل پیشمرگه‌های حزب دمکرات می‌شد، بلکه همچنین عناصر شیعه از جنوب و دیگر گروه‌های ضد صدام را دربر می‌گرفت. موفقیت‌های والفجر-۴ مایه دغدغه و نگرانی فقط برای رژیم عراق نبود، بلکه همچنین جلال طالبانی که اتحادیه میهنی تحت رهبری وی در انجام مانور از رقیبش یعنی حزب دمکرات کردستان عقب مانده بود، از این امر نگران بود.

صدام حسین و جلال طالبانی به‌منظور معکوس کردن و برگرداندن بخت و اقبال خود در نوامبر ۱۹۸۳ شروع به مذاکره کردند. در اوایل دسامبر، اتحادیه میهنی کردستان ظاهراً با حکومت بعثی به تفاهمی رسید و آتش بسی اعلام شد. فایده فوری این آتش‌بس این بود که عراقی‌ها می‌توانستند بر جنگ با ایرانیان و عناصر حزب دمکرات در شمال تمرکز کنند و اتحادیه میهنی کردستان هم می‌توانست بر حمایت عراق در مبارزه‌اش با حریف متکی باشد(77). طالبانی به عنوان بخشی از یک توافقنامه فراگیر در زمینه حل مشکل کردستان که قرار بود دنبال شود، گسترش منطقه خودمختار کردستان به‌منظور دربرگرفتن بخش‌هائی از کرکوک، اختصاص ۲۰ تا ۳۰ درصد عایدات نفتی کرکوک برای توسعه اقتصادی کردستان، متوقف نمودن عربی کردن و اخراج و تبعید کردها، تشکیل یک نیروی دفاعی چهل هزار نفره کرد، و آزاد ساختن تمام زندانیان سیاسی و نظامی توسط دوطرف را خواستار شد(78).

ظاهراً بغداد مایل به سازش با اکثر این خواست‌ها و پرداختن به بیشتر این تقاضاها را داشت. حتی بر سر مسئله دشوار و آزاردهنده وضع کرکوک، طبق اخبار یک سازش انجام گرفت که به‌واسطه آن یک ریاست مشترک عرب[1] -

1- Adnunestnation

کرد ـ ترکمن بر شهر کرکوک، دارای میادین نفتی، حکومت خواهد کرد، در حالی که بقیهٔ استان کرکوک بخشی از منطقه خودمختار کردستان خواهد شد(79). هنگامی‌که قبل از اجرای توافق موانع به صورت جدی‌تری رشد کردند، توافقنامه عراق ـ اتحادیه میهنی هرگز آشکارا گزارش و افشاء نشد. در مارس ۱۹۸۴، عراق ۲۴ تن کرد را دستگیر کرد و آنان را متهم به شانه خالی کردن و فرار از خدمت نمود. سپس آنان علی‌رغم دخالت اتحادیه میهنی کردستان از طرفشان، متعاقباً اعدام شدند. در همان زمان نیروهای حکومت با دانشجویان کرد در دانشگاه اربیل زد و خورد کرد که شمار نامعین و نامعلومی از دانشجویان و سربازان عراقی کشته شدند. به‌طور همزمان، هنگامی‌که نیروهای طرفدار حکومت، برادر طالبانی و دو دختر وی را کشتند، روابط طالبانی و صدام حسین تیره و وخیم‌تر شد.

مهمتر اینکه، بطلان توافق بین اتحادیه میهنی و حکومت عراق به فشار ترکیه بر صدام حسین که امتیازاتی مهم به کردها ندهد افزود. در اواسط اکتبر سال ۱۹۸۴، یک هیئت نمایندگی ترک به ریاست وزیر خارجه، وحید هلف‌اوغلو[1] از عراق دیدن کرد.

طبق گفته اتحادیه میهنی هلف‌اوغلو عراق را آگاه کرد اگر بغداد امتیازات مهمی به کردها اعطا کند، ترکیه خط نفت حیاتی کرکوک را خواهد بست و بدین‌طریق از لحاظ اقتصادی عراق را فلج می‌کرد. ترکیه آشکارا در مورد گسترش و تاثیر اثراتی که امتیازات، بر روی جمعیت کرد ناآرام و ناراضی خود خواهد داشت، نگران بود(80).

در ۱۸ اکتبر، طالبانی مذاکرات را با حکام و مقامات عراقی پایان داد و ماه عسل کوتاه و مختصر سیاسی بین دو طرف به پایانی سخت و خاتمه‌ای ناگهانی رسید. در همان ماه یک توافقنامه دیگر امنیتی، بین عراق و ترکیه به امضاء رسید که به هر طرف اجازه اقدام فراتر از تعقیب شدید و آنی در

1- Vahit helef-oglu

تـوافـقنامه قـبلی را مـی‌داد. هـردو کشـور، اکـنون مـی‌توانسـتند در تـعقیب پیش‌مرگه‌های کرد به داخل خـاک هـمدیگر نـفوذ کـنند و جـهت بـه انـجام رسانیدن مأموریتشان به مدت بیش از ۳ روز در آنجا بمانند(81).

در طی اواخر سال ۱۹۸۴ و شروع سال ۱۹۸۶، جنگ ایران و عراق وارد مرحله آرام و ملایمی شد که در آن هـر دو طـرف تـنها بـه حـملات زمـینی محدودی اقدام می‌کردند. اما حمایت ایران از حزب دمکرات کردستان عراق در خلال این دوره به این حزب امکان داد که تعداد حـملات خـود را عـلیه هدف‌های عراقی و اتحادیه میهنی کردستان افزایش دهد. در ۸ سپتامبر سال ۱۹۸۵، ایران و متحدان کردش حمله‌ای را علیه نیروهای عراق شروع کردند و بیش از ۲۴۰ کیلومتر مربع از خاک و اراضی کردستان عراق را تصرف کردند. اگرچه این خاک و اراضی جدید، که در غرب ایران و شهر پیرانشهر واقع شده بود، ارزش استراتژیک اندکی برای رهبری جنگ و در تـعیین نـتیجه جـنگ است، اما به روشنی نشان داد که «ایران اکنون به خاطر شرکت کردها در جنگ تسلط داشته و می‌تواند از متحدانش برای پیشروی محدود در خـاک عـراق بهره‌برداری کند»(82).

همچنانکه بیشتر و بیشتر از بازی ورق و کارت کردها علیه صدام حسین استفاده شد، ترکیه حملات فرا مرزی[1] را به داخل عراق افزایش داد. ترکیه همچنین ایران را تهدید کرد که اگر تهران، کمک به گروه‌های کرد ضد عراق را ادامه دهد، تجارت و بازرگانی را با این کشور قطع خواهد کرد. بعد از نزدیکی تجدید بهبود روابط طالبانی و حکومت مذهبی ایـران، بـیم تـرکیه از تـجزیه عراق به مرحلهٔ جدیدی رسید. حتی مطبوعات جناح راست ترکیه ادعا کردند که هدف ایران تصرف کرکوک و میادین نفتی آن است(83). برخی از ترک‌ها همچنین در این باره بحث کردند که ایالات متحده به عنوان وسیله‌ای بـرای محروم ساختن ایران از یک پیروزی قطعی در جنگ با عراق، قـبل از ایـنکه

1- Cross-Fordel

عراق تجزیه شود، ترکیه را تشویق به تصرف کرکوک، می‌کند(84). به عبارتی دیگر، حکومت ترکیه تلاشی هماهنگ را برای آگاه ساختن ایران انجام داد. از اینکه حمایت این کشور از گروه‌های کرد نتایج نامطلوب و معکوسی را بر آنان دربر خواهد داشت.

در اکتبر ۱۹۸۶ وزیر خارجه ترکیه، وحید هلف‌اوغلو، اهمیت مسایل کردستان و قضیه کردها را برای هیئت دیدارکننده بلندپایه و مقامات رسمی وزارت خارجه ایران تشریح کرد. وی به هیئت ایرانی گفت که ترکیه دوست دارد که در جنگ ایران و عراق بیطرف بماند. در عین حال، وی اظهار داشت که شوروی می‌خواهد که خط لوله نفت کرکوک و اسکندرون هم از حملات مستقیم ایران و هم از حملاتی که توسط کردهای حمایت شده از طرف ایران انجام می‌گیرد ایمن و مصون بماند. اگرچه معاون وزیر خارجه ایران، پذیرش خود را نسبت به اهمیت این خط لوله برای اقتصاد ترکیه نشان داد، با این حال اظهار داشت: ما با عراق در جنگ هستیم و به هیچ کشوری نمی‌توانیم اطمینان و یا تضمینی بدهیم(85).

اگرچه ایران در خلال دوره جنگ ایران ـ عراق این خط لوله را مورد حمله قرار نداد، اما این مسئله بصورت نکته مورد منازعه و مجادله بین آنکارا و تهران باقی ماند.

در اواخر سال ۱۹۸۶، نیروی هوائی ترکیه به بهانه تخریب اردوگاه‌های حزب کارگران کردستان[۱]، شماری از روستاهای کرد، در شمال عراق را بمباران کرد. حکومت مذهبی ایران بر سر بمباران کردهای عراقی، اعتراضی تند و تلخ را به حکام ترک نمود، که خصوصاً از لحاظ موقعیت ایران حمله‌ای نابهنگام و نامناسب بود. چون جمهوری اسلامی و حکومت مذهبی با همکاری کردهای عراقی برای شروع حمله‌ای دیگر از طریق حاج عمران علیه نیروهای شمالی دشمن، آماده می‌شد(86).

1- P. K. K.

جمهوری اسلامی در پاسخ به تنش در حال افزایش بین ایران و ترکیه بر سر مسئله کرد و به‌منظور تخفیف ترس از جاه‌طلبی ارضی ایران در عراق، در دسامبر سال ۱۹۸۶، یک گردهمائی را در تهران، تحت نام کنفرانس همکاری مردم عراق، سازمان‌دهی کرد. این کنفرانس نمایندگان عناصر ضد صدام حسین، شامل کردها را نیز گردهم آورد. درحالی که رئیس جمهور، سیدعلی خامنه‌ای بر تعهد ایران به تمامیت ارضی عراق تأکید مجدد داشت، اظهار کرد که ایران در مورد مبارزه یا مبارزه‌طلبی با دخالت کشور دیگر در امور عراق شک و تردیدی نخواهد کرد. در همان راستا، نخست‌وزیر حسین موسوی، دیگر کشورها را آگاه ساخت که از تضعیف عراق بر جهت تجدید حیات ادعای ارضی قدیمی علیه این کشور استفاده نکنند(87).

هر چند که در این آگاه ساختن‌ها و هشدارها هرگز نامی از ترکیه برده نشد، اما واضح و روشن بود که توجه حکام ایران و حکومت مذهبی به مقامات ترکیه و ادعاهای قدیمی آنان نسبت به موصل و کرکوک می‌باشد. در اوایل سال ۱۹۸۷، ایران اقدام به حمله‌ای دوسره یا دوشاخه علیه عراق کرد. در ۹ ژانویه، ایران حمله‌ای مهم علیه بصره در جنوب آغاز کرد که عملیات به نام رمز کربلای ۵ بود. چند روز بعد، نیروهای ایرانی در شمال، عملیات کربلای ۶ را آغاز کردند.

این دو عملیات برای وادار ساختن عراق به دفاع از خود به صورت همزمان در دو جبهه طرح‌ریزی شده بود. لکن به نظر می‌رسید که کربلای ۶ به عنوان تاکتیک انحرافی و کربلای ۵ به عنوان هدف اصلی و ضربهٔ واقعی حمله ایران آغاز شده باشند. در کربلای ۶، نیروهای ایرانی خواستار نفوذ به خطوط دفاعی عراق نبودند(88). آنان به راحتی تپه‌های مشرف بر مواضع عراق را تصرف کردند و به متحدان کرد خود اجازه دادند که قبل از عقب‌نشینی آنان، آنجا را اشغال نمایند و نیروهای عراقی را مشغول سازند. در ۱۲ فوریه سال ۱۹۸۷، ایران حمله‌ای دو روزه را در نزدیک حاج عمران انجام داد و ادعا کرد که هدف آن پیشروی به سوی اربیل است. ماهیت حمله

و دوام مختصر آن نشان داد که حرکتی انحرافی از طرف ایران بود. اما اندکی بعد از آن، ایران حمله مهم دیگری را در شمال، (کربلای ۷) انجام داد. این تهاجم که در ۴ مارس ۱۹۸۷ شروع شد، در نزدیک ارتفاعات گردمند[۱]، واقع شده در مجاورت حاج عمران و در بخش شرق شهر کرد عراقی رواندوز، صورت گرفت. عملیات کربلای ۷ واحدهای ارتش منظم ایران و سپاه پاسداران و نیز یک نیروی مرکب کُرد که اکنون شامل پیشمرگه‌های حزب دمکرات کردستان و اتحادیه میهنی کردستان می‌شد، را دربر می‌گرفت.

۲۴ ساعت بعد از شروع کربلای ۷ واحدهای مرکب از ایرانیان و کردها ارتفاعات یا گردماند را فتح کرد و دیگر مواضع واقع در بالای شهر کردنشین عراق، چومان مصطفی را تصرف کردند(89).

با وجود این پیروزی‌ها و پیشروی‌ها، نیروهای عراقی در شهرهای مهم در شمال عراق مانند کرکوک در خطر تهاجم و تجاوز نبودند و به سختی از خطوط لوله نفت و شاه‌راه‌های مهم ارتباطی در شمال در برابر حملات ایران و کردها دفاع شد.

علاوه بر آن، بیرحمی، بی‌باکی و پایداری قابل توجه حکومت عراق در زمینه همکاری ترکیه و عراق، اقدامات کردها را در مناطق مهم کردستان در عراق خنثی کرده بود(90).

با این حال مقامات رسمی حکومت ملاتاری ایران، در ماه مه، اصرار داشتند که کردهای ضد عراق در حقیقت، عملیات خرابکار موفقیت‌آمیزی را علیه اهداف نظامی و اقتصادی داخل کردستان عراق انجام می‌دهند و اینکه حملات مشترک ایران ـ کردها علیه نیروهای عراقی در تخریب روحیه نیروهای صدام حسین درکردستان موفق بوه است(91). موفقیت‌های ظاهری و حیله‌گرانه همکاری ایران و کردها، صدام حسین را ناچار کرد که دستور

1- Ger Mand

ویرانی و تخریب صدها روستای کرد «متخاصم» را صادر کند.

در سراسر سال‌های ۱۹۸۸ و تا ۱۹۸۹ و حتی بعد از آتش‌بس در جنگ ایران و عراق، تخریب این روستاها ادامه یافت. کردهای عراقی ادعا کردند که بیشتر تخریب، از طریق ترکیب سلاح‌های شیمیائی و تکنیک‌های ساده بولدوزری انجام شده است(92). در ژوئیه سال ۱۹۸۷، عراقی‌ها بیش از سی‌وپنج‌هزار نفر را مأمور آرام‌سازی روستاهای کرد کرده بودند که سبب شد تعداد پیش‌مرگه‌ها تا حدود ده‌هزار جنگجو افزایش یابد(93). این امر، نشان و علامتی از نگرش جدی عراق به تهدید کردها در شمال بود و هنگامی‌که جنگ در جبهه شمالی ادامه یافت، نیروهای عراقی تخلیه جمعیت روستاهای کرد را تسریع کردند و بمباران روستاها را افزایش دادند. این سیاست‌ها سبب آسیب رسانی به سیاست عراق در آرام‌سازی کردستان شد؛ آنان در برابر هر نفر ی که کشتند یا زندانی کردند، حداقل دو نفر چریک را تدارک دیدند.

برای نخستین بار، حزب دمکرات کردستان و گروههای مشابه شروع به تهدید کنترل مناطق حومه‌ای و خارج از شهرها کردند و سبب و علت اصلی پیشروی آهسته و آرام ایران در مناطق استراتژیک شمال شدند(94).

در ماه مارس سال ۱۹۸۸، در جبهه شمال، تهاجم و حمله جدید ایران و کردها آغاز شد. در این هنگام، ایالات متحده به واسطه توقف دوباره تانکرهای نفتی کویت و رویاروئی با جمهوری اسلامی در خلیج، شدیداً عراق را به باد انتقاد گرفت.

و علاوه بر آن، غرب و متحدان عربش در خلیج، بدین نتیجه رسیده که به هر قیمتی از پیروزی ایران جلوگیری شود و از این‌رو آنان کمک‌های نظامی، سیاسی و مالی خود را به رژیم صدام حسین افزایش دادند. صدام حسین با جلب حمایت مستقیم و غیر مستقیم ایالات متحده موفق به بین‌المللی کردن جنگ شد. و نیز ادامه جنگ را برای حکومت مذهبی ایران و متحدان کرد آنان گران‌تر و دارای ارزش ساخت، اگرچه حمایت ایالات متحده از صدام حسین نتایج مثبت در جبهه جنوب را نشان داد و عراقی‌ها را قادر ساخت که به

تدریج عقب‌نشینی‌های میدان نبرد را در لجن‌زارها و باتلاق‌های جنوب و مناطق مجاور عراق معکوس سازند، اما نیروهای صدام حسین هیچگونه پیروزی قابل ذکری در جبهه شمالی به‌دست نیاوردند. در مناطق کرد نشین اشتباهات‌تاکتیکی در جلوگیری از نیروهای صدام در بهره‌برداری از امتیاز نفرات و سلاح علیه نیروهای ایران و کردها کاملاً موثر بود. چنانکه آنتونی کردزمن[۱] و آبراهام واگنر[۲] ملاحظه کردند و نظر دادند:

> واحدهای عراقی از بسیاری از ارتفاعات و برآمدگی کوه‌ها در منطقه عقب‌نشینی کردند، اما بعد در جهت دفاع از شهرهای مرزی صف‌آرائی در جهت و سمت جلو بود. سرزمین سخت کوهستانی، امکان محاصره نیروهای عراقی را می‌داد و بدون دفاع از ارتفاعات مجاور نگهداشتن چندین شهر ممکن و مقدور بود.... نیروهای عراقی در برخورد با نفوذ کردها به پشت خطوط ارتباطی خود مشکل بیشتری داشتند و طبق بعضی گزارشات، ایران حتی موفق به استفاده از قایق‌های تندرو و سریع برای حرکت دادن و انتقال نیروهایش از میان قسمتی از دریاچه مصنوعی شد(95).

در نتیجهٔ اشتباهات تاکتیکی در شمال، بیش از ۴ هزار سرباز از لشکر چهل‌وسوم عراق کشته شدند و این کشور مقادیر زیادی سلاح‌های سبک، مهمات، قطعات توپخانه، خودروهای زرهی و تانک از دست داد.

لکن ایران نتوانسبت پیروزیهایش را در کردستان، شمال، تبدیل به پیروزیهائی در جنوب کند که میدان اصلی نبرد جنگ ایران و عراق شده بود.

ایران با استفاده از بهترین نیروهایش در شمال نتوانست جهت دفاع از جناح جنوبی خود در برابر ضد حملات جسورانه عراق نیروی کافی جمع نماید.

در ژوئن ۱۹۸۸ شانس و اوضاع ایران در جنوب سریعاً از بین رفت و به

1- Anthony Cordesman
2- Abraham Wagner

وخامت گرائید و نیروهای ایرانی، زمین‌ها و اراضی تصرفی عراق را ترک و رها کردند. گزارش‌ها و اخبار در رسانه‌های ایران، این شکست‌ها را به عنوان عقب‌نشینی‌های تاکتیکی میدان نبرد توصیف و تصویر می‌کردند، اما برای بیشتر مردم، شامل رهبری حکومت مذهبی، روشن بود که ایران نمی‌تواند در برابر نیروهای برتر عراق و متحدان عرب و ایالات متحده این کشور پیروز شود(96). عراقی‌ها به‌منظور ایجاد مشکلات و بهم زدن امور برای تهران، به استفاده گسترده از سلاح‌های شیمیائی علیه هدف‌های ایرانی متوسل شد. در این شرایط بود که ایران رسماً پذیرش قطعنامه شماره ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد، را در تاریخ ۱۸ ژوئیه ۱۹۸۸، که منجر به آتش‌بس بین دو کشور متخاصم و در حال جنگ شد، اعلام کرد[1].

اندکی بعد از اعلام پذیرش قطعنامه سازمان ملل متحد از جانب ایران، بغداد به انجام عملیاتی مهم در کردستان عراق اقدام کرد.

در ابتداء، پانزده هزار نفر نیرو برای انجام این عملیات صف‌آرائی و آرایش قشون داده شد، اما در اواسط اوت ۱۹۸۸، شمار آنان به شصت‌هزار نفر رسید(97). چند روز بعد از اجرا و عملی شدن آتش‌بس در ۲۰ اوت، صدام حسین دستور عملیات پاکسازی را علیه روستاهای کرد که در خلال جنگ با حکومت وی مخالفت کرده بودند، صادر کرد. ارتش عراق در ۲۵ اوت تمام راه‌های ارتباطی روستاهای کرد را با همدیگر و با خارج از آن اشغال کرد و نیروی هوائی عراق اقدام به انجام حملات هوائی علیه روستاهای کُرد کرد و از سلاح‌های متعارف و شیمیائی استفاده کرد(98). سختی و شدت این حملات به‌نحوی بود که بین ۲۵ اوت و ۱ سپتامبر بیش از پنجاه‌هزار نفر آواره کرد از روستاهای خود در عراق به ترکیه فرار کردند(99).

گروهی از متخصصین حرفه‌ای بهداشتی از جانب پزشکان مدافع حقوق

۱- در تحلیل‌های مختلف سیاسی، «صدام حسین» به عنوان آغازگر جنگ «و آیت‌ا... خمینی» و دیگر سران حزب جمهوری ـ در راس آن «آقای رفسنجانی» ـ را به عنوان ادامه‌دهندگان جنگ ـ از مقاطعی که زمینه صلح فراهم بود، اما به خاطر استقرار حکومت نپذیرفته ـ در تاریخ دو ملت ایران و عراق، می‌شناسند (مترجم).

بشر مستقر در ماساچوست آمریکا جهت معاینه و بررسی اوضاع و شرایط آوارگان کرد عراق و جهت رسیدگی به نحوهٔ استفاده از سلاح شیمیائی و گاز سمی علیه کردها به کردستان ترکیه فرستاده شد. نتیجه‌گیری زیر در گزارش این گروه در فوریه ۱۹۸۹ منتشر شد:

۱. هواپیماهای عراقی روستاهای کرد را در شمال عراق با بمب‌های حاوی گاز سمی و کشنده، در ۲۵ اوت ۱۹۸۸، بمباران کردند. این نتیجه بر اساس پاسخ به پرسش‌نامه‌هایی به‌شیوه سیستماتیک و منظم تهیه شده، پاسخ شاهدان عینی ضبط شده بر روی نوار ویدئو، و یافته‌ها براساس آزمایشات و معاینه فیزیکی آنهائی که در اردوگاه‌های آوارگان در جنوب شرق ترکیه در هنگام مأموریت ساکن بوده‌اند، می‌باشد.

۲. بمب‌های دارای گاز سمی، انسان‌ها و حیوانات مجاور را می‌کشد و سبب رنج سخت و شدیدی در میان بازماندگان می‌شود. آوارگان به طور پیوسته گزارش دادند که حملات توسط هواپیماهای جت که در ارتفاع پائین، در اوایل صبح ۲۵ اوت ۱۹۸۸، پرواز می‌کردند، انجام شد.

به‌دنبال بمباران‌ها ابرهای زردی در محل انفجار بمب ظاهر شد... از کسانی که کمتر از ۵۰ متر با انفجار بمب فاصله داشتند کسی باز نمانده است.

۳. بازماندگان حتی هنگامی‌که در اردوگاه‌های جداگانه‌ای بدون داشتن فرصت ارتباط با همدیگر ساکن بودند، داستانهای یکسانی را در مورد حملات ۲۵ اوت بازگو کردند. تحلیل آماری پاسخ‌ها به پرسش‌نامه‌ها نشان داد که آوارگانی که منشاء آن هایک روستابود، در رابطه با زمان حمله، شرایط جوی، تعداد هواپیماهای حمله‌کننده و تعداد تلفات در روستاهایشان پاسخ‌های دوجانبه و یکسان ارائه دادند.

۴. بازماندگان، علائم بالینی و یافته‌های پزشکی حاکی از در معرض گاز قرار گرفتن را نشان دادند. «مایک مرد میان سال که قربانی حملات گاز سمی بود، را معاینه کردیم. وی بر روی پشت و پهلویش چندین زخم، حاکی از سوختگی شیمیائی توسط یک گاز سمی تاول‌زا، همچون گاز خردل داشت....

دو قربانی دیگر کودک بودند، اما نوع جراحت آنان متفاوت بود.... بیش از ده، دوازده نفر آواره دیگر، ضایعات پوستی را به ما نشان دادند که تقریباً به خوبی بهبود یافته بودند. شیوه توزیع زخم‌ها بر صورت، دست‌ها، گردن و دیگر سطح پوستی در معرض قرار گرفته با تاریخ قرارگیری بیماران در معرض عوامل شیمیائی تاول‌زا یکسان بود.

۵. روایات شاهدان عینی بر شیوه و الگوی گزارش شده علائم بیماری و مشاهده فیزیکی انجام شده توسط دیگران، دلالت دارد و استفاده از گازهای سمی کشنده شامل خردل سولفور را به اثبات می‌رساند، اما تنها به این موارد محدود نمی‌شود... شیوه جراحت و زمان لازم یا دورهٔ زمانی بروز علائم با مشاهدات انجام شده بر روی قربانیان [ایرانی] سلاح‌های شیمیائی عراقی، در سردشت، توسط تیم‌های تحقیق و بررسی ملل متحد از ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۸ یکسان بودند.... لکن روایات شاهدان عینی مبنی بر مرگ چند دقیقه بعد از انفجار را نمی‌توان توسط فقط گاز خردل صورت گرفته باشد. نتیجه و مجموعهٔ شواهد بیشتر با استفاده از حداقل یک عامل اضافهٔ خردل سولفور سازگار است(100).

این نتایج توسط منابع مستقل حقوق بشر و روزنامه‌نگاران غربی که از مناطق کرد دیدار کرده و باقربانیان حملات عراق مصاحبه کرده بودند، تأیید شد(101).

در واقع حملات گاز سمی، در اوت ۱۹۸۸، اولین باری نبود که حکومت بعثی علیه دشمنانش از سلاح شیمیائی استفاده کرده باشد. در خلال جنگ ایران و عراق، بغداد به‌گونه‌ای معمول چنین سلاح‌هائی را علیه هدفهای ایرانی بکار برد و بعداً هم پذیرفت که از سلاح‌های شیمیائی علیه ایرانیان استفاده کرده است.

سازمان حقوق بشر، دیده‌بان و ناظر خاورمیانه به نقل از یک متخصص اظهار داشت که حتی ممکن است عراق به استفاده از گاز سمی در مقیاس محدود علیه کردها در اوج شورش ملامصطفی در سال‌های ۷۵ ـ ۱۹۷۴

متوسل شده باشد(102).

اما اولین حمله شیمیائی مهم عراق علیه کردها که توجه جهانی را بخود جلب کرد، در مارس ۱۹۸۸ رخ داد. نیروهای عراقی در ۱۶ و ۱۷ مارس با استفاده از ترکیبی از گاز سمی خردل و دیگر مواد شیمیائی غیر قانونی شهر کردنشین حلبچه را مورد حمله قرار دادند و پنج‌هزارنفر از ساکنان کرد را کشتند(103). استفاده رژیم بعثی از سلاح‌های شیمیائی در همه موارد تنها یک نقض آشکار پروتکل ۱۹۲۵ ژنو نیست، که استفاده از گاز سمی را در جنگ منع می‌سازد، بلکه این استفاده، یک جنایت جنگی علیه غیرنظامیان بی‌دفاع کرد بود که در آغاز به‌واسطه انکار قتل عام کردها توسط عراق، بزرگی و اهمیت آن مکتوم و پایمال شد(104).

در طی جنگ ایران ـ عراق، شهر حلبچه مرکز جنبش‌های کرد ضد صدام حسین بود و صحنه چندین پیروزی نیروهای ایران ـکردها در برابر عراق بود. از اینرو مردم حلبچه در ظاهر خواستند که مثالی باشند از آنچه که بر سر آنهائی آمد که طرف ایران راگرفتند و از حکومت مذهبی طرفداری کردند.

ظاهراً عراق بیش از مقابله با نیروهای ایرانیان و کردها با سلاح‌های متعارف، تصمیم گرفت تا از گاز سمی به عنوان اسلحه و حرفه‌ای وحشت‌آور برای وادار ساختن و مجبور کردن کردها به دست کشیدن از مبارزه با نیروهای بعثی در شمال، استفاده کند. هنگامی‌که اخبار تلفات انبوه غیر نظامیان در حلبچه به دنیای خارج رسید، برخی گزارشات بیان کردند که جمعیت غیر نظامی در میان یک میدان بزرگ نبردی سنگین گرفتار شده و به‌واسطه استفاده رژیم عراق و رژیم حکومت مذهبی ایران از گاز سمی قربانی شده‌اند.

در بین دیگران، ایالت متحده تا اندازه‌ای به سبب ابهام موجود در وقایع حلبچه از انتقاد کردن از عراق خودداری کرد. در هر صورت، شهادت بازماندگان حمله روشن ساخت که هنگامی‌که سلاح شیمیائی فرو ریخته شد، جنگ بر سر حلبچه به پیروزی نیروهای ایرانی و متحدان کرد آنها منجر شد و

شهر در کنترل عناصر ضد عراق درآمده بود. گرچه جامعه بین‌الملل به‌گونه‌ای غیرمنتظره درباره کشتار حلبچه ساکت ماند، ایران قویاً به سازمان ملل متحد اعتراض نمود و تقاضا کرد که دبیر کل ملل متحد یک تیم تحقیق و بررسی را به منطقه بفرستد. محققین سازمان ملل متحد به ریاست و سرپرستی دکتر مانوئل دومینگز[۱] به ایران و عراق سفر کرد و باز ماندگان حمله شیمیائی را معاینه کرد. بیمارانی که دکتر دومینگز در ایران معاینه کرد، بیشتر آنها غیر نظامیانی بودند که به عنوان در معرض قرارگرفتگان گاز، در تاریخ‌های بین ۱۶ و ۱۸ مارس، نام‌نویسی شده بودند... [در حالی که عراقی‌ها] قربانی و شاهدی برای اثبات ادعاهای خود مبنی بر اینکه حمله شیمیائی در حلبچه در اواسط مارس، کار ایران بوده، ارائه ندادند»(105).

استفاده عراق از سلاح‌های شیمیائی علیه جمعیت کرد سبب حرکت سیل آوارگان کرد شد. در اکتبر ۱۹۸۸، شصت هزار کرد به ترکیه فرار کرده بودند. از این عده هفده هزار درخواست انتقال داوطلبانه و اختیاری به ایران کردند که در آنجا می‌توانستند به حزب دمکرات کردستان، مسعود بارزانی بپیوندند(106).

برخی رهبران کرد تلاش کردند که ایالات متحده را وادار به دخالت به نفع کردها نمایند. دبیر کل اتحادیه میهنی کردستان، جلال طالبانی، در ژوئن ۱۹۸۸، به واشنگتن رفت و با مقامات نیمه رسمی حکومتی گفتگوهائی انجام داد. عراق، به عنوان اعتراض، دیدار برنامه‌ریزی شده بین وزیر خارجه آمریکا، جورج شولتز[۲] و همتای عراقی وی طارق عزیز را لغو کرد. بغداد به لغو دیدار شولتز و عزیز به عنوان تنها یک مانع و برگشت کوچک در روابط عراق ـ ایالات متحده می‌نگریست؛ زیرا در آن هنگام ایالات متحده سعی می‌کرد که اتحاد و ائتلافش را با بغداد تقویت کند و اهمیت استفاده صدام حسین را از سلاح شیمیائی در برابر قیام کردها کاهش دهد(107).

1- Dr. Manuel Dominguez

2- Georg Shultz

ولی در نوامبر ۱۹۸۸، هنگامی که حکومت عراق های‌ورد رانکین[1] به رئیس بخش سیاسی سفارت ایالات متحده در بغداد، به خاطر سفر غیرمجازش به منطقه کرد دستور ترک کشور را داد، روابط عراق و ایالات متحده با مانعی دیگر مواجه شد. حکام بعثی از سفری بی‌اجازه رانکین به منطقه کردستان در شمال کردستان خشمگین بودند(108). حکومت عراق در مورد هرگونه تماس خارجی با کردها نگران بود.

در طی تابستان ۱۹۸۸، هنگامی‌که شواهد استفاده ازگاز سمی علیه کردها توسط عراق رو به افزایش می‌رفت، رژیم بعث را در موضع دفاعی قرار داد، قانونگذاران ایالات متحده علائمی از نارضایتی را در مورد روابط ایالات متحده و عراق بروز دادند. در ماه سپتامبر، هنگامی‌که مجلس سنای ایالات متحده به تحمیل و اجرای تحریم‌های اقتصادی علیه عراق، در تلافی استفاده از سلاح‌های شیمیائی را صادر می‌کرد، حکام بعثی به شدت به ایالات متحده اعتراض کرد، به‌خاطر آن که آنان دخالت ناموجه و غیر مجاز در امور داخلی عراق انجام دادند، که فقط شایعه‌های بی‌اساس و شهادت اثبات نشده بود. کویت متحد نزدیک صدام حسین در آنزمان، با متهم کردن رسانه‌های خارجی و وسایل ارتباط جمعی خارجی به ساخته و پرداختن و جعل حملات گاز سمی علیه کردها، به‌منظور تخریب دوستی رو به‌رشد بین ایالات متحده وکشورهای عرب مسلط در خلیج، به دفاع از عراق برخاست(109). طبق منابع عراقی، دهها هزار عراقی در مقابل سفارت آمریکا در بغداد راهپیمائی کردند و رأی سنا را محکوم و متهم کردند. صدام حسین بیانیه‌ای صادر کرد و اظهار داشت که منظور واقعی از رأی ضد عراق، منحرف ساختن توجه جهانی از قیام فلسطین در سرزمین اشغالی یا اسرائیل است(110).

در اکتبر سال ۱۹۸۸، هنگامی‌که مجلس سنای ایالات متحده به تحمیل تحریم اقتصادی و نظامی بر عراق رأی داد، موضعی سخت و سیاستی محکم

1- Hayword Rankin

اتخاذ کرد. طرح پیشنهادی سنا خواستار منع ارسال سلاح و تجهیزات حمایت‌کننده، و تکنولوژی مربوط به صنایع نظامی به عراق شد؛ و خواستار «وتوی» قرض‌های آژانس‌های وام‌دهنده بین‌المللی به بغداد توسط ایالات متحده شد. این لایحه همچنین موجب محدود کردن روابط دیپلماتیک با عراق تا زمانی که این حکومت، حملات شیمیائی خود را به هدفهای کرد متوقف نسازد، شد.

در اواخر ۱۹۸۸، به نظر می‌رسید که روابط ایالات متحده و عراق به نقطه‌ای شکننده بر سر مسئله استفاده عراق از سلاح شیمیائی رسیده است.

اما در نوامبر، دولت ریگان به‌منظور هموار ساختن روابط ایالات متحده و عراق با تصویب یک بیلیون دلار اعتبار تضمین شده برای بغداد به منظور خرید کالاهای کشاورزی از ایالات متحده، دخالت کرد.

عراق در طی نیمه دوم ۱۹۸۸ و نیمه اول ۱۹۸۹، بر منحرف کردن محکومیت بین‌المللی خود در استفاده از گاز سمی علیه کردها، متمرکز شد و در عین حال یک برنامه بزرگ و مهم عفو را برای کردهائی که خواهان بازگشت از اردوگاه‌های آوارگان در ترکیه و ایران بودند، اعلام و صادر کرد. رژیم بعث به انکار عدم استفاده از سلاح شیمیائی علیه کردها ادامه داد. ترکیه بارها بیانیه‌هائی در حمایت از عراق مبنی بر عدم استفاده عراق از سلاح شیمیائی را صادر کرد. آنکارا بیشتر با بازگشت آوارگان به موطنشان مشغول بود و بیش از آن خواهان چیز دیگری نبود. علاوه بر آن، ترکیه نمی‌خواست توافق‌های تجاری پرسود خود را با عراق به‌خطر اندازد و هم بهانه و عذری به بغداد بدهد تا بدهی ۲ بیلیون دلاری‌اش را به آنکارا انکار کند و از بازپرداخت آن خودداری کند. بنابراین به نظر می‌رسید که تائید و هماهنگی ترکیه بر انکارهای عراق به جای برخورد با واقعیات و شواهد بیشتر بر ملاحظات بازرگانی و تجاری متکی بوده است(111). و نیز معلوم شد که حکومت ترکیه با صدام حسین به تفاهمی ضمنی رسیده بود تا از دسترسی کامل تیم‌های سازمان ملل به اردوگاه‌های آوارگان و پناهندگان در جنوب شرقی ترکیه جهت

مصاحبه با قربانیان حملات گاز سمی ممانعت و جلوگیری شود!

در اوایل سپتامبر ۱۹۸۸، مقاماتی رسمی به نمایندگی از کمیسیون عالی پناهندگان سازمان ملل متحد و کمیته بین‌المللی صلیب سرخ، از آوارگان کرد عراقی در پناهگاه‌های ایرانی در استان آذربایجان غربی دیدار کردند. آنان اظهار داشتند که علی‌رغم گزارشات آوارگان، مبنی بر استفاده از سلاح‌های شیمیائی، اعضای تیم شواهدی از این امر را مشاهده نکردند.

در همان زمان، یک تیم دو نفره کمیسیون عالی سازمان پناهندگان ملل متحد[1] در میان اردوگاه‌آوارگان در جنوب شرق ترکیه گردش کردند. این گروه گفت که از مقامات پزشکی و بهداشتی ترکیه گزارشی دریافت نکرده‌اند و شواهدی مشاهده نکرده‌اند تا ادعای آوارگان را مبنی بر استفاده عراق از سلاح‌های شیمیائی علیه کردها اثبات کنند.

طبق این گزارش‌ها وزارت خارجه ترکیه، در ۱۴ سپتامبر، اعلام کرد که اجازه ورود متخصصین ملل متحد، به‌منظور تعیین استفاده عراق از سلاح‌های شیمیائی علیه کردها صادر نخواهد شد(112).

اما بسیاری از روایات شاهدان عینی و تحقیق‌های سازمان‌های حقوق بشر مستقل و تیم‌های پزشکی، استفاده عراق از سلاح‌های شیمیائی را افشاء می‌کنند. در ۸ سپتامبر ۱۹۸۸، عفو بین‌الملل طی درخواستی جدی از شورای امنیت سازمان ملل متحد، ادامه حملات منظم نیروهای عراقی را به روستاهای کرد را محکوم کرد که «از قدرت فراگیر شامل سلاح‌های شیمیائی استفاده می‌کنند.... کشتارهای انبوه و قتل عام جمعی بخشی از سیاست تعمدی و منظم توسط حکومت عراق برای از میان برداشتن شمار بزرگی از کردها می‌باشد»(113). بعداً عفو بین‌الملل گزارش مفصلی را درباره قربانی کردن و قتل عمدی کودکان منتشر کرد و تعدادی از رخدادهای کشتار تعمدی کودکان را در حمله‌های عراق به شهرها و روستاهای کردستان را سندیت

1- UNHCR

داد(114).

حکومت بعثی بدون توجه به محکومیت سیاستش نسبت به کردها، یک سلسله اقدامات عمومی و جنگ روانی را برای ترغیب آوارگان کرد جهت بازگشت به عراق انجام داد. در اوایل سپتامبر ۱۹۸۸، صدام حسین یک عفو عمومی را برای کردها صادر کرد و پس از یک ماه، مقامات عراقی اعلام کردند که بیش از شصت و یک هزار آواره کرد به خانه‌های خود، که حکومت عراق برای اسکان آنان پیش‌بینی کرده بود، بازگشتند. و یک ماه بعد، حکومت با شیوه‌ای خوش‌ظاهرتر و تخمینی خوش‌بینانه اعلام کرد که شهر جدید حلبچه در قلمرو استانداری سلیمانیه ساخته خواهد شد و حکومت تا حد ممکن به اندازه مردم حلبچه که اکنون شهری ویران شده است، قطعه‌هایی از زمین را به آن اختصاص خواهد داد(115).

علی‌رغم تخمین و برآورد خوشبینانه حکومت عراق، شمار آوارگان و پناهندگان کرد، که به عراق باز می‌گشتند در حد پائین باقی ماند. در نتیجه، در ۲ مارس ۱۹۸۹، صدام حسین دومین عفو را برای تمام کردها، بجز برای رهبری جنبش مقاومت کردها و عوامل رژیم ایران، اعلام کرد و به کردها تا آخر آوریل مهلت داده شد که از دومین عفو پیشنهادی استفاده کنند یا دیگر حق بازگشتشان وجود ندارد(116).

بنابراین در آوریل با انجام برنامهٔ پی‌گیر و مداوم تخلیه جمعیت روستاهای در امتداد مرز با ایران و ترکیه، به‌منظور ایجاد یک منطقه یا کمربند حفاظتی ۳۰ کیلومتری، عفو پیشنهادی به تحلیل رفت. و این امر به عنوان ضرورتی برای افزایش امنیت ملی عراق توجیه شد(117). ایجاد منطقه حایل و حفاظتی و انتقال‌های جمعیت به متقاعد کردن آوارگان کرد که از ایران و ترکیه مراجعت نکنند، کمک نمود.

بنابراین در مارس سال ۱۹۹۰، صدام حسین سومین پیشنهاد عفو را صادر کرد. این بار وی عفو پیشنهادی‌اش را به تمام عراقی‌ها، شامل رهبران گروه‌های چریکی اپوزیسیون و مخالف حمایت شده از طرف ایران، تعمیم و

گسترش داد(118). با این حال، کردها در پذیرش پیشنهاد صدام محتاط و نگران باقی ماندند.

انتخابات پارلمانی، سپتامبر ۱۹۸۹، در منطقه خودمختار، از جانب حکام بعثی، به عنوان شروع دوره جدیدی در روابط عراق و کردها اعلام شد و حکومت از کردهای خود خواست که با تمام نیرو در آن شرکت کنند.

حکومت، بعداً اعلام کرد که انتخابات گواه موفقیت سیاست‌هایش دربارهٔ کردها می‌باشد، و شرکت در حدود صددرصد مردم سه استان کردنشین سلیمانیه، اربیل و دهوک را گزارش داد. انتخابات منجر به موفقیت حزب بعث، در به‌دست آوردن سی کرسی از پنجاه کرسی شورای قانونگذاری منطقه خودمختار شد. بقیه کرسی‌ها یا توسط نامزدهای مستقل و یا اعضای احزاب کرد طرفدار حکومت، اشغال شد(119) و هیچ‌کدام از افراد و رهبران اتحادیه میهنی جلال طالبانی و حزب دمکرات کردستان مسعود بارزانی به این انتخابات اعتراض نکردند.

شاید، هیچ عامل خارجی جز مساله کردها، در تقویت اعتماد صدام حسین برای رسیدگی و پرداختن به برنامه‌های امور داخلی‌اش، از روابط رو به گسترش و توسعه عراق با ایالات متحده در دهه ۱۹۸۰ مهمتر نبوده باشد. هنگامی‌که این رابطه در بین سیاستگذاران در ایالات متحده شناخته شد، نگرانی دولت ریگان در مورد «صدور» انقلاب اسلامی ایران بدون شک اصلی متغیر در رشد وگسترش آن شیوه تفکر در واشنگتن بود(120). شروع به اصطلاح ماه عسل بین واشنگتن و بغداد در اواخر سال ۱۹۸۱ و اوایل سال ۱۹۸۲، یعنی هنگامی‌که ارتش متجاوز و اشغالگر صدام حسین توسط نیروهای ایرانی به داخل خاک عراق رانده شد، باز می‌گردد.

هنگامی‌که موقعیت نظامی وی ضعیف شد، علامت‌هائی را به ایالات متحده، جهت امید بهبود روابط وکسب حمایت این کشور از عراق در جنگ علیه جمهوری اسلامی، فرستاد. ایالات متحده که هنوز به خاطر از دست دادن ایران آزرده و تلخکام بود و خاطره بحران گروگانگیری در ایران در

سال‌های ۸۰-۱۹۷۹ را در ذهن داشت، مشتاق به کمک و حمایت از عراق بود. اقدام و فعالیت دولت ریگان برای شیطانی کردن و بد جلوه دادن ایران و ترسیم آن به عنوان سرزمین باطله و بی‌حاصل متعصبین متحجر و مرتجع و قربانیانشان، کشوری که مردان دیوانه بر آن حکم می‌رانند و از پیروانی تشکیل شده است که نه سوال می‌کنند و نه بازخواستی از رژیم دارند (121)، دوستی تازه ایجاد شده را برای حکومت بعثی در عراق توجیه کرد. ظاهراً دولت ریگان از تله‌های بالقوه در ایجاد یک اتحاد ضد رژیم ایران با بغداد آگاه بود. بنابه گفته جفری کمپ[1] متخصص ارشد خاورمیانه در شورای امنیت ملی ریگان: «هدف آن نبود که ما بخواهیم عراق جنگ را ببرد، ما نمی‌خواستیم عراق ببازد. حقیقتاً آنقدر ما ساده نبودیم. می‌دانستیم که صدام حسین یک حرامزاده است اما وی حرامزادهٔ ما بود» (122).

اولین نشانه محسوس و علامت مشخص گرایش واشنگتن به طرف بغداد در مارس ۱۹۸۲ بود، یعنی هنگامی‌که وزارت خارجه، عراق را از لیست کشورهای حامی تروریسم بین‌المللی حذف کرد. چنانکه نوئل کوخ[2]، مقام ارشد و رسمی ضد تروریسم وزات دفاع، افشاء کرد، ایالات متحده عراق را هنوز به عنوان اولین گرداننده و حامی تروریسم در نظر می‌گرفت. ولی، دولت ریگان می‌خواست رژیم صدام حسین را برای موفقیت در جنگ ایران و عراق کمک نماید، از اینرو عراق از لیست کشورهای حامی تروریسم در درون چهارچوب بزرگتر و مفهوم وسیع، سیاست ریگان در خلیج، مدنظر قرار گرفت. این اقدام و حرکت به ایالات متحده امکان داد که ۲ بیلیون دلار اعتبار را به عراق، شامل ۳۰۰ میلیون دلار برای خرید برنج و گندم ایالات متحده، تخصیص دهد که به‌واسطه آن فشارهای سخت اقتصادی را که عراق تحت آن عمل می‌کرد، سبک می‌شد (123).

علی‌رغم تلاقی رو به رشد یا یکسانی و همسوئی فزاینده منافع بین

1- Geoffery Kemp
2- Noel Koch

واشنگتن و بغداد، دو طرف هنوز روابط دیپلماتیک را، که بعد از جنگ اعراب اسرائیل در ژوئن ۱۹۶۷ قطع گشته بود، برقرار نکرده بودند.

روابط دیپلماتیک رسمی بین ایالات متحده و عراق، در ۲۶ نوامبر ۱۹۸۴، مجدداً برقرار شد. طارق عزیز، وزیر خارجه عراق، برقراری مجدد روابط دیپلماتیک عراق و ایالات متحده را به عنوان بازتاب و انعکاس اهمیت فزاینده رو به رشد عراق در جهان و بلوغ سیاسی آن توصیف کرد(124). هنگامی‌که پیوندهای ایالات متحده و عراق تحکیم می‌شد، دولت ریگان پیشنهادهائی به ایران نمود که به آنچه به عنوان مسئله ضدایران[1] شناخته شد، منجر شد. در ایالات متحده، فروش‌های محرمانه سلاح به ایران به عنوان تلاش‌هائی بی‌ثمر و آشفته توسط دولت ریگان؛ هم برای بهره‌برداری از مجرائی ژئوسیاسی به ایران ازطریق چاپلوسی و تملق در برابر جناح‌های «میانه‌رو» در جمهوری اسلامی، یا برای نفوذ در ایران جهت کمک به نزدیک ساختن آزادی گروگانهای ایالات متحده که اعتقاد بر آن بود که در لبنان توسط گروه‌های طرفدار ایران نگهداری می‌شوند، تفسیر می‌شد.

اگرچه این عوامل ممکن است بر ایالات متحده در مجرایابی استراتژیکی به ایران در اواسط دهه ۱۹۸۰، تأثیر گذاشته باشد، متغیرهای مهم دیگری وجود داشتند که در زمینه فروش سلاح به جمهوری اسلامی بر دولت تأثیر گذاشتند.

در طی تابستان ۱۹۸۵، تحلیل‌گران در شورای امنیت ملی ریگان و سازمان سیا گزارشی را آماده کردند که سقوط قریب‌الوقوع آیت‌ا... خمینی و حکومت مذهبی ایران را پیش‌بینی می‌کرد(125). تحلیل‌گر مسایل ایران در سازمان سیا، گراهام فولو[2]، مبارزه‌ای سخت و کشمکش بیرحمانه را بر سر قدرت، به عنوان نتیجه مرگ و سقوط حکومت ایران پیش‌بینی کرد(126) و شورای امنیت ملی براساس اطلاعات جاسوسی، پیش‌بینی کرد که اگر ایران

1- Iran-Contra 2- Graham Fuller

تجزیه شود، منافع دراز مدت ایالات متحده تهدید خواهد شد(127).

در واقع تحلیل‌های مذکور در این گزارش‌ها، ناقص بودند، اما با وجود این به اتخاذ تصمیمی که منجر به فروش سلاح توسط دولت ریگان به جمهوری اسلامی شد، کمک نمودند(128). توضیحی دیگر برای فروش سلاح ایالات متحده به ایران بر این تئوری استوار است که هدف اصلی مجرایابی ژئوپولتیکی یا گشایش ژئوسیاسی دولت ریگان به جمهوری اسلامی، تشویق یک کودتای نظامی بود که کسان یا گروهی را که دشمنی و خصومت کمتری با ایالات متحده و اسرائیل دارند، به قدرت برساند(129).

این امید وجود داشت که سلاح‌ها به دست رهبران کودتا منتقل شود. همچنین فرض می‌شد که فروش سلاح از طریق مشغول ساختن عراق به جنگ با ایران، برای تضعیف جناح شرقی مخالفین عرب اسرائیل، به اهداف ژئوپولتیکی اسرائیل خدمت کند. چنانکه بعداً آشکار شد، اسرائیل در انتقال سلاح به ایران و تقویت سیاست‌های ایالات متحده نسبت به ایران نقش مهمی بازی کرد(130). بدون توجه به علل مسئله ضدایران، افشاء معاملات محرمانه دولت ریگان با حاکمان جمهوری اسلامی[1]، گردابی سیاسی ایجاد کرد که به گرایشی دیگر از جانب ایالات متحده به سوی عراق منجر شد.

دولت ریگان با اتخاذ موضعی منفعل‌تر نسبت به عراق و سرکوب کردهایش، از پیامدهای مسئله ضدایران فاصله گرفت. علاوه بر گزارش‌های سازمان‌های مستقل حقوق بشر دربارهٔ تخریب روستاهای کرد توسط عراق، ایالات متحده گزارش‌های دست اولی از مقامات بررسی‌کننده خود در اختیار داشت که اتهامات وارده به رژیم بعثی را از جانب سازمان‌های مستقل تائید و تصدیق می‌کرد. به عنوان مثال، پیتر گالبرایت[2]، عضو حرفه‌ای کارکنان کمیته روابط خارجی، که در سال ۱۹۸۷ از کردستان عراق دیدن کرد، گزارشی جامع و منسجم را تهیه کرد که تخریب روستاهای کرد توسط عراق را مستند

۱- مشهور به رابطه خمینیسم ـ ریگانیسم (مترجم).

2- Peter Galbraith

می‌ساخت.

طبق بیان گالبرایت: «کردستان عراق نوعی سکوت وهم‌آور و زیبائی دارد، اما آنچه که زمانی منطقه‌ای پر از روستا و زندگی و در حدود ۲ میلیون نفر بوده است به ناگهان خالی شده است. روستاهای کرد که تقریباً از زمان‌های سابق در آنجا بوده‌اند، ساکنانشان به اردوگاه‌های متمرکز که با عجله در اطراف چند شهر بزرگ بنا شده‌اند، منتقل شدند.»(131).

اگرچه سنای ایالات متحده قطعنامه‌هائی را با هدف تنبیه عراق، خصوصاً بعد از آنکه گزارشاتی در مورد استفاده از گاز شیمیائی علیه کردها آشکار شد، تصویب کرد، اما ریگان و بوش هیچ‌کدام اقدامی مؤثر به عمل نیاوردند، تنها بعد از اشغال کویت توسط عراق، در ۱۲ اوت ۱۹۹۰، بود که دولت بوش سیاست خوش‌بینانه و نوازش‌گرانه خود را نسبت به عراق و صدام حسین تغییر داد. البته تنها دلالان قدرت در واشنگتن بودند که در برابر شرارت‌های عراق ساکت و خاموش ماندند. چنانکه کریستوفر هیچنز[1] به تندی با لحنی نیشدار اظهار داشت:

> چه تعداد از افراد گروه فشار و دست‌فروش‌های سلاح، چه شب‌هائی را سر میز شام، نزار حمدون، سفیر عراق در ایالات متحده در واشنگتن، صرف کردند؟ و تصور می‌کنید چند بار از حمدون، دربارهٔ تداوم کشتار و قتل عام مداوم کردها، شامل زنان و کودکان بی‌سلاح، توسط حکومتش پرسشی مطرح می‌شد(132)؟

برخی نخبگان سیاسی کار که اسیر لفاظی ضد ایرانی خود شده‌اند، دولت را برای تعقیب یک سیاست خارجی طرفدار بعث تشویق می‌کردند.

دوباره اظهارات متذکرات کریستوفر هیچنز ارزش تکرار را دارند:

> دیدن برخی از طرفداران سینه‌چاک سابق صدام می‌تواند سرگرم‌کننده باشد، اجازه دهید بیانیه نشریه جمهوری جدید را در ۲۷

1- Christophir Hichens

آوریل ۱۹۸۷ آشکار کنم که در آن به گونه‌ای، کوششی را تحت عنوان «پشتیبانی از عراق» توسط دانیل پایپس[۱] و لوری میلروئی[۲] افشا کنیم؛ که این مفسران مؤسسه شناخته شده، تحت عنوان فرعی اجتناب‌ناپذیر «اکنون زمان انتقاد و حمله ایالات متحده است» موفق شدند تا سه سال پیشتر، بحران اخیر و حمله عراق به کویت را پیش‌بینی کنند. متاسفانه آنان نام دشمن را اشتباه گرفتند(133).

در موردی دیگر، به همان نحو، گزارشی که توسط سه تحلیل‌گر نظامی در کالج جنگ ارتش ایالات متحده آماده شد و درست قبل از اشغال کویت از جانب عراق منتشر شد، با این ادعا که صدام حسین از حمایت مردمی قابل توجهی برخوردار و بهره‌مند است، از وی حمایت کرد. گزارش نتیجه می‌گرفت که: بنابراین ما امروزه در عراق رژیمی داریم که به حمکرانی‌اش و حکومتش را مشروع و قانونی نکرد می‌نگرد و ارتشی که قابل اعتماد و حامی سیاست رژیم است، به موجب آن تمام مخالفت‌های داخل عراق از بین رفته است. جنبش کرد شکست داده شد.... عراق امروز، همان موجودیتی نیست که در زمان آغاز جنگ با ایران در سال ۱۹۸۰ بود... ما باید برای درک و قدردانی از وسعت و دامنه این تغییرات، هر آنچه در توان داریم انجام دهیم» (134). گزارش، در زمینه استفاده عراق از سلاح‌های شیمیائی با بیان اینکه شواهد قاطعی وجود ندارد که بغداد علیه جمعیت کرد خود از گاز سمی استفاده نموده، درصدد تبرئه حکومت بعثی برآمد. نویسندگان این گزارش وزارت دفاع آمریکا، پنتاگون، توجیه غالباً ذکر شده صدام حسین را برای دارا بودن سلاح‌های شیمیائی تکرار کردند:

بغداد در مورد خاص، داشتن و دارا بودن سلاح شیمیائی توسط امنیت ملی را به عنوان توجیهی مطرح ساخته و استدلال نموده است که سلاح‌های شیمیائی پاسخی به ایرانیان متعصب مذهبی می‌باشند. سلاح‌های شیمیائی،

1- Daniel Papes

2- Laurie Mylroie

ایرانیان متعصب مذهبی را به هراس می‌اندازند و از این‌رو برای درهم شکستن تلاش و حملات موج انسانی آنان مؤثر است. با نگرش از این دریچه و زاویه دید، می‌توان گاز را به عنوان عامل مهمترین باز دارنده عراق دید(135).

با توجه به این تحلیل‌ها، اقدام صدام حسین که با وقاحت و با مصونیت خاص و نسبی، به استفاده از سلاح‌های شیمیائی متوسل شود، بعید غیرمنتظره نبود.

۵.۳. حمله به کویت، جنگ خلیج و شورش کردها[1]

بعد از چندین هفته، در دوم اوت ۱۹۹۰، اتهامات تلخ توسط صدام حسین علیه حکام کویت به‌خاطر افزایش تولید نفت، پائین آوردن قیمت ها، و از این‌رو فقیر کردن و تضعیف عراق که نیاز به عایدات بیشتر نفتی جهت تأمین مالی پروژه بازسازی بعد از هشت سال جنگ با ایران، کشور همسایه، داشت، نیروهای عراقی کویت را اشغال کردند. صدام حسین بعد از اشغال کویت، ادعای قدیمی عراق را نسبت به کویت احیا کرد و آن را به عنوان استان نوزدهم عراق اعلام کرد(136). بوش دستور صف‌آرائی شمار بزرگی از نیروهای هوائی، دریائی و زمینی ایالات متحده را در داخل و اطراف عربستان سعودی، تحت عملیات «سپر صحرا» صادر کرد. هنگامی‌که در ژانویه ۱۹۹۱، با شروع جنگ از جانب متحدین علیه عراق، عملیات سپر صحرا تبدیل به توفان صحرا شد، ایالات متحده پانصد هزار نفر را در شبه جزیره عربستان مستقر ساخته و آرایش قشون داده بود.

بوش با بزرگترین صف‌آرائی نیروهای ایالات متحده در خاورمیانه، از زمان اوج جنگ ویتنام، چهار هدف را مشخص کرد:

۱. عقب‌نشینی بی‌قید و شرط نیروهای عراقی از کویت ۲. حفظ جان و زندگی شهروندان آمریکائی در کویت و عراق ۳. دفاع از عربستان سعودی و تعهد

1- The Invasion of Kuwait, the culf wal and the kurdish revolt

نسبت به امنیت و ثبات خلیج و ۴. به حالت اول بازگرداندن خانواده الصباح[1] به عنوان حکومت قانونی و مشروع کویت(137) شاید پنجمین هدف، اما بیان نشد، در مقابله و رویارویی با تهاجم عراق به کویت، سرنگون ساختن و براندازی رژیم صدام حسین بود. البته، متأسفانه در هیچ جای اهداف و برنامه کار ایالات متحده، از کمک به نهادها و نیروهای دمکراتیک مردمی یا کمک به مبارزه مردم خاورمیانه برای حق خودمختاری کرد، سخنی به میان نیامد. ایالات متحده با آگاهی از سوابق و گزارشات حقوق بشر و ماهیت غیر دمکراتیک عربستان سعودی و کویت، شاید در این رابطه از دخالت خود امتناع کرد.

رژیم عراق که در طی دهه ۱۹۸۰، از جانب ایالات متحده مورد حمایت قرار گرفت، یک‌شبه به یک موجود شیطانی و اهریمنی با جاه‌طلبی‌های یک ابرقدرت مبدل شد. گزارشات مبنی بر استفاده عراق از سلاح‌های شیمیائی علیه کردها و ایرانیان، که فراموش شده و نادیده گرفته شده بودند، بر رسانه‌های ارتباط جمعی و چاپی و الکترونیک ایالات متحده ظاهر شدند. انگار انتشار رمان یا افشاگری‌های جدیدی بودند. دیکتاتوری عراق به عنوان هیتلر دوم، از جانب دولت بوش توصیف شد و به تهدیدی جدی و جهانی تبدیل شد... «عراق به‌خاطر رهبر منزوی و منفورش، پاک و محو شده و به پوچی کشانده شد»(138). گروهی از تحلیل‌گران در محکومیت عراق هم‌آواز و هم‌صدا شدند. گروهی از افراد در محافل آکادمیک، چه روزنامه‌نگاری و چه سیاست‌گذاری که در دهه ۱۹۸۰ از این یا آن را ه از سیاست خارجی صدام حسین پشتیبانی کرده بودند، بدون ناراحتی وجدان و تأسف به این حرکت مخالفت پیوستند.

در صبح اشغال کویت توسط عراق، جلال طالبانی که در منزل خود در دمشق بود، توسط یک دوست از آخرین حرکت صدام حسین مطلع شد.

1- al-sabah

برطبق گزارشات، رهبر کرد عراق با شنیدن این اخبار با این فکر که صدام حسین مرتکب یک اشتباه بزرگ تاریخی شده است، مکرراً ابراز خشنودی می‌کرد و پیش‌بینی کرد که این امر منجر به سقوط وی خواهد شد(139) در ۱۲ اوت ۱۹۹۰، طالبانی دومین سفر خود را به ایالات متحده، در طی ۲ سال انجام داد. به امید جلب حمایت ایالات متحده از اتحادیه میهنی کردستان، بر طبق روایتی، طالبانی با مقامات نیمه رسمی وزارت خارجه ملاقات کرد و پیشنهاد داد که به‌منظور کاهش فشار بر نیروهای ایالات متحده مستقر در عربستان سعودی در عرض چند هفته در شمال عراق ارتشی سی هزار نفره را سازمان‌دهی کند. طالبانی همچنین پیشنهادی جهت آغاز و انجام حملات چریکی در شهرهای عراق و تلاش برای به قتل رساندن صدام حسین از طرف ایالات متحده را ارائه داد.

مقامات ایالات متحده حاضر به پذیرفتن پیشنهادات طالبانی نبودند. و سبب شد که دستیار طالبانی در عوض، به انجام یک معامله با صدام اقدام نماید، زیرا در این جهان دشمنان دائمی وجود ندارند(140). در ضمن طبق اخبار، طالبانی در ایالات متحده با سناتور کلای بورن پل[۱]، رئیس کمیته روابط خارجی سنا و سناتور جان کری[۲]، رئیس کمیته فرعی تروریسم، نیز ملاقات کرد. هیچ‌کدام از سناتورها درگیری و دخالت‌ها ایالات متحده را در شورش مسلحانه کردها علیه صدام حسین تائید نکردند و در مورد تهیه پشتوانه و کمک مالی ایالات متحده به جنبش‌های اپوزسیون عراق را نیز وعده ندادند(141).

با شروع حملات متحدین علیه عراق، کردها بیم داشتند که قربانی جنگی باشند که از آن حمایت نکرده‌اند.

به‌طور مشخص، کردها در مورد پیامدهای بمباران‌هائی که از پایگاه هوائی اینجرلیک[۳] در ترکیه علیه اهدافی در مناطق کردنشین شمالی و غرب عراق

1- Claiborne Pell   2- John kerry

3- Ingirlik

صورت می‌گرفت، نگران بودند.
آنان همچنین از واکنش شدید عراق در برابر ترکیه، که منجر به حملات متقابل ترکیه می‌شد، بیم داشتند. چنانکه یک وکیل حقوق مدنی کرد اظهار داشت «ما به جنگ به عنوان یک فاجعه و مصیبت می‌نگریم.... اگر ترکیه با عراق بجنگد، عمدتاً مردم کرد هستند که صدمه خواهند دید»(142)، مسعود بارزانی با رد فشار خارجی جهت گشودن و باز نمودن جبهه دوم علیه نیروهای صدام درصدد برآمد مناطق کرد عراق را از حوزه جنگ دور نگهدارد. نگرانی اصلی بارزانی آن بود که اگر جبهه دومی ایجاد شود، ممکن است صدام حسین با استفاده از سلاح‌های شیمیائی علیه روستاهای کرد، چنانکه در ۱۹۸۸ چنان کرد، تلافی در آورد(143).
با وجود تردید اولیه مسعود بارزانی برای گشودن جبهه دومی علیه صدام حسین، کردهای عراقی در مارس ۱۹۹۱، بعد از شکست نظامی صدام توسط نیروهای تحت رهبری ایالات متحده در صحنه جنوبی، مجدداً قیام کردند. یک ایستگاه رادیوئی سازمان سیا که از جده در عربستان سعودی پخش می‌شد، به مدت چندین هفته قیام کردها را تشویق می‌کرد و کردها به این نتیجه رسیدند که باور کنند اگر در انجام یک قیام علیه حکومت عراق پیشقدم شوند، کمک خارجی دریافت خواهند داشت(144).

کردها در ابتداء کنترل چند شهر را به‌دست گرفتند، اما توسط نیروهای عراقی که از زمین و هوا به آنان حمله می‌کردند به عقب رانده شدند. در نتیجه بار دیگر روستاهای کرد ویران شدند و مهاجرت دیگری از آوارگان کرد شروع شد. کردها هنگامی‌که دریافتند بی‌دفاع هستند تقریباً حدود ۵۰۰/۰۰۰ نفر به ترکیه و ۱/۵ میلیون نفر هم به ایران فرار کردند. بنابراین شمار تلفات کردها در مقایسه با جنوب ویران شده شیعه‌نشین، که از فشار بمباران‌های متحدین به لطمات سختی دچار آمده برد، کاهش یافت(145) بار دیگر هراس و ترس از انتقام، به عنوان عامل اصلی فرار و مهاجرت کردها، در مارس و آوریل ۱۹۹۱، ظاهر شد. پسرعموی صدام حسین، علی حسن

مجید[1]، که مسئولیت و رهبری حملات گاز سمی علیه کردها را در ۱۹۸۸ به‌عهده داشت، بعد از شروع قیام کردها، به وزارت کشور گمارده شد.

طبق گزارش‌های عینی، وزیر جدید کشور به کرکوک مسافرت کرد و شمار بزرگی از جوانان را گرد هم آورد و آنان را از عواقب و نتایج سخت در پیش‌رو آگاه ساخت. که تا زمانی که آنان قیام‌شان را متوقف ننمایند، دامن گیرایشان می‌شود(146). بنا بر نظر شاهدان عینی کرد، از اوایل مارس یعنی هنگامی‌که قیام شروع شد، مردم در دسته‌های بزرگ از کرکوک و دیگر شهرهای کرد فرار کرده بودند، در سلیمانیه، بسیاری از مردم در سوم آوریل، درست قبل از رسیدن عراقی‌ها و شروع به بمباران شهر فرار کردند. روایات شاهدان عینی بین‌المللی حاکی از آن بود که مردم می‌ترسند که آنچه در کرکوک رخ داد در سلیمانیه اتفاق بیافته، و قبل از اینکه بمب‌های ارتش عراق بر سر آنان فرود آید از شهر فرار کردند(147).

علاوه بر آن، مرعوب ساختن جمعیت غیر نظامی، تنبه و مجازات صدام حسین در مورد قیام کردها، شکاف‌های عمیقی در اپوزیسیون به جای گذاشت. برخی از اعضای اپوزیسیون و مخالف کرد، هنگامی‌که به کردهائی که به عنوان مستخدم غیرنظامی یعنی خدمتگزار شخصی برای حکومت و یا در پالایشگاه‌های نفت کار کرده بودند، با تهدید و فشار رفتار کردند، اوضاع را بدتر از وضعیت موجود خود ساختند. در هر صورت، موفقیت و عملکرد نیروهای عراقی در فرو نشاندن شورش کردها و وخامت و وضعیت نامناسب آوارگان دو گروه اصلی درون جبهه کردستان عراق، اتحادیه میهنی کردستان و حزب دمکرات کردستان، را وادار کرد تا خواستار صلح با رژیم عراق باشند. بسیاری از کردها احساس کردند که برای امضا کردن با صدام حسین شکست خورده و تأیید توافقنامه‌ای که چشم‌اندازهای کسب خودمختاری را در درون یک عراق فدرال به حداکثر برساند، زمان مناسبی است. به علاوه، کردها

1- Ali Hassan Majid

استدلال کردند که اگر کس یا گروه دیگری در بغداد به قدرت برسد، تضمینی برای اینکه آنان به همان شیوه صدام‌حسین نسبت به کردها رفتار نکنند، وجود نخواهد داشت. برخی از رهبران کرد نیز فکر کردند که «بدون یک توافق صلح‌آمیز و راه‌حل مسالمت‌آمیز، مشکل همیشگی آوارگان وجود خواهد داشت که زمینه مساعدی را برای قدرتهای خارجی جهت استثمار و بهره‌برداری از وضعیت کردها و برای رشد انواع گرایشهای منفی» درمیان جمعیت آواره ایجاد می‌کند(148). انگیزه دیگر برای تجدید رابطه عراق و کردها، بهای سنگینی بود که سربازان کرد به‌واسطه خدمت در ارتش عراق در خلال جنگ خلیج پرداختند.

بنا بر تخمین و برآوردی ساده، دویست هزار کرد، اعضای ارتش اشغالگر عراق در کویت بودند، اگرچه آمار تلفات در دسترس نیست، اما می‌توان پذیرفت که در میان چندین هزار سرباز عراقی که در خلال بمباران‌های شدیدِ هدف‌های عراقی در طول دوران جنگ کشته شدند، سربازان کرد وجود داشتند. بسیاری از فراریان گزارش شده ارتش عراق که با سلاح‌هایشان به ایران فرارکردند، سربازان کرد بودند(149). شیخ سعودالصباح[۱]، سفیر کویت در ایالات متحده، در مصاحبه‌ای با روزنامهٔ امریکای امروز[۲] ادعا کرد که هشتاددرصد از سربازان اشغالگر عراق که به کیان کویت تجاوز و آن را غارت و چپاول کردند، کرد بودند.... من شخصاً به اندازه شما نسبت به کردها دلسوزی ندارم و با آنها اظهار همدردی نمی‌کنم.... آنان بسیار بیرحم هستند، آنان از بقیه عراقی‌ها خشن‌تر هستند.... کردهائی هستند که همه چیز را دزدیدند و غارت کردند(150).

به‌طور غیر منتظره چنین احساساتی شبیه اصل حکومت عراق و مسئولیت جمعی آنان بود، که هنگام مجازات جمعیت کرد از آن استفاده می‌کرد، بنا به گفته سمیرالخلیل، این اصل به صورت قانونی به رسمیت

1- Shaikh Saud al-Sabah

2- USA Today

شناخته شده بود و به‌گونه‌ای منظم در داخل عراق علیه کردها انجام شد. این اصل به‌خاطر سرپیچی یک یا چند عضو گروهی تقصیر و گناه را به تمام خانواده‌ها و یا گروه‌ها انتقال می‌داد(151).

اولین دور مذاکرات عراق و کردها در اواخر آوریل ۱۹۹۱ در بغداد، بین مقامات بعثی و دسته‌ای از مذاکره‌کنندگان کرد به نمایندگی جبهه کردستان به ریاست جلال طالبانی برگزار شد. دیگر اعضای هیئت کرد، شامل رسول مامند[۱]، دبیر کل حزب سوسیالیست کردستان[۲]، نچیروان بارزانی[۳] - برادرزادهٔ بارزانی، نمایندگی حزب دمکرات کردستان سمی عبدالرحمان[۴] دبیر کل حزب خلق کردستان بود. حضور و وجود نمایندگان گروه‌های مختلف کرد به عنوان اعضای هیئت مذاکره کننده، به این منظور بود که نشان دهند که کردها جبهه‌ای متحدند.

طالبانی مواظب بود که انتظارات و توقعات را افزایش ندهند و مطرح نسازند. وی اصرار داشت که وی فقط به صورت ساده با عراقی‌ها مذاکره می‌کند و قصد امضاء توافقنامه‌ای را با حکومت ندارد. با این حال وی حالتی جدید از واقع‌گرائی و واقع‌بینی را در ارتباط با به رسمیت شناختن خودمختاری کردها را در بغداد بیان و توصیف کرد. همچنانکه جریان مذاکرات و گفتگوها پیش می‌رفت، طالبانی اظهار داشت که وی قبلاً چنین شیوه برخورد مثبتی را هرگز ندیده است. «ما نتوانستیم نیروهای بعثی را سرنگون کنیم و آنها هم نمی‌توانند ما را شکست دهند. بنابراین ما هر دو به‌دنبال راه‌حل دیگری هستیم که راه‌حل مسالمت‌آمیز و صلح می‌باشد»(152). طالبانی و همکارانش در پاسخ به انتقاد از پیشنهادهایش در برابر صدام حسین، خصوصاً از جانب اپوزیسیون شیعه در جنوب، جواب دادند که هر کس در موقعیت آنان به‌خاطر جلوگیری از یک تراژدی مصیبت‌بار همان کار را انجام می‌داد. «ما نمی‌توانیم ارمنستان دیگری را با بی‌سکنه کردن کردستان

1- Rasoul Mamand
2- Kurdish Socialist Party
3- Nashirwan Barzani
4- Sami Abdul Rahman

بپذیریم. در غیر این‌صورت من مخالف مذاکرات خواهم بود. اما نمی‌توانیم همانند یک حزب سیاسی عمل کنیم، ما سه میلیون آواره را داریم که درباره‌شان باید فکر کنیم. اما می‌خواهم که آنان به خانه‌های خود بازگردند و آنها را بازسازی کنند.... ما دولت‌دوستی نداریم که به ما کمک کند... اگر ما از جانب دیگران حمایت می‌شدیم، طبعاً می‌توانستیم برای مدت طولانی بجنگیم، اما بدون وجود مردم کرد در خانه‌هایشان، ما نمی‌توانیم هیچ کاری را انجام دهیم»(153)

علی‌رغم شروع مذاکرات بیشتر، کردها شک داشتند که موفق شوند و بتوانند به مخالفت با رژیم ادامه دهند. برای برخی ناظرین مذاکرات با صدام حسین اعتراضی بود به شکست جنگجویان کرد و دست زدن به یک جنگ پایدار و متحد و تمام عیار علیه رژیم. حتی هنگامی‌که کردها، شهری را اشغال می‌کردند قادر به حکمرانی بر آن و استقرار نظم در آنجا نبودند. بنا به بیان یک پیرمرد کرد حسن «بین طایفه‌ها و قبایل شکل رسمی و شناخته شده‌ای از همکاری وجود نداشت، آنان نمی‌دانستند که چگونه تانک‌ها و هواپیماها و هلی‌کوپترهای تصرفی از عراقی‌ها را بکار اندازند و از آن غنیمت‌ها استفاده کنند»(154).

این احساسات توسط جلال طالبانی، هنگامی‌که از فقدان اتحاد و انسجام سازمانی کردها اظهار تأسف کرد، منعکس شد(155).

هیئت مذاکره‌کننده کرد، تحت رهبری طالبانی، توافقنامه‌ای با حکومت عراق امضاء کرد. لیکن دور دیگری از گفتگوهای عراق و کردها در ژوئن ۱۹۹۱ شروع شد. این بار مذاکرات توسط مسعود بارزانی رهبری و سرپرستی شد، که هنگامی‌که حزب دمکرات کردستان قریب‌الوقوع بودن امضاء یک توافقنامه بر سر خودمختاری کردستان را اعلام کرد، مذاکرات وی این خوش‌بینی را ایجاد کرد که صلح نزدیک است. موقعیت کرکوک که بسیاری از مذاکرات قبلی را لاینحل گذاشته و به بن‌بست کشانده بود، امری غیرقابل حل باقی ماند و سبب معامله قریب‌الوقوع مخالفان و اپوزیسیون با صدام حسین

می‌شد. درهمان زمان، ایران تشکیل جنبش اسلامی کرد را در مخالفت با هر امتیازی به رژیم عراق تشکیل داد(156). گروه جدید که قرار بود توسط احمد بارزانی رهبری شود، تمام عناصر اسلامی را که مصالحه و سازش با رژیم بعثی را رد کرده بودند در بر می‌گرفت.

علت اصلی مخالفت ایران، این مورد در توافقنامه بود که کردها را متعهد می‌ساخت که در جنگ با شیعیان جنوب به نیروهای صدام حسین بپیوندند. ایران، همچنین باترغیب کردها برای حمله به نیروهای مجاهدین در داخل عراق قصد داشت که از همکاری نزدیک رژیم عراق با اپوزیسیون ایرانی یعنی سازمان مجاهدین خلق بهره‌برداری نماید. گزارش‌های شاهدان عینی که مشارکت سازمان مجاهدین را در کنار ارتش عراق علیه قیام کردها آشکار ساخت به هدف ایران یاری رساند. روزنامه‌نگار انگلیسی، دیوید هیرست[1] از واقعه‌ای گزارش داد که در آن پیش‌مرگه‌های کرد، هفتاد و پنج جنگجوی مجاهدین طرفدار ایران «شامل هفده زن» را در مدرسه‌ای بدام انداخته و تمام آنان را به گلوله بستند و به کام مرگ فرستادند(157).

گرچه جزئیات توافقنامه بارزانی با حکومت عراق آشکارا بیان نشد، اما مذاکره کننده‌گان کرد چهارچوب کلی توافق را آشکار و اعلام کردند:

۱. جبهه کردستان متعهد به حمایت از انقلاب ۱۹۶۸ که حزب بعث را به قدرت رساند، خواهد بود (و بارزانی گفت، در توافق وی با صدام، خواستار جدا کردن حزب بعث از حکومت بوده است.)

۲. جبهه کردستان، برای تماس با حکومت‌ها و سازمان‌های خارجی نیاز به اجازه بعث خواهد داشت.

۳. جبهه [کردستان] ملزم به پشتیبانی از حزب بعث بر علیه تمام دشمنانش خواهد بود که در وهله اوّل منظور ایران خواهد بود. ثانیاً [لازم خواهد بود] که کردها به سرکوب شیعیان در جنوب کمک کنند.

1- David Hirst

۴. تمام زندانیان سیاسی کرد فوراً آزاد خواهند شد.

۵. ایستگاه‌های رادیویی مخفی کردها بسته خواهد شد و به گروه‌های کرد در ایستگاه‌های رادیو و تلویزیون حکومتی در منطقه کردستان وقت داده خواهد شد.

۶. هنگامی‌که فروش نفت از سرگرفته شود، بغداد و کردها درباره یک دستور جهت واگذاری تقسیم سهمی از عایدات با حکومت منطقه‌ای مذاکره خواهند کرد.

۷. بغداد، جبران و تاوان خرابی منازل کردها را پرداخت خواهد کرد و به خاطر رنج و شکنجه‌ای که از دست حکومت مرکزی کشیده‌اند غرامت می‌پردازد.

۸. بزرگان کرد به مدت سه ماه بر منطقه حکم خواهند راند، که بعد از آن در مناطق خودمختار کردستان انتخابات برگزار خواهد شد. انتخابات ملی بین شش تا دوازده ماه برگزار خواهد شد (158).

تا مدتی به نظر می‌رسید که تمام شریکان در جبهه کردستان عراق، قصد دارند با مسعود بارزانی و امضاء یک موافقتنامه صلح با بغداد موافقت کنند. اما اتحادیه میهنی کردستان به رهبری جلال طالبانی، طرح بارزانی را رد کرد. در عوض در اعلامی غیرمنتظره و تعجب‌آور از ترکیه، طالبانی پیشنهاد کرد که ترکیه نقشی فعال‌تر در حل مشکل کرد عراق به عهده بگیرد و از عبدالله اوجالان[۱] و حزب کارگران کردستان[۲] برای ادامه مبارزه کردها علیه دولت ترک انتقاد کرد (159). بار دیگر کردها قربانی رقابت‌های شخصی و گروهی خود شدند.

در ژوئیه ۱۹۹۱، مذاکرات در مورد خودمختاری کردستان از بغداد به شهر اربیل در کردستان منتقل شد که در آنجا رهبران کرد با عزت ابراهیم[۳]، شخص بعد از صدام حسین، در شورای رهبری انقلابی حاکم دیدار و ملاقات

1- Abdullah Ocalan 2- P.K.K

۳- مرد شمارهٔ دو حزب بعث عراق.

کردند. کردها علاوه بر خواسته‌های خودمختاری انجام گرفته در مذاکرات قبلی، طرح پیشنهادی جدیدی را برای استقرار دمکراسی در عراق که اکثریت سرکوب شده شیعه را در بر می‌گرفت، مطرح ساختند(160).

هرچند توافقی حاصل نشد، اما شاید عراقی‌ها به سبب غفلت، به حضور مسلحانه بیشتر کردها در منطقه، از جمله شهرهای مهم اربیل و سلیمانیه، اجازه دادند. مجاورت و نزدیکی زیاد پیش‌مرگه‌های مسلح به نیروهای عراقی، سبب تعداد زد و خورد در بین دو طرف شد. در روز ۲۱ ژوئیه پس از سه روز جنگ، پیش‌مرگه‌ها، عمدتاً از حزب دمکرات کردستان نیروهای عراقی را از شهر سلیمانیه اخراج کردند(161).

از زمان قیام ماه مارس، این اولین باری بود که یک شهر مهم کرد، توسط نیروهای کرد مجدداً بازپس گرفته می‌شد. حکام و مقامات عراقی، ایران را متهم به تحریک کردها به حمله به عراقی‌ها از طریق فرستادن پول، عوامل نفوذی و سلاح برای کردها نمود. این اتهام دخالت در امور داخلی عراق به شدت از جانب ایران انکار و تکذیب شد و دولت حکومت مذهبی، عراق را متهم کرد که به‌خاطر عدم توانائی‌اش در حل مشکل کردها به صورت مسالمت‌آمیز است که، عوامل خارجی را مقصر می‌داند(162). بعد از تصرف سلیمانیه، شگفت و طرفه‌تر آن که، پیش‌مرگه‌ها، ناچار به تأمین حفاظت امنیتی برای مقامات رسمی شدند، که شامل فرماندار سلیمانیه بود. که توسط حکومت گمارده شده بود. قیام کردها در عراق و مشکلات بعدی پناهندگان و آوارگان در بعد از جنگ خلیج، ایالات متحده و متحدانش را در جنگ برای ترکیه دچار چالش مهمی کرد.

ترکها از هجوم ۵۰۰/۰۰۰ آواره و پناهنده کرد به کشورشان خشنود و خرسند نبودند. در واقع آنان با ورود دسته‌جمعی کردها به داخل ترکیه، مخالف بودند و مرزهایشان را بلافاصله چند روز، بعد از ورود اولین موج آوارگان به جنوب شرق ترکیه، بستند. در همان زمان حکومت ترکیه که از این واقعیت، که افزایش خودمختاری برای کردهای عراقی، انعکاس‌هائی غیر

قابل پیش‌بینی را در میان جمعیت سرکش ترکیه خواهد داشت، هراسان و اندیشناک بود؛ به گفتگوی محرمانه و مخفیانه با رهبران کرد عراقی ادامه داد. تصمیم اوزال[۱]، نخست‌وزیر ترکیه، مبنی بر انجام گفتگو با کردهای عراقی ظاهراً بر این فرض استوار بود که آنان در آستانه و شرفِ کسب خودمختاری هستند و حتی ممکن است استقلال خود را از عراق، که حکومت ترکیه با آن مخالف بود، اعلام کنند(163).

وانگهی ترک‌ها می‌خواستند که از ایجاد اردوگاههای دائمی و نیمه دائمی آوارگان و فلسطینی شدن آنها، که در آن اردوگاه‌ها محل پرورش چریک‌های کردی خواهند شد که در کنار پیش‌مرگه‌های طرفدار اوجالان[۲] برعلیه ترکیه خواهند جنگید، جلوگیری کنند. آنکارا همچنین بیم داشت که اگر غرب از آرزوهای ناسیونالیستی کردها حمایت کند اردوگاه‌های آوارگان «منبع جدیدی برای اختلاف بین ترکیه و غرب خواهد شد»(164). عاملی دیگر که ترکیه را به مخالفت با ورود انبوه آوارگان کرد وادار کرد، این بود که این کشور به مهاجرت دسته جمعی آوارگان به عنوان توطئه‌ای عمدی و از پیش تعیین شده از جانب صدام حسین، برای بی‌ثبات کردن ترکیه می‌نگریست. یک افسر بلند پایه ارتش ترکیه، اعتقاد داشت که اگر صدام می‌خواست از مهاجرت انبوه کردها از عراق جلوگیری کند، وی براحتی و آسانی می‌توانست به نیروهای عراقی، دستور محاصره کردها را صادر کند، تا اینکه به طرف مرز ترکیه به آنان فشار آورد(165).

برخلاف انتظار برخی از خارجیان، فشار برای جلوگیری از سیل عظیم کردهای عراقی به داخل ترکیه در بعد از جنگ خلیج از جانب محافل کرد در ترکیه نیز وارد شد. این امر یکی از موارد اندکی را نشان داد که در آن منافع کردهای ترکیه و دولت آن همسو شد. چنانکه یک عضو کمیته کردستان، اظهار داشت: «اگر حکومت ترکیه مرزها را باز کند، .... جهان این مساله و

1- Ozal
2- P.K.K

مشکل را فراموش می‌کند.

و مشکل مسئله آوارگان، پول خواهد بود و ما کردها سرزمین خودمان را باید فراموش کنیم» (166). هنگامی‌که نیروهای متحدین یک منطقه امن یا پناهگاه امن در عراق ایجاد کردند و هفده هزار نفر را در آنجا جای دادند و مستقر ساختند، ترکیه از این اقدام استقبال کرد. اما اصطکاک و عدم تفاهم ایجاد شده به‌واسطه حضور نیروهای غربی نزدیک مرز عراق و ترکیه به ناراحتی‌هائی در میان کردها بر سر حاکمیت چنین نیروئی منجر شد.

رهبران اپوزیسیون و مطبوعات ترکیه شکایت کردند که «فرماندهان آمریکائی و انگلیسی، همچون اربابان استعماری رفتار و عمل می‌کنند» (167). متحدان غربی نیز در مورد این مسئله حساس بودند. هنگامی‌که یک واحد دریائی انگلیس با یک مقام بلند پایه ترک بد رفتاری کرد و از بازرسی وی از اردوگاه‌های کرد جلوگیری کرد، فوراً دستور خروج این واحد صادر شد و وزیر دفاع انگلیس، تام کینگ[1]، جهت پوزِش خواستن و عذرخواهی رسمی از حکومت ترکیه به آنکارا فرستاده شد.

چریک‌های پ.ک.ک. با متهم کردن حکومت ترکیه، به گروگذاشتن آینده کردها نزد امپریالیسم بین‌المللی و استعمار نو و فدا ساختن و از بین بردن منافع ملی و حقوق حاکمیت ترکیه، از حضور نیروهای غربی بهره‌برداری کردند.

در نتیجه پ.ک.ک. انجام یک رشته حملات به اهداف ترکیه را آغاز کرد که به قتل سه مقام بلند پایه استانی، در ۲۸ آوریل ۱۹۹۱ در سوهال[2] وکسب حمایت کلی از موضع خود در برابر حضور نظامی غرب در کردستان منجر شد (168). تجدید فعالیت پ.ک.ک. در انبوه و حجم بسیار تهدیدات ناشی از عملیات و آن، علیه تأسیسات متحدین در شمال عراق و ترکیه و علیه خائنان مسعود بارزانی و جلال طالبانی که درگیر گفتگو با حکومت‌های ترکیه و عراق

1- Tom King
2- Sohal

هستند، خود را نشان داد و بیشتر انعکاس یافت.

سرانجام، استقرار پنج هزار نیروی ایالات متحده، بریتانیا و فرانسه، در خاک ترکیه که در ژوئیه ۱۹۹۱ تحت نام رمز عملیات چکش تعادل که رسانه‌ها به آن اعطاء کردند، شروع شد، مشکل‌هایی برای ترکیه بوجود آورد؛ این نیرو که به عنوان مانع یا باز دارنده‌ای در برابر اقدامات بیشتر نظامی عراق علیه کردها در نظر گرفته شده بود، که در صورت عدم موفقیت باز دارندگی به عنوان یک نیروی واکنش سریع برای دخالت در عراق عمل کند، مخالفت داخلی را در درون ترکیه افزایش داد. مطبوعات و رهبران اپوزیسیون و مخالف ترکیه نسبت به استقرار نیرو در خاک ترکیه واکنش منفی نشان دادند.

بسیاری از ترک‌ها نه تنها بیم داشتند که اقتدار و حاکمیت کشورشان به‌واسطه حضور یک نیروی واکنش سریع غربی در کشورشان ممکن است به مخاطره بیافتد، بلکه فکر می‌کردند که برای ترکیه بدتدبیری و بی‌احتیاطی است اگر که به‌واسطه همکاری با کشورهای غربی در دخالت در امور داخلی همسایه‌اش، آن را از خود بیگانه و دور سازد، اردال اینونو[1] رهبر مخالف اپوزیسیون سوسیال دمکرات نیز به تندی گله و انتقاد کرد که ترکیه وظیفه ندارد به عنوان محافظ یک گروه قومی در کشوری دیگر عمل کند.

اگر قرار است چنین محافظتی تأمین شود، بایستی تحت نظارت سازمان ملل متحد باشد. روی هم رفته، طیف گسترده ترک‌ها که ناخشنودی خود را از دخالت کشورشان در ماجراجوئی نظامی متحدین ابراز کردند، بیم داشتند که در نهایت نیروی واکنش سریع "چکش" و ترکیه "سندان" عملیات چکش خواهد شد(169).

هنگامی‌که در فوریه ۱۹۹۱، جنگ خلیج با شکست نظامی عراق و آنچه که به تسلیم بی‌قید و شرط از جانب صدام حسین منجر شد، به پایان رسید. دولت بوش مطمئن بود که ارتش عراق، کودتائی انجام می‌دهد و صدام

1- Erdal Inonu

حسین را سرنگون خواهد ساخت. سازمان سیا برآورد کرد که در طول شش ماه تا یکسال بعد از بی‌نظمی و تسلیم آشفته و خوارکننده عراق و پذیرش شرایط تحمیلی ایالات متحده، رژیم صدام سقوط خواهدکرد(170). هنگامی‌که سقوط پیش‌بینی شده صدام حسین به واقعیت نپیوست، واشنگتن در هماهنگی با مقامات انگلستان و عربستان سعودی برای جلب‌نظر، به استقبال گروه‌های مختلف اپوزیسیون عراق، شامل گروه‌کاملاً کم اعتبار در تبعید در لبنان و سوریه، اقدام نمود.

کاووش و تحقیقات تحت رهبری ایالات متحده برای یک جایگزین مناسب هم طرفدار غرب و یا طرفدار سعودی، برای صدام حسین به‌واسطه قیام خودساخته اکثریت شیعه در جنوب، در اوایل مارس ۱۹۹۱، و اقلیت کرد در شمال، بلافاصله بعد از آن از هم گسیخته شد. ایالات متحده از بیم انحلال کشور عراق در ابتداء و آغاز، مداخله را در دفاع از قیام ضد صدام حسین ممنوع کرد. دولت بوش عدم پذیرش کمک را با این بیان که تمایل به دخالت در امور داخلی دیگر کشورها را ندارد، توجیه کرد.

در نتیجه در ۵ مارس، ۴ روز بعد از توصیه آشکار و تحریک‌کنندهٔ بوش به مردم عراق، برای خلاص شدن و رهایی از صدام، کاخ سفید بیانیه‌ای منتشر کرد که می‌گفت: «ما قصد دخالت کردن و درگیری در امور داخلی عراق را نداریم»(171).

با توجه به این واقعیت که ایالات متحده به‌طور گسترده خود را در گیر مسایل عراق کرده بود و نه تنها سرنگونی حکومت عراق را تشویق و ترغیب می‌کرد، (ندائی که لحن و تکرار آن، در سراسر تابستان ۱۹۹۱، خشن‌تر و بلندتر شد)، بلکه همچنین اقدامات مؤثر و گام‌های فعالی را برای بیشتر بی‌ثبات کردن عراق انجام داد؛ این اظهارها و گفته‌های بوش متحیرکننده بود.

عدم کمک ایالات متحده و کمبود مساعدتش به شورشیان کرد و شیعه، ارتباط اندکی با حفظ اصل به رسمیت شناخته شده عدم دخالت بین‌المللی در امور داخلی دیگر کشورها داشت. ترس از انحلال عراق و بی‌ثباتی

منطقه‌ای که چنین انحلالی ایجاد می‌کند، عامل اولیه انصراف و انحراف دولت بوش از کمک به شورشیان بود. وانگهی، دولت بوش به این نتیجه رسید که ناآرامی‌ها نمی‌توانند صدام حسین را از قدرت ساقط کنند. واشنگتن و ریاض هنوز احساس می‌کردند که اقدام به کودتا توسط افسران در کنترل یا هواخواه ایالات متحده و منافع عربستان سعودی، انتخاب ارجح و گزینهٔ بهتر است(172).

بیم ایالات متحده از ایران نیز به تردید و دودلی دولت بوش در ارائه کمک فوری به شیعیان کمک کرد. چنانکه یک مقام وزارت خارجه بیان کرد «ایالات متحده در نگرانی از به قدرت رسیدن شیعیان رادیکال و افراطی مورد حمایت ایران در عراق با عربستان سعودی شریک است»(173). هنگامی‌که قیام کردها رخ داد، ایالات متحده از سقوط کامل و اضمحلال کلی نظامی بغداد و لبنانی شدن عراق بیم داشت. علاوه بر نگرانی در دربارهٔ سرایت اثرات موفقیت قیام کردها در عراق و پیامدهای پیچیدهٔ آن برای ثبات ترکیه، دولت بوش را به اتخاذ موضعی خنثی و بیطرف ترغیب نمود. برخی استدلال کردند که حتی اگر ایالات متحده، تصمیم به دخالت گرفته باشد، هیچ تضمینی وجود نخواهد داشت که رنج کردها تسکین داده شود. چنانکه شبلی تلهامی[۱]، استاد دانشگاه کورنل[۲]، در مقاله‌ای در صفحه دوم روزنامه نیویورک تایمز، استدلال کرد که دخالت ایالات متحده، کردها را گمراه می‌سازد، زیرا ایالات متحده نمی‌تواند سیستم یا نظام سیاسی عراق را شکل دهد. درگیری ایالات متحده تنها کردها را تحریک به خونین‌تر ساختن جنگ می‌کرد و آنان بعداً به مدت چند دهه از سرنوشت خودشان مأیوس می‌شدند»(174). دانیل پایپس[۳]، از موسسه تحقیقات سیاسی در فیلادلفیا، نیز دولت بوش را از درگیر شدن جسورانه در جنگ داخلی عراق به امید در دست گرفتن کنترل کشور توسط نیروهای ایالات متحده و حکمرانی ژنرال

1- Shibley Telhami 2- Cornel University

3- Daniel Pipes

شوارتسکف[1] هشدار دارد.

پایپس همچنان ادامه می‌دهد: «رمانتیک به نظر می‌رسد، اما باید مواظب بود. مانند اسرائیلی‌ها در جنوب لبنان در نه سال قبل، نیروهای آمریکایی سریعاً خود را مورد تنفر خواهند دید.... ماندن در عراق بسیار ناراحت‌کننده و دردناک، و ترک آن بسیار تحقیرکننده خواهد بود» (175). هنگامی که وقایع داخل عراق، دولت بوش را به دخالت به مراتب بیشتر از تدارک غذا و پناهگاه برای شمار فزاینده آوارگان کرد وادار کرد و لازم شد اقداماتی به منظور اطمینان از حفاظت فیزیکی و تعیین سلامتی آنان انجام شود؛ بحث بر سر حکمت دخالت و درگیری نظامی ایالات متحده در مسایل کردستان عراق، تبدیل به بحثی آکادمیک شد.

به‌واسطه وجود هزاران کرد گرسنه و در حال مرگ که در منطقه کوهستانی بدام افتاده بودند و هر لحظه در حال شمار آنان افزایش می‌یافت، فشار بر جامعه جهانی برای دخالت، قوی‌تر شد. جامعه اروپا در گردهمائی اضطراری سران آن، در ۸ آوریل ۱۹۹۱، در لوگزامبورگ، طرح پیشنهادی از جانب جان میجر[2]، نخست‌وزیر بریتانیا، برای ایجاد یک پناهگاه امن در شمال عراق برای کردها را مورد تایید و تصویب قرار داد.

پیش‌تر طرحی مشابه از سوی اوزال، رئیس جمهور ترکیه، پیشنهاد شده بود. پناهگاه امن تحت نظارت سازمان ملل متحد، توسطّ نفراتی از نیروهای متحدین، اداره خواهد شد و متضمن روندی دو مرحله‌ای خواهد بود. مرحله اول پائین آوردن کردها از کوه‌ها و مرحله دوم مستلزم برگشت امن کردها به خانه‌هایشان خواهد بود (176). جان میجر عقیده داشت که طرح پیشنهادی وی در چهارچوب قطعنامه شورای امنیت است که کمک‌های انسان‌دوستانه را به مردم عراق مجاز می‌داند. انگلیس همچنین کنوانسیون کشتار دسته جمعی ۱۹۴۸ را به عنوان توجیه قانونی، برای اجرای طرح پیشنهادی‌اش، به‌منظور

1- Schwarz kopf
2- John Major

جلوگیری از کشتار دسته جمعی کردها ذکر کرد. ایالات متحده با اشاره به یک سابقه و مورد اخیر که در آن سازمان ملل متحد مناطق امنی را برای آوارگان هندوچین در مرز کامبوج و تایلند ایجاد کرد، از قانونی بودن ایجاد یک پناهگاه امن تحت کنترل سازمان ملل متحد در شمال عراق حمایت کرد.

دولت بوش به عراق اطلاع داد که در تلاش‌های انسان دوستانه برای کمک به آوارگان کرد مداخله نکند. ایالات متحده از پرواز ارتش عراق در بالای مدار سی‌وشش درجه شمال، که درست در جنوب اربیل واقع شده است، جلوگیری کرد؛ سپس در ۱۷ آوریل، ایالات متحده، نیروهایش را به‌منظور تأمین مکان‌هایی برای ایجاد مناطق امن برای کردها تحت حمایت سربازان ایالات متحده، بریتانیا و فرانسه، وارد شمال عراق کرد.

از همان آغاز، قانونی بودن ایجاد یک واحد مستقل ارضی خارج از مملکت و در داخل یک کشور مستقل و دارای حق حاکمیت، مورد نزاع بود. وزیر خارجه جدید عراق، احمد حسین خدیر[۱] اظهار کرد کشور وی و ملل متحد جهت بهبود بحران کردستان، از طریق اجازه به سازمان ملل متحد برای اداره مراکز انسان‌دوستانه جهت آوارگان در شمال و جنوب عراق، به توافقی رسیده‌اند.

نخست‌وزیر عراق، حمادی، قصد کشورش را برای مقاومت با وسیله و ابزار خاص خود، در برابر تجاوز نظامی غرب در کردستان عراق تکرار کرد(177).

وزارت خارجه شوروی، بیانیه‌ای منتشر کرد و در مورد قانونی بودن اقدام ایالات متحده، ابراز شک و تردید می‌کرد. سخنگوی وزارت خارجه شوروی، ویتالی چورکین[۲]، خاطر نشان ساخت که ایجاد یک پناهگاه امن بدون رضایت عراق، منشور ملل متحد را نقض و سابقه‌ای ناخوشایند ایجاد می‌کند، و علاوه بر آن، چورکین گفت که وجود این چنین پناهگاه امنی برای

1- Ahmad Hussein Khudayer　　2- Vitaly Churkin

شورای امنیت ملل متحد، در ارتباط با «نیاز به تعیین مرزها، موقعیت قانونی بین‌المللی این منطقه و ترکیب قومی جمعیت آن(178)»، مشکلاتی را ایجاد خواهد نمود.

اما از جانب ایالات متحده و متحدان غربی شوروی را به‌منظور کنار گذاشتن مخالفت، تحت فشار قرار دادند و در اواخر آوریل موافقت و تائیدی محتاطانه بر نظریه وجود یک منطقه امن در داخل عراق را ارائه دادند. نیروهای غربی در مه ۱۹۹۱، یک منطقه امن هفتادوپنج در سی مایلی ایجاد کرده بودند. گرچه ناظران سازمان ملل متحد در منطقه حاضر بودند و یکصد پاسدار سازمان ملل به منطقه منتقل شدند، اما روشن بود که منطقه بیشتر جای پای ایالات متحده بود نه سازمان ملل متحد. ولی مقامات ایالات متحده و دیگر نیروهای غربی عنوان کردند که به زودی از منطقه خارج خواهند شد، و اینکه دوست خواهند داشت که سازمان ملل منطقه امن داخل عراق را اداره کند. ایالات متحده، در بیست‌ودوم ماه مه، تقاضا کرد که منطقه را به دهوک، که درست خارج از منطقه امن اعلام شده برای کردها واقع بود؛ بسط دهند. اگرچه بعضی‌ها ترسیدند که ایالات متحده به طور یک طرفه حضور نظامیش را در شمال عراق گسترش می‌دهد، مقامات ایالات متحده پافشاری کردند که این حرکت یک اقدام موقتی تعیین شده جهت اجازه دادن به دکترها، مهندسین و دیگر متخصصین جهت تهیه خدمات مورد نیاز برای متقاعد ساختن به برگشتن به خانه بود. سربازان عراق با توافق، دهوک را تخلیه کردند، اما مجاز به ماندن در چهار مایلی محدوده‌های شهر شدند(179).

تا اواسط ژوئیه ۱۹۹۱، عقب‌نشینی نیروهای غربی از منطقه امن در شمال عراق کامل شده بود. چنانکه قبلاً ذکر شد، نیروهای غربی بعد از تخلیه عراق، یک نیروی واکنش سریع مستقر در سیلوپی[1] ترکیه، که پنج مایل با مرز عراق فاصله دارد، ایجاد کردند. گرچه اندازه، ساختار و مدت حضور این

1- Silopi

نیرو قرار بود که در مشورت با ترکیه پایان و قطعیت یابد، مأموریت بیان شده و ظاهری نیرو، جلوگیری از حمله دیگری از جانب عراق به کردها و از این‌رو رفع نیاز مهاجرت دسته جمعی کردها به ترکیه بود. این نیروی واکنش سریع که در نزدیک رشته‌کوه کودی[1] واقع بود، توانست مشکلاتی را ایجاد کند؛ این منطقه مدت زیادی مخفی‌گاه مهمی برای چریک‌های پ.ک.ک. بوده است. برخوردهایی متناوب بین نیروهای پ.ک.ک. و سربازان ترک در نزدیک پایگاه سیلوپی رخ داده است، و در اوایل ژوئیه ۱۹۹۱ سیلوپی، صحنه زد و خوردی بین دو طرف بود(180) در اوایل ماه اوت، نیروهای ترکیه که با هواپیما و هلی‌کوپتر حمایت می‌شدند، تهاجم گسترده و انبوه پنج روزه‌ای را علیه مواضع کردها آغاز کردند و حملات نظامی خود را به داخل عراق کشاندند. روستائیان کرد، نفرات متحدین مستقر در ترکیه را متهم به شرکت در این عملیات نمودند. با توجه به مخالفت بیان شده پ.ک.ک. نسبت به حضور نظامی غرب در ترکیه، قابل تصور به نظر می‌رسد که نفرات نیروی واکنش سریع ممکن است به منازعه و کشمکش طولانی مدت و دارای نتایج غیرقابل محاسبه ترکیه و کردها کشیده شده باشند.

با وجود درگیری و دخالت ایالات متحده به جانبداری از کردها، در درازمدت، محدوده و چهارچوب سیاست خارجی ایالات متحده در خاورمیانه به‌وسیله نگرانی‌های عمده‌ای همچون حفظ ثبات رژیم‌های دوست و افزایش منافع استراتژیک، سیاسی، اقتصادی در منطقه تعیین خواهد شد.

در این چهارچوب، ایالات متحده ناسیونالیسم کرد را تشویق نخواهد کرد و کسان اندکی در واشنگتن و یا در بغداد به خلوص و صداقت شعار سیاسی چند بار تکرار شده کردها مبنی بر «خودمختاری برای کردستان، دمکراسی برای عراق» باور و اعتقاد دارند.

1- Cudi

چنانکه یک تحلیل‌گر خاورمیانه در دولت بوش گفت که؛ «امروز خودمختاری است، اما فردا کشوری مجزا و جدا است، ما همه این نکته را به خوبی می‌دانیم». یک مقام دیگر دولت بوش به گونه‌ای گستاخانه‌تر آن را بیان کرد: «احتمال دارد سخت دلی و بی‌عاطفه‌گی و عدم احساس به نظر آید، اما ما هر کاری که بتوانیم برای نزدیک نشدن به قیام کردها انجام خواهیم داد. آنان مردمی خوب، زیبا و باهوش هستند. اما آنان حقیقتاً سرکش و دزد مسلح یا راهزن هستند. آنان بیشتر وقتشان را صرف جنگ با همدیگر می‌کنند تا با حکومت مرکزی، طبعاً آنان بازنده‌اند»(181) بدون شک ،چنین نگرش بدبینانه و عیب‌جویانه در تنظیم سیاست‌های واشنگتن نسبتاً به قیام کردها در عراق در سال ۱۹۹۱ کمک کرد.

آخرالامر لازم است که پاسخ و واکنش ایران به مشکل پناهندگان و آوارگان بررسی گردد. برخلاف ترکیه، که مرزهایش را بر روی کردهای عراقی بست و فقط به خاطر فشار بین‌المللی و کمک‌های انسان‌دوستانه انبوه که توسط آژانس‌های بین‌المللی و غرب به آن داده شد، مرزهایش را دوباره باز کرد، ایران از آغاز مرزهایش را برای ورود کردها باز کرد. شمار آوارگان کرد در ایران سرانجام به ۱/۵ میلیون، (درست رقمی معادل سه برابر ترکیه)، رسید.

با توجه به این واقعیت که ایران اخیراً یکی از بزرگترین جمعیت‌های آوارگان، بیشتر افغان‌ها و شیعیان عراق را در خود جای داده، سیل کردهای عراقی سبب شد که جمهوری اسلامی بزرگترین جمعیت آواره را در جهان دارا شود. پاسخ جامعه جهانی به مشکل آوارگان کرد در ایران آهسته بود. هنگامی‌که بالاخره برخی کشورهای غربی به تلاش‌های انسان‌دوستانه به حکومت ایران کمک کردند، این پاسخ و واکنش در مقایسه با ترکیه در حداقل بود. عدم تناسب پاسخ غرب به وخامت پناهندگان و وضع نامساعد آوارگان در ایران حاکی از آن بود که انزوای ایران از غرب خصوصاً از ایالات متحده نقطه کوری را در چشم آژانس‌های خیریه بین‌المللی ایجاد کرد، آژانس‌ها و سازمان‌هایی که تحت سیطرهٔ اهداءکنندگان غربی هستند.

ایالات متحده در اواسط مه ۱۹۹۱، بیش از ۲۰۰ میلیون‌دلار برای عملیات آسایش پناهندگان کمک کرده بود که کمتر از ۲۰ میلیون آن جهت مساعدت به پناهندگان کرد در ایران تخصیص یافت، برای هر دلار خرج شده توسط آژانس‌های بین‌المللی دربارهٔ پناهندگی کرد در ایران، ۷/۶۰ دلار برای یک پناهنده کرد در ترکیه خرج شد. در همان حال طبق گفته آژانس‌های مذکور، ایران روزانه ۱۰ میلیون دلار از بودجه پیچ خورده‌اش را جهت مراقبت از پناهندگان کرد صرف می‌کرد(182). در ایران همان طوری که یک تحلیل صورت گرفته توسط کمیته پناهندگان نشان داد، نتیجه این عدم تناسب «کیفری بود که پناهندگان به خاطر عدم روابط حکومت میزبانشان با ایالات متحده، دادند. تمایل سیاست خارجی که سیاست پناهندگی ایالات متحده را مشخص می‌کند، نه تنها نتیجه‌اش غذای کم و آب کثیف‌تر برای پناهندگان در ایران بود، بلکه شاید برای مغزهای جهان پناهندگی، یکی از دیدنی‌ترین موج‌های پناهندگی و برخورد جهان را با آن به یادگار گذاشت»(183).

ایران با تمامی وضع نامساعدش به خاطر شکوه جوابش و موافقت با نیازهای پناهندگان و مسئولیت پذیرش، مورد ستایش کردها قرار گرفت. همان طوری که یک کرد عراقی اظهار داشت: «نکته این نیست که آیا پناهندگان ما خوب تغذیه می‌شوند. ما باید اول از جمهوری اسلامی تشکر کنیم که مرزهایش را باز کرد و اجازه نداد مردم ما در برف بمیرند»(184). همانطور، چندین آژانس بین‌المللی از طرف پناهندگان کرد از تلاش‌های جمهوری اسلامی ستایش کردند. همانطوری که یک افسر برجستهٔ بین‌المللی سؤال کرد: «کدام کشور اروپایی یک چنین موج پناهندگان را قبول می‌کرد؟ (من) به واسطهٔ کارائی دولت ایران و سرعتی که آنان با آن، این پناهندگان را اسکان دادند، متأثر می‌شوم»(185). مقامات ایرانی و چهره‌های مذهبی حکومت مذهبی از آغاز اولین هجوم پناهندگان، حکم‌هایی را صادر کردند که از همه ایرانیان خواست به کردها به عنوان یک وظیفهٔ ملی اخلاقی و دینی کمک کنند. در نتیجه، کردها به صورت ساده در اردوگاه‌های پناهندگی اسکان

داده نشدند، بلکه به بیشترشان در خانه‌های ایرانی در سراسر کردستان و آذربایجان غربی اسکان داده شد و مورد استقبال قرار گرفتند.

در اواسط آوریل، جمعیت شهر پیرانشهر از ۲۵۰۰۰ نفر در قبل از ورود آوارگان، به ۱۲۵۰۰۰ نفر رسید. مدارس، مساجد و دیگر مراکز در بسیاری از شهرهای ایران تبدیل به پناهگاه‌هائی برای اسکان کردهای عراقی شدند(186).

اما هنگامی‌که روند شمار آوارگان بسیار افزایش یافت، منابع ایران به نقطه شکستی رسیدند که آن را مرحله شکننده می‌نامند.

شرایط بهداشتی در برخی اردوگاه‌های آوارگان رو به وخامت نهاد. اسهال خونی و فقدان خدمات پزشکی کافی سبب تلفات در اردوگاه‌های بسیار شلوغ شد. تب تیفوئید در اردوگاهی که ۲۵۰۰۰ آواره در آن ساکن بودند، در سلماس شیوع یافت که سبب ایجاد نگرانی در میان کادر پزشکی شد که بدون کمک خارجی تلفات در برخی اردوگاه‌ها بودند و شیوع بیماری به سرعت افزایش یافت(187). این واقعه و وقایع مشابه مقامات ایران را وادار به تقاضای کمک خارجی فوری نمود.

موانع سیاسی مانع از تلاش‌های امداد از غرب شد. نخست ایران نسبت به کمک ایالات متحده مشکوک و مظنون باقی ماند. مقامات جمهوری اسلامی مشکوک بودند که ایالات متحده می‌خواهد با استقرار نیرو در منطقه به بهانه ایجاد یک منطقه یا پناهگاه امن برای کردها منطقه را بی‌ثبات کند. چنانکه برخی از مقامات رادیکال و افراطی ایران آن را بدینگونه می‌دیدند که، هدف اصلی از ایجاد یک منطقه امن در شمال عراق تجزیه و تفکیک بالفعل عراق و ایجادی یک اسرائیل دوم در منطقه است(188).

ثانیاً، دولت بوش نمی‌خواست ابراز نگرانی بسیار در مورد امداد رسانی به آوارگان در خاک ایران، علامت گشایش دیپلماتیک را به ایران نشان بدهد. اما در اواخر آوریل ۱۹۹۱، یک هواپیمای حمل و نقل سی ـ 141 نیروی هوائی ایالات متحده، اجازه تحویل ۱۴۵۰۰۰ پوند بار پتوهای اهداء شده شخصی به ایران را دریافت داشت که از سال ۱۹۷۹ اولین باری بود که یک

هواپیمای ایالات متحده در فرودگاه مهرآباد تهران، در یک مأموریت رسماً آشکار، به زمین نشست.

اندکی بعد از دریافت محموله ایالات متحده، ایران به شدت از کیفیت پائین اقلام فرستاده شده برای آوارگان شکایت کرد. ایرانیان از محموله به‌خاطر مستعمل و غیر قابل استفاده بودن انتقاد و گله کردند و اظهار داشتند که محموله برگردانده خواهد شد. لباسهای دست دوم که در اهداهای غرب کاملاً معمول است و از جانب گیرندگان کمک در بسیاری کشورها پذیرفتنی است، موجب ترشروئی و عبوس شدن ایران شد. در چهارچوب فرهنگی ایران اسلامی، اهداء لباس دست دوم، با این نگرش که گیرندگان کمک بی‌ارزش هستند، مساوی است.

مقامات ایالات متحده ادعاهای ایران را رد کرد و بی‌پایه و اساس خواند و رسماً اعلام کردند که تمام اقلام و کالاهای فرستاده شده به ایران قابل استفاده‌اند (189).

کمک اروپا به ایران آغازی بهتر و مبارک‌تر از شروع کمک ایالات متحده به ایران را در بر داشت. ایران کمک مالی و دیگر نوع‌های کمک را از جامعه اروپا پذیرفت. حتی به نیروهای آلمانی اجازه ورود به ایران و انتقال تدارکات امداد به اردوگاه‌ها و نیز ساختن اردوگاه‌های آوارگان برای کردهای عراقی را صادر کرد. این اولین باری بود که جمهوری اسلامی به نیروهای نظامی خارجی اجازه استقرار یک پایگاه برای هرگونه مأموریتی در داخل کشور را صادر کرد. لکن به زودی بین مقامات حکومتی ایران و کمک کنندگان اروپائی مشکلاتی پدیدار شد. برخی کمک کنندگان و کادر پزشکی از بروکراسی و ایجاد نوار قرمز و تعیین حد و مرز کاری و دخالت بیجا در عملکرد عادی آنان شکایت کردند. دیگران از ورودیه گزاف فرود که گویا به برخی از آژانس‌های امداد متقبل شد، شکایت داشتند. برطبق اخبار واصله، در ماه مه یک هواپیمای نروژی که تدارکات آسایشی افراد را حمل می‌کرد، هنگامی‌که از ورودیه فرود مطلع شد، که استطاعت پرداخت آن را نداشت، ناچار شد که مأموریت خود

را عقیم و بدون نتیجه گذارد(190).

شکایت مهم دیگری از جانب اهداءکنندگان اروپائی آن بود، که از جانب مقامات ایران بقدر کفایت به کمک‌های آنان اعتراف و اقرار رسمی و واقعی نمی‌شود. در نتیجه یک نماینده جامعه اروپا در تهران، در مه ۱۹۹۱، از حکومت مذهبی ایران خواست که بیانیه‌ای رسمی در مطبوعات ایران چاپ کنند که در آن به‌طور مفصل تعداد و میزان کمک داده شده از جانب جامعه اروپا به آوارگان کرد ذکر شود. این کمک که به ۲۵۰ میلیون دلار رسید که شامل چادر پتو و غذا بود. علاوه بر آن، در حدود ۱۵۰ میلیون دلار از امداد رسانی از جانب گروه‌های مرتبط و همکار با کشورهای عضو جامعه اروپا بود(191).

این مشکلات و مشابهات آن نه تنها نشانگر فشارهای عظیم و تنگناهای اجتماعی ـ فرهنگی و اقتصادی است که آژانس‌های امداد بین‌المللی تحت آن باید اقدام کنند، بلکه همچنین سیاسی شدن کمک انسان‌دوستانه بین‌المللی را توسط کشورهای اهداءکننده و گیرنده نشان می‌دهد و اثبات می‌کند.

فصل ٦

آینده کردستان چگونه خواهد بود؟

ظهور نظام نوین دولت ملی یا سیستم مدرن دولت ـ کشور و پیدایش و رشد ناسیونالیسم غیرمذهبی در خاورمیانه عمیقاً بر روابط بین قومی[۱] در منطقه اثرگذار بوده است. به‌طور عام پیدایش کشورهای از مرکز کنترل شده و به شدت طبقاتی در قرن بیستم در خاورمیانه با خواست‌ها و تقاضاهای ناسیونالیسم قومی منطبق نبوده است. به بیان دیگر بوروکراسی دولتی که در میان ملتهای مستقل ظاهر شد قصد داشت که تمایز و تفاوت قومی را فراموش نماید وگوناگونی قومی را نادیده بگیرد و نظام سیاسی را به نفع گروه قومی حاکم بنا نماید(1).

درنتیجه، با استفاده از ترمینولوژی و اصطلاحات کراوفورد یونگ[۲] شماری از اقلیت‌های جذب و یکسان نشده برای مبارزه انحصاری با سلطه گروه‌های حاکم در جامعه ظاهر شده‌اند(2). کردها ـ به ویژه در عراق و ترکیه اولین نمونه‌هایی از اقلیت‌های جذب و یکسان نشده و غیرادغامی بوده‌اند.

گسترش نظام دولت ـ کشور یا سیستم دولت ملی طرح شده در اروپا، برای خاورمیانه یک دوره استعمار یا سلطه و نفوذ غیرمستقیم اروپا را به‌دنبال داشت.

چنانکه چارلز تیلی[۳] گفته است، به این معنی و مفهوم بود که مرزهای

1- Interethnic
2- Crawford young
3- Charles Tilly

دفاعی ترسیم شده توسط اروپائیان که در بیشتر موارد «بدون توجه به‌توزیع و پراکندگی ملتها» تحمیل شده بودند، «تبدیل به مرزهای دفاعی برای دولت‌های بعد از استعمار شدند؛ کشورهای تازه، یا دولت‌های جدید، تنها بندرت از طریق جدا ساختن یا با تنظیم مجدد بخش‌ها و تقسیمات فرعی اداری و دولتی[۱][۲] خود را با نامتجانسی و تنوع فرهنگی خودشان تطبیق دادند»(3) هنگامی‌که قدرت دولت افزایش یافت و هنگامی که اولویت و بر تقدم دولت به عنوان بازیگر یا عامل تعیین‌کنندهٔ مسلط در صحنه بین‌الملل تحکیم یافت، جهان «نسبت به قتل عام یا جابجائی مردم توسط دولتشان براساس عدم وفاداری آنها به رژیم دارای قدرت و حاکم بیشتر چشم پوشید و با دیده اغماض نگریست، با این نتیجه که تلفات غیرنظامیان به واسطهٔ اقدام و اعمال دولت و تعداد آوارگان و پناهندگان به میلیون‌ها نفر رسید(4).

شروع و آغاز جنگ سرد بین ایالات متحده به همراه متحدانش در اروپا و اتحاد شوروی به نظامی شدن بیشتر دولت‌ها در خاورمیانه کمک نمود که حتی توانائی صاحبان قدرت را برای تحمیل اجباری سلطه و انحصار[۳] خودشان بر جوامع بسیار نامتجانس[۴] خاورمیانه افزایش داد.

درحالی که کثرت‌گرائی[۵] و سازش فرهنگی[۶] چهره و عامل شناخته شده بسیاری از جوامع خاورمیانه به مدت چندین قرن بوده است، نظامی‌گرائی[۷] و مداخله‌گرائی[۸] قدرت‌های بزرگ، به حاشیه راندن شدن دیگر گروهها را، براساس ویژگی‌های قومی، فرهنگی، زبان و مذهبی گروه‌های حاکم، آسانتر ساخت.

بروز و پیدایش ناگهانی ناسیونالیسم قومی (نژادی).

واکنشی روشن به عدم توانائی دولت‌های ارضی در خاورمیانه جدید و نوین

1- adminestrative subdivisions
2- militarizaton
3- Hegemony
4- Heterogeneous
5- Pluralism
6- Cultural accomodation
7- Millitarism
8- Interrentiouism

برای پاسخ دادن به حاشیه راندگی[1] است(5) حکومت‌ها در جواب به مبارزه ناسیونالیسم قومی، سیاست‌هائی را برای تخریب هویت‌ها و ارزش‌های فرهنگی اتخاذ کرده‌اند. و چنین سیاست‌های ویرانگرانه‌ای در ایران، عراق و ترکیه نسبت به کردها اجرا و انجام شده است.

مبارزه ناسیونالیسم کرد با حکومت‌های مرکزی در ترکیه، ایران و عراق تحت تأثیر موقعیت جغرافیائی کردستان قرار گرفته است. "هوشنگ امیر احمدی" در مطالعه‌اش درباره جنبش‌های عمومی و جمعی قومی معتقد است که سرزمین‌ها و اراضی واقع در «مناطق کوهستانی یا جنگلی، یا استانهای هم مرز با دیگر کشورهای دارای همان جمعیت قومی، بیش از استانهای قومی واقع در مرکز و دارای دشت‌های وسیع و پهناور اما فاقد پوشش، درگیر جنبش‌های عمومی و جمعی قومی بوده‌اند(6) حیات و بقای جنبش‌های کرد، بدون شک ناشی از سرزمین کوهستانی و جغرافیای خاص کردستان است، که امکان میزانی از محفوظ ماندن در برابر تجاوز خارجی را به دست می‌دهد. لکن همان‌گونه که در مورد کردها نشان داده، جغرافیا همچنین می‌تواند عاملی مفرد زیان‌آور برای جنبش‌های قومی باشد، آن‌هایی که فعالیت آنان در منطقه‌ای است که منازعات و کشمکش‌های بین منطقه‌ای و رقابت قدرتهای بزرگ جریان دارد.

استمرار و تداوم، شدت و استحکام جنبش‌های قومی به طور قطع با پیدایش و ظهور گرایشات وحدت طلبانه و تجزیه طلبانه در آن جنبش‌ها ارتباط مستقیم دارد. هنگامی‌که جنبش ناسیونالیست قومی رشد و گسترش می‌یابند گرایشات تجزیه طلبانه و جدائی‌خواهانه نیز تحت تأثیر سیاست بین‌المللی و داخلی می‌باشند(7).

چنانکه در مورد کردها دیده‌ایم، هنگامی‌که شرایط داخلی و بین‌المللی مهیا و فراهم باشند، گرایشات تجزیه طلبانه در ایجاد یک «جمهوری» متجلی و

1- Marginalization

نمایان می‌شود، مانند مورد جدایی طلبانه در ایجاد جمهوری کرد مهاباد.

وقتی که چنین شرایطی مناسب نبودند، طبعاً گرایشات آشکار جدائی طلبانه حضور نداشتند. برای مثال و به عنوان نمونه، گروه‌های اصلی و بزرگ کرد در دهه‌های اخیر، بجز پ.ک.ک. در ترکیه که استثناست، در داخل کشوری که در آن زیسته‌اند خواستار و خواهان خودمختاری بوده‌اند و از جدائی‌طلبی طرفداری و دفاع نکرده‌اند.

دونالد هورویتز[۱] در گونه‌شناسی شخصی خود از جنبش‌های تجزیه طلب یا جدایی طلب اعتقاد دارد که بزرگترین و وسیع‌ترین تعداد جنبش‌های تجزیه طلب درمیان «گروه‌های عقب مانده» در «مناطق عقب مانده» از لحاظ اقتصادی یافت شدند. یک گروه عقب مانده، به عنوان گروهی تعریف می‌شود که اعضای آن از فرصت‌های آموزشی و شغل غیرکشاورزی پیشرفته بهره‌مند نشده و به جریان اصلی جامعه نپیوسته‌اند(8) هورروویتز کردهای عراق را در طبقه و دستهٔ گروه‌هائی با بالاترین پتانسیل و استعداد برای تجزیه‌طلبی قرار می‌دهد. ولی چنانکه در جائی دیگر استدلال کرده‌ام، تاریخ اخیر کردها به‌روشنی و وضوح نشان داده و ثابت کرده است که موانع بیشمار داخلی و هزاران مانع خارجی به خنثی کردن تجزیه‌طلبی و جدایی‌طلبی کردها ادامه خواهد داد.

دسته بندی، ناسازگاری ایدئولوژیکی و موانع زبانی و فرهنگی شانس کردها را برای به پیش بردن موفقیت‌آمیز تجزیه‌طلبی به حداقل رسانده است(9). از لحاظ فرهنگی نزدیکی کردهای ایران به دیگر ملیتهای ایران بیش از نزدیکی به کردهای عراق و ترکیه است. و این به معنای آن نیست که کردهای ایران کرد بودن خو را ترک و رها کرده‌اند. بلکه صرفاً بدین معناست که عوامل فرهنگی مشوق تجزیه‌طلبی در میان اکثریت کردهای ایران فعال نیستند. و از طرف دیگر گرایشات تجزیه‌طلبانه در میان کردهای عراق و ترکیه مسلط‌تر و

1- Donald Horowitz

گسترده‌تر هستند، و این تا اندازه‌ای بدین علت است که کردها نسبت به فرهنگ ترکی و عربی بیگانه ترند تا فرهنگ ایرانی.

۶.۱ خودمختاری کردها و اصول قانونی بین‌الملل[1]

حق خودمختاری یا تعیین سرنوشت در قرن بیستم توسط پیمان‌های بین‌المللی مختلف به رسمیت شناخته شده است. ماهیت دقیق این اصل و چگونگی بکارگیری آن در مورد موجودیت‌های مختلف، موضوع مجادله و منازعه قضائی و حقوقی و تفسیرهای متفاوت بوده است.
اقلیت‌های قومی مانند کردها، از اصل حق تعیین یا خودمختار برای توجیه تقاضاهای خودمختاری یا خواستشان برای استقلال کمک و استمداد گرفته‌اند. در جهان امروز پنج هزار جامعه نژادی و قومی وجود دارد اما تنها صدوهفتادوپنج دولت ملی مستقل وجود دارد. آیا اصل حق تعیین سرنوشت یا خودمختاری به هریک از این گروه‌های قومی، نوعی حق قانونی را برای دولت ملی خودش می‌دهد؟ اگر چنین باشد نظم بین‌الملل یا نظم جهانی با رقابت پنج هزار کشور رقیب برای نفوذ قدرت و اعتبار دچار هرج و مرج خواهد شد. همان‌طور که بحث خواهد شد، حق خودمختاری در اصول قانونی بین‌الملل به عنوان تائید جدائی از جانب گروه‌ها یا اقلیت‌های قومی تعریف نشده است.

وانگهی، تحت رویه غالب یا عمل حکمفرما، بسیاری از کشورهای چند قومی به تعریف اقلیت‌ها و محدوده و گستره حقوق آنان به عنوان مسایل کاملاً داخلی، خارج از قلمرو قانون بین‌الملل، نگریسته‌اند(10) برخی از دولت‌ها به سادگی نسبت به نامتجانس بودنشان بی‌توجهی نموده و بی‌اعتنا بوده و خود را از لحاظ قومی متجانس دانسته‌اند، بنابراین نیاز به رسیدگی به حقوق اقلیت‌های قومی را مرتفع می‌سازند(11). در مورد ترکیه، نامتجانس

1- Kurdish self - determination and international legal principles.

بودن منجر به انکار هویت کردها شد، که برای کردها گران تمام شد، و بهای بزرگی برای آن‌ها پرداختند.

انکار یا کاهش و محدود ساختن شدید حقوق قومی اقلیت‌ها، گور و سکاریت[1] را به توسعه و گسترش یک گونه‌شناسی از ۲۶۱ گروه اقلیت رهنمون ساخت؛ اقلیت‌هایی که با «رفتار جدا و نابرابر» از جانب گروه فرهنگی یا سیاسی در کشورهایشان تطابق و سنخیّت داشته‌اند. به بیان دیگر این گروه‌ها به‌علت انکار روش‌مند و منظم حقوق سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و مدنی ایشان از جانب مأموران و عوامل کشور و دولت ارضی «در خطر» بوده‌اند(12) گور و سکاریت کردها را در میان گروه‌های اقلیت دارای گرایشات پنهان جدائی‌طلبانه، که جسارت و جلوه‌های سیاسی بزرگتری را در سالیان اخیر به نمایش گذاشته است، طبقه‌بندی نمودند. آنان پافراتر گذاشته و معتقد بودند که چون کردها در جوامعی نسبتاً بسته زندگی می‌کنند، احتمال بروز منازعه و کشمکش قومی بیشتر در شکل و تجلی شورش یا جنگ‌های داخلی است(13). این نکته، بین‌المللی شدن منازعه قومی و مداخله از جانب نیروهای خارجی را به بهانه محافظت اقلیت در خطر را محتمل‌تر و ممکن‌تر خواهد ساخت.

اگر کردها به عنوان یک اقلیت قابل توجه و بزرگ در خطر طبقه‌بندی می‌شوند، آنان در زمینه حق خودمختاری یا تعیین سرنوشت و محافظت خودشان، چه انتظاری می‌توانند از جامعه ملل داشته باشند؟ آیا حقوق و سازمان‌های بین‌المللی می‌توانند تحت شیوه برخورد دولت ـ مرکزی فعلی به روابط بین‌الملل این حقوق را توسعه و ارتقا دهند؟ اولویت و تقدم قلمرو صلاحیت داخلی در امور داخلی کشورها و اصل حاکمیت کشور یا اقتدار دولت در منشور سازمان ملل متحد در ماده ۲ و پاراگراف ۷ به‌روشنی و وضوح بیان شده است. در همان حال، ماده ۱ منشور سازمان ملل متحد به

1- Gurr and Scarritt

مفهوم حق تعیین سرنوشت یا خودمختاری اهمیت می‌دهد، و نوعی امتیاز قایل است منازعه آشکار بین این دو اصل مفهوم از تفسیرهای متفاوت از عنوان «حق خودمختاری یا تعیین سرنوشت» ریشه می‌گیرد گود موندور آلفردسون[۱] برای این مفهوم، پنج معنی متفاوت را مشخص کرده است:

۱. حق مردم یا حقوق ملت برای مشخص ساختن موقعیت و تعیین وضع بین‌المللی خود شامل حق استقلال، که بعضی اوقات از آن به عنوان حق تعیین سرنوشت خارجی یاد می‌شود.

۲. حق مردم یک کشور برای تعیین شکل حکومت و شرکت در حکومت، که در بعضی مواقع گسترش یافته و شامل دمکراتیک کردن و دادن آزادی[۲] یا حکومت اکثریت می‌شود و گاهی اوقات حق تعیین سرنوشت یا خودمختاری داخلی نامیده می‌شود.

۳. حق یک کشور به تمامیت ارضی و عدم نقض و تجاوز به مرزهایش، و حکومت کردن بر امور داخلی خود بدون دخالت خارجی

۴. به معنی حق یک اقلیت در داخل و حتی فراتر از مرز کشور برای حقوق خاص و ویژه ـ هم برای حفاظت و عدم تبعیض، و نیز احتمالاً حق خودمختاری فرهنگی، آموزشی، اجتماعی و اقتصادی، به‌منظور حفظ نگهداری هویت‌های قومی؛ [و]

۵. حق یک کشور یا دولت، برای توسعه فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی، که خصوصاً از طرف کشورهای در حال توسعه ادعا و مطرح می‌شود(14).

دو تعریف از این تعاریف و معانی در اجرا و کاربرد قانون بین‌المللی غالب و با نفوذ بوده‌اند.

تعریف‌های اولی و سومی، دربارهٔ حق تعیین سرنوشت یا خودمختاری داخلی که به شکل تلاش‌های استعمارزدائی بیان شده، و تمامیت ارضی و غیرقابل تجاوز بودن مرزها و عدم نقض آنان، هستند. به دیگر سخن، جدائی

1- Gudmundur Alfrdsson   2- Democratization

و انفصال به عنوان یک اصل حمایت‌کننده و یا عنصر قابل پشتیبانی حق خودمختاری به رسمیت شناخته نشده است(15). لیکن کشش و جاذبه اخلاقی و روان‌شناختی این اصل بسیاری از گروه‌های قومی، شامل برخی کردها، را به تقاضای حمایت از گرایشات تجزیه‌طلبانه و جدایی طلبی‌شان، با اتکا به مرام خودمختاری سوق داده است.

با شروع و آغاز عصر استعمارزدائی بزرگ بعد از پایان جنگ جهانی دوم، خودمختاری با حقوق ضد استعماری مردمان به دقت مشخص شد. سازمان ملل متحد تبدیل به ابزار اصلی ضمانت و تصویب تلاش‌های ضداستعماری و خلع سلاح و منحل نمودن امپراطوری‌های استعمارگر شد.

بعضی ملت‌ها، بگونه‌ای ناموفق درصدد مشمول کردن حق جدائی یا خودمختاری منطقه‌ای، به عنوان بخشی از استعمارزدائی بودند. اما تلاش ناموفق بود. لیکن اکثریت کامل و قاطع در داخل جامعه ملل اندیشه و عقیدهٔ پیوند استعمارزدائی و حقوق تجزیه‌طلبانه را رد کرده‌اند. استعمارگری از جانب بیشتر اعضای جامعه بین‌الملل به عنوان گناه محسوس و زیان معلوم دیده شده است... استعمارگری همچنین می‌تواند از جانب بیشتر رهبران جهان با مصونیت مذهبی تقبیح شود، چون بیشتر آنان، رهبران قدرتهای استعماری نیستند. سرانجام و از همه مهمتر، شمار معینی مستعمره در سال ۱۹۴۵ در جهان وجود داشت. بشرط نبود دارایی‌های استعماری و متصرفات، توسط دولت در بر گیرندهٔ خودمختاری استعماری به شیوه‌ای خود نمایانه و حالتی جلوه‌گر می‌توانست مقدار زیادی تبلیغات را خارج از یک اصل نسبتاً بی‌خطر و بدون ضرر حاصل نماید و تحت فشار قرار دهد.

تحت این شرایط هیچ خطری وجود نخواهد داشت که لفاظی کسی بر لبان شورشی ناراضی در داخل کشور خودش تکرار گردد(16).

به اضافهٔ آن، تعدادی دلائل عملی علیه ترویج بین‌المللی جدائی‌طلبی و ارتقا آن، یا تقاضاها و خواست‌های خودمختاری وجود دارند که ممکن است به حرکت‌های جدائی‌طلبانه منجر شود.

ترس از «بالکانیزه شدن[۱]» به عنوان دلیل اصلی علیه جدائی‌طلبی بکار میرود. به بیان و عبارت دیگر، در مناطقی که تقسیمات عشیره‌ای یا طایفه‌ای غالب است، جدایی‌طلبی می‌تواند منجر به ایجاد کشورهای کوچک شود که فاقد انسجام و همبستگی سیاسی و بقای اقتصادی هستند، از اینرو ایجاد آنها منجر به بی‌نظمی بین‌المللی و انحطاط و فساد داخلی خواهد شد. با توجه به تاریخ جنبش‌های کرد، "بالکانیزاسیون" یک احتمال واضح و امکان متمایز است که جدائی‌طلبی در کردستان موفق شود. دومین دلیل علیه جدائی‌طلبی این است که می‌تواند منجر به قابلیت تقسیم نامعین و نامحدود در میان جوامع چند قومی شود. این است که هیچ ملتی، خصوصاً ملتهای خاورمیانه که دارای جمعیت‌های بزرگ کرد هستند، دارای چنان جمعیت متجانسی است که نتواند به گروههای کوچکتر با تجانس بیشتر باز هم تقسیم گردد .... هنگامی‌که حق جدائی پذیرفته می‌شود حدود واضح و روشنی برای این روند وجود ندارد، از لحاظ نظری این روند می‌تواند تا زمانی که هر طایفه یا قبیله یا خانواده هسته‌ای و کوچک در درون یک جامعه یک موجودیت شایسته و مستحق خودمختاری ایجاد می‌کند، انجام گردد(17).

دلیل دیگر علیه شناخت و شناسائی رسمی بین‌المللی حقوق جدائی طلبانه آن است که جدائی‌طلبی یا تهدید به جدائی‌طلبی از جانب یک اقلیت ناراضی می‌توان منجر به بی‌ثباتی سیستم‌های دمکراتیک شود، یا می‌تواند پیدایش و ظهور سیاست اجتماعی[۲] و چهارچوب‌های دمکراتیک را در کشورهائی که برای استقرار دمکراسی تحت نظارت و قیومیت مردم تلاش می‌کنند، به عقب بیاندازد. بسیاری از ترک‌ها استدلال می‌کنند که فعالیت‌های جدائی طلبانه پ.ک.ک. اثری تضعیف‌کننده بر توسعه و رشد بنیادها و نهادهای دمکراتیک در کشورشان، خصوصاً در طول دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ داشته است. سرانجام، جدائی یک گروه قومی می‌تواند به موقعیت و

۱- Balakanization؛ از نظر سیاسی مانند بالکان شدن یا شرایط بالکان شدن را داشتن (ترجمه).
2- Consensual Politics

وضعیتی منجر شود که در آن دیگر اقلیت‌ها احساس کنند که در یک استان جدا شده به دام افتاده و تحت سلطهٔ قوانین کشور جدید هستند(18).

این امر، به‌ویژه در مورد کردستان مستقل صحت و حقیقت خواهد داشت، کردستانی که در آن اقلیت‌های آشتی ناپذیر بزرگ و متخاصم مانند آذری‌ها، ترکمن‌ها و لرها، به‌گونه‌ای غیر قابل اجتناب خودشان را در زیر یوغ رقیبان تاریخی خود خواهند یافت.

به‌خاطر این دلایل و دیگر دلایل مشابه، سازمان ملل متحد حق تعیین سرنوشت را با حق جدائی‌طلبی مساوی نکرده است. ارائه پاسخ دبیر کل سابق ملل متحد را به‌طور خلاصه می‌توان در یک نمونه مشاهده کرد، اوتانت[1] در ژانویه ۱۹۷۰ به سوال یک گزارشگر راجع به واکنش شدید حکومت فدرال نیجریه به اقدام جدایی‌طلبی توسط نژاد بیافرام‌های[2] آن کشور، چنین اظهار داشت:

> شما باید بیاد آورید که ملل متحد ۵۰۰ میلیون دلار را در کنگو در وهله اول برای جلوگیری از جدائی کاتانگا[3] از کنگو هزینه کرد. بنابراین تا جائی که مسئله به جدائی بخشی ویژه از یک کشور عضو مربوط می‌شود، شیوه برخورد ملل متحد غیر روشن است.
>
> سازمان ملل متحد به عنوان یک سازمان بین‌المللی اصل جدایی بخشی از کشورهای عضو را هرگز نپذیرفته و نخواهد پذیرفت و من معتقدم که هرگز نخواهد پذیرفت(19).

این بحث به مفهوم و معنای تلویحی نیست که حقوق گروه‌ها و افراد توسط ملل متحد یا توسط اصول حقوق بین‌الملل عمومی فراموش شده و نادیده گرفته شده است، بلکه تنها به این معناست که اصل غالباً تکرار شده حق خودمختاری، توجیهی قانونی را برای آن نوع جدائی‌طلبی و یا خودمختاری که برخی گروه‌های کرد خصوصاً در ترکیه برایش تلاش

1- U-thant
2- Biaframs
3- Katanga

می‌کنند، فراهم نمی‌سازد. لیکن تعداد زیادی عقاید و اصول بین‌المللی با قابلیت پذیرش بین‌المللی رشد و توسعه یافته‌اند که برای مشکل کردها و وضع نامناسب آنان در خاورمیانه قابل کاربرد و استفاده‌اند.

۶.۲ اصول انسان‌دوستانه بین‌المللی و کردها[1]

قبل از قرن بیستم دولتهای ملی تنها موضوع خاص حقوق بین‌الملل بودند. حقوق افراد و گروه‌ها، زمینهٔ حوزه انحصاری دولت‌هائی بودند که ساکن آن بودند. اما تحولاتی چند آغاز شد و آن هم گرایشاتی به مبارزه با توجه افراطی حقوق بین‌الملل بر دولت نمود. برای مثال، تلاش‌های دیپلماتیک برای حفاظت حقوق اقلیت‌ها، خصوصاً اقلیت‌های مذهبی و دخالت نظامی برای حفظ حقوق آنان با تعاملات دولتی ترکیب شده.

این عمل و رویه به ویژه در معاهدات امضا شده یا پیمان‌هائی بین اروپای مسیحی و خاورمیانه مسلمان رسماً و به طور مشخص بیان شد. در سالیان زوال امپراطوری عثمانی، کشورهای اروپائی، معاهدات و پیمان‌هایی بر سلطان عثمانی تحمیل کردند که به واسطهٔ این پیمان‌ها خواستار حفاظت و رفتار ویژه با اقلیت‌های مسیحی همچون ارامنه[2]، آسوری‌های[3] و مارونی‌های[4] تحت قلمرو آنان، شدند. برای مثال پیمان و معاهدهٔ برلین (۱۸۷۸) حکام و مقامات عثمانی را متعهد ساخت که «بدون تأخیر بیشتر... بهبود و اصلاحات ایجاب شده و ناشی از نیازهای محلی را در استانهای ارمنی‌نشین انجام دهد....[و] جهت تضمین امنیت آنان» در مقابل دیگر گروه‌ها، مانند کردهای مسلمان به عهده گیرد (20).

این پیمانها و معاهدات همچنین بهانه دخالت نظامی علیه ترک‌های عثمانی توسط قدرتهای اروپائی مطرح کننده دعاوی استعماری را

1- international humanitarian principles and the kurds
2- Armenians
3- Assyrians
4- Maronites

فراهم ساخت.

دیگر تغییرات ظهور نگرانی در مورد حفاظت حقوق افراد را در قرن نوزدهم نشان داد. تلاش‌هایی برای منحل ساختن برده‌داری انجام شد و تدابیری برای تعقیب کسانی که درگیر تجارت برده بودند، اتخاذ شد. نگرانی بشردوستانه برای رفاه قربانیان منازعه و کشمکش‌های مسلحانه منجر به ایجاد کمیته بین‌المللی صلیب سرخ شد، نوعی سازمان بی‌طرف جهانی که درگیر ترویج حقوق افراد و رفاه در مقیاس جهانی است.

ولی بعد از جنگ اول و تشکیل جامعه ملل حقوق افراد و اقلیت‌ها به موضوع اولیه حقوق بین‌الملل تبدیل شد. در واقع، اولین تشکیلات و سازمان تشکیل شده چند جانبه‌ای برای حفاظت اقلیت‌ها توسط جامعه ملل ایجاد شد.

به شورای جامعه ملل اختیار بررسی اتهامات نقض‌های حقوق اقلیت‌ها واگذار شد، در عین حال دادگاه دائمی عدالت بین‌المللی (پیشرو دادگاه بین‌المللی عدالت) به‌طور اضطراری نوعی

«صلاحیت در مورد منازعات بین اعضاء شورا و ملتها، در مورد حفاظت از اقلیت‌ها را به عهده داشت.»(21)

ولی صلاحیت اجباری یا اختیار قانونی اضطراری همیشه به گونه‌ای منصفانه اجرا نمی‌شد؛ کشورهای قدرتمندتر در غرب برای پیشبرد اهداف سیاسی خود درکشورهای مستعمره به قیمومیت جامعه ملل متوسل شدند، و علاوه بر آن پرداخت و تفسیر نهائی جامعه ملل، تمام اشارات را به حقوق اقلیت‌های ملی حذف کرد چرا که آن گروها در برابر جامعه موقعیتی و موضعی نداشتند(22).

بعد از جنگ جهانی دوم و ایجاد ملل متحد، حفاظت چند جانبهٔ حقوق بشر و حقوق قومی زیاد مورد توجه قرار گرفت و تدوین قوانین برای این حقوق منجر به مبارزه با تمرکز دولت محوری قانون بین‌الملل شد. در دسامبر ۱۹۴۸ مجمع عمومی ملل متحد اعلامیه جهانی حقوق بشر را پذیرفت که به

عنوان، ستون اصلی لایحه و سند بین‌المللی حقوق پذیرفته شده است و معمولاً به عنوان بخش و قسمتی از قانون بین‌الملل تلقی می‌شود(23).

اعلامیه جهانی در دیباچه و مقدمه‌اش ادعای تدارک و تهیهٔ یک «ملاک و استاندارد مشترک موفقیت و پیشرفت و دستیابی تمام مردمان و ملل به این غایت که هر فرد و هر عضوی در جامعه که این اعلامیه را در ذهن حفظ کرده از طریق تعلیم و آموزش برای ترویج و ارتقا، اقدام به رعایت این حقوق و آزادی‌های و حفظ شناسائی و نظارت جهانی و مؤثر بر آنها تلاش کند»(24)، را مطرح می‌کند.

از زمان اتخاذ و قول اعلامیه جهانی حقوق بشر، تعدادی دیگر قطعنامه توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد تصویب شده است که همراه با اعلامیه جهانی تبدیل کالبد کند و لایحه بین‌المللی حقوق بشر را تشکیل داده است.

این اجزاء ترکیبی اضافی لایحه بین‌المللی حقوق بشر عبارتند از: انجمن بین‌المللی حقوق سیاسی و مدنی، پروتکل اختیاری و گزینه‌ای انجمن بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی در مورد حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی. این اجزاء مفاد و مواد اعلامیه جهانی حقوق بشر را به معاهدات موظف کننده و پیمان‌های الزام‌آوری تبدیل نمودند که «تفصیل بیشتری را دربارهٔ حقوق حفظ شده و عرضه رویه اجرا که کشورهای طرف قرار داد باید دنبال کنند، فراهم می‌کند»(25) با وجود تلاش برای تدوین اصول حقوق بشر که از لحاظ بین‌المللی مطلوب و موردپسند باشد، و برای توسعه استانداردهای جهانی حقوق بشر، نه منشور سازمان ملل متحد و نه اعلامیه حقوق بشر، بلکه در عنوانی ویژه به مسئله حقوق قومی و اقلیتها هیچکدام مساله را به طور جدی توجه نمی‌نمایند. در واقع در این اسناد اشاره‌ای به عنوان و اصطلاح «اقلیت» وجود ندارد. لیکن بسیاری از اقلیت‌های قومی مانند کردها از اصول عدم تبعیض که در این اسناد وجود دارند، برای پیشبرد آرمانهای سیاسی خود کمک می‌گیرند.

این مشکل هنگامی برطرف شد که مجمع عمومی ملل متحد قطعنامه‌های دیگری در مورد حقوق بشر تصویب کرد به عنوان مثال، ماده ۲۷ انجمن بین‌المللی دربارهٔ حقوق مدنی و سیاسی اظهار می‌دارد: «در آن کشورهائی که اقلیت‌های قومی و نژادی، مذهبی یا زبانی وجود دارند اشخاص متعلق به چنین اقلیت‌هائی، همراه با دیگر اعضای گروهشان، نباید از حق بهره‌مندی از فرهنگ خودشان، و بیان و عمل کردن به مذهب خودشان، یا استفاده از زبان خودشان محروم گردند»(26).

با استفاده از این ماده است که کردها می‌توانند در دفاع از حقوق زبانی و فرهنگی خودشان در خاورمیانه اقدام نمایند.

خبر فرعی کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد مربوط به جلوگیری از تبعیض و حفاظت اقلیت‌ها که در ۱۹۴۶ توسط شورای اقتصادی ـ اجتماعی تأسیس و تشکیل شد، ساختاری را برای اقلیت‌ها جهت دنبال نمودن حقوق خودشان در چهارچوب سازمان ملل متحد فراهم می‌سازد. ولی انتقادات با صراحت و به‌روشنی نشان داده است که این کمیسیون فرعی «در سلسله مراتب سازمان ملل متحد جایگاهی بسیار پائین را داراست و اینکه زمان بسیار زیادی را صرف بحث رویه‌ای و صوری می‌کند تا مسائل اساسی و قابل توجه جامعه... به نظر می‌رسد که فاقد نوعی ایده روشنی از نقشش و شعور و اداره و رهبری و جهت‌گیری را داشته باشد»(27) برخی تلاش‌های بالندش و قابل ذکر از جانب ملل متحد برای متوقف ساختن سوء استفاده‌ها و سودجویی نسبت به قوم و اقلیت انجام گرفته‌اند که شامل اتخاذ و پذیرش پیمانهائی برجسته و تاریخی همچون؛ کنوانسیون ژنو ساید[۱] (کشتار جمعی) ۱۹۴۸، کنوانسیون بین‌المللی دربارهٔ حذف و رفع تمام اشکال تبعیض نژادی (که در سال ۱۹۶۵ توسط مجمع عمومی ملل متحد اتخاذ و پذیرفته شد)، و کنوانسیون بین‌المللی دربارهٔ سرکوب و مجازات جرائم نژادپرستی آپارتاید[۲]

1- Genocide Convention
2- Apartheid

(در سال ۱۹۷۳ توسط مجمع عمومی به تصویب رسید)؛ را شامل می‌گردد(28) که از این موارد کنوانسیون کشتار جمعی و نسل‌کشی بیشترین قابلیت کاربردی مستقیم را برای شرایط کردها در طول دوره‌های سرکوب شدید و علنی ـ برای مثال در طول سرکوب قیام کردها در سال ۱۹۹۱ در عراق ـ دارد. نسل‌کشی که به مفهوم و معنای «ارتکاب هرگونه عمل به قصد تخریب به‌طور کامل یا جزئی از یک گروه ملی، قومی نژادی یا مذهبی»(29) است در مورد قربانیان هولوکاست[1] ـ قتل عام یهودیان توسط نازی‌ها، قبل از جنگ جهانی دوم ـ در آلمان نازی بکار رفته بود. ماده دوم کنوانسیون نسل‌کشی این گناه و تهاجم را با هر کدام از اقدامات زیر یکی می‌داند.

۱. کشتن اعضای گروه

۲. باعث وارد آمدن آسیب و زیان جدی بدنی و روحی به اعضای گروه شدن.

۳. اقدام عمدی نسبت به شرایط زندگی گروه؛ که برای بوقوع رساندن تخریب فیزیکی، تمام یا بخشی از آن محاسبه می‌شود.

۴. تحمیل اقداماتی به قصد جلوگیری از تولدها در داخل گروه

۵. انتقال اجباری کودکان گروه به گروهی دیگر(30)

طرف‌های کنوانسیون نسل‌کشی در مورد وضع قوانین داخلی برای ارائه و تدوین مجازات و جریمه‌هایی برای افراد مرتکب کشتار جمعی و نسل‌کشی موافقت کردند.

علاوه بر آن، ماده ۸ کنوانسیون تصریح می‌کند که هر طرف کنوانسیون می‌تواند از سازمان ملل متحد تقاضای انجام اقدامات مناسب برای جلوگیری یا سرکوب اقدامات کشتار جمعی را بنماید.

براساس تحلیل موقعیت و وضعیت کردها می‌توان استدلال نمود که سه عمل نخست فوق‌الذکر در گذشته، بارها در رفتار نسبت به کردها در عراق و

1- Holocaust

ترکیه و تا اندازه‌ای در ایران به کار گرفته شده است. اما بسیار مشکل خواهد بود که حکومت‌های این کشورها را متهم به نسل‌کشی کرد، آن هم نسل‌کشی علیه جمعیت‌های کرد خودشان، زیرا سرکوب‌های مشابه اقلیت‌های قومی و نژادی به‌طور منظم در بسیاری از دیگر کشورهای عضو ملل متحد صورت می‌گیرد و رخ می‌دهد.

هارف[۱] وگور[۲] چهل و پنج نسل‌کشی و «سیاست کشی» صورت گرفته از جانب دولت‌ها علیه جمعیت‌های خودشان را از زمان جنگ دوم جهانی به بعد، شناسائی و مشخص کردند(31).

اگرچه یک تعریف جهانی پذیرفته شده از سیاست‌کشی وجود ندارد؛ اما تعریف هارف و گور از این عنوان و اصطلاح برای درنظر گرفتن ترویج به منظور و ارتقا و اجرا سیاست‌های دولتی که منجر به مرگ شمار زیادی از اعضای گروه می‌شود تعریف کرده‌اند، که مخالفت سیاسی یا موقعیت سلسله مراتبی آن گروه‌ها، آنان را در رودروئی مستقیم با رژیم بر سر قدرت، قرار می‌دهد، بوده است و سرکوب و کشتار اعضای چنین گروه‌هائی به عنوان «نسل و سیاست کشی» ارتکاب شده توسط دولتها مشخص شده‌اند(32).

هارف و گور درگونه‌شناسی خود از «نسل و سیاست‌کشی»، کردهای عراقی را به عنوان قربانیان «سیاست‌کشی سرکوب گرانه و سلطه جویانه» و کردهای ایران را به عنوان قربانیان «سیاست کشی انقلابی» شناسائی نموده‌اند(33).

ولی استفاده یا فایده عملی این عناوین و اصطلاحات قابل سئوال باقی می‌ماند و ممکن است منجر به بسط ابهام و تعمیم مشکل‌ساز نسل‌کشی به تمام اشکال و انواع سرکوب‌های مخالفین شود.

1- Harff　　2- Gurr

۶.۳ اصول قانونی و بنیادی همگون‌سازی کردها[1]

بحث مذکور به‌طور روشن محدودیت چاره‌ساز و مداواهای قانونی بین‌المللی جهت افزایش حقوق اقلیت، در نظمی بین‌المللی که تحت سلطه بینش‌ها و نظرات دولت - مرکز و نهادها و مؤسسات قرار دارد، را نشان می‌دهد. اما به گونه‌ای مؤثر می‌توان از قوانین برای ترویج و ارتقای تدابیر قانونی و قانون اساسی استفاده نمود که می‌تواند به سازش حقوق اقلیت با محیط و کاهش تنش قومی در جوامع چند قومی منجر شود(34). برای مثال، می‌توان اصلاحات قانونی و قانون اساسی را برای حفاظت و حمایت از موقعیت اقلیت‌ها بکار گرفت. هدف از این اصلاحات می‌تواند ترتیبات قانونی اساسی ویژه برای تأمین رفتار برابر برای اعضای اقلیت قومی، نه تنها از جانب دستگاه دولت، بلکه همچنین از جانب نهادهای خصوصی و افراد، باشد(35).

قوانین عدم تبعیض که از سالهای ۱۹۶۰ در ایالات متحده وضع شده‌اند نمونه‌ها و مثال‌هائی از این اصلاحات هستند. البته، در کشورهائی که نظام حقوقی و نهادها آنها بسیار با مدل انگلو ـ ساکسون[2] متفاوت است، طبعاً نباید از چنین قوانینی نسخه‌برداری کنند. با این حال، بنا بر تحلیل علمی خارج از منطقه، اکنون نظام قانونگذاری برای اجرا «حقوق برابر و مساوی» طرح شده در داخل ایران، عراق و ترکیه وجود دارد. قوانین انتخاباتی سیستم‌های ارائه تناسبی و قوانین مشابه، آغازها و شروع‌های مفیدی در پرداختن و رسیدگی جدی به تبدیل همبستگی و ادغام ـ کردها به گرایش و جریان اصلی زندگی سیاسی ـ اجتماعی می‌باشند.

یک طرح قانون اساسی که بدقت تنظیم شده، و منتج به استقرار یک جامعه سیاسی کثرت‌گرائی حقیقی اصیل گردد، بهترین وسیله ترویج همبستگی و انسجام و اتحاد و ادغام یا همگون‌سازی کرد در ایران، عراق و

1- Constitutional / legal techniques and kurdish integration

2- Anglo-Saxon

ترکیه است. یکسان سازی و ادغام که سیاست ترکیه را نسبت به کردها مشخص کرده است. اما این شیوه ممکن است در کوتاه مدت در ریشه گرفتن جریان ناسیونالیسم قومی موفق شود اما، در دراز مدت، احتمال دارد که ارزش‌ها و بهای مادی و انسانی یکسان سازی اجباری در آینده برای دولت کاملاً بالا باشد که جدای از دیگر موارد به پیدایش جنبش‌های مقاومت مسلحانه توسط اقلیت تحت تأثیر واقع شده بیانجامد. به‌علاوه ادغام و همگون سازی یک دلالت و اشاره ضمنی منفی را به همراه دارد، چون برتری فرهنگ گروه مسلط را تلویحاً بیان می‌کند(36).

از طرف دیگر، کثرت‌گرائی یا پلورالیسم نوعی وضعیت متفاوت با اتحاد ایجاد می‌کند که در آن گروه‌های قومی در کشوری ارضی، نوعی رابطه وابستگی متقابل و مستقل همزیستی مسالمت‌آمیز را دارند.

امپراطوری‌های چند قومی خاورمیانه، همچون امپراطوری‌های عثمانی و فارس از بسیاری جهات دارای صفت مشخصهٔ پلورالیسم (یا کثرت‌گرائی) قومی بودند.

تنها بعد از ایجاد سیستم دولت ملی به سبک اروپائی بود که وطن‌پرستی افراطی[1] قومی جایگزین وفاداری‌های قدیمی و الگوهای تعامل و فعل و انفعالی شد، که در طول قرن‌ها در میان گروه‌های قومی گوناگون در قلمروهای ایران و ترکیه رشد یافته بود.

علاوه بر آن، برای موفقیت کثرت‌گرائی در جوامع چند قومی، باید «میزان زیادی آزادی در داخل کشور برای اقلیت‌ها، بیشتر به نفع و سود تساوی واقعی تا ظاهری»(37) وجود داشته باشد. توافقات مختلف و متعدد خودمختاری که بین حکومت عراق و کردها امضاء شدند، به‌علت عدم وجود تساوی و برابری واقعی برای کردها ناکام ماندند و شکست خوردند.

حتی اگر طرح‌های خودمختاری دهه‌های ۱۹۶۰و ۱۹۷۰ اجرا شده بودند،

1- Chavinism

در نبود نهادهای دمکراتیک واقعی در عراق، احتمال جدائی‌طلبی کردها افزایش می‌یافت. چالش برای یک کشور، چگونگی برخورد با مسئله واگذاری اختیارات بدون تحریک و ایجاد جدائی‌طلبی از طرف گروه‌های قومی است که در واقع جیره‌خواران حضور یافته و نامزدهای ذینفع در برنامه‌های واگذاری اختیارات از جانب دولت هستند. چنانکه دونالد هورویتز[۱] بیان نمود:

> بیشتر چنین توافقاتی [برسر تفویض اختیارات] در برابر سابقه جنگ تجزیه‌طلبانه یا غلبه تخطی و خشونت تروریستی به نتیجه خواهند رسید. در جائی که اقتدار مرکزی همچون هند، ایمن و بی‌خطر است، تصمیم مقتضی و مناسب می‌تواند آغاز شود و توسط مرکز [اقتدار حکومت، یعنی مقامات حکومتی] اجرا شود. اما در جائی که سئوال مهم این است که حکم مرکز چگونه خواهد بود [مانند عراق]، انتقال قدرت و تفویض اختیار موضوع توافق دو جانبه است و توافقنامه پایدار نیز یک راه‌گریز می‌باشد.(38)

در یک نظام دمکراتیک و کثرت‌گرا، تعدد و کثرت گروه‌های قومی می‌تواند به عنوان مانعی علیه (اقتدارگرائی) و تسلط یک گروه بر دستگاه دولت عمل نماید.

احمد چلبی[۲] یک عضو اپوزیسیون ضد صدام حسین در عراق، اعتقاد دارد، آن‌طور که قیام کردها و شیعیان در مارس ۱۹۹۱ نشان داد، تقاضا برای نمایندگی سیاسی به‌طور جدی و قومی باقی مانده است و چنانکه بسیاری استدلال می‌کنند که ترویج خودمختاری قومی منجر به تجزیه عراق نخواهد شد. کردها از واقعیات ژئوپولیتیکی خاورمیانه آگاهند و رهبری آنان هیچگاه ریسک دخالت از جانب نیروهای خارجی برای تجزیه عراق را نمی‌پذیرد(39). ولی، مدل احمد چلبی پلورالیسم تفویض اختیارات نیست، بلکه ایجاد

1- Donald Horowit   2- Ahmad Chalabi

استقرار مجدد «تجربه دمکراتیک تحت سلطنت پادشاهی [هاشمی]» (40) اما پادشاهی و سلطنت عراقی نه دمکراتیک و نه نسبت به حقوق اقلیت کرد پاسخگو بود.

روی هم رفته دو تکنیک مطلوب، که هر دوی آنها مستلزم تجدید بنای قانون اساسی هستند، را می‌توان به عنوان راه‌های مطلوب برای کاهش کشمکش و منازعه بین کردها و حکام مرکزی در ایران، عراق و ترکیه ذکر کرد. نخست، ایجاد یک ساختار اصیل فدرال و فاصله گرفتن از مرکزگرائی شدید که هرسه کشور دارای آن هستند، می‌تواند به نزدیک ساختن نظام‌های دمکراتیک و مشارکت کمک نماید. نیجریه به‌واسطه فدرالیسم مؤثرش با هزاران گروه قومی و مذهبی خود تا اندازه زیادی موفق به کاهش خشونت قومی شد (41).

این روند بایستی در مراحلی اجرا شود و نباید در محدوده زمانی کوتاهی تحمیل شود. فدرالیسم تحمیل شده احتمال دارد در دراز مدت به شکست بیانجامد، چنانکه در ۱۹۹۱ در یوگسلاوی چنین شد و ناکام ماند. هر کشور باید ساختار فدرال را در درون محیط سیاسی منحصر بفرد و یگانه خود و با توجه به مشکل خود رشد و توسعه دهد.

ثانیاً تغییرات در قوانین انتخاباتی که می‌تواند بدون یک نظام فدرال اجرا شود، می‌تواند به استقرار یک نظام نمایندگی تناسبی کمک نماید (42) هر چند که این سیستم نمایندگی می‌تواند منجر به تکثیر و ازدیاد احزاب سیاسی و پربار بودن آنان شود و به بی‌ثباتی حکومت‌های ائتلافی منجر شود، اما راه‌هائی مساوی را برای اقلیت‌های قومی جهت توسعه و گسترش یک رقابت در قابل زیست بودن کشور بزرگتر فراهم می‌سازد. به بیان دیگر، اگر اقلیت‌های قومی در نهادهای تصمیم‌گیری حکومت ملی به اندازه کافی نمایندگی می‌شدند و کمتر از ارزش واقعی عرضه نمی‌شدند، آن گونه که در مورد کردها صدق دارد، آنان وفاداری بیشتری را نسبت منافع گسترده‌تر دولت رشد می‌دادند.

این امر خود می‌تواند منجر به توسعه و رشد صف‌بندی‌های سیاسی شود که براساس منافع وسیع‌تر و گسترده‌تر است تا منافع تنگ و محدود گروه‌های قومی. تعیین هویت قومی و تقاضابرای شناسائی رسمی حقوق قومی و خواست آنان، حتی با تجدید بنای موفقیت‌آمیز قانون اساسی، بیشترین احتمال پافشاری را خواهد داشت. لیکن اگر راه‌های مشارکت سیاسی اصیل و شرکت حقیقی سیاسی بروی تمام گروه‌ها باز باشد و زمینهٔ حضور آنها فراهم؛ طبعاً کمترین احتمال وجود خواهد داشت که چنین تقاضاهای قومی منجر به منازعه و کشمکش خشن شود.

یادداشت‌ها

یادداشت‌ها

NOTES

CHAPTER ONE

1. Francis Fukuyama, "The End of History?" *The National Interest*, no. 16 (Summer 1989): 4.

2. Ibid., 14–15.

3. For a collection of excellent essays on the politicization of ethnicity in different settings, see Gerard Chaliand, ed., *Minority Peoples in the Age of Nation-States*, translated by Tony Berrett (London: Pluto Press, 1989).

4. Joseph Rothschild, *Ethnopolitics: A Conceptual Framework* (New York: Columbia University Press, 1981): 6.

5. David Brown, "Ethnic Revival: Perspectives on State and Society," *Third World Quarterly* 11, no. 4 (October 1989): 8.

6. For an excellent analysis of the role of the state as an independent and increasingly important variable, see Theda Skocpol, "Bringing the State Back In: Strategies of Analysis in Current Research," in Peter B. Evans, Dietrich Rueschemeyer, and Theda Skocpol, eds., *Bringing the State Back In* (New York: Cambridge University Press, 1985): 3–37. See also Theda Skocpol, *State and Social Revolutions: A Comparative Study of France, Russia, and China* (New York: Cambridge University Press, 1979); Mansoor Moaddel, "State-Centered vs. Class-Centered Perspectives on International Politics: The Case of U.S. and British Participation in the 1953 Coup Against Premier Mossadeq in Iran," *Studies in Comparative International Development* 24, no. 2 (Summer 1989): 3–23; James A. Caporaso, ed., *The Elusive State: International and Comparative Perspectives* (Newbury Park, CA: Sage Publications, 1989); and Edward S. Greenberg and Thomas F. Mayer, eds., *Changes in the State: Causes and Consequences* (Newbury Park, CA: Sage Publications, 1990).

7. One of the best and certainly the most comprehensive book on the history of the Kurds until the end of the sixteenth century is Sharaf-ed-din Khan Bitlisi, *Sharafnameh* (Tehran: Elmi Publications, n.d.). This book, written in 1596 in Persian by a prominent Kurd, remains an invaluable source of historical data on the Kurds. Also, consult Morad Owrang, *Kurd Shenasi* (Kurdology) (Tehran: Rangin Publications, 1967): 75–78 and 103–111; Mozaffar Zangeneh, *Doodeman-e Aryai: Kurd va Kurdistan* (The Aryan Lineage: Kurd and Kurdistan) (Tehran: Chehr Publications, 1968): 35–62 and 75–94; Nasser Mohseni, *Joghrafiya-e Kurdistan* (The Geography of Kurdistan) (Boroojerd, Iran: Lavian Publications, 1948): 79–91; Thomas Bois, *The Kurds*, translated by M.W.M. Welland (Beirut: Khayats, 1966): 7–18; Abdul Rahman Ghassemlou, *Kurdistan and the Kurds* (Prague: Publishing House of the Czechoslovak Academy of Sciences, 1965): 33–45; Gerard Chaliand, "Introduction," in Gerard Chaliand, ed., *People Without a Country: The Kurds and Kurdistan*, translated by Michael Pallis (London: Zed Press, 1980): 8–18; and Hassan Arfa, *The Kurds: An Historical and*

Political Study (London: Oxford University Press, 1966): 1–32.

For a succinct review of recent Kurdish history and politics, see Laura Donnadieu Aguado, "The Kurds in the Middle East: Struggle for National Liberation," *Ethnic Studies Report* 5, no. 2 (July 1987): 9–17; Andrew Whitley, "The Kurds: Pressures and Prospects," *The Round Table*, no. 279 (July 1980): 245–248; William E. Hazen, "Minorities in Revolt: The Kurds of Iran, Iraq, Syria, and Turkey," in R. D. McLaurin, ed., *The Political Role of Minority Groups in the Middle East* (New York: Praeger Publishers, 1979): 49–75; Eden Naby, "Rebellion in Kurdistan," *Harvard International Review* 2, no. 3 (November 1979): 1, 5–7, and 29; and Eden Naby, "The Iranian Frontier Nationalities: The Kurds, the Assyrians, the Baluchis, and the Turkmens," in William O. McCagg, Jr., and Brian D. Silver, eds., *Soviet Asian Ethnic Frontiers* (New York: Pergamon Press, 1979): 85–96.

8. C. J. Edmonds, "Kurdish Nationalism," *Journal of Contemporary History* 6, no. 1 (1971): 87.

9. Ibid., 87–88.

10. Nader Entessar, "The Kurdish Mosaic of Discord," *Third World Quarterly* 11, no. 4 (October 1989): 86.

11. Mehrdad Izady, "A Kurdish Lingua Franca?" *Kurdish Times* 2, no. 2 (Summer 1988): 13.

12. See George S. Harris, "Ethnic Conflict and the Kurds," *The Annals of the American Academy of Political and Social Science* 433 (September 1977): 113.

13. Izadi, "A Kurdish Lingua Franca?" 15.

14. Harris, "Ethnic Conflict," 113.

15. For a succinct analysis of the condition of the Jewish Kurds in Iran, see Paul J. Magnarella, "A Note on Aspects of Social Life Among the Jewish Kurds of Sanandaj," *Jewish Journal of Sociology* 11, no. 1 (June 1969): 51–57.

16. See Martin Short and Anthony McDermott, *The Kurds*, 3d ed. (London, Minority Rights Group, March 1977): 6.

17. Whitley, "The Kurds," 248, and Shaikh Ezzedin Hussein's interview in *MERIP Reports*, no. 113 (March–April 1983): 9–10.

18. Joane Nagel, "The Conditions of Ethnic Separatism: The Kurds in Turkey, Iran, and Iraq," *Ethnicity* 7, no. 3 (September 1980): 280–281.

19. For a detailed study of the concept of internal colonialism in multiethnic societies, see Michael Hechter, *Internal Colonialism* (Berkeley, CA: University of California Press, 1975). See also Frank W. Young, "Reactive Subsystems," *American Sociological Review* 35, no. 2 (April 1970): 297–307.

20. Nagel, "The Conditions of Ethnic Separatism," 281.

21. Crawford Young, *The Politics of Cultural Pluralism* (Madison, WI: University of Wisconsin Press, 1976): 522–523.

22. For an excellent discussion of this issue, see Leonard M. Helfgott, "The Structural Foundations of the National Minority Problem in Revolutionary Iran," *Iranian Studies* 13, nos. 1–4 (1980): 195–212.

23. Ibid., 211.

24. Akbar Aghajanian, "Ethnic Inequality in Iran: An Overview," *International Journal of Middle East Studies* 15, no. 2 (May 1983): 216, table 2.

25. Ibid., 217, table 3.

26. Ibid., 218, table 4. For a useful source on the subject of poverty among urban poor in Iran, consult Farhad Kazemi, *Poverty and Revolution in Iran: The Migrant Poor, Urban Marginality and Politics* (New York: New York University Press, 1980).

27. For details, see *Kurdistan* (the annual publication of the Kurdish Student Society in Europe) 17 (1974): n.p.

28. *Pesh Merga* (a publication of the Kurdish Democratic Party), nos. 10–11 (March and June 1978): 5.

29. Ibid., 6.

30. Abdul A. al-Rubaiy, "The Failure of Political Integration in Iraq: The Education of the Kurdish Minority," *Intellect* 102, no. 2357 (April 1974): 444.

31. Ibid.

32. *Pesh Merga*, nos. 12–13 (September and December 1978): 14.

33. *Pesh Merga*, no. 5 (April 1976): 7–8, and nos. 6–7 (August and December 1976): 28–29; and *Kurdistan* 17 (1974): n.p.

34. Charles G. MacDonald, "The Kurds," *Journal of Political Science* 19 (1991): 133.

35. Milton J. Esman, "Ethnic Pluralism and International Relations," *Canadian Review of Studies in Nationalism* 17, nos. 1–2 (1990): 88.

36. Nader Entessar, "Kurdish Identity in the Middle East," *Current World Leaders* 34, no. 2 (April 1991): 281.

CHAPTER TWO

1. For details, see Rashid Yassemi, *Kurd va Payvastegi-e Nejadi va Tarikhi-e Uo* (The Kurd and His Racial and Historical Bonds) (Tehran: Amir Kabir Publications, 1984): 203–209.

2. Ibid., 204.

3. See, for example, John R. Perry, *Karim Khan Zand: A History of Iran, 1747–1779* (Chicago: University of Chicago Press, 1979): 184–194.

4. A. R. Ghassemlou, "Kurdistan in Iran," in Chaliand, *People Without a Country*, 117.

5. Arfa, *The Kurds*, p. 48.

6. Ibid., 63. For a succinct description of Simko's rebellion, see Martin van Bruinessen, "Kurdish Tribes and the State of Iran: The Case of Simko's Revolt," in Richard Tapper, ed., *The Conflict of Tribe and State in Iran and Afghanistan* (London: Croom Helm, 1983): 364–400.

7. See, for example, Ghassemlou, "Kurdistan in Iran," 117, and Derk Kinnane, *The Kurds and Kurdistan* (London: Oxford University Press, 1964): 47.

8. Arfa, *The Kurds*, 63–64.

9. Joseph S. Szyliowicz, *Education and Modernization in the Middle East* (Ithaca, NY: Cornell University Press, 1973): 243–244.

10. Kinnane, *The Kurds*, 47, and M. Reza Ghods, *Iran in the Twentieth Century: A Political History* (Boulder, CO: Lynne Rienner Publishers, 1989): 108.

11. Ghods, *Iran*, 108.

12. Amin Banani, *The Modernization of Iran, 1921–1941* (Stanford, CA: Stanford University Press, 1961): 120–125.

13. For a detailed analysis of the traditional patterns of land ownership in Kurdistan, see Ghassemlou, *Kurdistan and the Kurds*, 124–129.

14. Ghods, *Iran*, 110.

15. Ervand Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 1982): 170–171.

16. William Eagleton, Jr., *The Kurdish Republic of 1946* (London: Oxford University Press, 1963): 23. For a brief analysis of the Soviet dimension of the Kurdish independence struggle, see William Linn Westermann, "Kurdish

Independence and Russian Expansion," *Foreign Affairs* 70, no. 3 (Summer 1991): 50–54.

17. Rouhollah K. Ramazani, "The Autonomous Republic of Azerbaijan and the Kurdish People's Republic: Their Rise and Fall," in Thomas T. Hammond, ed., *The Anatomy of Communist Takeovers* (New Haven, CT: Yale University Press, 1975): 458.

18. Ervand Abrahamian, "Communism and Communalism in Iran: The Tudah and the Firqah-i Dimukrat," *International Journal of Middle East Studies* 1, no. 4 (October 1970): 315.

19. Ibid., 311.

20. Abrahamian, *Iran*, 413–414.

21. Ibid., 414–415.

22. Arfa, *The Kurds*, 71–72.

23. For details, see Eagleton, *The Kurdish Republic*, 33–35, and Archie Roosevelt, Jr., "The Kurdish Republic of Mahabad," in Chaliand, *People Without a Country*, 136–138.

24. Arfa, *The Kurds*, 73.

25. See Kinnane, *The Kurds*, 49.

26. Eagleton, *The Kurdish Republic*, 36.

27. Ibid., 38.

28. Roosevelt, "The Kurdish Republic," 138–139.

29. Eagleton, *The Kurdish Republic*, 44.

30. Ibid., 58, and Ramazani, "The Autonomous Republic," 461.

31. Ghassemlou, *Kurdistan and the Kurds*, 77. For a succinct analysis of Kurdish nationalism in monarchical Iran, see Richard W. Cottam, *Nationalism in Iran*, rev. ed. (Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1979): 67–74.

32. Roosevelt, "The Kurdish Republic," 140–141.

33. For details, see Ghods, *Iran*, 159–178, and Abrahamian, *Iran*, 388–415.

34. Eagleton, *The Kurdish Republic*, 63.

35. See Roosevelt, "The Kurdish Republic," 143.

36. Ibid.

37. Ghods, *Iran*, 148–149.

38. Ibid., 149.

39. Ghassemlou, "Kurdistan in Iran," 120.

40. Arfa, *The Kurds*, 102–103.

41. For details, see Richard W. Cottam, *Iran and the United States: A Cold War Case Study* (Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1988): 86–89.

42. Ghods, *Iran*, 181.

43. For a detailed description of the National Front's platform, see *Bakhtar-e Emrooz*, July 7, 1950.

44. For an excellent collection of articles on the politics of oil nationalization in Iran, see James A. Bill and W. Roger Louis, eds., *Mussadiq, Iranian Nationalism, and Oil* (Austin, TX: University of Texas Press, 1988).

45. Ghassemlou, "Kurdistan in Iran," 122.

46. The literature on this subject is extensive. For example, see Cottam, *Iran*, 95–109; Kermit Roosevelt, *Countercoup: The Struggle for the Control of Iran* (New York: McGraw-Hill, 1979); James A. Bill, *The Eagle and the Lion: The Tragedy of American-Iranian Relations* (New Haven, CT: Yale University Press, 1988): 51–97; Mark J. Gasiorowski, *U.S. Foreign Policy and the Shah: Building a Client State in Iran* (Ithaca, NY: Cornell University Press, 1991): 57–84; Hussein Fardoost, *Zohoor va Soqoot-e Saltanat-e Pahlavi* (The Rise and Fall of the Pahlavi Dynasty), vol. 1 (Tehran: Ettela'at Publications, 1991): 176–184; and Marvin Zonis, *Majestic Failure: The Fall of the Shah*

(Chicago: University of Chicago Press, 1991): 100–105.

47. See Nader Entessar, "The Kurds in Post-Revolutionary Iran and Iraq," *Third World Quarterly* 6, no. 4 (October 1984): 923.

48. Ibid., 924.

49. See Nariman Yalda, "Federalism and Self-Rule for Minorities: A Case Study of Iran and Kurdistan" (Ph.D. diss., Claremont Graduate School, 1980): 127.

50. Ghassemlou, "Kurdistan in Iran," 124.

51. Ibid., 125.

52. Yosef Gotlieb, *Self-Determination in the Middle East* (New York: Praeger Publishers, 1982): 100.

53. Entessar, "The Kurds," 923.

54. Quoted in David Menashri, "Khomeini's Policy Toward Ethnic and Religious Minorities," in Milton J. Esman and Itamar Rabinovich, eds., *Ethnicity, Pluralism, and the State in the Middle East* (Ithaca, NY: Cornell University Press, 1988): 217.

55. *Matn-e Kamel-e Qanoon-e Assassi-e Jomhoori-e Islami-e Iran* (The Complete Text of the Constitution of the Islamic Republic of Iran) (Tehran: Hamid Publications, 1983): 28.

56. David McDowall, *The Kurds*, new ed., (London: Minority Rights Group, March 1989): 17.

57. Shaul Bakhash, *The Reign of the Ayatollahs: Iran and the Islamic Revolution* (New York: Basic Books, 1984): 73.

58. *Ayandegan*, June 20, 1979.

59. *Kayhan*, July 7, 1979.

60. Quoted in Bakhash, *The Reign*, 78.

61. Nikki R. Keddie, "The Minorities Question in Iran," in Shirin Tahir-Kheli and Shaheen Ayubi, eds., *The Iran-Iraq War: New Weapons, Old Conflicts* (New York: Praeger Publishers, 1983): 99.

62. See Franjo Butorac, "Iran's Revolution and the Kurds," *Review of International Affairs* (Belgrade) 31 (April 20, 1980), and Charles MacDonald, "The Kurdish Challenge and Revolutionary Iran," *Journal of South Asian and Middle Eastern Studies* 13, nos. 1 and 2 (Fall–Winter 1989): 57.

63. Patricia J. Higgins, "Minority-State Relations in Contemporary Iran," in Ali Banuazizi and Myron Weiner, eds., *The State, Religion and Ethnic Politics: Afghanistan, Iran, and Pakistan* (Syracuse, NY: Syracuse University Press, 1986): 186.

64. Ibid., 186–187.

65. For a thorough description of the concept of *velayat-e faqih*, see Ayatollah Khomeini, *Hokoomat-e Islami* (Islamic Government) (Tehran: n.p., 1971).

66. See Shaikh Ezzedin Hussein's interview in *MERIP Reports*, no. 113 (March–April 1983): 9–10.

67. Ibid., 9.

68. For an excellent analytical study of the *Mujahidin-e Khalq*, see Ervand Abrahamian, *The Iranian Mojahedin* (New Haven, CT: Yale University Press, 1989). See also, Sepehr Zabih, *The Left in Contemporary Iran* (London and Stanford, CA: Croom Helm/Hoover Institution Press, 1986).

69. Abdul Rahman Ghassemlou's interview in *MERIP Reports*, no. 98 (July–August 1981): 17. See also "Barnameh va Assasnameh-e Hezb-e Demokrat-e Kurdistan-e Iran" (The Platform and Constitution of the Kurdish Democratic Party of Iran), Third Congress of the KDPI, 1973.

70. Mostafa Chamran, *Kurdistan* (in Persian) (Tehran: Foundation of Martyr

Chamran, 1985): 153, and *Kurdistan: Imperialism va Groohaye Vabaste* (Kurdistan: Imperialism and the Dependent Groups) (Tehran: Political Bureau of the Islamic Revolutionary Guards Corps, 1980).

71. Chamran, *Kurdistan*, 156.

72. Entessar, "The Kurds," 925–926.

73. For a brief analysis of inter- and intra-Kurdish skirmishes, see "What Is Happening in Kurdistan?" *Review of Iranian Political Economy and History* (RIPEH) 3, no. 2 (Fall 1979): 55–59.

74. For details, see Chamran, *Kurdistan*, 43–106.

75. *Ayandegan*, August 6, 1979.

76. McDowall, *The Kurds*, 17. See also Chamran, *Kurdistan*, 74–83.

77. Richard Sim, "Kurdistan: The Search for Recognition," *Conflict Studies*, no. 124 (November 1980): 7.

78. Ibid., 8. See also Entessar, "The Kurds," 927–928.

79. For details, see "Barnameh va Assasnameh-e Hezb-e Demokrat-e Kurdistan-e Iran" (The Platform and Constitution of the Kurdish Democratic Party of Iran), Fourth Congress of the KDPI, February 19–23, 1980.

80. Sepehr Zabih, *Iran Since the Revolution* (Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1982): 89.

81. Ibid., 90, and Abrahamian, *The Iranian Mojahedin*, 243–244.

82. Abrahamian, *The Iranian Mojahedin*, 248.

83. *Iran Times*, March 8 and 29, 1985.

84. Nozar Alaolmolki, "The New Iranian Left," *Middle East Journal* 41, no. 2 (Spring 1987): 230.

85. Nasser Mohajer, "Ensheab dar Hezb-e Demokrat-e Kurdistan-e Iran" (A Division Within the Kurdish Democratic Party of Iran), *Aghazi No*, no. 7 (Summer 1988): 25–29.

86. Ibid., 27.

87. *Kayhan*, July 28, 1989.

88. *Kayhan*, July 15, 1989.

89. *Iran Times*, July 28, 1989.

90. Ibid.

91. Steve Sherman and Safa Haeri, "The Slaying of Abd al-Rahman Qassemlou," *Middle East International*, no. 355 (July 21, 1989): 12.

92. *Iran Times*, July 21, 1989.

93. "Ma Terror-e Vahshianeh-e Doctor Ghassemlou ra Mahkoom Mikonim" (We Condemn the Barbaric Terror Killing of Dr. Ghassemlou), *Aghazi No*, special bulletin (July 18, 1989).

94. See "Jonbesh-e Moqavemat-e Kalq-e Kurd va Komala" (The Resistance Movement of the Kurdish Masses and Komala), document series no. 2, 1980, 1–9.

95. Entessar, "The Kurdish Mosaic," 90.

96. *Iran Times*, October 28, 1983.

97. Alaolmolki, "The New Iranian Left," 231.

98. Ibid.

99. *Pishrow* (organ of Komala), June 23, 1981, 1.

100. See Koorosh Moddaressi, "Kurdistan va Ayandeh-e Mobarezeh-e An" (Kurdistan and the Future of its Struggle), *Besooye Socialism* (theoretical journal of the Communist Party of Iran) 2, no. 5 (March 1990): 1–53.

101. Ibid., 10–12.

102. Ibid., 14–16.

103. *Iran Times*, September 1, 1989.

104. *Komonist* (central organ of the Communist Party of Iran), July 1987, p. 8, and "A Year of Mass Armed Struggle in Kurdistan," *Bolshevik Message* (a

publication of the Communist Party of Iran—the Committee Abroad), July 1987, 1–3.

105. "Interview with Comrade Ibrahim Alizadeh," *Pishrow*, no. 23 (September 1990): 6–7.

106. For details, see "Dar Bareh-e Fa'aliyat-e Hezb dar Kurdistan: Assnadi az Mabahes-e Darooni-e Hezb-e Komonist-e Iran" (About the Activities of the Party in Kurdistan: Documents from Internal Discussions of the Communist Party of Iran), August 1990, 77–93.

107. Ibid., 34–58.

108. "E'lamiy-e Hoqooq-e Payi-e Mardom-e Zahmatkesh dar Kurdistan" (Announcement of the Basic Rights of the Toiling People in Kurdistan), *Besooye Socialism* 2, no. 5 (March 1990): 63–69.

109. MacDonald, "The Kurdish Challenge," 68.

CHAPTER THREE

1. Edmonds, "Kurdish Nationalism," 89.

2. Ibid. For a good analysis of the late-nineteenth- and early-twentieth-century Kurdish revolts, see Chris Kutschera, *Le Mouvement National Kurde* (Paris: Flammarion, 1979).

3. See Peter Sluglett, *Britain in Iraq 1914–1932* (London: Ithaca Press, 1976): 14, and Ismet Sheriff Vanly, "Kurdistan in Iraq," in Chaliand, *People Without a Country*, pp. 158–159.

4. Sluglett, *Britain in Iraq*, 116–117, and Arfa, *The Kurds*, 111.

5. Arfa, *The Kurds*, 113, and McDowall, *The Kurds*, 18.

6. McDowall, *The Kurds*, 18, and Kinnane, *The Kurds*, 36.

7. Arfa, *The Kurds*, 113.

8. C. J. Edmonds, *Kurds, Turks and Arabs: Politics, Travel, and Research in North-Eastern Iraq, 1919–1925* (London: Oxford University Press, 1957): 28–75.

9. Kinnane, *The Kurds*, 36.

10. For a brief description of the implications of the Treaty of Sèvres, see Gotlieb, *Self-Determination*, 74–77, and Gerald A. Honigman, "British Petroleum Politics, Arab Nationalism and the Kurds," *Middle East Review* 15, nos. 1 and 2 (Fall 1982–Winter 1982/83): 34–36.

11. For the text of Articles 62–64 of the Treaty of Sèvres, see Sheri Laizer, *Into Kurdistan: Frontiers Under Fire* (London: Zed Books, 1991): 129.

12. Ibid.

13. Honigman, "British Petroleum Politics," 33–38, and Stephen C. Pelletiere, *The Kurds: An Unstable Element in the Gulf* (Boulder, CO: Westview Press, 1984): 58.

14. Pelletiere, *The Kurds*, 58, and Edmonds, *Kurds, Turks and Arabs*, 398.

15. Bois, *The Kurds*, 151.

16. Edmonds, *Kurds, Turks and Arabs*, 116–124, and Sluglett, *Britain in Iraq*, 116–123.

17. Vanly, "Kurdistan in Iraq," 161.

18. Arfa, *The Kurds*, 117–118.

19. McDowall, *The Kurds*, 19.

20. Bois, *The Kurds*, 152, and Kinnane, *The Kurds*, 41.

21. Arfa, *The Kurds*, 122.

22. Ibid., 123. See also Uriel Dann, "The Kurdish National Movement in

Iraq," *Jerusalem Quarterly*, no. 9 (Fall 1978): 135–136.

23. See the text of the letter in F. David Andrews, ed., *The Lost Peoples of the Middle East: Documents of the Struggle for Survival and Independence of the Kurds, Assyrians, and Other Minority Races in the Middle East* (Salisbury, NC: Documentary Publications, 1982): 90.

24. Ibid., 83–84.

25. Peter Sluglett, "The Kurds," in Committee Against Repression and for Democratic Rights in Iraq, ed., *Saddam's Iraq: Revolution or Reaction?* rev. ed. (London: Zed Books, 1989): 187.

26. Ibid., 187–188.

27. Andrews, *The Lost Peoples*, 128–130.

28. Ibid., 131.

29. For the ouline of the KDP's program, see ibid., 134–137.

30. Sluglett, "The Kurds," 188.

31. Richard F. Nyrop, ed., *Iraq: A Country Study* (Washington, DC: U.S. Government Printing Office, 1979): 61.

32. See Mustafa Nazdar, "The Kurds in Syria," in Chaliand, *People Without a Country*, 215–217.

33. Marion Farouk-Sluglett and Peter Sluglett, *Iraq Since 1958: From Revolution to Dictatorship* (London: I. B. Tauris, 1990): 79–80.

34. For details, see Hanna Batatu, *The Old Social Classes and the Revolutionary Movements of Iraq: A Study of Iraq's Old Landed and Commercial Classes and of its Communists, Ba'thists, and Free Officers* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 1978): 659–662.

35. Ibid., 662.

36. Sluglett, "The Kurds," 189.

37. For details, see Batatu, *The Old Social Classes*, 866–889.

38. Ibid., 919, and Farouk-Sluglett and Sluglett, *Iraq Since 1958*, 70–72.

39. Batatu, *The Old Social Classes*, 920.

40. Sa'ad Jawad, *Iraq & the Kurdish Question 1958–1970* (London: Ithaca Press, 1981): 46–50.

41. Ibid., 47.

42. McDowall, *The Kurds*, 19.

43. Edmund Ghareeb, *The Kurdish Question in Iraq* (Syracuse, NY: Syracuse University Press, 1981): 38–39.

44. Martin van Bruinessen, "The Kurds Between Iran and Iraq," *MERIP Middle East Report* 16, no. 4 (July–August 1986): 16.

45. Farouk-Sluglett and Sluglett, *Iraq Since 1958*, 81.

46. See Jawad, *Iraq*, 63–105, and Ghareeb, *The Kurdish Question*, 39–40.

47. Jawad, *Iraq*, 108–112, and Farouk-Sluglett and Sluglett, *Iraq Since 1958*, 81.

48. Batatu, *The Old Social Classes*, 971–972.

49. Ibid., 972–973.

50. For a detailed description of the different rounds of fighting between the Kurds and the Ghassem regime between 1961 and 1963, see Edgar O'Ballance, *The Kurdish Revolt: 1961–1970* (Hamden, CT: Archon Books, 1973): 74–98, and David Adamson, *The Kurdish War* (London: George Allen & Unwin, 1964).

51. Adamson, *The Kurdish War*, 108–110.

52. Jawad, *Iraq*, 63–105.

53. Batatu, *The Old Social Classes*, 985, and Sim, "Kurdistan," 10.

54. Farouk-Sluglett and Sluglett, *Iraq Since 1958*, 85–87.

55. *Al-Ahram*, September 27, 1963.

56. Batatu, *The Old Social Classes*, 986. For revelations about King

Hussein's CIA connections, see *International Herald Tribune*, February 19–20, 1977.

57. O'Ballance, *The Kurdish Revolt*, 99.

58. Ibid., 100.

59. Ibid.

60. Ibid., 101–102.

61. Arfa, *The Kurds*, 145.

62. Ibid., 148, and Ghareeb, *The Kurdish Question*, 40.

63. Entessar, "The Kurds," 917–918.

64. Ghareeb, *The Kurdish Question*, 41.

65. Edith Penrose and E. F. Penrose, *Iraq: International Relations and National Development* (London: Benn, 1978): 338–340, and Majid Khadduri, *Republican Iraq: A Study in Iraqi Politics Since the Revolution of 1958* (London: Oxford University Press, 1969): 198–200.

66. Khadduri, *Republican Iraq*, 274, and Pelletiere, *The Kurds*, 189–192.

67. For details, see Batatu, *The Old Social Classes*, 1073–1110.

68. O'Ballance, *The Kurdish Revolt*, 150.

69. Ibid., 151.

70. Quoted in ibid., 152.

71. Pelletiere, *The Kurds*, 162, and *New York Times*, January 19, 1969.

72. A copy of the Pike Report was leaked to the *Village Voice* and published in its February 23, 1976, issue.

73. Dann, "The Kurdish National Movement," 141; Sim, "Kurdistan," 11; McDowall, *The Kurds*, 20–21; and Majid Khadduri, *Socialist Iraq: A Study in Iraqi Politics Since 1968* (Washington, DC: Middle East Institute, 1978): 231–240.

74. For the complete text of the March Manifesto, see At-Thawra (central organ of the Iraqi Ba'th Party), *Settlement of the Kurdish Problem in Iraq* (Baghdad: At-Thawra Publications, n.d.): 111–122. An extended excerpt of this document can be found in Short and McDermott, *The Kurds*, appendix 1, 25–26.

75. Lee C. Buchheit, *Secession: The Legitimacy of Self-Determination* (New Haven, CT: Yale University Press, 1978): 160.

76. Adamson, *The Kurdish War*, 92.

77. McDowall, *The Kurds*, 21.

78. Quoted in Ghareeb, *The Kurdish Question*, 89.

79. Ibid., 105, and McDowall, *The Kurds*, 21.

80. Entessar, "The Kurds," 919.

81. At-Thawra, *Settlement of the Kurdish Problem*, 38–39.

82. Abbas Kelidar, "Iraq: The Search for Stability," *Conflict Studies*, no. 59 (July 1975): 10–11.

83. al-Rubaiy, "The Failure of Political Integration," 442, and Henry A. Foster, *The Making of Modern Iraq* (Norman, OK: University of Oklahoma Press, 1935): 254–258.

84. al-Rubaiy, "The Failure of Political Integration," 442.

85. Albert H. Hourani, *Minorities in the Arab World* (London: Oxford University Press, 1947): 115–116.

86. Watermann, "Kurdish Independence," 53.

87. For details, see "Arabization in Kurdistan-Iraq," *Pesh Merga* 17 (1974): 3–4; "The Situation of Kurds in Iraq," *Pesh Merga*, nos. 6–7 (August–December 1976): 27–29; and "Iraq," *Pesh Merga*, no. 5 (April 1976): 6–8.

88. *Pesh Merga*, nos. 10–11 (March–June 1978): 6.

89. "The Situation of the Kurds," 28.

90. Ibid., 29.

91. Entessar, "The Kurds," 920; Sim, "Kurdistan," 12; and Naby, "The Iranian Frontier Nationalities," 89.

92. For extracts of the Autonomy Law of 1974, see Short and McDermott, *The Kurds*, appendix 2, 27–29.

93. Dann, "The Kurdish National Movement," 142.

94. As quoted in Ghareeb, *The Kurdish Question*, 159. See also Omar Yahya Feili and Arlene R. Fromchuck, "The Kurdish Struggle for Independence," *Middle East Review* 9, no. 1 (Fall 1976): 56, and Hazen, "Minorities in Revolt," 64–65.

95. McDowall, *The Kurds*, 22.

96. Ibid., and Hazen, "Minorities in Revolt," 65.

97. Entessar, "The Kurdish Mosaic," 91–92, and Entessar, "Kurdish Identity," 278.

98. Van Bruinessen, "The Kurds Between," 24.

99. Quoted in *The Middle East*, no. 112 (February 1984): 10.

100. *Kayhan* (London), November 20, 1986.

101. *Iran Times*, December 27, 1987.

102. Van Bruinessen, "The Kurds Between," 25, and Mohammed H. Malek, "Kurdistan in the Middle East Conflict," *New Left Review*, no. 175 (May–June 1989): 86.

CHAPTER FOUR

1. Quoted in Kendal [Nezan], "Kurdistan in Turkey," in Chaliand, *People Without a Country*, 65.

2. Ibid., 65–66.

3. See Kinnane, *The Kurds*, 24.

4. The Kurdish Student Society in Europe revived this newspaper and resumed the publication of *Kurdistan* as its official organ shortly after World War II.

5. Bois, *The Kurds*, 142.

6. Kinnane, *The Kurds*, 25.

7. Ibid.

8. Bois, *The Kurds*, 143–144.

9. Robert Olson, *The Emergence of Kurdish Nationalism and the Sheikh Said Rebellion, 1880–1925* (Austin, TX: University of Texas Press, 1989): 107. Olson's book contains perhaps the most detailed analysis of this Kurdish revolt found in the English language.

10. Ibid., 41–51, and Martin van Bruinessen, *Agha, Shaikh and State: On the Social and Political Organization of Kurdistan* (Utrecht, The Netherlands: Ryksuniversiteit, 1978): 373 and 446–447.

11. Olson, *The Emergence of Kurdish Nationalism*, 45.

12. Ibid., 50.

13. Arfa, *The Kurds*, 34, and Kutschera, *Le Mouvement National Kurde*, 79–105.

14. Olson, *The Emergence of Kurdish Nationalism*, 154. See also van Bruinessen, *Agha, Shaikh and State*, p. 405.

15. Olson, *The Emergence of Kurdish Nationalism*, 155, and Arfa, *The Kurds*, 36–37.

16. Robert W. Olson, "The International Consequences of the Shaikh Sait

Rebellion," in Marc Gaborieau, Alexander Popovic, and Thierry Zarcone, eds., *Naqshbandis: Historical Developments and Present Situation of a Muslim Mystical Order* (Paris: Editions Isis, 1990): 404–406.

17. Kinnane, *The Kurds*, 30–31; Arfa, *The Kurds*, 40; and McDowall, *The Kurds*, 12.

18. Kendal [Nezan], "Kurdistan in Turkey," p. 65.

19. Quoted in ibid.

20. For details, see Robert Olson, "The Kocgiri Kurdish Rebellion in 1921 and the Draft Law for a Proposed Autonomy of Kurdistan," *Oriente Moderno*, new series, vol. 8, nos. 1–6, (January–June 1989): 41–56. Also, see van Bruinessen, *Agha, Shaikh and State*, 373–374.

21. Kendal [Nezan], "Kurdistan in Turkey," 67, and Arfa, *The Kurds*, 43–44.

22. Kendal [Nezan], "Kurdistan in Turkey," 68, and Bois, *The Kurds*, 147–148.

23. McDowall, *The Kurds*, 13, and Dankwart A. Rustow, *Turkey: America's Forgotten Ally* (New York: Council on Foreign Relations Press, 1987): 74.

24. Martin van Bruinessen, "The Kurds in Turkey," *MERIP Reports* 14, no. 2 (February 1984): 8.

25. Kendal [Nezan], "Kurdistan in Turkey," 74.

26. Ibid., 75.

27. Rustow, *Turkey*, 63.

28. Kendal [Nezan], "Kurdistan in Turkey," 76.

29. Ibid., 97.

30. Michael M. Gunter, "The Kurdish Problem in Turkey," *Middle East Journal* 42, no. 3 (Summer 1988): 393.

31. Van Bruinessen, "The Kurds in Turkey," 8.

32. Ibid.

33. Ibid., 9.

34. For details, see Majeed R. Jafar, *Under-Underdevelopment: A Regional Case Study of the Kurdish Area in Turkey* (Helsinki, Finland: Social Policy Association, 1976).

35. Ibid., 67–68.

36. Van Bruinessen, "The Kurds in Turkey," 9.

37. Michael M. Gunter, *The Kurds in Turkey: A Political Dilemma* (Boulder, CO: Westview Press, 1990): 64.

38. Ibid., 66.

39. Ibid., 67, and van Bruinessen, "The Kurds in Turkey," 8.

40. Gunter, *The Kurds in Turkey*, 66.

41. Ibid., 57–58.

42. *Melliyet*, May 21, 1988.

43. Entessar, "The Kurdish Mosaic," 94. See also Entessar, "Kurdish Identity," 279–280, and Suha Bolukbasi, "Ankara, Damascus, Baghdad, and the Regionalization of Turkey's Kurdish Secessionism," *Journal of South Asian and Middle Eastern Studies* 14, no. 4 (Summer 1991): 16–19.

44. Quoted in Gunter, *The Kurds in Turkey*, 60.

45. For a useful summary of the coup and its political aftermath, see Rustow, *Turkey*, 57–60.

46. Ibid., 57.

47. Ronnie Margulies and Ergin Yildizoglu, "Trade Unions and Turkey's Working Class," *MERIP Reports* 14, no. 2 (February 1984): 19. See also Fikret Ceyhun, "Development of Capitalism and Class Struggles in Turkey," in Berch Berberoglu, ed., *Power and Stability in the Middle East* (London: Zed Books, 1989): 64–67.

48. Gunter, *The Kurds in Turkey*, 67–68.

49. Gunter, "The Kurdish Problem," 399.

50. See Helsinki Watch, *News From Turkey*, February 1990, 1–12.

51. For details of this and other instances of Kurdish mistreatment by the junta, see "The Torture of Huseyin Yildirim," *MERIP Reports* 14, no. 2 (February 1984): 13–14, and Amnesty International, *Torture in the Eighties* (London: Amnesty International, 1984): 217.

52. Mehrdad R. Izady, "Persian Carrot and Turkish Stick: Contrasting Policies Targeted at Gaining State Loyalty From Azeris and Kurds," *Kurdish Times* 3, no. 2 (Fall 1990): 35.

53. *New York Times*, March 27, 1981.

54. Ibid.

55. *New York Times*, April 1, 1981.

56. Rustow, *Turkey*, 117–118.

57. Anthony Hyman, "Elusive Kurdistan: The Struggle for Recognition," *Conflict Studies*, no. 214 (1988): 10.

58. *Christian Science Monitor*, July 27, 1987.

59. Helsinki Watch, *Destroying Ethnic Identity: The Kurds of Turkey* (New York: Human Rights Watch, 1990). For a brief, and somewhat different, review of Kurdish insurgency in Turkey and the government's response to it, see Philip Robins, *Turkey and the Middle East* (London and New York: The Royal Institute of International Affairs/Council on Foreign Relations Press, 1991): 30–36.

60. See Gunter, *The Kurds in Turkey*, 76, and Martin van Bruinessen, "Between Guerrilla War and Political Murder: The Workers' Party of Kurdistan," *Middle East Report* 18, no. 4 (July–August 1988): 44.

61. Van Bruinessen, "Between Guerrilla War," 44.

62. *Kurdistan Report*, no. 15 (March 1985): 1–2.

63. Van Bruinessen, "Between Guerrilla War," 44.

64. *Tercuman*, December 4, 1988, and *Hurriyet*, December 21, 1988.

65. *Hurriyet*, September 8, 1988.

66. *Hurriyet*, January 23, 1989.

67. *Tercuman*, October 19, 1989.

68. *Tercuman*, November 7, 1989, and February 7, 1990.

69. *Iran Times*, November 24, 1989.

70. Ken Mackenzie, "Struggling With the Kurds," *Middle East International*, no. 373 (April 13, 1990): 13–14.

71. Aliza Marcus, "Hearts and Minds in Kurdistan," *Middle East Report* 20, no. 2 (March–April 1990): 41.

72. *Iran Times*, August 31, 1990.

73. Ibid.

74. *Manchester Guardian Weekly*, April 21, 1991.

75. Kurdish Institute (Paris), *Information and Liaison Bulletin*, no. 70 (January 1991): 2.

76. For example, see *Cumhuriyet*, January 27, 28, and 29, 1991, and *Milliyet*, January 31, 1991.

77. Kurdish Institute (Paris), *Information and Liaison Bulletin*, no. 70 (January 1991): 3.

78. Kurdish Institute (Paris), *Information and Liaison Bulletin*, no. 71 (February 1991): 4. See also *Le Monde*, February 7, 1991.

79. *Tercuman*, January 31, 1991.

80. *Christian Science Monitor*, February 7, 1991.

81. *New York Times*, March 12, 1991.

82. Ibid.

83. Helsinki Watch, *Destroying Ethnic Identity*, 5–6, and Helsinki Watch, *News From Turkey*, June 1990, 6.

84. *The Independent*, June 12, 1990.

85. *Hurriyet*, April 1, 1990.

86. ERKN-European Section, "'Serhildan': Uprising in Kurdistan," *Voice of Kurdistan*, no. 2 (August 1990): 1–6.

87. Quoted in Gunter, *The Kurds in Turkey*, 47.

88. For a useful synopsis of Ismail Besikci's book, *Kurdistan: An Interstate Colony*, see *Voice of Kurdistan*, no. 3 (January 1991): 11–13.

89. "Dr. Ismail Besikci Defies the Turkish State," *Kurdistan Liberation*, no. 2 (August–September 1990): 2.

90. Ibid., 2–3 and 6.

91. See, for example, Amnesty International, *Amnesty International Report 1989* (London: Amnesty International, 1989): 233–236; Helsinki Watch, *News From Turkey* (June 1990): 12–14; and The Initiative for Human Rights in Kurdistan, *A Report on State Terrorism in Turkish Kurdistan* (Bremen, Germany: Initiative for Human Rights in Kurdistan, 1990): 17–31.

92. Helsinki Watch, *News From Turkey*, June 1990, 13.

93. See, for example, *Tercuman*, February 11, 1986; *Milliyet*, October 17, 1987; *Cumhuriyet*, February 28, 1988, and January 10 and 17, 1990; *Hurriyet*, January 9, 29, and 30, 1990; *Gunes*, June 25, 1990; and The Initiative for Human Rights in Kurdistan, *A Report on State Terrorism*, 32–39.

94. *Hurriyet*, January 9, 1990.

95. The Initiative for Human Rights in Kurdistan, *A Report on State Terrorism*, 35–36.

96. Ibid., 38–39.

97. Helsinki Watch, *Destroying Ethnic Identity*, 19.

98. Quoted in ibid.

99. For details, see ibid., 19–26.

100. *Hurriyet*, October 23, 1989.

101. *Tempo*, May 27, 1990.

102. Helsinki Watch, *Destroying Ethnic Identity*, 13.

103. Ibid., 14.

104. *Milliyet*, September 8, 1988.

105. *Hurriyet*, September 28, 1988.

106. *2000'e Dogru*, October 30, 1988.

107. The Initiative for Human Rights in Kurdistan, *Silence Is Killing Them: A Report on the Situation of the Kurdish Refugees in Turkey* (Bremen, Germany: Initiative for Human Rights in Kurdistan, 1990): 16–17, and the U.S. Committee for Refugees, *World Refugee Survey 1991* (Washington, DC: U.S. Committee for Refugees, 1991): 78.

108. U.S. Committee for Refugees, *World Refugee Survey*, 78.

109. Ibid.

110. For details, see The Initiative for Human Rights in Kurdistan, *Silence Is Killing Them*, 13–15.

111. Amnesty International, *Iraqi Kurds: At Risk of Forcible Repatriation From Turkey and Human Rights Violations in Iraq* (New York: Amnesty International USA, June 1990): 1.

112. Ibid., 1–2.

113. Ibid., 7.

114. Ibid., 7–11.

115. The Initiative for Human Rights in Kurdistan, *Silence Is Killing Them*, 25.

CHAPTER FIVE

1. Shireen T. Hunter, *Iran and the World: Continuity in a Revolutionary Decade* (Bloomington, IN: Indiana University Press, 1990): 98.

2. Mark J. Gasiorowski, "Security Relations Between the United States and Iran, 1953–1978," in Nikki R. Keddie and Mark J. Gasiorowski, eds., *Neither East Nor West: Iran, the Soviet Union, and the United States* (New Haven, CT: Yale University Press, 1990): 157.

3. Amin Saikal, *The Rise and Fall of the Shah* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 1980): 55.

4. John C. Campbell, *Defense of the Middle East* (New York: Praeger Publishers, 1960): 60–61.

5. Gasiorowski, "Security Relations," 157.

6. Nader Entessar, "Egypt and the Persian Gulf," *Conflict* 9, no. 2 (1989): 112.

7. Ibid., and Hunter, *Iran and the World*, 99.

8. Shahram Chubin and Sepehr Zabih, *The Foreign Relations of Iran: A Developing State in a Zone of Great Power Conflict* (Berkeley, CA: University of California Press, 1974): 148.

9. Saikal, *The Rise and Fall*, 57.

10. Entessar, "Egypt," 113.

11. Gasiorowski, "Security Relations," 158.

12. Ibid.

13. For details of Iranian-Israeli relations during the Shah's reign, see Robert B. Reppa, *Israel and Iran: Bilateral Relationships and Effects on the Indian Ocean Basin* (New York: Praeger Publishers, 1974); Marvin G. Weinbaum, "Iran and Israel: The Discreet Entente," *Orbis* 18, no. 4 (Winter 1975): 1070–1087; R. K. Ramazani, "Iran and the Arab-Israeli Conflict," *Middle East Journal* 32, no. 4 (Autumn 1978): 413–428; Uri Bialer, "The Iranian Connection in Israel's Foreign Policy—1948–1951," *Middle East Journal* 39, no. 2 (Spring 1985): 292–315; and Sohrab Sobhani, *The Pragmatic Entente: Israeli-Iranian Relations, 1948–1988* (New York: Praeger Publishers, 1989).

14. Nader Entessar, "Changing Patterns of Iranian-Arab Relations," *Journal of Social, Political and Economic Studies* 9, no. 3 (Fall 1984): 344, and Sobhani, *The Pragmatic Entente*, 53–57, 77–84, and 118–120.

15. *Manchester Guardian*, October 10, 1975.

16. *Assnad-e Laneh-e Jasoosi* (Documents of the Nest of Spies), vol. 11 (1979): 24–25.

17. Ibid., and Zonis, *Majestic Failure*, 70.

18. Sobhani, *The Pragmatic Entente*, 34. See also Michael Bar Zohar, "Ben Gurion and the Policy of the Periphery," in Itamar Rabinovich and Jehuda Reinharz, eds., *Israel in the Middle East* (London: Oxford University Press, 1984): 164–171, and Dan Raviv and Yossi Melman, *Every Spy a Prince: The Complete History of Israel's Intelligence Community* (Boston: Houghton Mifflin Company, 1990): 153–154.

19. Quoted in Michael Brecher, *Foreign Policy System of Israel* (New Haven, CT: Yale University Press, 1972): 278.

20. Sobhani, *The Pragmatic Entente*, 115.

21. Ibid., 46–47; Ghareeb, *The Kurdish Question*, pp. 142–145; Raviv and Melman, *Every Spy a Prince*, 82–83; and Gasiorowski, *U.S. Foreign Policy and the Shah*, 125.

22. Sobhani, *The Pragmatic Entente*, 47, and Benjamin Beit-Hallahmi, *The Israeli Connection: Who Israel Arms and Why* (New York: Pantheon Books,

1987): 19.

23. *Assnad-e Laneh-e Jasoosi* (Documents of the Nest of Spies), vol. 31 (1979): 15–17.

24. *Washington Post*, September 17, 1972.

25. Quoted in Ghareeb, *The Kurdish Question*, 143.

26. *Christian Science Monitor*, October 6, 1980.

27. *Washington Post*, December 13, 1970; Adamson, *The Kurdish War*, 94; and Fardoost, *Zohoor va Soqoot-e*, 500–504.

28. Ghareeb, *The Kurdish Question*, 138.

29. Quoted in ibid., 138–139.

30. Efraim Karsh and Inari Rautsi, *Saddam Hussein: A Political Biography* (New York: Free Press, 1991): 75.

31. *Village Voice*, February 23, 1976.

32. Karsh and Rautsi, *Saddam Hussein*, 75–76.

33. Ibid., 77, and Phebe Marr, *The Modern History of Iraq* (Boulder, CO: Westview Press, 1985): 223–224.

34. Farouk-Sluglett and Sluglett, *Iraq Since 1958*, 154.

35. Ghareeb, *The Kurdish Question*, 140, and *New York Times*, March 13, 1975.

36. *Washington Post*, June 22, 1973.

37. Jasim M. Abdulghani, *Iraq and Iran: The Years of Crisis* (Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1984): 142.

38. *Village Voice*, February 23, 1976.

39. Ibid.; Pelletiere, *The Kurds*, 167–168; Ghareeb, *The Kurdish Question*, 140; and Karsh and Rautsi, *Saddam Hussein*, 75.

40. *Al-Thawra*, November 6 and 7, 1972.

41. Pelletiere, *The Kurds*, 168.

42. Farouk-Sluglett and Sluglett, *Iraq Since 1958*, 158.

43. Entessar, "Egypt," 113, and Chubin and Zabih, *The Foreign Relations of Iran*, 165.

44. Entessar, "Changing Patterns," 342.

45. Chubin and Zabih, *The Foreign Relations of Iran*, 166.

46. Kutschera, *Le Mouvement National Kurde*, 322–323.

47. Christine Moss Helms, *Iraq: Eastern Flank of the Arab World* (Washington, DC: Brookings Institution, 1984): 150.

48. Vanly, "Kurdistan in Iraq," 186.

49. For details and complete text of the Algiers Agreement, see Tareq Y. Ismael, *Iraq and Iran: Roots of Conflict* (Syracuse, NY: Syracuse University Press, 1982): 60–62. See also Helms, *Iraq*, 149.

50. For details, see Ismael, *Iraq and Iran*, 62–68.

51. *Al-Thawra*, March 8, 1975. See also Marr, *The Modern History of Iraq*, 233.

52. Karsh and Rautsi, *Saddam Hussein*, 83.

53. Helms, *Iraq*, 149. See also Feili and Fromchuck, "The Kurdish Struggle," 56–57, and Whitley, "The Kurds," 253–254.

54. Samir al-Khalil, *Republic of Fear: The Inside Story of Saddam's Iraq* (New York: Pantheon Books, 1990): 24.

55. Ibid.

56. *Manchester Guardian*, December 7, 1976.

57. Amazia Baram, "The Impact of Khomeini's Revolution on the Radical Shi'i Movement of Iraq," in David Menashri, ed., *The Iranian Revolution and the Muslim World* (Boulder, CO: Westview Press, 1990): 141.

58. Entessar, "Changing Patterns," 351, and Tariq Aziz, *On Arab-Iranian*

Relations (Baghdad: Ministry of Culture and Information, 1980): 40.

59. Baram, "The Impact of Khomeini's Revolution," 142–143.

60. Quoted in ibid., 143.

61. Fred Halliday, "A War of National Ambitions," *In These Times*, October 8–14, 1980, 3.

62. Gary Sick, "Trial by Error: Reflections on the Iran-Iraq War," in R. K. Ramazani, ed., *Iran's Revolution: The Search for Consensus* (Bloomington, IN: Indiana University Press, 1990): 108.

63. Ibid.

64. Ibid. See also R. K. Ramazani, *Revolutionary Iran: Challenge and Response in the Middle East* (Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1988): 62–65.

65. Abdel-Magid Zemzemi, *La Guerre Irak-Iran: Islam et Nationalismes* (Paris: Albatross, 1985).

66. Liesl Graz, *The Turbulent Gulf* (London: I. B. Tauris, 1990): 34, and John Bulloch and Harvey Morris, *The Gulf War: Its Origins, History and Consequences* (London: Methuen, 1989): 38.

67. Ramazani, *Revolutionry Iran*, 60–61.

68. Abol Hassan Bani-Sadr, *My Turn to Speak: Iran, the Revolution & Secret Deals with the U.S.* (New York: Brassey's [US], 1991): 69.

69. Edgar O'Ballance, "The Kurdish Factor in the Gulf War," *Military Review* 61, no. 6 (June 1981): 18.

70. Entessar, "The Kurdish Mosaic," 95, and Edgar O'Ballance, *The Gulf War* (London: Brassey's Defence Publishers, 1988): 133–134.

71. O'Ballance, *The Gulf War*, 132–136.

72. Entessar, "The Kurdish Mosaic," 96, and *Christian Science Monitor*, May 26, 1987.

73. Frederick W. Axelgard, *A New Iraq?: The Gulf War and Implications for U.S. Policy*, Washington Papers 133 (New York: Praeger Publishers, 1988): 31.

74. *New York Times*, June 30, 1982, and Mordechai Nisan, *Minorities in the Middle East: A History of Struggle and Self-Expression* (Jefferson, NC: McFarland, 1991): 41.

75. O'Ballance, *The Gulf War*, 137. See also Nisan, *Minorities in the Middle East*, 43. For details of Iraqi-Turkish cooperation on the Kurdish problem during the Iran-Iraq War, see Robins, *Turkey*, 58–64, and Bolukbasi, "Ankara, Damascus, Baghdad," 23–28.

76. Axelgard, *A New Iraq?*, 31.

77. Ibid., 32, and McDowall, *The Kurds*, 24.

78. McDowall, *The Kurds*, 24; *Times* (London), January 4, 1984; and *Middle East Economic Digest*, January 6, 1984, 6.

79. Axelgard, *A New Iraq?* 33, and *Christian Science Monitor*, May 15, 1984.

80. McDowall, *The Kurds*, 25; *Christian Science Monitor*, May 15, 1984; and *Washington Post*, July 29, 1984.

81. O'Balance, *The Gulf War*, 141.

82. Anthony H. Cordesman and Abraham R. Wagner, *The Lessons of Modern War*, vol. 2, *The Iran-Iraq War* (Boulder, CO: Westview Press, 1990): 207.

83. See, for example, *Tercuman*, November 5, 1986.

84. *Milliyet*, November 17, 1986, and Ali-Fuat Borovali, "Kurdish Insurgencies, the Gulf War, and Turkey's Changing Role," *Conflict Quarterly* 7, no. 4 (Fall 1987): 37–38.

85. *Christian Science Monitor*, October 30, 1986.

86. Fuat Borovali, "Iran and Turkey: Permanent Revolution or Islamism in

One Country?" in Miron Rezun, ed., *Iran at the Crossroads: Global Relations in a Turbulent Decade* (Boulder, CO: Westview Press, 1990): 86.

87. Ibid.; Borovali, "Kurdish Insurgencies," 38; and *Ettela'at*, January 12, 1987.

88. Cordesman and Wagner, *The Lessons of Modern War*, 256–257.

89. Ibid., and *Washington Post*, March 15, 1987.

90. Shahram Chubin and Charles Tripp, *Iran and Iraq at War* (Boulder, CO: Westview Press, 1988): 106–107.

91. *Kayhan*, May 21, 1987; *Christian Science Monitor*, May 26, 1987; and *Iran Times*, May 29, 1987.

92. *Newsweek*, June 10, 1991.

93. *New York Times*, July 5, 1987.

94. Cordesman and Wagner, *The Lessons of Modern War*, 330.

95. Ibid., 369–370.

96. See *Kayhan*, June 3 and 5, 1988, and *Ettela'at*, June 3 and 4, 1988.

97. Malek, "Kurdistan," 92.

98. Ibid.; Graz, *The Turbulent Gulf*, 26-27; and Physicians for Human Rights, *Winds of Death: Iraq's Use of Poison Gas Against its Kurdish Population* (Somerville, MA: Physicians for Human Rights, 1989): 1–3.

99. Graz, *The Turbulent Gulf*, p. 27.

100. Physicians for Human Rights, *Winds of Death*, pp. 1–2.

101. For example, see Middle East Watch, *Human Rights in Iraq* (New Haven, CT: Yale University Press, 1990): 75–78.

102. Ibid., 148, fn. 62.

103. See ibid., 83–85; The Kurdish Program, "The Destruction of Iraqi Kurdistan," *Kurdish Times* 2, no. 2 (Summer 1988): 3–5; Bulloch and Morris, *The Gulf War*, 212; Karsh and Rautsi, *Saddam Hussein*, 169; and Simon Henderson, *Instant Empire: Saddam Hussein's Ambition for Iraq* (San Francisco: Mercury House, 1991): 114.

104. *New York Times*, September 10, 1988.

105. Middle East Watch, *Human Rights in Iraq*, 84.

106. Entessar, "The Kurdish Mosaic," 97, and *Iran Times*, October 21, 1988.

107. *Al-Khaleej*, June 16, 1988.

108. *Al-Nahar*, November 18, 1988.

109. *Al-Qabas*, September 11 and 13, 1988.

110. *Al-Thawra*, September 11, 1988, and *Al-Khaleej*, September 12, 1988.

111. See Omer Karasapan, "Gulf War Refugees in Turkey," *Middle East Report* 19, no. 1 (January–February 1989): 33–34.

112. *Khaleej Times*, September/9, 1988; *Emirates News*, September 24, 1988; *Al-Khaleej*, September 15, 1988; and *Tercuman*, September 15, 1988.

113. Amnesty International, *Amnesty Action*, September–October 1988, 1. See also Samir al-Khalil, *The Monument: Art, Vulgarity and Responsibility in Iraq* (Berkeley, CA: University of California Press, 1991): 127–128.

114. Amnesty International, *Iraq-Children: Innocent Victims of Political Repression* (New York: Amnesty International USA, n.d.).

115. *Al-Ittihad*, September 30, 1988, and *Middle East Economic Digest*, October 28, 1988, 15.

116. *Al-Qabas*, March 3, 1989.

117. *Gulf News*, April 16, 1989; *Al-Qabas*, June 18, 1989; and *Khaleej Times*, July 22, 1989.

118. *Al-Ittihad*, March 11, 1990.

119. *Gulf News*, September 9 and 11, 1989, and *Al-Thawra*, September 10 and 11, 1989.

120. Judith Miller and Laurie Mylroie, *Saddam Hussein and the Crisis in the Gulf* (New York: Times Books, 1990): 139–140; Elaine Sciolino, *The Outlaw State: Saddam Hussein's Quest for Power and the Gulf Crisis* (New York: Wiley, 1991): 157–160; and Henderson, *Instant Empire*, 180–191.

121. John Simpson, "Along the Streets of Tehran: Life Under Khomeini," *Harper's*, January 1988, 37.

122. Quoted in Miller and Mylroie, *Saddam Hussein*, 143.

123. Ibid., 144, and Sciolino, *The Outlaw State*, 167–168. See also Robert C. Johansen and Michael G. Renner, "Limiting Conflict in the Gulf," *Third World Quarterly* 7, no. 4 (October 1985): 812, and Nader Entessar, "Superpowers and Persian Gulf Security: The Iranian Perspective," *Third World Quarterly* 10, no. 4 (October 1988): 1437.

124. Sciolino, *The Outlaw State*, 158.

125. James A. Bill, "The U.S. Overture to Iran, 1985–1986: An Analysis," in Keddie and Gasiorowski, *Neither East Nor West*, 173.

126. See John Tower, Edmund Muskie, and Brent Scowcroft, *The Tower Commission Report* (New York: Bantam Books, 1987): 112.

127. Ibid., 116.

128. Bill, "The U.S. Overture to Iran," 173–174.

129. Edward W. Said, "Irangate: A Many-Sided Crisis," *Journal of Palestine Studies* 16, no. 4 (Summer 1987): 28.

130. See, for example, Bill, "The U.S. Overture to Iran," 174–175; Beit-Hallahmi, *The Israeli Connection*, 13–16; Jonathan Marshall, Peter Dale Scott, and Jane Hunter, *The Iran-Contra Connection: Secret Teams and Covert Operations in the Reagan Era* (Boston: South End Press, 1987): 167–186; Oliver L. North, *Taking the Stand* (New York: Pocket Books, 1987): 203; Victor Ostrovsky and Claire Hoyt, *By Way of Deception: The Making and Unmaking of a Mossad Officer* (New York: St. Martin's Press, 1990): 326–331, and Tom Segev, *The Iranian Triangle: The Untold Story of Israel's Role in the Iran-Contra Affair* (New York: Free Press, 1988).

131. Quoted in Miller and Mylroie, *Saddam Hussein*, 147–148.

132. Christopher Hitchens, "Realpolitik in the Gulf: A Game Gone Tilt," in Micah L. Sifry and Christopher Cerf, eds., *The Gulf War Reader: History, Documents, Opinions* (New York: Times Books/Random House, 1991): 112–113. For an example of a generally sympathetic scholarly account of Iraq's foreign policy in the 1980s, see Laurie A. Mylroie, "After the Guns Fell Silent: Iraq in the Middle East," *Middle East Journal* 43, no. 1 (Winter 1989): 51–67.

133. Hitchens, "Realpolitik," 113.

134. Stephen C. Pelletiere, Douglas V. Johnson II, and Leif R. Rosenberger, *Iraqi Power and U.S. Security in the Middle East* (Carlisle Barracks, PA: Strategic Studies Institute, U.S. Army War College, 1990): 74–75.

135. Ibid., 56.

136. For a good summary of the events leading to the 1991 Gulf War, see James Ridgeway, ed., *The March to War* (New York: Four Walls Eight Windows, 1991), and Sifry and Cerf, *The Gulf War*.

137. See "America's Stake in the Gulf," *Department of State Dispatch* 1, no. 2 (September 10, 1990): 70.

138. Edward W. Said, "On Linkage, Language, and Identity," in Sifry and Cerf, *The Gulf War*, 439.

139. Sciolino, *The Outlaw State*, 215.

140. *Iran Times*, August 17, 1990.

141. *Iran Times*, August 31, 1990.

142. *New York Times*, January 28, 1991. See also Laizer, *Into Kurdistan*,

112–128.

143. *Manchester Guardian Weekly*, February 24, 1991.

144. *Iran Times*, April 12, 1991.

145. Eric Hooglund, "The Other Face of War," *Middle East Report* 21, no. 4 (July–August 1991): 7 and 10–11.

146. *Christian Science Monitor*, April 18, 1991.

147. Joost Hiltermann, "Eyewitness Iraq," *Middle East Report* 21, no. 4 (July–August 1991): 8–9.

148. "What Sort of New Order?" *The Middle East*, no. 199 (May 1991): 5–8.

149. Lamia Lahoud, "We Never Give Up Hope," *The Middle East*, no. 198 (April 1991): 18.

150. *USA Today*, July 3, 1991.

151. Al-Khalil, *The Monument*, 127–128.

152. *New York Times*, April 25, 1991.

153. Jim Muir, "Why the Kurdish Leaders Went to Baghdad," *Middle East International*, no. 399 (May 3, 1991): 3. See aslo *Christian Science Monitor*, April 30, 1991; *New York Times*, April 26, 1991; and *Al-Hayyat*, April 21, 1991.

154. Quoted in Moti Zaken, "Precarious Kurdish Unity," *Christian Science Monitor*, May 8, 1991, 19.

155. *Christian Science Monitor*, May 6, 1991.

156. *Iran Times*, June 21, 1991.

157. *Manchester Guardian Weekly*, April 28, 1991.

158. *Iran Times*, June 28, 1991.

159. *Iran Times*, July 5, 1991.

160. Jim Muir, "How Can They Trust Saddam?" *Middle East International*, no. 404 (July 12, 1991): 8.

161. *Christian Science Monitor*, July 23, 1991.

162. *Al-Thawra*, July 23, 1991; *Kayhan*, July 24, 1991; and *Iran Times*, July 26, 1991.

163. *Christian Science Monitor*, March 15, 1991, and *New York Times*, April 4, 1991.

164. *Christian Science Monitor*, April 26, 1991.

165. *Milliyet*, April 9, 1991, and *New York Times*, April 12, 1991.

166. "Safe Haven or Living Hell?" *The Middle East*, no. 200 (June 1991): 10.

167. *Christian Science Monitor*, May 21, 1991.

168. Hugh Pope, "Americans in Charge," *Middle East International*, no. 399 (May 3, 1991): 5, and Wendy Kristianasen, "The Other Kurds Have Their Say," *The Middle East*, no. 202 (August 1991): 20. See also *Hurriyet*, March 31, 1991.

169. Hugh Pope, "Operation Poised Hammer," *Middle East International*, no. 404 (July 12, 1991): 8–9, and *Christian Science Monitor*, July 16, 1991.

170. *Washington Post National Weekly Edition*, July 29–August 4, 1991. See also *New York Times*, February 27, 1991.

171. John Simpson, "Saddam's Plan 'B'," *World Monitor* 4, no. 8 (August 1991): 22.

172. *New York Times*, March 27, 1991.

173. *Washington Post National Weekly Edition*, July 29–August 4, 1991.

174. Shibley Telhami, "Stay Out of Iraq's Civil War," *New York Times*, April 5, 1991, A15.

175. Daniel Pipes, "Why America Can't Save the Kurds," *Wall Street Journal*, April 11, 1991, A15.

176. *Manchester Guardian Weekly*, April 14, 1991, and *Christian Science Monitor*, April 10, 1991.

177. *Washington Post*, April 18, 1991, and *New York Times*, April 18,

1991.

178. *Christian Science Monitor*, May 2, 1991.

179. Hugh Pope, "What When They Leave?" *Middle East International*, no. 401 (May 31, 1991): 9.

180. Pope, "Operation Poised Hammer," 9.

181. Quoted in *Newsweek*, April 15, 1991, 27.

182. Bill Frelick, "Troubled Waters in the Middle East: 1990–91," in U.S. Committee for Refugees, *World Refugee Survey, 1991*, 93.

183. Ibid.

184. "Safe Haven or Living Hell?" 10.

185. Ibid. See also *New York Times*, April 18, 1991.

186. *Kayhan Havai*, April 7, 1991, and David McDowall, "Bedrock of Support," *Middle East International*, no. 399 (May 3, 1991): 5–6.

187. *Iran Times*, April 26, 1991.

188. *Jomhooriye Islami*, April 20, 1991.

189. *Iran Times*, May 3 and 10, 1991, and *Kayhan Havai*, May 8, 1991.

190. *Iran Times*, May 17, 1991.

191. "Safe Haven or Living Hell?" 10.

CHAPTER SIX

1. Entessar, "The Kurdish Mosaic," 98.

2. Young, *The Politics of Cultural Pluralism*, 402–407.

3. Charles Tilly, "War and State Power," *Middle East Report* 21, no. 4 (July–August 1991): 39.

4. Ibid.

5. Entessar, "The Kurdish Mosaic," 98, and Charles G. MacDonald, "The Kurdish Question in the 1980s," in Esman and Rabinovich, *Ethnicity*, 233–234.

6. Hooshang Amirahmadi, "A Theory of Ethnic Collective Movements and its Application to Iran," *Ethnic and Racial Studies* 10, no. 4 (October 1987): 369.

7. For further discussion, see Donald L. Horowitz, *Ethnic Groups in Conflict* (Berkeley, CA: University of California Press, 1985): 230–232.

8. Ibid., 233–239.

9. Entessar, "Kurdish Identity," 280. See also MacDonald, "The Kurds," 124–132.

10. Robert G. Wirsing, "Dimensions of Minority Protection," in Robert G. Wirsing, ed., *Protection of Ethnic Minorities: Comparative Perspectives* (New York: Pergamon Press, 1981): 5–7.

11. Ibid., 6.

12. Ted Robert Gurr and James R. Scarritt, "Minorities at Risk: A Global Survey," *Human Rights Quarterly* 11, no. 3 (August 1989): 375–405.

13. Ibid., 398.

14. Gudmundur Alfredsson, "International Law, International Organizations, and Indigenous Peoples," *Journal of International Affairs* 36, no. 1 (Spring–Summer 1982): 114.

15. Ibid., 115–116; James Fawcett, *The International Protection of Minorities* (London: Minority Rights Group, 1979): 5; Buchheit, *Secession;* and Patrick Thornberry, *Minorities and Human Rights Law* (London: Minority Rights Group, 1987): 5.

16. Buchheit, *Secession*, 17.
17. Ibid., 28.
18. Ibid., 29.
19. Quoted in ibid., 87. Also, see Fawcett, *The International Protection*, 5–6.
20. Fawcett, *The International Protection*, 6.
21. David Weissbrodt and Teresa O'Toole, "The Development of International Human Rights Law," in Amnesty International, *The Universal Declaration of Human Rights 1948–1988: Human Rights, the United Nations and Amnesty International* (New York: Amnesty International USA, 1988): 19.
22. Stephen Ryan, "Ethnic Conflict and the United Nations," *Ethnic and Racial Studies* 13, no. 1 (January 1990): 36.
23. Rodolfo Stavenhagen, "Ethnic Conflicts: A Human Rights Perspective," *Ethnic Studies Report* 7, no. 2 (July 1989): 2.
24. Amnesty International, *The Universal Declaration of Human Rights*, appendix 1, 111.
25. Weissbrodt and O'Toole, "The Development of International Human Rights Law," 24. For a succinct description of the UN's machinery and efforts in promoting human rights, see David P. Forsythe, *The Internationalization of Human Rights* (Lexington, MA: Lexington Books, 1991): 55–86.
26. Amnesty International, *The Universal Declaration of Human Rights*, appendix 3, 135.
27. Ryan, "Ethnic Conflict," 40.
28. For a brief review of these treaties, see Gerhard von Glahn, *Law Among Nations: An Introduction to Public International Law*, 5th ed. (New York: Macmillan, 1986): 193–194, 303–305, and Thomas Buergenthal and Harold G. Maier, *Public International Law*, 2nd ed. (St. Paul, MN: West Publishing Company, 1990): 124–125. See also ibid., 39–40, and Stavenhagen, "Ethnic Conflicts," 2–3.
29. Von Glahn, *Law Among Nations*, 303.
30. Ibid., 304.
31. Barbara Harff and Ted Robert Gurr, "Toward Empirical Theory of Genocides and Politicides: Identification and Measurement of Cases since 1945," *International Studies Quarterly* 32, no. 3 (September 1988): 364–365, table 1.
32. Ibid., 360.
33. Ibid., 363–365.
34. For a useful treatment of this topic, see Claire Palley, "The Role of Law in Relation to Minority Groups," in Anthony E. Alcock, Brian K. Taylor, and John M. Welton, eds., *The Future of Cultural Minorities* (London: Macmillan, 1979): 120–160.
35. For details, see ibid., 121–126.
36. Thornberry, *Minorities*, 4.
37. Ibid.
38. Horowitz, *Ethnic Groups*, 623.
39. Ahmad Chalabi, "Iraq: The Past as Prologue?" *Foreign Policy*, no. 83 (Summer 1991): 27–28.
40. Ibid., 29.
41. See Horowitz, *Ethnic Groups*, 602–613.
42. Ibid., 628–633.

منابع و مراجع

Selected Bibliography

Abdulghani, Jasim M. *Iraq and Iran: The Years of Crisis.* Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1984.

Abrahamian, Ervand. "Communism and Communalism in Iran: The Tudah and the Firqah-i Dimukrat." *International Journal of Middle East Studies* 1, no. 4 (October 1970): 291–316.

________. *Iran Between Two Revolutions.* Princeton, NJ: Princeton University Press, 1982.

________. *The Iranian Mojahedin.* New Haven, CT: Yale University Press, 1989.

Adamson, David. *The Kurdish War.* London: George Allen & Unwin, 1964.

Aghajanian, Akbar. "Ethnic Inequality in Iran: An Overview." *International Journal of Middle East Studies* 15, no. 2 (May 1983): 211–224.

Aguado, Laura Donnadieu. "The Kurds in the Middle East: Struggle for National Liberation." *Ethnic Studies Report* 5, no. 2 (July 1987): 9–17.

Alaolmolki, Nozar. "The New Iranian Left." *Middle East Journal* 41, no. 2 (Spring 1987): 218–233.

Alfredsson, Gudmundur. "International Law, International Organizations, and Indigenous Peoples." *Journal of International Affairs* 36, no. 1 (Spring–Summer 1982): 113–124.

Al-Khalil, Samir.*The Monument: Art, Vulgarity and Responsibility in Iraq.* Berkeley, CA: University of California Press, 1991.

________. *Republic of Fear: The Inside Story of Saddam's Iraq.* New York: Pantheon Books, 1990.

Al-Rubaiy, Abdul A. "The Failure of Political Integration in Iraq: The Education of the Kurdish Minority." *Intellect* 102, no. 2357 (April 1974): 440–444.

Amirahmadi, Hooshang. "A Theory of Ethnic Collective Movements and its Application to Iran." *Ethnic and Racial Studies* 10, no. 4 (October 1987): 363–391.

Amnesty International. *Iraq-Children: Innocent Victims of Political Repression.* New York: Amnesty International USA, n.d.

________. *Torture in the Eighties.* London: Amnesty International, 1984.

________. *Iraqi Kurds: At Risk of Forcible Repatriation From Turkey and Human Rights Violations in Iraq.* New York: Amnesty International USA, June 1990.

Andrews, F. David, ed.. *The Lost Peoples of the Middle East: Documents of the Struggle for Survival and Independence of the Kurds, Assyrians, and Other Minority Races in the Middle East.* Salisbury, NC: Documentary Publications, 1982.

Arfa, Hassan. *The Kurds: An Historical and Political Study.* London: Oxford University Press, 1966.

At-thawra. *Settlement of the Kurdish Problem in Iraq.* Baghdad: At-thawra Publications, n.d.

Axelgard, Frederick W. *A New Iraq?: The Gulf War and Implications for U.S. Policy.* Washington Papers 133. New York: Praeger Publishers, 1988.

Aziz, Tariq. *On Arab-Iranian Relations.* Baghdad: Ministry of Culture and

Information, 1980.
Bakhash, Shaul. *The Reign of the Ayatollahs: Iran and the Islamic Revolution.* New York: Basic Books, 1984.
Bani-Sadr, Abol Hassan. *My Turn to Speak: Iran, the Revolution & Secret Deals with the U.S.* New York: Brassey's (US), 1991.
Baram, Amazia. "The Impact of Khomeini's Revolution on the Radical Shi'i Movement of Iraq," in David Menashri, ed. *The Iranian Revolution and the Muslim World.* Boulder, CO: Westview Press, 1990: 131–151.
"Barnameh va Assasnameh-e Hezb-e Demokrat-e Kurdistan-e Iran" (The Platform and Constitution of the Kurdish Democratic Party of Iran). Third Congress of the KDPI (1973) and Fourth Congress of the KDPI (1980).
Batatu, Hanna. *The Old Social Classes and the Revolutionary Movements of Iraq: A Study of Iraq's Old Landed and Commercial Classes and of its Communists, Ba'thists, and Free Officers.* Princeton, NJ: Princeton University Press, 1978.
Beit-Hallahmi, Benjamin. *The Israeli Connection: Who Israel Arms and Why.* New York: Pantheon Books, 1987.
Bialer, Uri. "The Iranian Connection in Israel's Foreign Policy—1948–1951." *Middle East Journal* 39, no. 2 (Spring 1985): 292–315.
Bill, James A. *The Eagle and the Lion: The Tragedy of American-Iranian Relations.* New Haven, CT: Yale University Press, 1988.
________. "The U.S. Overture to Iran, 1985–1986: An Analysis," in Nikki R. Keddie and Mark J. Gasiorowski, eds. *Neither East Nor West: Iran, the Soviet Union, and the United States.* New Haven, CT: Yale University Press, 1990: 166–179.
Bitlisi, Sharaf-ed-din Khan. *Sharafnameh.* Tehran: Elmi Publications, n.d.
Bois, Thomas. *The Kurds.* Trans. M.W.M. Welland. Beirut: Khayats, 1966.
Bolukbasi, Suha. "Ankara, Damascus, Baghdad, and the Regionalization of Turkey's Kurdish Secessionism." *Journal of South Asian and Middle Eastern Studies* 14, no. 4 (Summer 1991): 15–36.
Borovali, Fuat. "Iran and Turkey: Permanent Revolution or Islamism in One Country?" in Miron Rezun, ed. *Iran at the Crossroads: Global Relations in a Turbulent Decade.* Boulder, CO: Westview Press, 1990: 81–93.
________. "Kurdish Insurgencies, the Gulf War, and Turkey's Changing Role." *Conflict Quarterly* 7, no. 4 (Fall 1987): 29–45.
Brown, David. "Ethnic Revival: Perspectives on State and Society." *Third World Quarterly* 11, no. 4 (October 1989): 1–16.
Buchheit, Lee C. *Secession: The Legitimacy of Self-Determination.* New Haven, CT: Yale University Press, 1978.
Bulloch, John, and Harvey Morris. *The Gulf War: Its Origins, History and Consequences.* London: Methuen, 1989.
Butorac, Franjo. "Iran's Revolution and the Kurds." *Review of International Affairs* (Belgrade) 31 (April 20, 1980): 17–19.
Ceyhun, Fikret. "Development of Capitalism and Class Struggles in Turkey," in Berch Berberoglu, ed. *Power and Stability in the Middle East.* London: Zed Books, 1989: 55–69.
Chalabi, Ahmad. "Iraq: The Past as Prologue?" *Foreign Policy,* no. 83 (Summer 1991): 20–29.
Chaliand, Gerard, "Introduction," in Gerard Chaliand, ed. *People Without a Country: The Kurds and Kurdistan.* Trans. Michael Pallis. London: Zed Press, 1980: 8–18.
________, ed. *Minority Peoples in the Age of Nation-States.* Trans. Tony Berrett. London: Pluto Press, 1989.

Chamran, Mostafa. *Kurdistan* (in Persian). Tehran: Foundation of Martyr Chamran, 1985.

Cordesman, Anthony H., and Abraham R. Wagner. *The Lessons of Modern War.* Vol. 2, *The Iran-Iraq War.* Boulder, CO: Westview Press, 1990.

Cottam, Richard W. *Nationalism in Iran.* Updated edition. Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1979.

________. *Iran and the United States: A Cold War Case Study.* Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1988.

Chubin, Shahram, and Charles Tripp. *Iran and Iraq at War.* Boulder, CO: Westview Press, 1988.

Chubin, Shahram and Sepehr Zabih. *The Foreign Relations of Iran: A Developing State in a Zone of Great Power Conflict.* Berkeley, CA: University of California Press, 1974.

Dann, Uriel. "The Kurdish National Movement in Iraq." *Jerusalem Quarterly* 9 (Fall 1978): 131–144.

"Dar Bareh-e Fa aliyat-e Hezb dar Kurdistan: Assnadi az Mabahes-e Darooni-e Hezb-e Komonist-e Iran" (About the Activities of the Party in Kurdistan: Documents from Internal Discussions of the Communist Party of Iran) (August 1990): 77–93.

Eagleton, William, Jr. *The Kurdish Republic of 1946.* London: Oxford University Press, 1963.

Edmonds, C. J. "Kurdish Nationalism." *Journal of Contemporary History* 6, no. 1 (1971): 87–107.

________. *Kurds, Turks and Arabs: Politics, Travel, and Research in North-Eastern Iraq, 1919–1925.* London: Oxford University Press, 1957.

"E'lamiy-e Hoqooq-e Payi-e Mardome-e Zahmatkesh dar Kurdistan" (Announcement of the Basic Rights of the Toiling People in Kurdistan). *Besooye Socialism* 2, no. 5 (March 1990): 63–69.

Entessar, Nader. "Changing Patterns of Iranian-Arab Relations." *Journal of Social, Political and Economic Studies* 9, no. 3 (Fall 1984): 341–358.

________. "The Kurds in Post-Revolutionary Iran and Iraq." *Third World Quarterly* 6, no. 4 (October 1984): 911–933.

________. "Egypt and the Persian Gulf." *Conflict* 9, no. 2 (1989): 111–126.

________. "The Kurdish Mosaic of Discord." *Third World Quarterly* 11, no. 4 (October 1989): 83–100.

________. "Kurdish Identity in the Middle East." *Current World Leaders* 34, no. 2 (April 1991): 270–282.

Esman, Milton J., "Ethnic Pluralism and International Relations." *Canadian Review of Studies in Nationalism* 17, nos. 1–2 (1990): 83–93.

Esman, Milton J., and Itamar Rabinovich, "The Study of Ethnic Politics in the Middle East," in Milton J. Esman and Itamar Rabinovich, eds. *Ethnicity, Pluralism, and the State in the Middle East.* Ithaca, NY: Cornell University Press, 1988: 3–24.

Fardoost, Hussein. *Zohoor va Soqoot-e Saltanat-e Pahlavi* (The Rise and Fall of the Pahlavi Dynasty). Vol. 1. Tehran: Ettela'at Publications, 1991.

Farouk-Sluglett, Marion, and Peter Sluglett. *Iraq Since 1958: From Revolution to Dictatorship.* London: I. B. Tauris, 1990.

Fawcett, James. *The International Protection of Minorities.* London: Minority Rights Group, 1979.

Feili, Omar Yahya, and Arlene R. Fromchuck. "The Kurdish Struggle for Independence." *Middle East Review* 9, no. 1 (Fall 1976): 47–59.

Forsythe, David P. *The Internationalization of Human Rights.* Lexington, MA: Lexington Books, 1991.

Gasiorowski, Mark J. "Security Relations Between the United States and Iran, 1953–1978," in Nikki R. Keddie and Mark J. Gasiorowski, eds. *Neither East Nor West: Iran, the Soviet Union, and the United States*. New Haven, CT: Yale University Press, 1990: 145–165.

________. *U.S. Foreign Policy and the Shah: Building a Client State in Iran*. Ithaca, NY: Cornell University Press, 1991.

Ghareeb, Edmund. *The Kurdish Question in Iraq*. Syracuse, NY: Syracuse University Press, 1981.

Ghassemlou, Abdul Rahman. *Kurdistan and the Kurds*. Prague: Publishing House of the Czechoslovak Academy of Sciences, 1965.

________. "Kurdistan in Iran," in Gerard Chaliand, ed. *People Without a Country: The Kurds and Kurdistan*. Trans. Michael Pallis. London: Zed Press, 1980: 107–134.

Ghods, M. Reza. *Iran in the Twentieth Century: A Political History*. Boulder, CO: Lynne Rienner Publishers, 1989.

Gotlieb, Yosef. *Self-Determination in the Middle East*. New York: Praeger Publishers, 1982.

Graz, Liesl. *The Turbulent Gulf*. London: I. B. Tauris, 1990.

Gunter, Michael M. "The Kurdish Problem in Turkey." *Middle East Journal* 42, no. 3 (Summer 1988): 389–406.

________. *The Kurds in Turkey: A Political Dilemma*. Boulder, CO: Westview Press, 1990.

Gurr, Ted Robert, and James R. Scarritt. "Minorities at Risk: A Global Survey." *Human Rights Quarterly* 11, no. 3 (August 1989): 375–405.

Harff, Barbara, and Ted Robert Gurr. "Toward Empirical Theory of Genocides and Politicides: Identification and Measurement of Cases since 1945." *International Studies Quarterly* 32, no. 3 (September 1988): 359–371.

Harris, George S. "Ethnic Conflict and the Kurds." *The Annals of the American Academy of Political and Social Science* 433 (September 1977): 112–124.

Hazen, William E. "Minorities in Revolt: The Kurds of Iran, Iraq, Syria, and Turkey," in R. D. McLaurin, ed. *The Political Role of Minority Groups in the Middle East*. New York: Praeger Publishers, 1979: 49–75.

Helfgott, Leonard M. "The Structural Foundations of the National Minority Problem in Revolutionary Iran." *Iranian Studies* 13, nos. 1–4 (1980): 195–214.

Helms, Christine Moss. *Iraq: Eastern Flank of the Arab World*. Washington, DC: Brookings Institution, 1984.

Helsinki Watch. *Destroying Ethnic Identity: The Kurds of Turkey*. New York: Human Rights Watch, 1990.

Henderson, Simon. *Instant Empire: Saddam Hussein's Ambition for Iraq*. San Francisco: Mercury House, 1991.

Higgins, Patricia J. "Minority-State Relations in Contemporary Iran," in Ali Banuazizi and Myron Weiner, eds. *The State, Religion and Ethnic Politics: Afghanistan, Iran, and Pakistan*. Syracuse, NY: Syracuse University Press, 1986: 167–197.

Hiltermann, Joost. "Eyewitness Iraq." *Middle East Report* 21, no. 4 (July–August 1991): 8–9 and 13.

Hitchens, Christopher. "Realpolitik in the Gulf: A Game Gone Tilt," in Micah L. Sifry and Christopher Cerf, eds. *The Gulf War Reader: History, Documents, Opinions*. New York: Times Books/Random House, 1991: 107–118.

Honigman, Gerald A. "British Petroleum Politics, Arab Nationalism and the Kurds." *Middle East Review* 15, nos. 1 and 2 (Fall 1982–Winter 1982/83): 33–39.

Hooglund, Eric. "The Other Face of War." *Middle East Report* 21, no. 4 (July–August 1991): 3–7 and 10–12.

Horowitz, Donald L. *Ethnic Groups in Conflict*. Berkeley, CA: University of California Press, 1985.

Hunter, Shireen T. *Iran and the World: Continuity in a Revolutionary Decade*. Bloomington, IN: Indiana University Press, 1990.

Hyman, Anthony. "Elusive Kurdistan: The Struggle for Recognition." *Conflict Studies* 214 (1988): 1–25.

The Initiative for Human Rights in Kurdistan. *A Report on State Terrorism in Turkish Kurdistan*. Bremen, Germany: Initiative for Human Rights in Kurdistan, 1990.

________. *Silence Is Killing Them: A Report on the Situation of the Kurdish Refugees in Turkey*. Bremen, Germany: Initiative for Human Rights in Kurdistan, 1990.

Ismael, Tareq Y. *Iraq and Iran: Roots of Conflict*. Syracuse, NY: Syracuse University Press, 1982.

Izady, Mehrdad. "A Kurdish Lingua Franca?" *Kurdish Times* 2, no. 2 (Summer 1988): 13–24.

________. "Persian Carrot and Turkish Stick: Contrasting Policies Targeted at Gaining State Loyalty from Azeris and Kurds." *Kurdish Times* 3, no. 2 (Fall 1990): 31–47.

Jafar, Majeed R. *Under-Underdevelopment: A Regional Case Study of the Kurdish Area in Turkey*. Helsinki, Finland: Social Policy Association, 1976.

Jawad, Sa ad. *Iraq & the Kurdish Question 1958–1970*. London: Ithaca Press, 1981.

"Jonbesh-e Moqavemat-e Khalq-e Kurd va Komala" (The Resistance Movement of the Kurdish Masses and Komala). Document series no. 2 (1980): 1–9.

Karasapan, Omer. "Gulf War Refugees in Turkey." *Middle East Report* 19, no. 1 (January–February 1989): 33–35.

Karsh, Efraim, and Inari Rautsi. *Saddam Hussein: A Political Biography*. New York: Free Press, 1991.

Keddie, Nikki R. "The Minorities Question in Iran," in Shirin Tahir-Kheli and Shaheen Ayubi, eds. *The Iran-Iraq War: New Weapons, Old Conflicts*. New York: Praeger Publishers, 1983: 85–108.

Khadduri, Majid. *Republican Iraq: A Study in Iraqi Politics Since the Revolution of 1958*. London: Oxford University Press, 1969.

________. *Socialist Iraq: A Study in Iraqi Politics Since 1968*. Washington, DC: Middle East Institute, 1978.

Kinnane, Derk. *The Kurds and Kurdistan*. London: Oxford University Press, 1964.

The Kurdish Program. "The Destruction of Iraqi Kurdistan." *Kurdish Times* 2, no. 2 (Summer 1988): 1–6.

Kurdistan: Imperialism va Groohaye Vabaste (Kurdistan: Imperialism and the Dependent Groups). Tehran: Political Bureau of the Islamic Revolutionary Guards Corps, 1980.

Kutschera, Chris. *Le Mouvement National Kurde*. Paris: Flammarion, 1979.

Laizer, Sheri. *Into Kurdistan: Frontiers Under Fire*. London: Zed Books, 1991.

MacDonald, Charles. "The Kurdish Challenge and Revolutionary Iran." *Journal of South Asian and Middle Eastern Studies* 13, nos. 1 and 2 (Fall–Winter 1989): 52–68.

________. "The Kurdish Question in the 1980s," in Milton J. Esman and Itamar Rabinovich, eds. *Ethnicity, Pluralism, and the State in the Middle East*. Ithaca, NY: Cornell University Press, 1988: 233–252.

________. "The Kurds." *Journal of Political Science* 19 (1991): 121–139.

Magnarella, Paul J. "A Note on Aspects of Social Life Among the Jewish Kurds of Sanandaj." *Jewish Journal of Sociology* 11, no. 1 (June 1969): 51–58.

Malek, Mohammed H. "Kurdistan in the Middle East Conflict." *New Left Review* 175 (May–June 1989): 79–94.

Marcus, Aliza. "Hearts and Minds in Kurdistan." *Middle East Report* 20, no. 2 (March–April 1990): 41–42 and 44.

Margulies, Ronnie, and Ergin Yildizoglu. "Trade Unions and Turkey's Working Class." *MERIP Reports* 14, no. 2 (February 1984): 15–20 and 31.

Marr, Phebe. *The Modern History of Iraq*. Boulder, CO: Westview Press, 1985.

McDowall, David. *The Kurds*. New edition. London: Minority Rights Group, March 1989.

Menashri, David. "Khomeini's Policy Toward Ethnic and Religious Minorities," in Milton J. Esman and Itamar Rabinovich, eds. *Ethnicity, Pluralism, and the State in the Middle East*. Ithaca, NY: Cornell University Press, 1988: 215–229.

Middle East Watch. *Human Rights in Iraq*. New Haven, CT: Yale University Press, 1990.

Miller, Judith, and Laurie Mylroie. *Saddam Hussein and the Crisis in the Gulf*. New York: Times Books, 1990.

Moddaressi, Koorosh. "Kurdistan va Ayandeh-e Mobarezeh-e An" (Kurdistan and the Future of its Struggle). *Besooye Socialism* 2, no. 5 (March 1990): 1–53.

Mohajer, Nasser. "Ensheab dar Hezb-e Demokrat-e Kurdistan-e Iran" (A Division Within the Kurdish Democratic Party of Iran). *Aghazi No* 7 (Summer 1988): 25–29.

Mohseni, Nasser. *Joghrafiya-e Kurdistan* (The Geography of Kurdistan). Boroojerd, Iran: Lavian Publications, 1948.

Mylroie, Laurie A. "After the Guns Fell Silent: Iraq in the Middle East." *Middle East Journal* 43, no. 1 (Winter 1989): 51–67.

Naby, Eden. "The Iranian Frontier Nationalities: The Kurds, the Assyrians, the Baluchis, and the Turkmens," in William O. McCagg, Jr., and Brian D. Silver, eds. *Soviet Asian Ethnic Frontiers*. New York: Pergamon Press, 1979: 83–114.

________. "Rebellion in Kurdistan." *Harvard International Review* 2, no. 3 (November 1979): 1, 5–7, and 29.

Nagel, Joane. "The Conditions of Ethnic Separatism: The Kurds in Turkey, Iran, and Iraq." *Ethnicity* 7, no. 3 (September 1980): 279–297.

[Nezan], Kendal. "Kurdistan in Turkey," in Gerard Chaliand, ed. *People Without a Country: The Kurds and Kurdistan*. Trans. Michael Pallis. London: Zed Press, 1980: 47–106.

Nisan, Mordechai. *Minorities in the Middle East: A History of Struggle and Self-Expression*. Jefferson, NC: McFarland, 1991.

________. *The Gulf War*. London: Brassey's Defence Publishers, 1988.

________. "The Kurdish Factor in the Gulf War." *Military Review* 61, no. 6 (June 1981): 13–20.

O'Ballance, Edgar. *The Kurdish Revolt: 1961–1970*. Hamden, CT: Archon Books, 1973.

Olson, Robert. *The Emergence of Kurdish Nationalism and the Shaikh Said Rebellion, 1880–1925*. Austin, TX: University of Texas Press, 1989.

________. "The International Consequences of the Sheikh Said Rebellion," in Marc Gaborieau, Alexander Popovic, and Thierry Zarcone, eds. *Naqshbandis: Historical Developments and Present Situation of a Muslim Mystical Order*. Paris: Editions Isis, 1990: 379–406.

________. "The Kocgiri Kurdish Rebellion in 1921 and the Draft Law for a

Proposed Autonomy of Kurdistan." *Oriente Moderno* (new series) 8, nos. 1–6 (January–June 1989): 41–56.

Owrang, Morad. *Kurd Shenasi* (Kurdology). Tehran: Rangin Publications, 1967.

Palley, Claire. "The Role of Law in Relation to Minority Groups," in Anthony E. Alcock, Brian K. Taylor, and John M. Welton, eds. *The Future of Cultural Minorities*. London: Macmillan, 1979: 120–160.

Pelletiere, Stephen C. *The Kurds: An Unstable Element in the Gulf*. Boulder, CO: Westview Press, 1984.

Pelletiere, Stephen C., Douglas V. Johnson II, and Leif R. Rosenberger. *Iraqi Power and U.S. Security in the Middle East*. Carlisle Barracks, PA: Strategic Studies Institute, U.S. Army War College, 1990.

Perry, John R. *Karim Khan Zand: A History of Iran, 1747–1779*. Chicago: University of Chicago Press, 1979.

Physicians for Human Rights. *Winds of Death: Iraq's Use of Poison Gas Against its Kurdish Population*. Somerville, MA: Physicians for Human Rights, 1989.

Ramazani, Rouhollah K. "The Autonomous Republic of Azerbaijan and the Kurdish People's Republic: Their Rise and Fall," in Thomas T. Hammond, ed. *The Anatomy of Communist Takeovers*. New Haven, CT: Yale University Press, 1975: 448–474.

________. *Revolutionary Iran: Challenge and Response in the Middle East*. Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1988.

Raviv, Dan, and Yossi Melman. *Every Spy a Prince: The Complete History of Israel's Intelligence Community*. Boston: Houghton Mifflin Company, 1990.

Reppa, Robert B. *Israel and Iran: Bilateral Relationships and Effects on the Indian Ocean Basin*. New York: Praeger Publishers, 1974.

Ridgeway, James, ed. *The March to War*. New York: Four Walls Eight Windows, 1991.

Robins, Philip. *Turkey and the Middle East*. London and New York: The Royal Institute of International Affairs/Council on Foreign Relations Press, 1991.

Roosevelt, Archie, Jr. "The Kurdish Republic of Mahabad," in Gerard Chaliand, ed. *People Without a Country: The Kurds and Kurdistan*. Trans. Michael Pallis. London: Zed Press, 1980: 135–152.

Roosevelt, Kermit. *Countercoup: The Struggle for the Control of Iran*. New York: McGraw-Hill, 1979.

Rothschild, Joseph. *Ethnopolitics: A Conceptual Framework*. New York: Columbia University Press, 1981.

Rustow, Dankwart A. *Turkey: America's Forgotten Ally*. New York: Council on Foreign Relations Press, 1987.

Ryan, Stephen. "Ethnic Conflict and the United Nations." *Ethnic and Racial Studies* 13, no. 1 (January 1990): 25–49.

Saikal, Amin. *The Rise and Fall of the Shah*. Princeton, NJ: Princeton University Press, 1980.

Sciolino, Elaine. *The Outlaw State: Saddam Hussein's Quest for Power and the Gulf Crisis*. New York: Wiley, 1991.

Segev, Tom. *The Iranian Triangle: The Untold Story of Israel's Role in the Iran-Contra Affair*. New York: Free Press, 1988.

Short, Martin, and Anthony McDermott. *The Kurds*. Third edition. London: Minority Rights Group, March 1977.

Sick, Gary. "Trial by Error: Reflections on the Iran-Iraq War," in R. K. Ramazani, ed. *Iran's Revolution: The Search for Consensus*. Bloomington, IN: Indiana University Press, 1990: 104–124.

Sim, Richard. "Kurdistan: The Search for Recognition." *Conflict Studies* 124 (November 1980): 1–21.

Skocpol, Theda. "Bringing the State Back In: Strategies of Analysis in Current Research," in Peter B. Evans, Dietrich Rueschemeyer, and Theda Skocpol, eds. *Bringing the State Back In*. New York: Cambridge University Press, 1985.

Sluglett, Peter. *Britain in Iraq 1914–1932*. London: Ithaca Press, 1976.

________. "The Kurds," in Committee Against Repression and for Democratic Rights in Iraq, ed. *Saddam's Iraq: Revolution or Reaction?* New updated edition. London: Zed Books, 1989: 177–202.

Sobhani, Sohrab. *The Pragmatic Entente: Israeli-Iranian Relations, 1948–1988*. New York: Praeger Publishers, 1989.

Stavenhagen, Rodolfo. "Ethnic Conflicts: A Human Rights Perspective." *Ethnic Studies Report* 7, no. 2 (July 1989): 1–8.

Thornberry, Patrick. *Minorities and Human Rights Law*. London: Minority Rights Group, 1987.

Tilly, Charles. "War and State Power." *Middle East Report* 21, no. 4 (July–August 1991): 38–40.

Tower, John, Edmund Muskie, and Brent Scowcroft. *The Tower Commission Report*. New York: Bantam Books, 1987.

U.S. Committee for Refugees. *World Refugee Survey 1991*. Washington, DC: U.S. Committee for Refugees, 1991.

Van Bruinessen, Martin. *Agha, Shaikh and State: On the Social and Political Organization of Kurdistan*. Utrecht, The Netherlands: Ryksuniversiteit, 1978.

________. "Between Guerrilla War and Political Murder: The Workers' Party of Kurdistan." *Middle East Report* 18, no. 4 (July–August 1988): 40–42 and 44–46.

________. "Kurdish Tribes and the State of Iran: The Case of Simko's Revolt," in Richard Tapper, ed. *The Conflict of Tribe and State in Iran and Afghanistan*. London: Croom Helm, 1983: 364–400.

________. "The Kurds Between Iran and Iraq." *MERIP Middle East Report* 16, no. 4 (July–August 1986): 14–27.

________. "The Kurds in Turkey." *MERIP Reports* 14, no. 2 (February 1984): 6–12 and 14.

Vanly, Ismet Sheriff. "Kurdistan in Iraq," in Gerard Chaliand, ed. *People Without a Country: The Kurds and Kurdistan*. Trans. Michael Pallis. London: Zed Press, 1980: 153–210.

Weinbaum, Marvin G. "Iran and Israel: The Discreet Entente." *Orbis* 18, no. 4 (Winter 1975): 1070–1087.

Weissbrodt, David, and Teresa O'Toole. "The Development of International Human Rights Law," in Amnesty International. *The Universal Declaration of Human Rights 1948–1988: Human Rights, the United Nations and Amnesty International*. New York: Amnesty International USA, 1988.

Westermann, William Linn. "Kurdish Independence and Russian Expansion." *Foreign Affairs* 70, no. 3 (Summer 1991): 50–54.

"What Is Happening in Kurdistan?" *Review of Iranian Political Economy and History* (RIPEH) 3, no. 2 (Fall 1979): 55–59.

Whitley, Andrew. "The Kurds: Pressures and Prospects." *The Round Table* 279 (July 1980): 245–257.

Wirsing, Robert G. "Dimensions of Minority Protection," in Robert G. Wirsing, ed. *Protection of Ethnic Minorities: Comparative Perspectives*. New York: Pergamon Press, 1981: 3–17.

Yalda, Nariman. "Federalism and Self-Rule for Minorities: A Case Study of Iran and Kurdistan." Ph.D. diss., Claremont Graduate School, 1980.

Yassemi, Rashid. *Kurd va Payvastegi-e Nejadi va Tarikhi-e Uo* (The Kurd and His Racial and Historical Bonds). Tehran: Amir Kabir Publications, 1984.

Young, Crawford. *The Politics of Cultural Pluralism*. Madison, WI: University of Wisconsin Press, 1976.

Zabih, Sepehr. *Iran Since the Revolution*. Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1982.

________. *The Left in Contemporary Iran*. London and Stanford, CA: Croom Helm/Hoover Institution Press, 1986.

Zangeneh, Mozaffar. *Doodeman-e Aryai: Kurd va Kurdistan* (The Aryan Lineage: Kurd and Kurdistan). Tehran: Chehr Publications, 1968.

Zemzemi, Abdel-Magid. *La Guerre Irak-Iran: Islam et Nationalismes*. Paris: Albatroos, 1985.

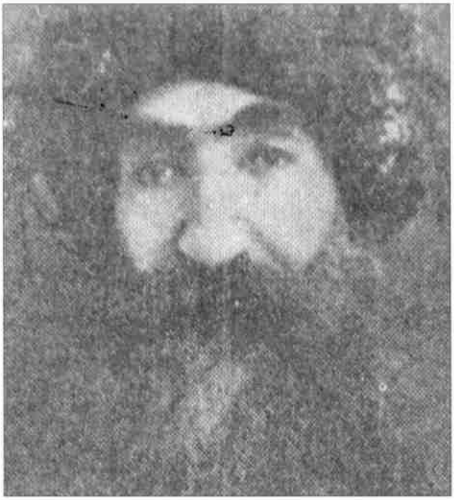
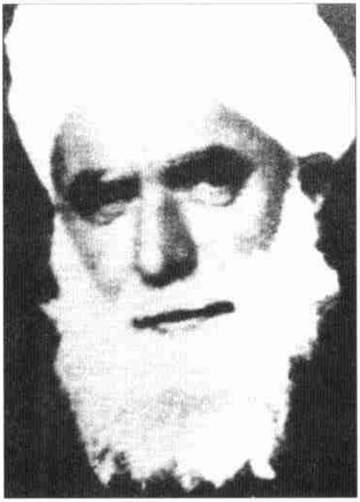
Zonis, Marvin. *Majestic Failure: The Fall of the Shah*. Chicago: University of Chicago Press, 1991.

Newspapers, Magazines, and Specialized Kurdish Publications

Al-Ahram
Al-Ittihad
Al-Khaleej
Al-Nahar
Al-Qabas
Al-Thawra
Ayandegan
Christian Science Monitor
Cumhuriyet
Ettela'at
Gulf News
Hurriyet
Information and Liaison Bulletin (Kurdish Institute, Paris)
Iran Times
Kayhan
Khaleej Times
Kurdish Liberation
Kurdish Times
Kurdistan
Manchester Guardian Weekly
The Middle East
Middle East International
Milliyet
New York Times
Pesh Merga
Pishrow
Tercuman
Voice of Kurdistan
Washington Post



این بخش شامل عکسهایی تاریخی از آرشیوهای معتبردنیاست
که تاریخ ورسوم وعادات مردم کرد رابه تصویرمی کشد. کلیه عکسهای
این بخش به گونه ای سلیقه ای وبدون هیچگونه توضیحی در زیر نویس
صرفاً جهت معرفی ویژگیهای تاریخی واجتماعی کردها در کنار هم قرار گرفته اند.

Seyit Riza , 1937-38

Scheich Said



Bischof Paul Bidari





Scheich Mahmud Barzanci



Shaikh Mahmud and Sardar Rashid, governor of Sina and a member of a noble clan from Bukan in Persian Kurdistan

Unknown/Courtesy Karim Zand

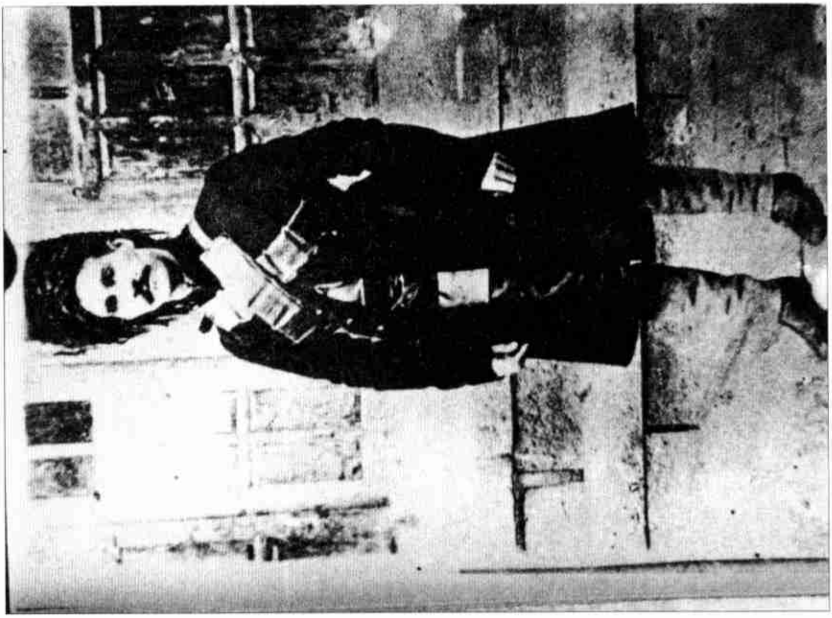


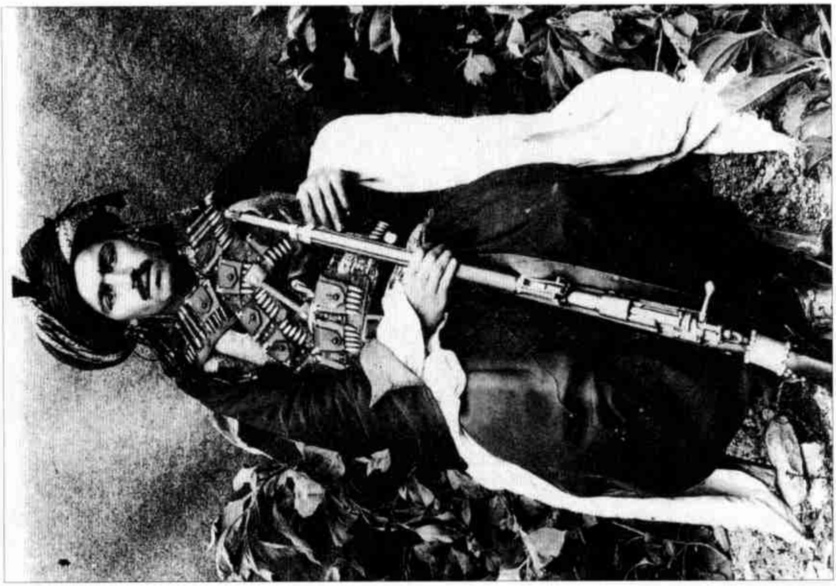
Shaikh Mahmud (center) with his followers in Sulaimania, ca. 1919

A. T. Wilson/Royal Geographical Society, London



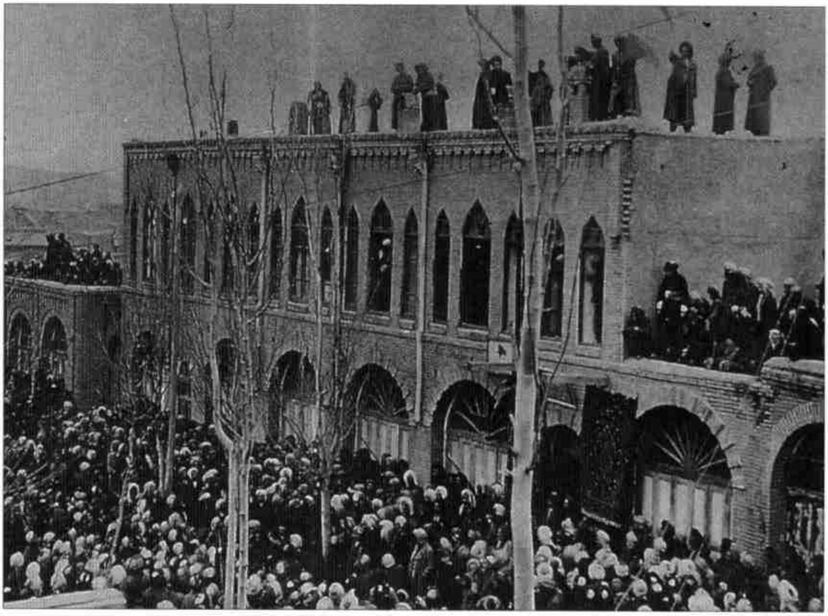
The First Division of the National Army takes oath to serve the Kurdish nation, July 31, 1922, in front of the flag of the government of Shaikh Mahmud.



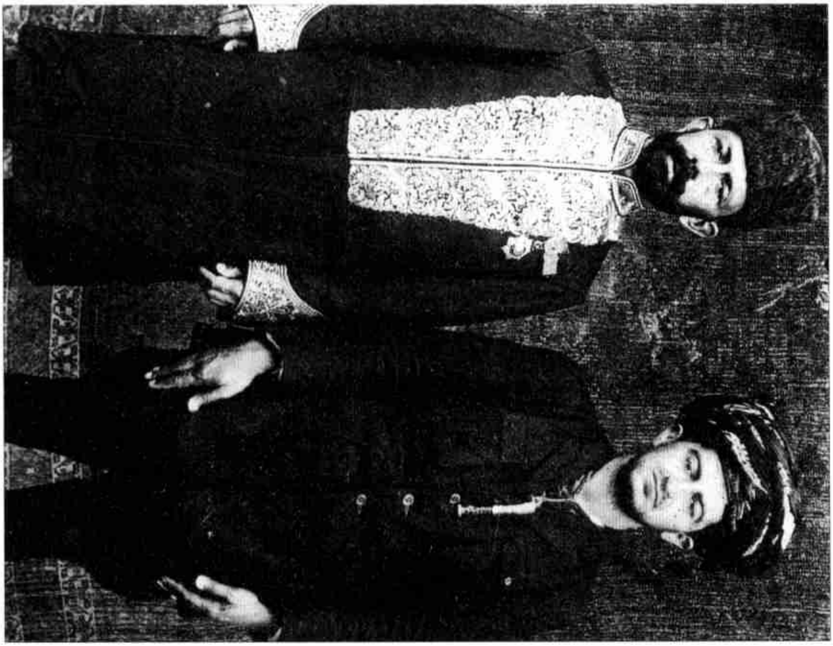





سال ۱۳۲۷ در طهران













Iustafa Kemal and Diyap Aga, the urdish representative to the Grand 'ational Assembly, from Dersim

Unknown/Courtesy Aydinlik newspaper



Jafar Agha Unknown/Courtesy Memo Yetkin



Unknown/Statens Ethnografiska Museum, Stockholm











ın Nuri Pasha (fourth from left); Xalis Beg, chief of the
ki tribe (second from left); Ferzende Beg Heseni,
ler of Hesenan tribe, commander of the army (third
n right); Ehmede Haci Bro, Kurdish officer (far right)

Unknown/Courtesy Munzur

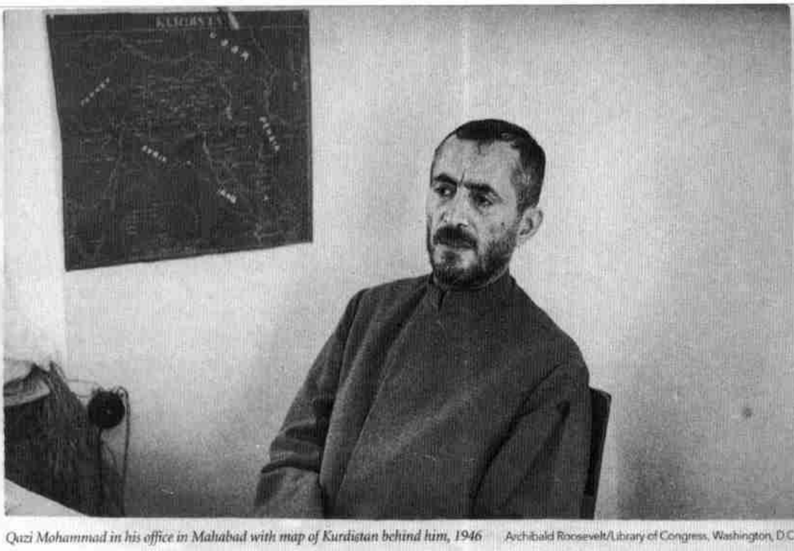


Qazi Mohammad (center), and Mulla Mustafa (below), on the day the Republic was proclaimed at Chwar Chira Circle, January 22, 1946 (the Second of Rebandan, 1324) Unknown/Courtesy William Eagleton



Qazi Mohammad with Mulla Mustafa Barzani during the Mahabad Republic Unknown/KDP Archive, Salahaddi





Qazi Mohammad in his office in Mahabad with map of Kurdistan behind him, 1946 Archibald Roosevelt/Library of Congress, Washington, D.C.



Kurdish poets Hajar (left) and Hêmen (right) with Qazi Mohammad in Mahabad

Unknown/Courtesy Chris Kutschera

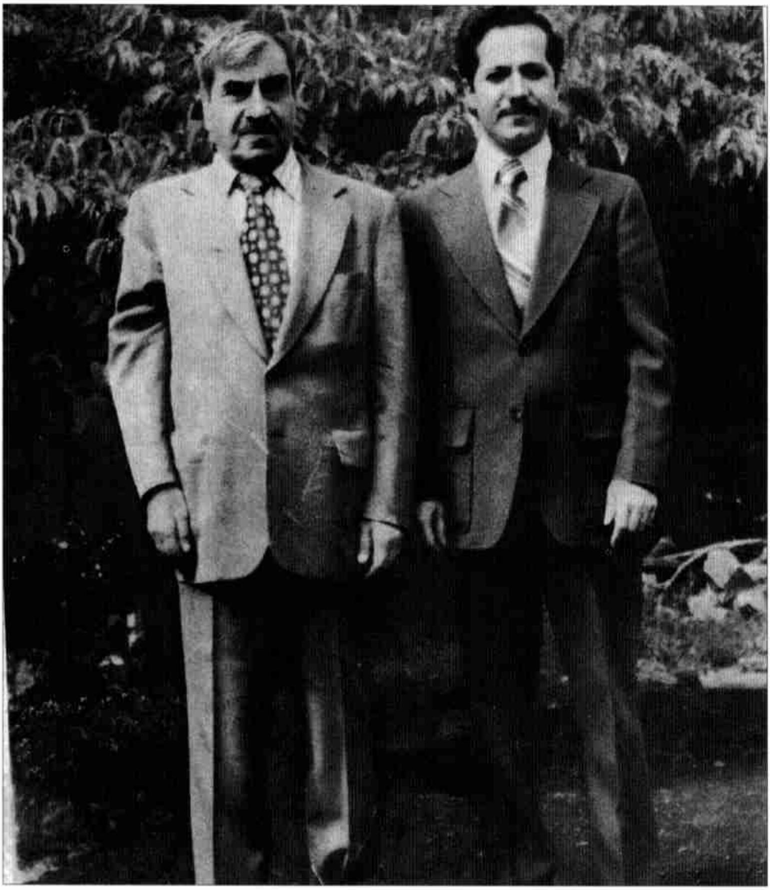










ملا مصطفی بارزانی و مسعود بارزانی



ملا مصطفی و صدام حسین سال ۱۹۷۰



ملا مصطفی و عبدالکریم قاسم









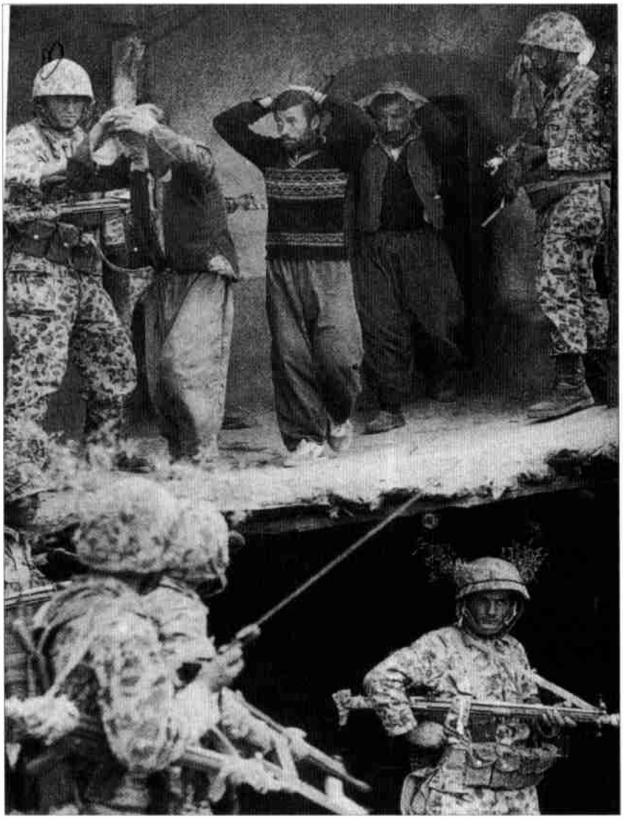
Barzani, with Said Ahmed (left) and Isa Swar (right), Moscow, 1957 Unknown/KDP Archive






25
23









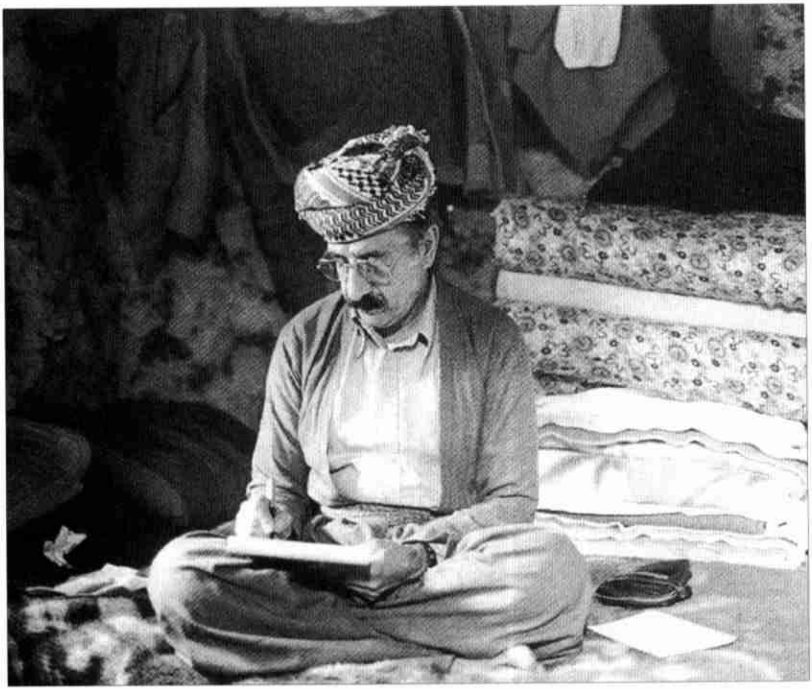

بارەگای
پارتی دیموکراتی کوردستان








میزان




خواست ملت

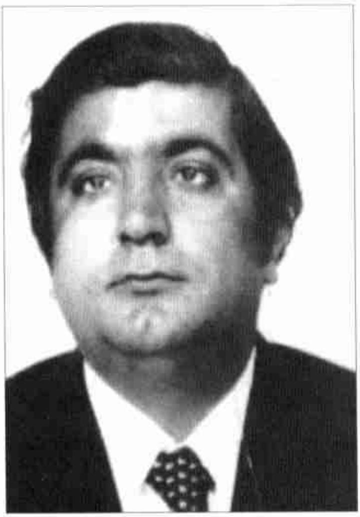


Speech to local villagers, 1974

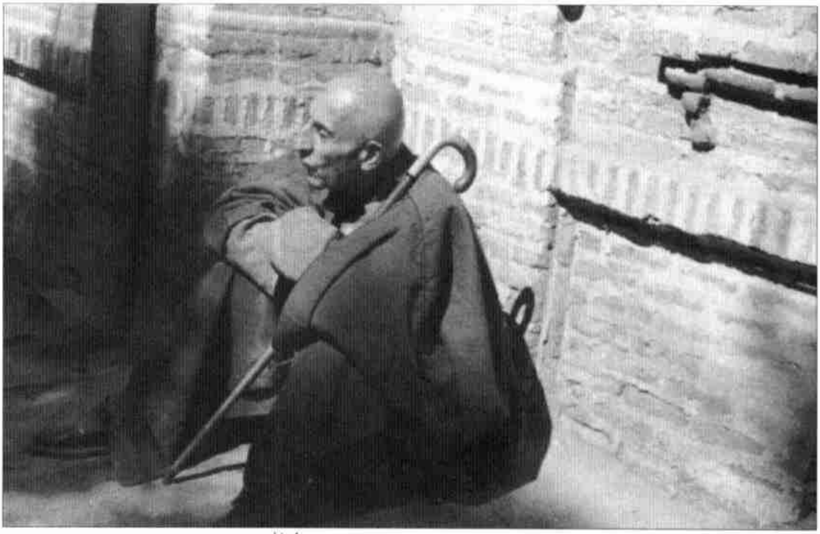
Rosy Rouleau/SYGMA

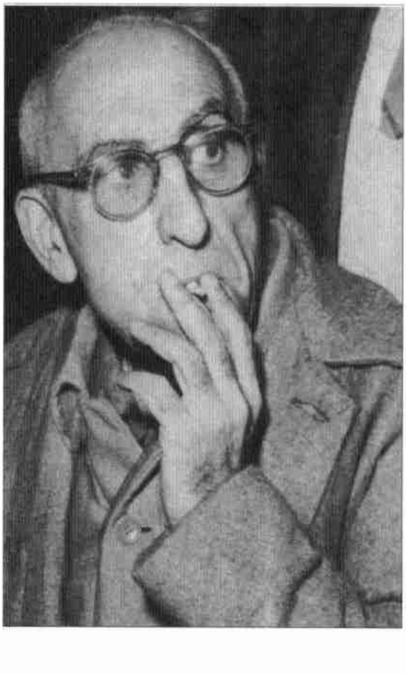


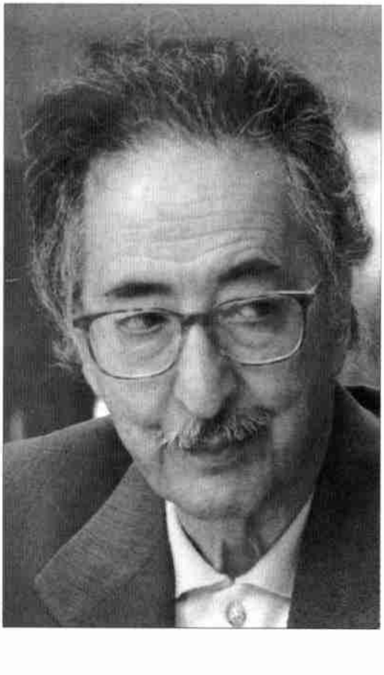




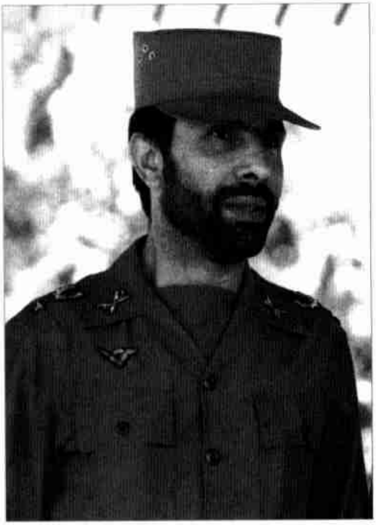




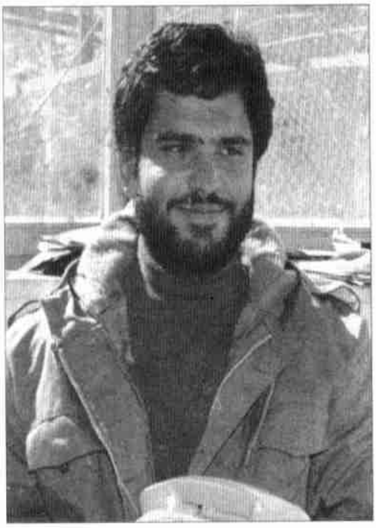


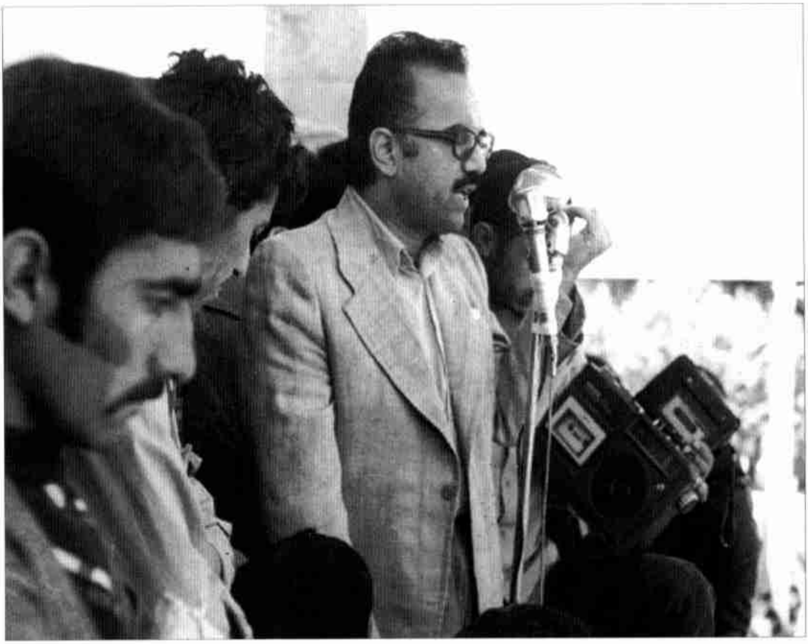


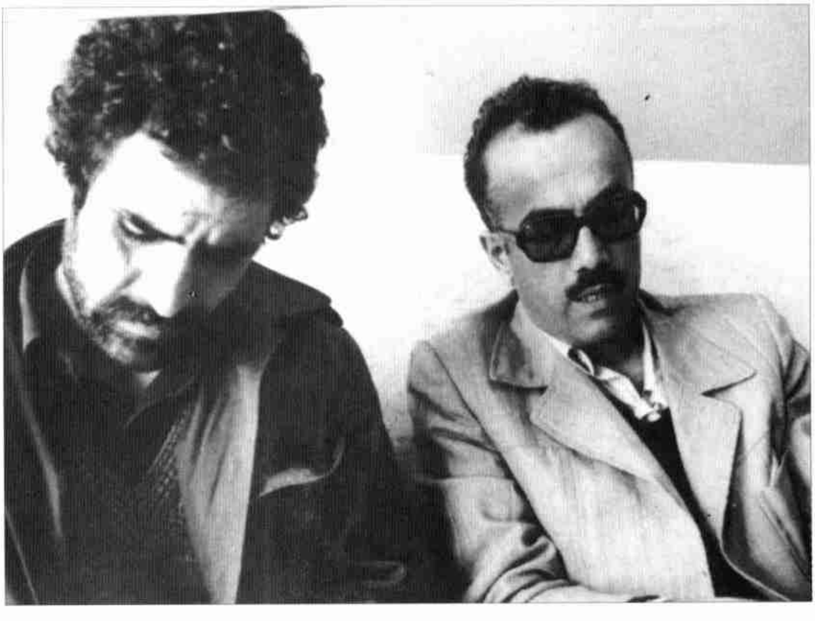




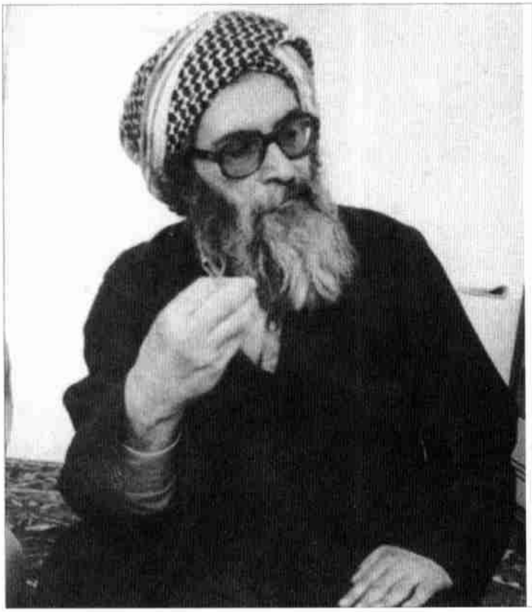


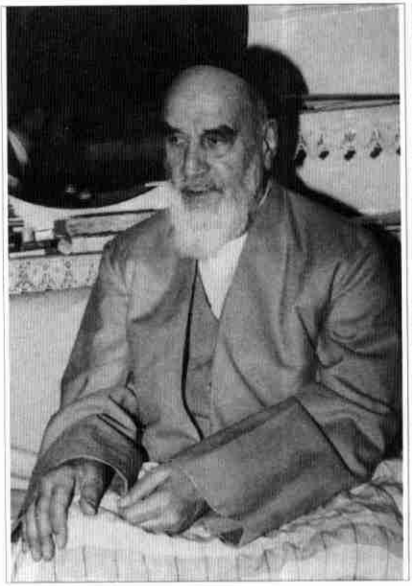
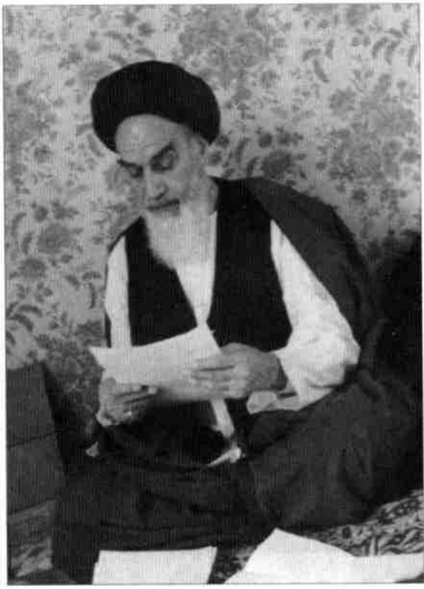






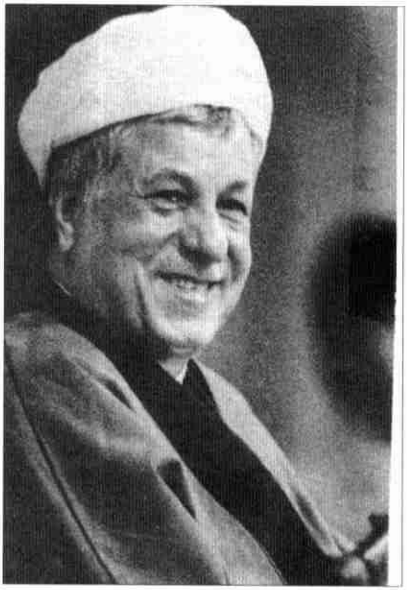






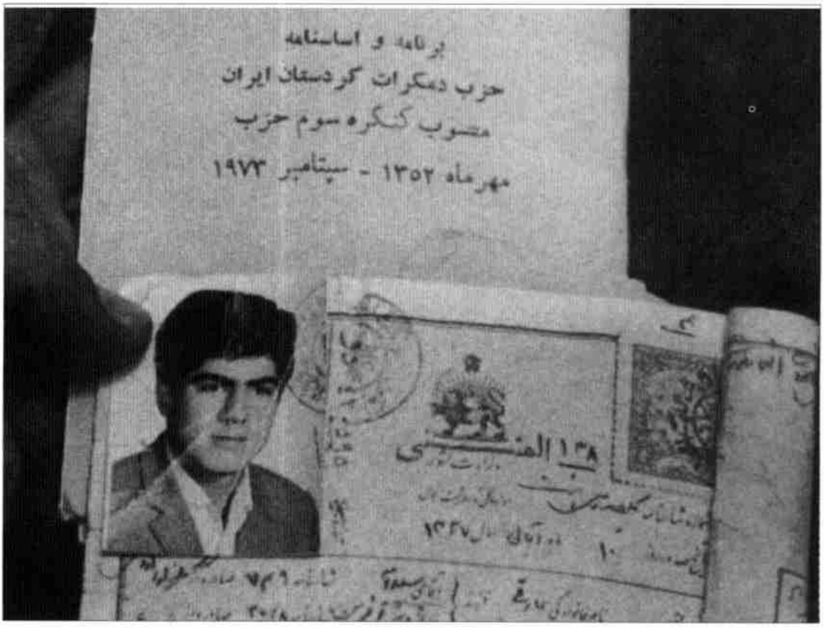








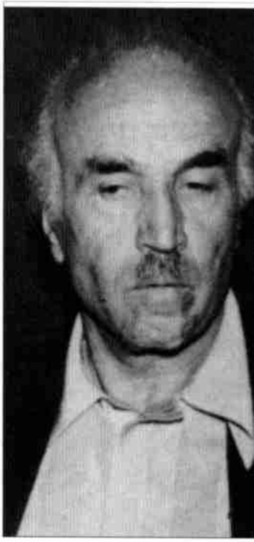
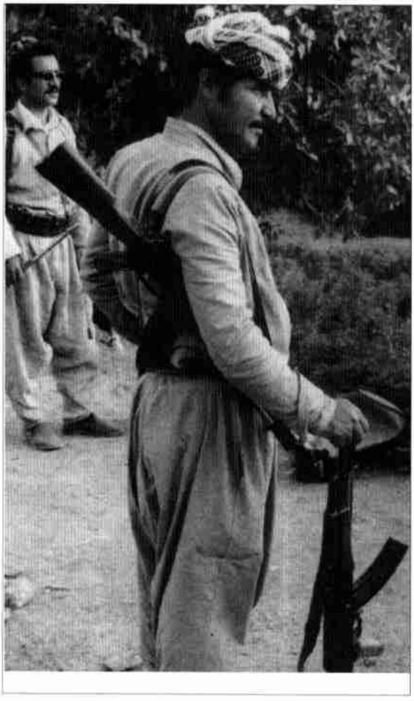



برنامه و اساسنامه
حزب دمکرات کردستان ایران
مصوب کنگره سوم حزب
مهرماه ۱۳۵۲ - سپتامبر ۱۹۷۳



















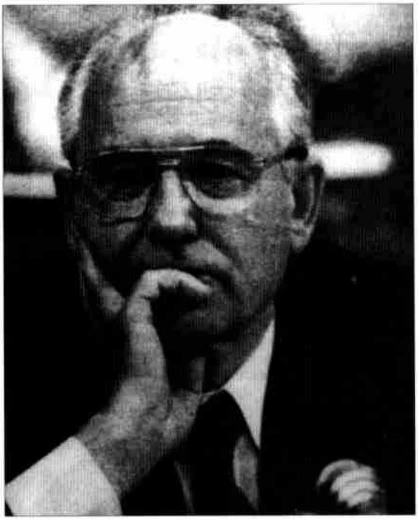




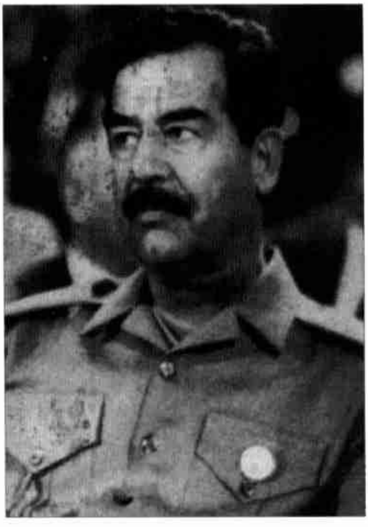
حیزبی دێموکراتی کوردستانی ئێران
ڕێکخراوی سەقز



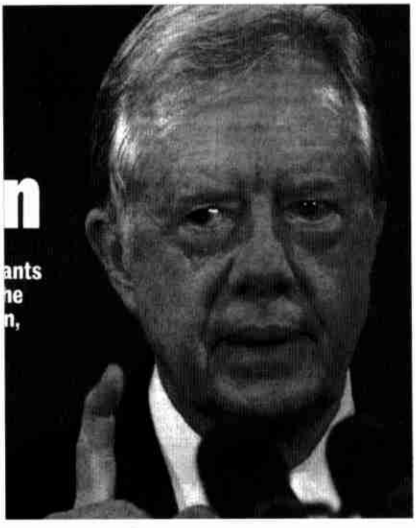
آلینا



گورباچف



صدام حسین



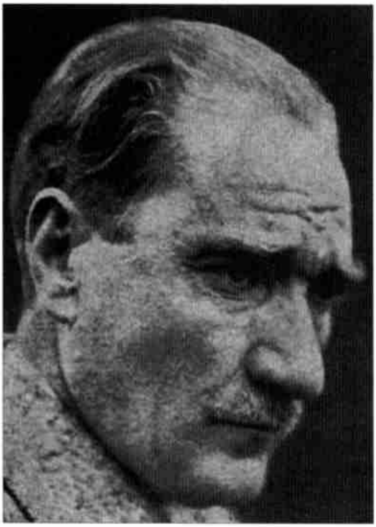
کارتر





پیشه وری



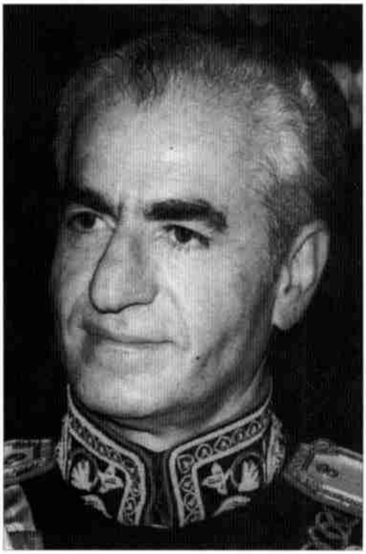


آتاتورک

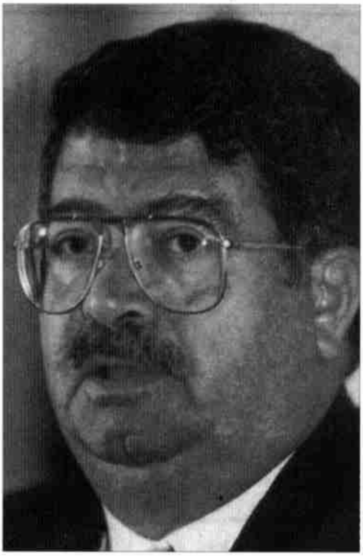
عارف



رضاخان



محمدرضاپهلوی



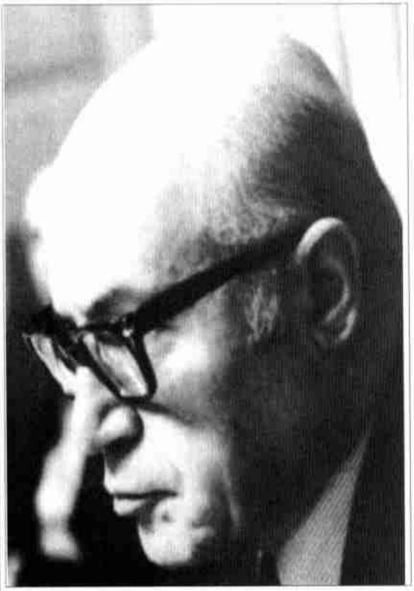
تورگت اوزال



آتاتورک



شاه وهویدا



امامی



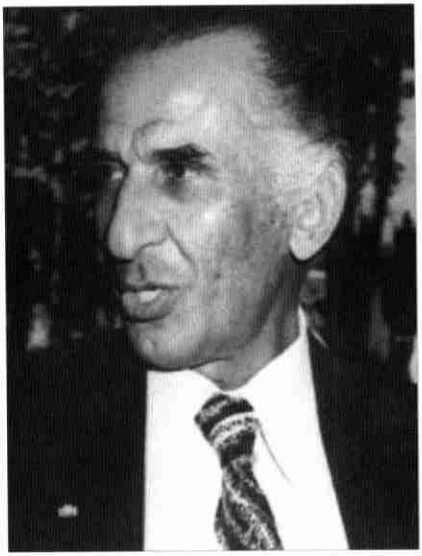
قوام السلطنه



رزم آرا



فروغی



جمشید آموزگار





بختیار








اردشیر زاهدی



صباغیان



دکتر سنجابی

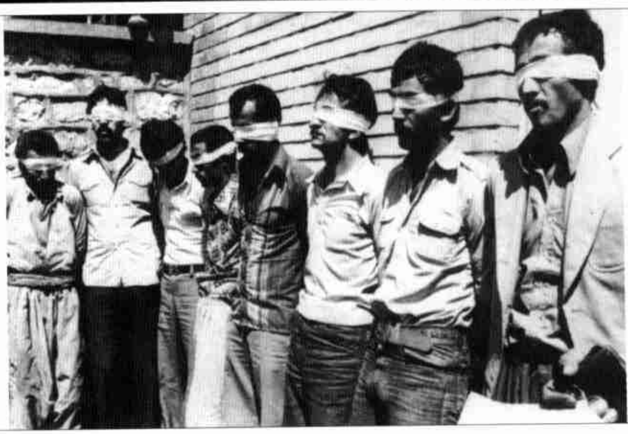
















ew York Times

NEW YORK, WEDNESDAY, AUGUST 29, 1979

25 cents beyond 50-mile zone from New
Higher in air delivery cities









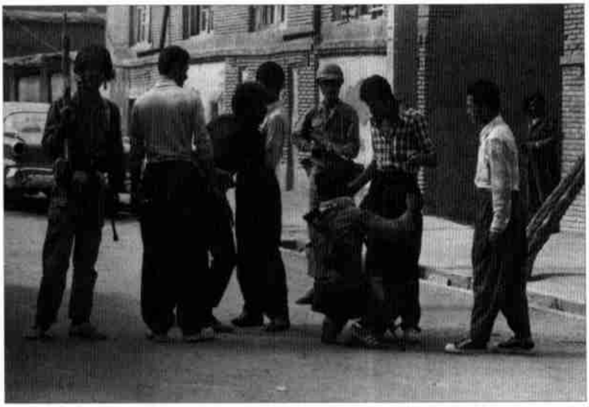






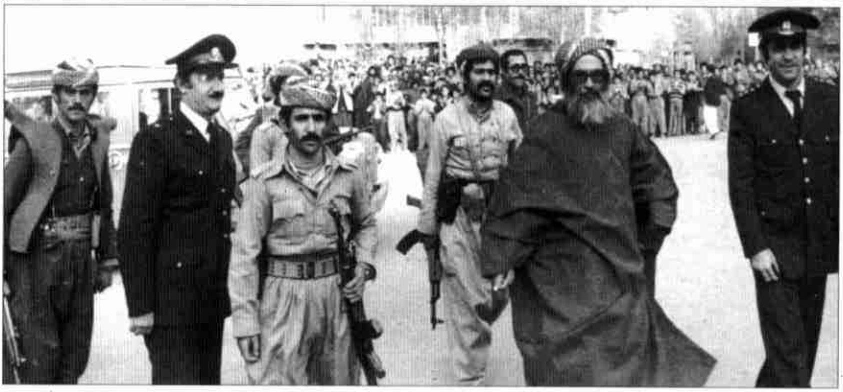




















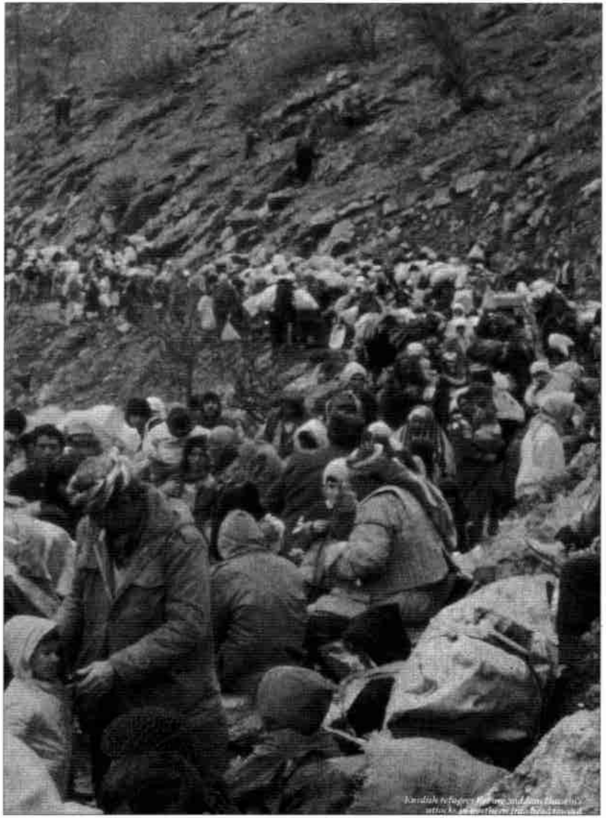












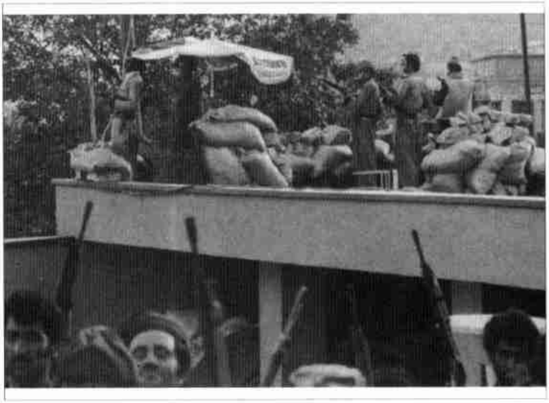
Kurdish refugees [illegible] Saddam Hussein's attacks in northern Iraq [illegible]











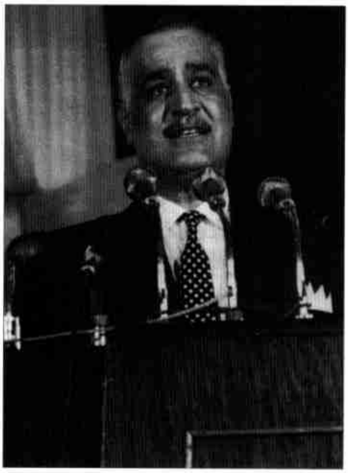



IAF









جمال عبدالناصر



سادات


LES KURDES
SOUS
LES
BALLES
D'ALLAH



ضمائم

ض ۱: گفت و گوی مترجم با مولف
ض ۲: گفت و گوی مترجم با کارشناس (۱)
ض ۳: گفت و گوی مترجم با کارشناس (۲)
ض ۴: گفت و گوی مترجم با کارشناس (۳)
ض ۵: کردها و ضعف معنی حزب سیاسی

ض ۱. گفت و گو با پرفسور نادر انتصار*

قانعی فرد: آقای انتصار دیدگاه شما به کردستان امروز ایران چگونه است؟ به عبارتی آیا می‌توانید اوضاع کردستان ایران را از انقلاب ایران در ۱۳۵۷ به بعد بررسی و تحلیل بفرمایید.

انتصار: از لحاظ اقتصادی، کردستان در اوضاع فعلی امروز نسبت به دو دهه قبل پس رفت داشته است. و این امر را می‌تولن ناشی از افت و رکود اقتصادی ایران دانست. از آغاز انقلاب اسلامی ایران، تاکنون، تولید ناخالص داخلی ایران ۴۰ درصد کاهش داشته است و اگر دیگر بخش‌های ایران را درنظر نگیریم، کردستان در ۲۵ سال اخیر از لحاظ اقتصادی پیشرفت قابل ملاحظه‌ای نداشته است. از نظر سیاسی هم کردهای ایران فعال‌تر، هشیارتر شده‌اند و خصوصاً نسل پس از انقلاب از نظر تحصیلات آکادمیک و آگاهی با توجه به پیشرفت‌های جهان امروز رشد قابل تأملی یافته است و این پتانسیل به وجود آمده کاملاً محسوس است و مشهود.

قانعی فرد: حالا با توجه به این دیدگاه شما نسبت به حرکت اجتماعی ـ سیاسی کردهای منطقه ـ ایران و عراق و ترکیه، آیا می‌توان پذیرفت که آینده کردستان، در جهت رشد و توسعه است؟

---

*. این گفت و گو مترجم با مولف، در نشریه نامه شماره ۴، تابستان ۱۳۸۴ منتشر شده است.

انتصار: بله من دید خوش‌بینی دارم درباره رشد اجتماعی و توسعه سیاسی کردهای ایران و عراق و ترکیه، اما درباره اقتصاد منطقه چندان خوش‌بین نیستم. اگر ترکیه به اتحادیه اروپا بپیوندد آنگاه من درباره افق تازه به وجود آمده اقتصاد آن‌ها می‌گویم که کردها می‌توانند از منفعت و سود اقتصادی و سیاسی بنا به پیروی ترکیه از قوانین اتحادیه اروپا، بهره‌مند باشند. به عنوان مثال، ترکیه باید یک نظام قانونی را به اجرا درآورد که رفتارش نسبت به غیر ترک‌ها در سطحی باشد که موردنظر استانداردهای رسمی اروپا است.

قانعی‌فرد: امروزه در گفتار سیاسی داخل ایران، کاربرد واژگان «خودمختاری و ناسیونالیسم» در ادبیات سیاسی ایران معاصر پسندیده نیست، و نوعی حساسیت بی‌سبب و علت را ایجاد می‌کند، در زبان تحقیقی برای ابراز این مسایل، چه باید کرد؟

انتصار: من تصور می‌کنم که بعد از جنگ سرد و انحلال اتحاد جماهیر شوروی و نابودی‌های ناشی از جنگ بالکان و بعضی از قسمت‌های بلوک شوروی سابق، تصویر ناپسند و غیرمقبولی از «ناسیونالیسم» به وجود آمد. و خصوصاً این مسأله درباره کشت و کشتار یوگسلاوی سابق مصداق می‌یابد. هرچند ناسیونالیسم می‌تواند نیرویی در جهت دمکراسی و اتحاد در جوامع چند ملیتی نامید. شاید ما بتوانیم در کنار اندیشه ناسیونالیسم، از بحث‌های «مردم‌سالاری» و حتی جامعه مدنی، برای انتقال پیام خودمختاری استفاده کنیم و خود ناسیونالیسم را در لابه‌لا مطرح کنیم

قانعی فرد: امروزه مسأله قومیت در ایران مطرح شده است، پان ایرانیست‌ها و یا جمهوری‌خواهان و... درباره نقش کلیدی و عمده قومیت‌ها اصرار دارند، حال بنا به رأی ممکن و مقدور با توجه به واقعیت‌های امروز جامعه ایران، کردها در آینده قدرت ایران چه باید بکنند و چه نقشی را در ساختار اجتماعی

و سیاسی ایران داشته باشند؟

انتصار: قومیت و یا نژاد باید در بافت تغییرات اجتماعی به عنوان یک نیروی مثبت مورد بحث قرار بگیرد. در غیر اینصورت از آن به عنوان یک عامل ویرانگر و منفی یاد می‌شود. اگر قومیت و نژاد، به عنوان یک اصل عملکردی در جامعه شناخته شود، آن جامعه همواره به سوی اقتدارگرایی سوق خواهد یافت و قاعده مستثنی وجود ندارد. به عبارت دیگر منحصر بودن و تک بودن جانشین شمول خواهد شد.

قانعی فرد: جلال طالبانی پس از مدت‌ها کش و قوس تاریخی، گفت که خودمختاری برای کردها بی‌ثمر است، ولی چرا امروزه به این نتیجه رسیده‌اند؟ در حالی که شاید سال‌ها قبل می‌توانست به این امر بپردازد. البته هنوز گفتگوی مستقیم با وی تکمیل نشده است.

انتصار: تصور من بر این است امروز عراق این گفته‌ها را بیان کرد. و راجع به این مبحث سخن گفت که چگونه کردهای عراق می‌توانند اهداف و منافع خود را به حداکثر برسانند. آنچه او بیان کرد احتمالاً به این معناست که چگونه کردها می‌توانند سود بیشتری به دست بیاورند اگر جزیی از تصویر عراق بزرگ باشند و این دید درستی است از انزوا و جدایی در عراق شکسته و چموش امروز.

قانعی‌فرد: بعضی از فعالان کردستان به روشنفکری دینی و مسأله حرکت دینی درکردستان باور دارند، اما آیا حرکت دینی و مذهبی درکردستان موفق می‌شود؟

انتصار: حرکت مذهبی در کردستان امروز به قدرت و انسجام دیگر بخش‌های عراق و خاورمیانه نمی‌تواند باشد و یا به عبارتی نیست. حرکت سیاسی کردها تحت شعاع نیروهای سکولار قرارگرفته است و آن‌ها احتمالاً

مدت زمان بسیاری باقی نخواهند ماند. دورنمای درازمدت این حرکت و خیزش اسلامی‌گری در بین کردها، با موفقیت و یا شکست موجودیت سکولار مشخص و معین خواهد شد. باید این نکته را به خاطر داشته باشیم که اسلامی‌گری به عنوان نیروی سیاسی زمانی به وجود خواهد آمد که خلایی سیاسی وجود داشته باشد که نتواند توسط نیروهای موجود رفع شود.

قانعی‌فرد: آیا امروزه کردها می‌توانند درگفتمان سیاسی جهان نقشی داشته باشند؟

انتصار: این مسأله کاملاً بستگی به اتفاق‌های آینده خاورمیانه دارد در دهه آینده‌ای که در پیش است، اگر منطقه از این مقوله و مخمصه فعلی رها شد، آنگاه کردها می‌توانند نفوذ و قدرت حاصل از اهرم به وجود آمده داشته باشند. اگرچه آنچه که بازیکنان حاضر در عرصه منطقه و یا جهان تصمیم بگیرند که در خاورمیانه به اجرا بگذارند، تأثیرهای زیادی بر قدرت مانور کردها خواهد داشت که چگونه بتوانند به عنوان یک بازیگر دارای نقش در جهان امروز، به ایفای اجرای موردنظر خود بپردازند.

قانعی‌فرد: آیا نزاع کردها در خاورمیانه روزی به پایان خواهد رسید؟ در حالی که هیچگاه قدرت‌های حاکم بر کردها نخواهند خواست تا کردها مستقل و خودگردان باشند.

انتصار: این مشکل و معضل کردها یا محظور و تنگنای به وجود آمده، به خودی خود مرتبط با نزاع‌های فعلی است که در خاورمیانه وجود دارند. اگر منطقه از این بخش از تاریخ نزاع‌ها و درگیری‌ها و جنگ‌های خود رها شود و اگر بپذیریم که روابط جهانی بازی غیر دسته‌جمعی نیست که به توان هم بازنده بود و هم برنده میدان، آنگاه مشکل و معضل کردها افق بهتر و دورنمای منطقی‌تری خواهد یافت. اما دوباره باید با دقت نگریست.

قانعی‌فرد: طبعاً برای رسیدن به ساختار اجتماعی جدید، وظیفه خاص و خطیری بر دوش روشنفکران و فعالان سیاسی و فرهنگی کرد در جامعه امروز کردستان است، پیشنهاد شما چیست؟

انتصار: روشنفکران و فعالان سیاسی و فرهنگی مناطق کردنشین ایران موانع و مشکلات به وجود می‌آیند نباید منزوی و گوشه‌گیر باشند و همچنان باید حضور و دوام خود را ادامه دهند. روشنفکران مشعل امید را برای حرکت جامعه نگاه دارند تا چراغ فراه راه حرکت آنان باشد اما از سوی دیگر نباید خود را دارای نقشی مستقل از مردم بپندارند، بلکه باید هشیار باشند و نظاره‌گر جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند و تنها حامیان ساده علایق و تمایلات و منافع محدود و معدود خود نباشند و این وظیفه هر روشنفکر و فعال داخل اجتماع است، چه کرد و چه غیرکرد.

قانعی‌فرد: یکبار در مقاله‌ای در پاسخ به تحلیل‌های جهت‌دار و گاه پرمنظور حمیدرضا جلالی‌پور، اشاره کردم که در ایران امروز و محافل سیاسی و اجتماعی، «هنوز به کردها اعتمادی وجود ندارد» دیدگاه را شما می‌خواستم بدانم.

انتصار: این شک و تردید به جای مانده و کشدار در بین بعضی از ایرانیان نسبت به کردها وجود دارد با این ذهنیت که کردهای ابزاری در دست دشمنان ایرانند. و البته هیچ شاهد و سند تجربی در این باره وجود ندارد و هنوز متأسفانه این ترس قدیمی باقی مانده است و حصاری از بی‌اعتمادی و نوعی شک و تردید ادامه دارد در ذهن بعضی از اصلاح‌طلبان ایرانی باقی مانده است.

قانعی‌فرد: در مورد مسأله قومیت‌ها در ایران آیا شما خطر مبهم و ساخته و پرداخته توهم. «تجزیه» را باور دارید؟

انتصار: بازشناسی و درک درست از حقوق نژاد و قوم در جوامع چند ملیتی منجر به گرایش‌ها و تمایلات جدایی‌طلبی و یا جدایی خواهی نمی‌شود. من استدلال خواهم کرد که مخالف و عکس این مسأله صادق است و آن اینکه عدم شناخت درست از حقوق و نیز محرومیت از حقوق مجاز و مشروع و قانونی گروه قوم‌ها و نژادها موجب بروز آزردگی و بیزاری ملت و قومی می‌شود (و اگر این شناخت درست وجود داشته باشد، چنین مسایلی پدید نمی‌آید).

ض ۴. گفت و گو با کارشناس (۱)

سؤال اول ـ موقعیت کردها در خاورمیانه کنونی چیست و نقدش کردها در ثبات منطقه چیست و آینده کردها در خاورمیانه کدام است؟

پاسخ: الف ـ کردها در کشورهای مختلفی پراکنده‌اند. با این تفاوت که قومی از اقوام ایرانی هستند و، در طول زمان، با تغییر روابط قوا در سطح منطقه و جهان، در کشورهای مختلف، پراکنده گشته‌اند. ب ـ از لحاظ سیاسی، میان دولت‌های این کشور و قدرت‌های جهانی حاضر در منطقه قرار گرفته‌اند. در این موقعیت، می‌توانستند ۱. از موضع استقلال از دولت‌ها کشورهای محل سکنای خود و استقلال از قدرت‌های خارجی حاضر در منطقه و ۲. همبستگی به مردمان دیگر این کشورها، برای استقرار مردم‌سالاری عمل کنند. اغلب چنین نکرده‌اند. این است که تا این زمان، قربانی سازش دولت‌ها با قدرت‌های خارجی حاضر در منطقه بوده‌اند. ج ـ نه تنها در کشورهای دیگر بلکه در ایران نیز که مادر شهر همهٔ کردهاست، نقش کلیدی دارند. توضیح اینکه اگر بنا را بر همبستگی با مردم دیگر برای رسیدن به مردم‌سالاری بر اصول استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی بگذارند، تهدید قدرت‌های خارجی به تجزیه و ترس مردم این کشورها را از تجزیه، از میان می‌برند و جنبش همگانی برای استقرار مردم‌سالاری را ممکن می‌کنند. د ـ از لحاظ منطقه‌ای، کردها می‌توانند نقش تجزیه‌گر و تبدیل کننده

کشورهای منطقه به موزائیک‌هایی تحت سلطه و یا نقش متحدکننده را ایفا کنند. در این صورت، کشورهای منطقه می‌توانند مردم‌سالاری بیابند و در کنفدراسیونی گرد آیند. در این کنفدراسیون، کردها موقعیتی را خواهند جست که هرگز نداشته‌اند. مرحوم دکتر قاسملو این نظر اینجانب را بهترین راه حل برای کردها و منطقه ارزیابی می‌کرد.

سؤال دوم: جایگاه اپوزیسیون کرد در رابطه با رژیم صدام چیست؟

پاسخ: اگر بخواهیم واقعیت را آنسان که هست ببینیم و بگوییم، الف ـ اپوزیسیون کرد هنوز نتوانسته است در منطقه کردنشین عراق، خودمختاری را مستقر کند. دو حزب عمده، هر یک منطقه تحت نفوذ خود را دارند و غیر از این دو حزب، گروه‌های دیگر وجود دارند که آنها نیز مناطق خود تحت امر خود را دارند. هنوز این پرسش: اگر فشار قدرت‌های خارجی نباشد، این دو حزب در متارکه می‌مانند یا بار دیگر وارد جنگ با یکدیگر می‌شوند، پاسخ روشنی را نیافته است. ب ـ از نظر رابطه با دولت‌های منطقه و امریکا نیز نمی‌توان گفت استقلال عمل دارند. ج ـ عراق نیازمند یک بدیل مردم‌سالار است. اپوزیسیون کرد در ساختن این بدیل است که می‌باید موفق می‌شد. بدیلی که اعتماد جامعه عراقی را از کرد و عرب و آسوری و... به دست آورد.

باید به این مهم توجه کرد که اگر امریکا عراق را تهدید به جنگ می‌کند و ایران را نمی‌کند، به خاطر دو حکومتی که هر دو را «جزو محور شر» می‌خواند، نیست. بلکه به خاطر وجود بدیل مردم‌سالار در ایران و نبود آن در عراق است. د ـ با این همه، اپوزیسیون کرد، به طور نسبی، مستقل‌ترین نیروی مخالف رژیم صدام در عراق است. بر فرض که امریکا به عراق حمله کند، اگر کشور عراق تجزیه نشود، کردهای عراق با دولت مرکزی، در صورتی که مردم‌سالار نشود، مسأله پیدا خواهند کرد. از آنجا که اینجانب در آنها به عنوان هموطن می‌نگرم، به عنوان هموطن به آنها عرض می‌کنم، برای استقرار

مردم‌سالاری در کردستان عراق و آنگاه همکاری با نیروهای به راستی مردم‌سالار، لحظه‌ای را از دست ندهند.

سؤال سوم: کردها و انقلاب ۱۳۵۷؟!

پاسخ: در آن انقلاب که گل بر گلوله پیروز شد، تمامی مردم کشور، از جمله مردم کردستان شرکت کردند اما بعد از پیروزی انقلاب، گروه‌های سیاسی خود را جانشین مردم کردند و گلوله را، به منزلهٔ راه حل، جانشینِ گل کردند. در آغاز ریاست جمهوری، نمایندگان حزب دموکرات کردستان ایران نزد اینجانب آمدند و بر سر خودمختاری وارد گفتگو شدند. در زمانی که گفتگوها به نتیجه می‌انجامید، به قول همین حزب، کومله در سنندج «جنگ‌افروزی کرد».

انقلاب ۵۷ تنها تجربه نیست: از انقلاب مشروطه تا این انقلاب، دست‌کم سه تجربهٔ مردم‌سالاری هستند که مردم ما وارد آن شده‌اند. اما تجربه‌ها نیمه تمام مانده‌اند. مطالعه عامل‌های ناکامی این تجربه‌ها، همگان، از جمله هموطنان کرد را، از هویت این عامل‌ها آگاه خواهد کرد. امرزو، سازمان‌های سیاسی کرد و غیر آن، می‌باید این پرسش سیاسی را با خود در میان بگذارند: آیا جز در ایران مردم‌سالار، ایرانیان، از هر قوم و دین و مرام، می‌توانند در آزادی و رشد و در همبستگی و صلح، زندگی کنند یا خیر؟ آیا جز از راه مردم‌سالار شدن و برای استقرار مردم‌سالاری بی‌طرف کوشیدن، می‌توانند به عمر استبداد در همه جا پایان ببخشند یا خیر؟

ض ۳. گفت و گو با کارشناس (۲)*

۱. انتخابات فصلی عـراق، از دیـدگاه شـما چـه تأثـیری را در منطقه خاورمیانه خواهد داشت؟

□ بنا بر نشانه‌های موجود، نتایج مثبت بسیاری داشت و اگر بسیاری فکر می‌کردند که این عملیات انتحاری و کشتارهایی که در عراق به وجود می‌آید، نشانه آن است که مردم در این پروسه به وجود آمده در عراق مخالف هستند و در انتخابات شرکت نخواهند کرد و به این ترتیب نارضایتی خود را از وضع موجود ابراز می‌کنند، اما شرکت مردم در انتخابات و استقبال آنها، نشان داد که این سخنان و حرف‌ها، جز توهماتی بیش نیست و معلوم شـد کـه مـردم موافق پروسه دمکراسی هستند و خواهان آزادی و دمکراسـی هسـتند و در واقع استقبال مردم در انتخابات یک «نه» بزرگ بـود بـه تـروریست‌ها و پس مانده بعثی‌ها و عوامل مأمور و تحریک شده که از بعضی کشورها حـمایت می‌شوند و به داخل منطقه نفوذ کرده‌اند تا در برابر جریان آزادی بـه وجـود آمده ایستادگی کنند.

به همین جهت من تصور می‌کنم که مردم خـاورمیانه، هـمه مـانند مـردم جامعه عراق، از جریان دمکراسی و آزادی استقبال می‌کنند و اگر امکانی به وجود آید که حکومت‌های ارتجاعی و توتالیر نابود و یا تضعیف شوند، مردم

---

*. این گفت وگو در اسفند ۱۳۸۳ صورت گرفت

این آمادگی را دارند، برای بنیان‌گذاری یک سیستم دمکراتیک که همگی در آن شرکت داشته باشند و حتی در این راه نیز از فدا کردن جان و مال خود ابایی ندارند، همچنان که مردم عراق برای شرکت در انتخابات، این بها را پرداخت کردند.

۲. در انتخابات عراق کردها در جایگاه دوم قرار گرفتند، حال بنا به عقیده شما در مسأله تعیین حاکمیت عراق، کردها چه نقشی را خواهند داشت؟

□ مسأله عراق بیشتر از آنکه مربوط به مسأله قوم‌ها باشد و اینکه کدام ملیت رأی بیشتر و یا کم‌تر آورده‌اند، بیشتر به این مسأله ارتباط دارد که حکومت آینده عراق و نیروهای ائتلاف در این تفکرند که منطقه روی آسایش و آرامش را ببینند و بعد از یک تاریخ خونین در عراق، به وضعیت آن دوران باز نگردند و بنا به عقیده من باید بیشتر بر روی توافق‌ها باشد و همه ملیت‌ها که در عراق زندگی می‌کنند از حقوق ملی خود برخوردار باشند و به این ترتیب آرامش به منطقه بازگردد و مردم بتوانند در بازسازی و عمران کشور شرکت کنند.

به این ترتیب فکر می‌کنم که کردها بتوانند از حکومت فدرالی که خواهان آن هستند، در منطقه خود برخوردار باشند و البته ممکن است که همه آنچه که راکه می‌خواهند به دست نیاورند اما مطمئناً اگر وضعیتی به وجود آید اگر نتوانند در منطقه خود نوعی خودگردانی داشته باشند و خود اداره کنند، همچنان که از سال ۱۹۹۱ در منطقه خود چنین می‌کنند، دیگر آرامش امروز باقی نخواهد بود و این مسأله‌ای است که نیروهای ائتلاف و حکومت عراق به آن متوجه و آگاه هستند و به این ترتیب شکل و صورت فدرالیسم برای اداره حکومت تصویب خواهد شد که البته در قانون موقت حکومت عراق هم این مسأله تصویب شده و به این ترتیب کردها به شکل رضایت‌آمیزی به ماندن در عراق و همزیستی مسالمت‌آمیز با سایر ملت‌ها و قومیت‌ها هستند تا ترکیبی

درست از همگان را به وجود آورند و به زندگی خود ادامه دهند.

۳. یعنی معتقد هستید که کردها در موزاییک قدرت آینده منطقه خاورمیانه، تأثیر مثبت خواهند داشت؟

□ بله! من چنین تصور می‌کنم.

۴. حال که شیعیان و پیروان مذهبیون در انتخابات عراق جایگاه نخست را به دست آوردند، آیا تأثیری را از حکومت‌های مذهبی منطقه خواهند پذیرفت؟ و یا مانند کردها، دیدگاهی آزادیخواهانه نسبت به آینده عراق دارند؟

□ البته نیروهایی که معتقد به اسلام و یا سایر مذاهب هستند مطمئناً خواستار این خواهند بود که آنچه که بتوانند و بخواهند امور مذهبی را در شکل اداره حکومت تأثیر بدهند، اما شیعیان عراق که با کردها روابط خوبی هم دارند و مشکلات مملکت را هم خوب متوجه هستند، می‌توانند با کردها و نیروهای دیگر به توافق برسند و از طرفی دیگر، تابحال چندین بار نیروهای شیعه در عراق ابراز کرده‌اند که نمی‌خواهند آن‌ها یک حکومت مذهبی مشابه ایران داشته باشند بلکه اشاره کرده‌اند که فقط یکی از پایه‌های قانون‌گذاری عراق اسلامی باشد.

به همین جهت تصور می‌کنم که در آینده نفوذ اسلام در قانون اسلامی و آینده حکومت عراق به آن شکلی نخواهد بود که امروزه نمونه‌اش را مثلاً در ایران شاهد هستیم و یا به اشکال مختلف دیگری در حکومت‌های اسلامی و دینی برقرار هستند، بلکه در عراق شکل مطمئن‌تر و معتدل‌تری از دمکراسی مردمی و یا دمکراسی دینی خواهد بود تا بتواند رضایت همه گروه‌ها و مذهب‌ها را تأمین کند.

۵. شما به عنوان یک حزب کردی که امروزه در عراق مستقر

هستید، با توجه به تحولات منطقه خاورمیانه، چه تفکر و راهی را در پیش خواهید گرفت؟

□ برنامه ما در کنگره سیزدهم که در تیرماه سال جاری برگزار شد ما شعارمان فدرالیسم بود و برای آینده ایران هم آن شعار و راه کار را انتخاب کردیم و تصور می‌کنیم که این بهترین شکل مطلوب حکومتی است در زمان کنونی، برای اینکه بتوان جمعیت ایران و ملیت‌های مختلف ایرانی را به شکلی رضایت‌بخش در اداره کشور شرکت داد و هم آن‌ها را مطمئن ساخت که حکومت دیگری به آن‌ها ستم روا نخواهد داشت و حقوق دمکراتیک آن‌ها را با نام‌های تجزیه‌طلبی و مذهب و یا سایر تعبیرهایی که تابحال حکومت‌های پهلوی و... نسبت به کردها داشته‌اند و تبعیض روا داشتند، جایگاهی نخواهد داشت و ما دنبال آن هستیم که این شکل از حکومت در ایران برقرار و مستقر باشد و تصور می‌کنم که در میان نیروهای... ایرانی و ملیت‌های... مانند کردها، ضمن ادامه مبارزه برای دفاع از آزادی، در شکل‌گذاری حکومت... ایران هم نقش خوبی را داشته باشیم.

۶. می‌خواستم نظر شما را بدانم در این مورد که با توجه به مطرح بودن مبحث حمله آمریکا به ایران، کردها چه رفتار و عکس‌العملی را باید داشته باشند؟ در حالی که شما پس از انتخاب مجدد جرج بوش به او پیام تبریک ارسال گردید.

□ مشکلات ما کردها در داخل ایران و یا اصولاً ملیت‌های تحت حکومت... در منطقه خاورمیانه این است که متأسفانه حکومت‌های...، نسبت به جنبش مردمی قدرتمندترند و برای تأسیس یا استقرار حکومت‌های مردم‌سالار ما احتیاج به نیرو داریم: اول آنکه با نیروهای خود در داخل اتحاد ما و انتخاب شعار مناسب سیاسی بنا به دوران و زمان فعلی باشد تا که مردم را از کنترل و بی‌مهری... رها بکند. دوم آنکه ملیت‌ها... در هر کشوری هر اندازه هم که قوی باشند، متأسفانه حکومت‌ها با قدرت تمام‌تر به بی‌مهری

و... می‌پردازند و خواست‌های آزادیخواهانه مردم و حرکت‌های آنان را مدت‌ها به تأخیر می‌اندازد. به همین جهت ما برای تأسیس و استقرار حکومت‌های مردم‌سالار و دمکرات و دلخواه مردمی احتیاج به پارامترهایی داریم که کمک‌کننده این جنبش باشد. الان ما در دنیا شاهد این مسأله هستیم که معمولاً تغییر و تحولاتی که در سیستم سیاسی حکومت‌ها به وجود می‌آید؛ به ویژه در خاورمیانه، بدون کمک خارجی تقریباً امکان‌پذیر نیست و من بسیار منطقی می‌دانم که مردم هر کدام از کشورهای منطقه که می‌خواهند از... رهایی پیدا کنند از نیروهای دمکرات و آزادیخواه خارجی برای تقویت جنبش آزادیخواهی در داخل کشور کمک بگیرند.

ما در نامه خود به جرج بوش مطرح کردیم که از ایشان و دیگر کشورهای منطقه می‌خواهیم که به جنبش آزادیخواهانه مردم ایران کمک کنند تا مردم از... رها شوند و با تغییر رویکرد حکومتی، حکومت مردم‌سالار و دمکراتیک به وجود بیاید که مردم در سایه آن به خواست‌های دمکراتیک خود برسند و دنیا هم از دست... و خشونت و دخالت‌های حکومت‌هایی از این قبیل رها شوند و مردم را در این رهایی کمک کنند و این خواست ما بوده و فقط دنبال آن هستیم و از همه حکومت‌های دنیا هم می‌خواهیم که به نیروهای دمکرات و آزاداندیش ایران و مردم دمکراسی خواه آن کمک کنند و از این دعوت استقبال کنند.

... ایران هر چند که در عین حال ضعیف شده اما باز هم توانایی تضعیف جنبش مردمی را دارد و همانطور که شاهد هستیم در ایران نواندیشان، روزنامه‌نگاران و دانشجویان زیر تیغ خشونت... قرار دارند و اگر کمک نیروهای آزادیخواه خارجی به نیروهای آزاداندیش و مستقل داخل مردم کمک کنند، طبعاً زمان موعود زودتر فرا خواهد رسید.

۷. اما آیا کمک گرفتن از حکومت خارجی، به نوعی مسأله گشودن پای آن‌ها به مسایل داخل مملکت نیست؟

□ ببینید به طور کلی ما مخالف آن هستیم که کشورمان به روزگار مردم عراق و یا افغانستان دچار بشود و لزومی هم ندارد و اگر دقت کنید در کشورهایی مانند عراق صدام حسین و افغانستان طالبانی که هیچ مبارزه مردمی و آزادیخواهانه‌ای وجود نداشت و همه را سرکوب می‌کردند، در ایران ما چنین نیست و همواره نیروهای آزادیخواه و مخالف مبارزه خود را ادامه داده‌اند و علی‌رغم آنکه حکومت همه آن بی‌رحمی‌ها را روا داشته‌اند، باز هم پرچم آزادی برافراشته است و موقعیت ایران با افغانستان و عراق تفاوت دارد و اگر نیروهای دمکرات و آزاداندیش ایران تقویت بشوند، خود مردم و جریان‌های مردمی قادر به تأمین و تثبیت حکومت دلخواه خود خواهند بود.

۸. از سخنان شما اینگونه برداشت می‌کنم که در واقع کردها خواهان جدایی و تجزیه و... نیستند و این برچسبی است که به کردها زده شده است.

□ برداشت شما کاملاً درست است! و این در واقع بعضی از حکومت‌های... منطقه است که همیشه در طی تاریخ، بنا به توهم، جنبش‌ها و حرکت‌ها آزادیخواهانه را با تهمت و برچسب‌های گوناگون مثل تجزیه‌طلبی و وابستگی به بیگانه و... سرکوب می‌کنند و حکومت‌های حاکم بر کردها هم همیشه علیه جنبش‌ها و حرکت‌های قوم‌ها مانند کردها و دیگر بخش‌های ایران، از این برچسب‌ها استفاده کرده‌اند و تصور می‌کنم اگر کردها و دیگر ملیت‌های ایرانی نقش خود را در اداره امور منطقه و حقوق فردی خود و کشور با حقوق مساوی ایفا کنند، هیچ تمایلی و اراده‌ای برای جدایی‌طلبی وجود نخواهد داشت.

این قدرت مسلط و... است که با ظلم و ستم بر ملت‌ها و قوم‌ها مردم را گریز از مرکز می‌کند و کردها از ابتدا تا امروز همیشه شعارشان ماندن در داخل ایران، تحت... دمکراسی و مردم‌سالاری و آزادی بوده و هست، تا که

هم کردها و هم دیگر اقوام و ملیت‌های ایرانی حقوق دمکراتیک خود را داشته باشند.

ما بر این مسأله، در کنگره خود نیز تأکید کردیم و این نه شعار بلکه باور و آرمان ماست که در این راه مبارزه کردیم و شهید دادیم و خون؛ پس باز هم بر آن تعهد (آزادیخواهی و ارادهٔ ملی وطنمان) مانده‌ایم.

ض ۴. گفت و گوی تاریخی با کارشناس (۳)

۱. از چه زمانی وارد فعالیت سیاسی شدید؟

ج: خانواده مادر شهربانه سکونت داشتند. پدرم شیخ صالح شخصیتی محترم و از سادات برزنجه بود و با شیخ محمود حفید رهبر جنبش کردستان عراق مرتبط بود و به ایشان ارادت داشت. آن موقع در فضای خانواده ما یک روحیه ملی حاکم بود و در شهربانه و اطراف آن هم، مردم طرفدار این اندیشه ملی بودند. اما نه در قالب یک تشکیلات حزبی و سازمان یافته.

تقسیم و اشغال کردستان در میان پنج کشور و نیز جنبش‌های دیگری هم که در مناطق دیگر کردستان علیه استعمار انگلیس و رضاشاه و ترک‌ها در جریان بود، بر افکار مردم تأثیر زیادی داشت. این جنبش اجتماعی و ملی در حال رشد بود. من هم در آن ایام جوانی از یک روحیه شورانگیز ملی، اما به صورت ساده و عادی برخوردار شدم.

پدرم که از حکومت رضاشاه ناراحت بود و او را ظالم و ستمگر و مخالف دیانت می‌دانست، بر روحیه من تأثیر بیشتری گذاشت. در سال ۱۳۱۷ شمسی. هنگامی که طلبه بودم برای ادامه تحصیل به یکی از آبادی‌های اطراف سردشت رفتم. در آن مناطق یک قیام مسلحانه به فرماندهی کاک عمر حمه سورکه مرکز فرماندهی‌اش در روستای «قه‌له ره‌شه» بود، علیه نیروهای ارتش و حکومت مرکزی رضاشاه در جریان بود، که تأثیر عمیقی در میان مردم آن مناطق به وجود آورد و در ضمن به نیروهای رضاشاه تلفات سنگین و

کوبنده‌ای وارد شد. باز هم روحیه دفاع از ملتم علاقه برای نجات از ستمگری‌های حکومت در درون من رشد و پرورش یافت.

در تابستان ۱۳۲۰ حکومت رضاشاه سقوط کرد که مژده نسیم آزادی و رهایی از ستم برای همه مناطق کردستان در دل‌ها شعله‌ور شد، در هر منطقه‌ای به شیوه خاص خود. در شهربانه این روحیه مبارزاتی اوج گرفت. زیرا محمد رشیدخان بانه‌ای که در مبارزات با دیکتاتوری رضاشاه به منطقه «شلیر» فراری شده بود، به بانه برگشت و پادگان نظامی بانه را تسخیر و خلع سلاح کرد و حکمرانی شهربانه را به دست گرفت. او مانع این شد که کسی بر دیگری ظلم و ستم روا دارد. نیروهای حکومت آن مناطق را ترک کردند و محمد رشیدخان برای تسخیر سقز به آنجا حرکت کرد، اما مردم آن مناطق از برخورد محمد رشیدخان ناراضی بودند. روحیه آزادیخواهی و مبارزاتی مردم مناطق کردستان اوج گرفت و در افکار و اندیشه‌ها طبیعتاً رشد و تکامل به وجود آمد.

سال ۱۳۲۱ به منطقه مکریان آمدم. فعالیت‌های سیاسی و ملی در آن مناطق اوج بیشتری داشت. مردم آن سامان از نظر سواد و معلومات پیشرفته‌تر بودند. بسیاری از خاندان‌های بزرگ کردستان قبل از سقوط حکومت رضاشاه بر علیه نظام حاکم تبلیغ می‌کردند. روشنفکران مهاباد و بوکان در رأس فعالیت‌های سیاسی و ملی قرار داشتند.

در همین شرایط و اوضاع بود که کومه‌له ژ.ک (سازمان احیای کردستان) تأسیس شده بود و فعالیت گسترده‌ای را شروع کرد و مردم به عضویت این سازمان درآمدند. نیروهای دولتی منطقه مکریان را هم تخلیه کردند و این مناطق آزاد شد. نه نیروهای متفقین و نه ارتش روسیه در آنجا وجود نداشت و مستقر نبودند. اما کومه‌له به صورت علنی فعالیت نمی‌کرد. بینش آزادیخواهی و ناسیونالیستی ژ.ک. در آن مناطق نفوذ و اعتبار زیاد پیدا کرد. در آن موقع بود که به عضویت کومه‌له ژ.ک. درآمدم و فعالیتم را گسترش دادم. در سال ۱۳۳۲ طرفدار حرکت مصدق بودم و به پشتیبانی از آن فعالیت می‌کردم.

در همان سال‌ها جنبش دهقانان منطقه بوکان شروع شد. همراه بسیاری از روحانیون و دهقانان و مردم منطقه در آن شرکت کردیم و به مبارزه پرداختم. ولی بعداً که این حرکت شکست خورد، ما روحانیون دیگر را از آن روستاها اخراج کردند. در سال‌های ۴۶ و ۴۷ در مهاباد با کمیته انقلابی همکاری می‌کردم که شرح آن مفصل است و در اینجا نمی‌گنجد. در کردستان با نویسندگان و روشنفکران و به‌ویژه دانشجویانی که در خارج از کردستان تحصیل می‌کردند، ارتباط نزدیک داشتیم.

۲. شما که عضو کومه‌له ژ.ک بوده‌اید؛ لطفاً در آن باره توضیح بفرمایید.

ج: در سال ۱۳۲۲ با نام مستعار «هه‌وین» به عضویت کومه‌له درآمدم. اهداف کومه‌له ژ.ک استقلال کردستان و تشکیل دولت کردی بود. کومه‌له یک سازمان ملی و اجتماعی و ناسیونالیستی بود. روحیه صداقت و همکاری و پاکدامنی برکل بدنه آن غالب بود. سازمان ژ.ک در بخش‌های دیگر کردستان هم فعالیت می‌کرد. از جمله شاخه و تشکیلات آن در شهر سلیمانیه فعال بود و استاد ابراهیم احمد مسئول تشکیلات آن بود. کومه‌له با حزب هیوا همکاری و ارتباط حسنه‌ای داشت و در کردستان شمالی و ترکیه قاضی ملا عبدالوهاب مسئول ژ.ک و رابط آن بود. رهبران ژ.ک افرادی باسواد و روشنفکر بودند. مقالاتی که به زبان کردی در ارگان آن منتشر می‌شد، آگاهی توده‌های مردم را افزایش می‌داد. ژ.ک برای انتخاب اعضا خیلی با دقت و مسئولانه برخورد می‌کرد. آن‌ها را آزمایش می‌کرد و تا اطمینان کامل پیدا نمی‌کرد، به عضویت کومه‌له در نمی‌آمد.

سال‌ها بود که حکومت رضاشاه، در مناطق کردستان ایران پوشیدن لباس و ترویج فرهنگ کردی و خواندن به زبان مادری را تحریم کرده بود و زیان و ضرر و فشار و اختناق در کردستان و نیز در سراسر ایران بیداد می‌کرد. با وجود اینکه بعد از شهریور ۱۳۲۰ کارمندان غیربومی ادارات و نیز نیروهای

حکومتی مکریان را تخلیه کردند، اما کومه‌له ژ.ک همچنان مخفیانه فعالیت می‌کرد. نیروهای روسیه و انگلستان خیلی تلاش کردند که سران حزب را شناسایی کنند، ولی موفق نمی‌شدند. یکی از اقداماتی که ژ.ک در پیشبرد آن موفق شد، مبارزه علیه اختناق و ارتجاع بود. کومه‌له توانست با انتشار ارگان «نیشتمان» و نیز پخش تقویم کردی و رساله و اشعار «دیاری مه‌لای کویه» در احیای زبان و ادبیات کردی نقش بزرگی را ایفا کند. شاعرانی مانند هه‌ژار و هیمن و خاله مین و حقیقی و... رشد کرده و فعال‌تر شدند.

۳. با قاضی محمد در ارتباط بوده‌اید؟

من با زنده یاد قاضی محمد ارتباط شخصی نداشتم، ولی مدت‌ها بود که پیشوا را می‌شناختم. قبل از تشکیل کومه‌له ژ.ک و گسترش جنبش رهایی‌بخش ملت کرد قاضی شخصیتی مشهور و نامدار بود. خانواده‌های قاضی عموماً افرادی فرهنگی و علمی بودند. به‌ویژه شخصیت‌هایی مانند سیف‌القضات و شیخ احمد سریل‌آباد و آن‌هایی که به تهران و تبریز آمدند. همچنین محمدقاضی مترجم و نویسنده نامدار. قاضی‌محمد و صدرالاسلام هم از بزرگان چنین رجالی بودند.

شادروان قاضی محمد ۳ نوع برجستگی خاص داشت. اول اینکه ایشان یک شخصیت فاضل و عالم و روحانی بلندپایه و اهل نفوذ بود. دوم از اعیان و اشراف منطقه بود که مشکلات مردم را حل‌وفصل می‌کرد و خدمتگزار آن‌ها بود. دیگر اینکه، ایشان از مالکان و ثروتمندی مشهور بود که سخاوت و مردانگی خاصی داشت و دولت هم به آن‌ها احترام قائل بود.

۴. هدف وی از تشکیل جمهوری کردستان چه بود؟ جدایی از ایران یا خودگردانی تحت حکومت مرکزی؟

ج: قاضی با جنبش‌هایی که قبلاً در بخش‌های دیگر کردستان جریان داشت در ارتباط و تماس بود. او مبارزه را تنها در دوران کومه‌له ژ.ک شروع

نکرده بود بلکه سال‌ها بود که با مبارزات و جنبش‌های آزادیخواهانه‌ای که در ترکیه و عراق و جاهای دیگر در جریان بود ارتباط داشت. آن موقع که در مهاباد بودم، در مجالس سخنرانی و خطبه‌های قاضی محمد شرکت می‌کردم. هنگامی که یک طلبه علوم دینی فارغ‌التحصیل شد و در مسجد بازار مهاباد جلسه‌ای به همین مناسبت برگزار شد، قاضی در آن جلسه شرکت داشت و سخنرانی کرد. او در آنجا چنین گفت که ما دو وظیفه بزرگ داریم. یکی وظیفه دینی و اسلامی که باید به بهترین شیوه آن را تقویت و ادامه دهیم. دوم وظیفه ملی که باید به عنوان یک ملت از آن حقوق پشتیبانی کرده و برای دستیابی به این اهداف بر ما واجب و ضروری است که اتحاد و اتفاق کامل داشته باشیم.

او در جلسات سخنرانیش که هم در میدان چوار چرا شهر مهاباد و هم در مسجد عباس آقا ایراد می‌داشت، چنین می‌گفت: سرزمین جغرافیایی ملت کرد، بعد از جنگ جهانی بین‌الملل اول مابین چند کشور منطقه تقسیم شده است. ما در این کشورها زیر انواع ظلم و ستم و اهانت و قتل و کشتار واقع شده‌ایم. ملت کرد باید برای رهایی خود از هرگونه ظلم و تبعیض از هر فرصتی مناسب استفاده کند. ملت ما امروز آگاه و هشیار و در حال ترقی و پیشرفت است. من از حقوق پایمال شده‌اش دفاع می‌کنم. این محتوای سخنرانی‌های مرحوم قاضی محمد بود. متأسفانه در آن زمان امکان دستگاه‌های ضبط و بایگانی خیلی ضعیف بود. به همین خاطر است که نوشته‌های قاضی محمد و یا جمهوری کردستان کم‌تر در اختیار عموم قرار گرفته است. ایشان کردستان را یک واحد جغرافیایی می‌دانستند.

اما اینکه اهداف جمهوری جدایی از ایران و یا خودگردانی باشد. در آن شرایط هیچکدام مطرح نبود. مدت چهار سال بود که خودمختاری در مهاباد و منطقه مکریان عملاً به اجرا درآمده بود. همچنانکه اشاره شد نیروهای حکومت مرکزی از آنجا فرار کرده بودند. از مناطق دیگر کردستان نمایندگانی به مهاباد آمدند و هیأتی به نام «هیأت رئیسه ملی» انتخاب کردند که ریاست آن به عهده پیشوا قاضی محمد بود.

در تابستان ۱۳۲۵ که قاضی محمد به تهران رفت خواست‌های خود را به‌صورت یک طرح خودمختاری که شامل ۷ ماده است، به دولت قوام‌السلطنه عرضه داشت که این سند رسمی هنوز باقی است. این سند درد ضمن یک مصاحبه مطبوعاتی پیشوا قاضی محمد که قبلاً هم در مطبوعات انتشار یافته بود، در روزنامه شهباز در دیماه ۱۳۲۴ به چاپ رسیده است. قاضی هنگام ملاقات با پیشه‌وری هم درباره این خواست‌ها با او صحبت و گفتگو کرد.

در آن طرح آمده است: ملت کرد در داخل ایران در اداره امور محل، خودمختار و آزاد باشد و در حدود دولت ایران خودمختاری را به دست گیرد. زبان کردی در مدارس و دوایر رسمی باشد. مأمورین دولتی از اهل محل باشند.

موقعی که روس‌ها از شمال ایران فرا خوانده شدند و پیشوا از آن‌ها ناامید شد، تلاش کرد حداقل حقوق ملت کرد از طرف دولت تأمین گردد.

۵. گویا شما شاگرد وزیر عدلیه جمهوری کردستان بوده‌اید (حاجی ملاحسین مجدی)؛ بینش آن حکومت چگونه بود؟

ج. بله. من روز ۱۴ فروردین ماه ۱۳۲۵ شمسی به مهاباد آمدم که حکومت جمهوری کردستان در اوج فعالیت خودش بود و حدود ۶ ماه در مدرسه مسجد بازار در حضور استاد حاجی ملاحسین مجدی به تحصیل ادامه دادم. در آنجا کتاب شرح مواقف را می‌خواندم. استاد شخصیتی عالم، خردمند و دوراندیش بود و به تثبیت حکومت اطمینان چندانی نداشت. بسیاری هم با او هم‌عقیده بودند، خصوصاً وقتی که روس‌ها از ایران عقب‌نشینی کردند. متأسفانه از آن موقع تبلیغات از سوی عوامل مشکوک علیه حکومت اوج گرفت. به همین خاطر بود که قاضی در تلاش بود که با حکومت مرکزی، سازش و توافق کند. تا حداقل حقوق ملی ملت کرد را از طریق صلح و گفت‌وگو به هر شیوه‌ای حل‌وفصل کند.

فرار نیروهای حکومت مرکزی بعد از سقوط رضاشاه، دگرگونی‌ها و تغییراتی عمده در روحیه مردم و اوضاع مهاباد و منطقه به‌وجود آورد. در زمان حکومت کردستان پرچم کردستان برافراشته شد و هیأت دولت تشکیل گردید. سازمان‌های اجتماعی و ملی ایجاد شده بود و مدرسه زبان کردی هم دایر شد و امنیت داخلی در اختیار مردم بود. حکومت کردستان درنظر داشت اداره امور داخلی کردستان در اختیار خود مردم باشد. و سطح زندگی مردم و رفاه و آسایش برقرار گردد. همچنانکه درخواست‌های پیشوا قاضی محمد در دیدار با قوام‌لسلطنه مطرح شده بود.

۶. آیا در دوران شاه به زندان رفتید؟

روزی مرا به پادگان جلدیان بردند و تا نیمه شب در آنجا بودم. مرا بازجویی کردند و اتهاماتی به من نسبت داده شده بود و نیز گزارش‌هایی علیه من به حکومت رسیده بود، اما آن‌ها را تکذیب کردم. در مهاباد می‌خواستند تظاهرات راه بیندازند. انجمن شهر مهاباد و استاد ملاحسین مجدی و روحانیون دیگر خیلی تلاش کردند و از من پشتیبانی نمودند. عده زیادی از روحانیون دیگر و مردم هم بازداشت شده بودند. بارها در مهاباد مرا فرا خوانده‌اند و حتی تهدید کردند که خلع لباس روحانیت می‌شوم. انجمن شهر مهاباد و بزرگان و معتمدان شهر از من دفاع کرده‌اند. من در زمان شاه تحت فشار بودم، اما به دلیل موقعیت و نفوذم در میان مردم نمی‌خواستند که به من زیان برسانند.

۷. با شاه دیداری داشتید؟

ج. شاه هنگامی که به مهاباد آمد. من هم همراه روحانیون دیگر از جمله استاد حاجی ملاحسین مجدی به ملاقات او رفتیم. با شاه گفتگو و دیدار دو جانبه نداشتم.

۸. در آن زمان انقلاب ایران در ۱۳۵۷، شما در مهاباد چه مسئولیتی داشتید؟ (آغاز ۱۳۵۷)

ج. آن موقع من دست بالایی در انجام پیشبرد انقلاب و برگزاری تظاهرات ضدسلطنتی ایفا کردم. هنگامی که شادروان عزیز یوسفی برای تشییع جنازه از تهران به مهاباد آورده شد. روز پانزدهم خرداد ماه ۱۳۵۷ در آن مراسم به عنوان یک روحانی شرکت کردم و در ضمن سخنرانی و خواندن شعر کردی مردم را به مبارزه دعوت و تشویق کردم و مردم به جوش و خروش درآمدند. بعد از تشییع جنازه به مدت ۳ روز مراسم فاتحه‌خوانی در مهاباد ادامه داشت و روز سوم (۱۷ خرداد ماه) مردم از شهرهای دیگر کردستان به مهاباد آمدند و تظاهرات باشکوهی از گورستان شهر شروع و برگزار گردید و این حرکت سرآغاز مبارزات علنی مردم علیه رژیم سلطنتی در مهاباد بود.

من کسی بودم که این قیام و حرکت‌ها را با همکاری طبقات مختلف مردم به‌ویژه دانشجویان و جوانان و بازاریان و روشنفکران و فرهنگیان و... هدایت و رهبری کردم. اگر کسی شهید می‌شد، همه مسئولیت‌ها را ما عهده‌دار بودم و فعالیت‌های بسیاری انجام دادم. بزرگ‌ترین نقش را در منطقه ایفا کردم. در شهرهای دیگر کردستان مانند بوکان، سقز، نقده اگر کسی شهید می‌شد به محض اطلاع به آنجا سفر می‌کردیم. بعضی اوقات در اواخر شب دنبالم می‌آمدند و به آنجاها می‌رفتم. تا آنکه بعدها که زندانیان سیاسی آزاد شده بودند، هسته‌های احزاب سیاسی شروع به فعالیت کردند و من بزرگ‌ترین نقش را در مرکزیت رهبری و هدایت مبارزات علیه رژیم سلطنتی ایفا کردم.

در آبان‌ماه ۱۳۵۷ که ترس و وحشت نیروهای حکومت را هراسان کرده بود، با همکاری مردم مهاباد و منطقه یک شورای اجتماعی برای برگزاری تظاهرات عمومی بر علیه حکومت سلطنتی و اداره بخشی از امور شهر تشکیل گردید که مرا به ریاست آن شورا انتخاب کردند. بعدها در شهرهای دیگر آذربایجان و کردستان هم شوراها و کمیته‌های دیگر تشکیل شدند.

۹. در داخل کردها از نظر سیاسی و اجتماعی، چه نفوذی داشتید؟

ج: به عنوان یک شخصیت روحانی و مبلغ اسلام مترقی درکردستان و در میان طبقات مختلف ملت کرد از احترام زیادی برخوردار و مورد اعتماد و مرجعیت بودم. مرا آزادیخواه و روشنفکر می‌دانستند زیرا بر علیه خرافات و مسائل عقب افتاده‌ای که در جامعه رواج داشت، تلاش و فعالیت می‌کردم. همیشه شیفته بررسی و تحقیق بودم و انواع کتاب‌ها را مطالعه می‌کردم، هم دینی و سیاسی، هم اجتماعی و فرهنگی و درباره همه افکار و اندیشه‌ها و عقاید و مذاهب مختلف به جستجو و تحقیق پرداخته و از این طریق مسائل را بررسی می‌کردم.

به مدت ۳۰ سال تدریس کرده‌ام درباره فقه و حدیث و تفسیر و فلسفه و ادبیات. عمیقاً به آزادی و دمکراسی علاقه داشته‌ام. افرادی که مرا می‌شناختند، این را می‌دانستند. البته رسماً بعد از کومه‌له ژ.ک در یک تشکیلات سیاسی کار نمی‌کردم، همچنانکه بسیاری از اعضا کومه‌له هم مستقلاً فعالیت داشتند. هنگام سخنرانی‌ها در مجالس عمومی بر طبق شرایط و اوضاع صحبت می‌کردم، مثلاً موقعی که کردهای عراق یعنی طرفداران ژنرال ملامصطفی بارزانی به مکریان آمدند و آواره شدند، در مهاباد و همه جا به آن‌ها کمک کردند و از آن‌ها استقبال نمودند. روزی در مسجد جامع مهاباد در سخنرانیم درباره هجرت پیغمبر اکرم از مکه به مدینه صحبت کردم که مردم مدینه به گرمی از آن‌ها استقبال کرده‌اند و در منازل خود آن‌ها را جا دادند و پشتیبانی کردند و این را بر خود واجب می‌دانستند. در این باره به تفصیل صحبت کردم و در ضمن زمان مهاجرت کردها را به دوران پیغمبر(ص) تشبیه می‌کردم، که واجب است همانند مردم مدینه کمک کنیم و در منازل خود از آن‌ها استقبال کنیم. هنگامی که از مسجد بیرون آمدیم مردی به اسم مام سعید که با من آشنایی داشت و اهل هه‌ولیر در کردستان عراق بود و مردی متین و مهربان بود، پیش من آمد و تشکر کرد و گفت؛ این خطبه‌ای برای ما بود.

موقعی که دختر زنده یاد محمدامین معینی خواهر معینی‌ها فوت کرد، در مراسم تشییع جنازه‌اش که بسیار گسترده بود، او را به زبان کردی تلقین کردم که این هم خود تأثیر بزرگی داشت. اما در قالب دینی و مذهبی این سخنرانی‌ها را تقدیم می‌داشتم. روحانیون زیادی در حجره من فارغ‌التحصیل شده‌اند و از نظر افکار و اندیشه پرورش یافته‌اند و بسیاری از آن‌ها به دانشگاه‌ها رفتند و شماری از آن‌ها مقام علمی و دکترا را دریافت کرده‌اند. بعضی از آن‌ها در احزاب سیاسی شروع به کار کردند و هنوز هم فعال هستند. مثلاً زنده یاد ملااحمد شلماشی معروف به ملا آواره که در حجره من بود جزو آن‌ها بود. او از همان اوایل جوانی هوشیار و فعال و با استعداد بود.

از نظر سیاسی و اجتماعی هم به عنوان انسانی آزادیخواه و روشنفکر از همان دوران طلبگی و آن موقع که به مکریان آمدم بیشتر با جریانات فعال سیاسی آشنایی پیدا کردم و به من اطمینان کامل داشتند. ناگفته نماند افرادی هم بودند که بر علیه ما تبلیغات می‌کردند. به ما می‌گفتند که وهابی هستیم یا بهائی و یا کمونیست. این به خاطر این بود که افکار و روش ما با مصالح آن‌ها سازگار نبود. چون آن‌ها می‌خواستند که مردم ما همچنان عقب مانده بمانند. از دوران انقلاب به بعد هم همچنانکه قبلاً اشاره کردم، دست بالایی در مسایل کردستان داشتم و مرا به عنوان رئیس نمایندگی هر هیأت که با دولت درباره کردستان در تماس و گفت‌وگو خواهد بود تعیین کردند و از پشتیبانی ملت کرد در کردستان برخوردار بودم. نمونه‌اش استقبال‌های باشکوه و عظیمی بود که در شهرهای مختلف کردستان از من شد که در این باره نمی‌خواهم زیاد صحبت بکنم.

۱۰. آیا در قبل از انقلاب با روحانیت مبارز تشیع در ارتباط بوده‌اید؟

ج: ارتباط زیادی داشتم. آن‌هایی که در مهاباد تبعید بودند، همه را می‌شناختم و با آن‌ها ارتباط و ملاقات داشتم. با همدیگر دیدار و گفتگو

می‌کردیم و به منزل ما می‌آمدند. برای همدیگر احترام متقابل داشتیم. در اوایل اردیبهشت ماه ۱۳۵۷ عده‌ای از روحانیون و نمایندگان در سنندج نامه‌ای را برای شاه نوشته بودند و بدون اطلاع اسم مرا هم قید کرده بودند، بر علیه آقای خمینی و انقلابیون. من هم جوابی نوشتم و به روزنامه کیهان دادم. روزنامه کیهان هم آن را چاپ و منتشر ساخت که در آرشیو کیهان موجود است. همان روز آقای مکارم شیرازی و آقای قرائتی و گروهی از روحانیون به دیدن من آمدند و خیلی خوشحال شدند از جوابیه‌ام به رد آن اعلامیه. به من گفتند که چطور جرأت داشتی که این جواب را بنویسید. من هم گفتم: چون در این جریان دخالت نداشتم و هیچکس هم حق این را ندارد به اسم من چنین کاری را انجام دهد بر خود واجب دانستم که آن را منتشر سازم تا کسی نتواند خودش را وکیل من بخواند و به همین شیوه از افکار و اندیشه خودم دفاع می‌کنم.

آقای صالحی هم بود که به خاطر کتاب شهید جاوید تبعید شده بود، روابط خوبی داشتیم. آقایان جنتی و آیت‌الله مدنی اغلب اوقات به منزل ما می‌آمد. آیت‌الله طاهری هم بود که از اصفهان به مهاباد آمده بود، به دیدن من آمد. من هم به دیدن او رفتم و یک سجاده دست بافت کردی همه به او هدیه کردم. برادر گرامیم شیخ جلال هم دربانه خیلی فعال بود. ما با هم زیاد همکاری می‌کردیم. آن موقع که در جریان جمهوری کردستان در مهاباد بودیم، شیخ جلال شعر می‌سرود و ۲ قطعه شعر در ارگان کردستان منتشر ساخت. من به زندگی خودم و به مبارزاتم افتخار می‌کنم. ممکن است در رفاقت با اشخاص اشتباهاتی داشته باشم و یا افرادی را تأیید کرده باشم که بعدها متوجه اشتباهم شده‌ام. چون انسان اشتباه می‌کند.

۱۱. چه ارتباطی بین شما و آقای مفتی‌زاده بود؟ هاشم صباغیان؛ معتقد است که مفتی‌زاده گفته است من شریعتی منطقه کردستانم...

ج: من سال‌ها بود که با مرحوم مفتی‌زاده ارتباط داشتم. او مردی عالم و دانشمند و روشنفکر بود. ایشان از زمره کسانی بود که تفکرش با ما نزدیک بود، ما درباره مسائل ملی و تفکر دینی هماهنگی داشتیم. مثلاً در ارتباط با مسائل شرعی و مبارزه با خرافات مذهبی و عقب‌افتادگی و یا رد طریقت و مکتب شیخ همفکر بودیم. در دوران حکومت شاه بارها همدیگر را در سنندج و بوکان و مهاباد ملاقات کردیم و با هم گفتگو داشتیم. او طرفدار یک حکومت دینی همانند مکتب و اندیشه سید قطب بود، اما من افکار و اندیشه‌های شیخ محمد عبده را تأئید می‌کردم و کتاب رساله التوحید او را تدریس می‌کردم و کتاب‌های دیگر او را به دیگران پیشنهاد می‌کردم. از این جهت با هم اختلاف نظر داشتیم.

در دوران انقلاب هم با همدیگر همکاری کردیم و چندین بار ملاقات داشتیم. مثلاً در اواخر اسفندماه ۵۷ در شهر سقز اجتماعی از روحانیون در منزل مرحوم ملاعبدالله محمدی داشتیم که زنده یاد مفتی‌زاده هم شرکت داشت. در آنجا مشترکانامه‌ای به دولت بازرگان نوشتیم که روی ۳ اصل تأکید کردیم. اولاً حکومتی که تشکیل می‌شود در آن علمای اهل سنت شریک و دخالت داشته باشند. دوم اینکه خودمختاری کردستان به رسمیت شناخته شود. دیگر اینکه اوضاع اقتصادی به نفع جامعه و فقرا و زحمتکشان دگرگون شود. در اوایل تابستان ۱۳۵۸ در روستای بغده کندی با هم ملاقات و گفتگو کردیم و یک بیانیه مشترک امضا و منتشر ساختیم.

من برای او رحمت می‌فرستم، هرچند اشتباهات زیادی را دچار شد و آخوندها فریبش دادند و چه ستم‌ها در حق او روا نداشتند. او سال‌ها در زندان بود و موقعی که دانستند که در زندان فوت خواهد کرد، او را آزاد کردند، تا نگویند او را در زندان کشته‌اند و شهید قلمداد کنند. در مورد این گفته صباغیان که گفته است شریعتی کردستان است، در این باره تردید دارم. البته اهل سنت بود و خیلی هم متعصب. ولی مفتی‌زاده هم مانند بسیاری از روشنفکران که می‌گفتند: باید تجدیدنظر کرد و بر علیه خرافات مبارزه کرد،

مانند عالم مرحوم ملاهادی در بوکان و بسیاری دیگر از روشنفکران افکار و اندیشه‌اش نزدیک بود.

۱۲. از شما به عنوان شخصیت یا رهبر مذهبی یاد می‌کنند؛ بنا به اعتقاد خودتان شما رهبر بودید؟

ج: رهبر به این معنا که از سوی یک حزب سیاسی انتخاب شده باشد و در سطح امور قرار بگیرد، نه‌خیر اینطور نبود. اما به عنوان یک روحانی که در رأس جریانات سیاسی و دینی مردم باشد و مورد اطمینان آن‌ها باشد و از او پشتیبانی می‌کنند، چه در تظاهرات و اجتماعات عمومی و چه از سوی نمایندگان شهرهای مختلف کردنشین و احزاب سیاسی، بله چنین موقعیتی را داشتم. جریان یک جریان معنوی و اجتماعی بود. سال‌ها برای مردم کردستان و منطقه معروف و سرشناس و فعال بوده و هستم.

۱۳. در جریان انقلاب برنامه و هدف شما چه بود؟

ج: سرنگونی رژیم دیکتاتوری سلطنتی و برقراری یک حکومت آزاد و دمکراتیک مبتنی بر اسلام که عدالت اجتماعی در ایران برقرار شود. بعد از سرنگونی شاه، برنامه و هدف رسمی ما همان نوشته‌ها و قطعنامه‌ها و اسنادی بود که در مراحل مختلف به صورت خواست‌های ملت کرد تسلیم نمایندگان حکومتی شد. که این اسناد در آرشیو و بایگانی‌ها موجود هستند. تا جایی که به یاد دارم در ۷ الی ۸ مورد تحویل نمایندگان حکومت داده شد.

مهم‌ترین آن‌ها همان طرح ۲۶ ماده‌ای هیأت نمایندگان کردستان است. مثلاً ما می‌خواستیم که حقوق ملی ملت کرد به رسمی شناخته شود و در قانون اساسی کشور درج گردد. مناطق کردنشین که در بین ۴ استان آذربایجان، ایلام، کرمانشاه و کردستان تقسیم شده است، به عنوان یک واحد جغرافیایی، تحت نظارت مجلس ملی کردستان اداره شود. زبان کردی به عنوان زبان رسمی تدریس و مکاتبه در مدارس و ادارات و مؤسسات کردستان در قانون

درج گردد و رسمیت یابد. نمایندگان ملت کرد در اداره امور حکومت مرکزی سهیم و شریک باشند. انتظامات داخلی و آسایش و امنیت را خود کردها اداره کنند. از بودجه عمومی کشور سهمی به کردستان اختصاص یابد و اقتصاد کردستان که به خاطر ستم ملی عقب افتاده است جبران گردد و نیز آزادی مطبوعات، اجتماعات، احزاب و مذاهب و عقیده در سراسر ایران تأمین گردد.

مسئله دیگر این بود که اهل سنت همانند برادران شیعه در حکومت مرکزی سهیم و دخالت داشته باشد و علما و دانشمندان و روشنفکران کردستان مستقلاً در تصمیم‌گیری مشارکت یابند. اوضاع اقتصادی و اجتماعی کردستان روبه‌راه شود و فرهنگ و ادبیات کردی پیشرفت کند.

اما در اصل معنا ملت کرد سرزمین خود را اشغال شده می‌داند که در میان چندین کشور تقسیم شده است و خود را یک ملت حساب می‌کند. همچنانکه اهداف کومه‌له ژ.ک بود که در درازمدت زمینه را برای تشکیل یک دولت کردی فراهم سازد و حق سرنوشتش را خود تعیین کند که این حق انسانی و مشروع خودش است و در شرایط و اوضاعی که پیش می‌آید به شیوه‌های مختلف برای رسیدن به این استراتژی مبارزه را ادامه دهد، همچنانکه هم‌اکنون در قالب فدرالیسم به این مبارزه ادامه می‌دهیم. نیروهای کرد برای آزادی و دمکراسی مبارزه کرده‌اند.

۱۴. چرا به جای خودگردانی بیشتر از خودمختاری استفاده می‌کردید و حساسیت دولت مرکزی را برانگیخته کردید؟

ج: باید این مسئله را توضیح بدهم. هیچ موقع دولت نمی‌خواست درباره مسائل ملی با ملت کرد موافقت و خواستهایمان را بررسی و با ما درمیان بگذارد. نه قبل از جنگ سه ماهه در کردستان و نه هنگامی که هیأت نمایندگی خلق کرد رسماً وارد مذاکره شد. نمایندگان دولت به هیچ عنوان حاضر نبودند که در این باره جدی گفتگو و مذاکره کنند. سرگرم تلف کردن اوقات و در

صــدد تـفرقه‌انـدازی و اخـتلاف بـودند. دولت حـتی حـاضر نـبود هـمان خودگردانی را هم به اجرا درآورد که خود پیشنهاد آن را کـرده بـود. مـا اگـر درباره دوران حکومت‌های گذشته هم صحبت کنیم، می‌بینیم که هم در دوران رضاشاه و هم محمدرضاشاه انواع ستمگری‌ها و کشتار و قتل بر علیه ملت در کردستان مرتکب شدند. سران حکومت تازه هـم هـمین روش را شـدیدتر ادامه دادند.

هــنگامی کـه دولت در جـریان مـذاکـرات بـا هـیچکدام از مـواد پـروژه خودمختاری موافقت نکرد، در آخرین مرحله طرحـی بـه نـام خـودگردانـی آوردند که ما با آن موافق نبودیم و روز بعد آقای دکـتر قـاسملو هـم در یک سخنرانی در مهاباد آن را قاطعانه رد کرد و در ضمن گفت: که مـا دیشب در مجلسی بودیم از خودگردانی صحبت می‌کردیم و از پسربچه‌ای پرسیدم که این خودگردانی را چطور می‌بینی؟ او گفت یـعنی سـرگردانـی. بـعداً هـیأت نمایندگی خلق کرد هم آن را رد کرد و مردم کردستان هم آن را مردود دانستند و به همین خاطر غنی بلوریان گفته است که قاسملو فریب بچه‌ای را خورده است.

هنگامی که ما هیأت نمایندگان کردستان را تشکیل دادیم، همه ما مـتفق بودیم که قاطعانه و با حسن نیت کامل با دولت گفتگو بکنیم و از خواستهایمان دفاع کنیم. ما می‌گفتیم که باید هماهنگ و همصدا با دولت گفتگو کرد. زیرا می‌دانستیم که آن‌ها می‌خواهند در صفوف ما تفرقه‌اندازی کـنند. مـا خیلی تلاش کردیم که دولت با ما رسماً وارد مذاکره شود.

البته ما حساسیت دولت مرکزی را برانگیخته نکردیم. هـمچنانکه بـارها گفته‌ایم دولت از همان اوایل حاضر نبود که مسائل کردستان را حل کند و به خواست‌های ما جواب بـدهد. هـم‌اکـنون بـعد از ۲۷ سـال هـمچنان مـردم کـردستان نـاراضـی هسـتند و در هـر فـرصتی مـبارزات خـودشان را ادامـه می‌دهند. مثلاً حالا هم مسئولان مناطق کـردستان اغـلب افـرادی غـیربومی هستند و نه تنها امنیت در اختیار مردم نیست، بلکه اغلب شهرهای کردستان

از سوی نیروهای حکومتی ناامن خواهد شد و مانع فعالیت نویسندگان و روزنامه‌نویسان و فعالان فرهنگی و مدنی هستند و آن‌ها را بازداشت و زندانی و تهدید و تحقیر می‌کنند.

مسئله خودمختاری در چهارچوب ایران از همان دوران جمهوری کردستان در برنامه حزب دمکرات کردستان گنجانده شده بود و از آن موقع در میان مردم کردستان یک خواست عمومی بود که حکومت شاه به هیچ عنوان آن را قبول نداشت.

۱۵. سحابی می‌گوید که شما حس رقابت و برابری با رهبر انقلاب داشته‌اید... چون همیشه گفته‌اید که من رهبر اهل تسنن کردها هستم... صحت دارد؟

ج: به نظرم این نادرست است. من به این اعتقاد نداشتم که روحانیت در رأس قدرت باشد و بر دستگاه دولتی مسلط شود. معتقدم که دین از دولت باید جدا باشد و روحانیت برای آزادی مردم مبارزه کنند اما نباید قدرت مطلقه را در اختیار بگیرند. هدف خمینی این بود که قدرت در اختیار روحانیت شیعه باشد و ولایت فقیه حاکم گردد. ما و خمینی در مورد این مسئله هیچ توافق و وجه مشترکی نداشتیم. من در مصاحبه‌ای که متن آن هم موجود است و سئوال شده است که چرا لباس روحانیت را کنار نمی‌گذارم؟ گفته‌ام: که اگر جنبش ملت کرد پیروز شود من دوباره به مسجد باز می‌گردم و به همین خاطر لباس روحانیت را محفوظ نگه می‌دارم.

سحابی که در نشریه چشم‌انداز صحبت می‌کند، مسائل زیادی را روشن می‌سازد. در آنجا می‌گوید که به ما گفته‌اند چرا با آن‌ها مذاکره می‌کنید؟ می‌گوید به ما دستور داده‌اند. ما باید با آن‌ها گفتگو کنیم تا درمیانشان تفرقه و اختلاف ایجاد گردد و خمینی به ما گفته است که بعدها به آن‌ها حمله کنید. زیرا هم‌اکنون نفوذ دارند. باید آن‌ها را بی‌اعتماد کرد و نفوذشان را درهم شکست و بعداً می‌توانیم آن‌ها را سرکوب کنیم، که تا حدودی هم به اهدافشان رسیدند.

۱۶. آیا می‌شود سوال کرد که مشروعیت مرجعیت و فقاهت شما در کجاست؟

ج: اهل سنت مانند مذهب شیعه نیست که همانند پاپ در رأس دستگاه رهبری یک نفر قرار بگیرد و نماینده امام زمان و ولایت فقیه وجود داشته باشد. در فقه سنت مسائل به صورت شورایی و دست‌جمعی بررسی می‌شود. مسئله این است که این شخص تا چه اندازه می‌تواند در جامعه‌ای که رو به رشد و تکامل است، مؤثر باشد و به نفع مردم تلاش کند. مرجعیت و فقاهت در کردستان بدین صورت است که این فرد چگونه در این جامعه دگرگونی ایجاد می‌کند. در این جامعه مردم این شخصیت روحانی را آزمایش و بررسی کرده و به آن‌ها مراجعه می‌کنند. روحانیون زیادی در کردستان مرکز مراجعه و اطمینان مردم قرار گرفته‌اند. من خود در کردستان در دورانی که سرگرم تدریس بوده‌ام، مسائل را بررسی کرده‌ام و تحقیقات و مطالعاتم را گسترش داده‌ام. در آنجا آقای موفقی خیلی خدمتگزار بود. بسیاری اوقات کتاب‌هایی از مصر و دمشق به مهاباد می‌رسید. تفسیرهای مختلف و کتاب‌های فلسفی مانند فلسفه اشراق و فلسفه مشا و فقه و کتاب‌های دیگری درباره سیاست و علوم اجتماعی و فرهنگی در آنجا یافت می‌شد. در کردستان و جاهای دیگر اینطور نبود که شخصیت روحانی از طرف یک دستگاه تعیین شود و در رأس قرار بگیرد. این شخصیت در اثر تلاش و آگاهی خود، ممکن است به درجه مرجعیت و اعتماد مردم برسد. اما اینکه مانند یک شخصیت طرفداران و پیروان زیادی داشته باشد، این بستگی به فعالیت و مقام بلندپایه این شخص دارد. در کردستان و در بین جامعه اهل تسنن افق فکری باز است. آزادی که در این جامعه وجود دارد، غیر از آزادی است که در جامعه تقیه و متعصب شیعه موجود است. این سلسله مراتب که میان شیعه‌ها به عنوان مکتب در جریان است، در میان اهل تسنن وجود ندارد. ما در جامعه‌الزهرا و جاهای دیگر هم این را می‌بینیم.

۱۷. رابطه شما و بازرگان چگونه بود؟

ج: من از اوایل با مهندس بازرگان ارتباط نداشتم. در اوایل انقلاب نوشته‌هایی که از ایشان می‌رسید، مطالعه می‌کردم و ایشان را شخصیتی مؤمن و آزادیخواه می‌دانستم. طرز تفکرش برخلاف بسیاری از آخوندها بازتر بود و در خارج ازکشور هم تحصیل کرده و مردی دانشمند بود. چند روزی بعد از انقلاب ۲۲ بهمن از دفتر بازرگان با من تماس گرفته شد و درباره اوضاع کردستان بحث‌هایی صورت گرفت، که نتیجه‌اش این شد که در اوایل اسفند ۱۳۵۷ نمایندگان دولت از تهران به مهاباد آمدند و ما با آن‌ها وارد مذاکره شدیم. آن‌ها مدت ۳ روز در مهاباد ماندند که این خود شرح مفصلی دارد. موقعی که به تهران رفتیم در دفتر نخست‌وزیری با ایشان دیدار و گفتگو کردیم.

۱۸. با فروهر و امیر انتظام رابطه‌تان چگونه بود؟

ج: با زنده‌یاد فروهر میانه‌مان دوستانه بود. او فردی آگاه و خردمند بود و با افراد دیگر کابینه دولت فرق اساسی داشت. با ایشان می‌توانستم راحت صحبت کنم. زیرا او مکتبی نبود و بیشتر پان ایرانیست بود و چون تصور می‌کرد که کردها هم ایرانی هستند، علاقه‌ای خاص به کردستان داشت. مثلاً از جنبش کردهای ترکیه و حرکت عبدالله اجلان پشتیبانی کرد. کیانوری در خاطراتش می‌گوید که فروهر مردی خوش‌قلب است و مقدمات مذاکرات کردستان را ما فراهم کردیم. او نقل می‌کند که فروهر می‌گوید که هیأت نمایندگی خلق کرد را دیگران متلاشی ساختند، نمی‌گوید که او دخیل بوده است. می‌گوید فراکسیون فلانی. در رابطه با امیر انتظام یادم نمی‌آید. ولی می‌دانم آن موقع که سخنگوی دولت بود، فعالیت‌هایی در ارتباط با کردستان داشته است.

۱۹. در ۱۳۵۸ که هیأت به سنندج آمد شما در مذاکره چه فرمودید؟

حتماً منظورتان جنگ خونین نوروز سنندج است. هنگامی که این درگیری‌ها روز ۲۷ اسفندماه شروع شد ما در شهر سقز بودیم. در آنجا اجتماعی داشتیم با گروهی از روحانیون بلندپایه کردستان در منزل ملا عبدالله محمدی که مرحوم احمد مفتی‌زاده و ملا محمد ربیعی هم حضور داشتند. ما در آنجا سرگرم یک پروژه ۳ ماده‌ای بودیم که آن‌را امضا و تسلیم دولت کردیم. همانجا به ما خبر رسید که صفدری مسئول کمیته امام در سنندج به مردم تیراندازی کرده و عده‌ای از مردم کشته و زخمی شده‌اند و پادگان لشکر ۲۸ سنندج هم دخالت کرده و با انواع سلاح‌ها به داخل شهر تیراندازی می‌کند. از ما خواستند که هرچه زودتر به سنندج برویم، تا اینکه بتوانیم صلحی برقرار کنیم و این جنگ خاتمه پیدا کند.

ما صبح روز ۱۳۵۷/۱۲/۲۸ به شهر سنندج رسیدیم که در نقاط مختلف شهر صدای رگبار و تیراندازی شدید بود و در منزل مرحوم داداش‌پور که او را قبلاً نمی‌شناختم و به ما خیلی احترام گذاشت مهمان شدیم. کوشش کردم که با نمایندگان شهر تماس بگیرم. با آن‌ها اجتماعی تشکیل دادیم و از طریق سرهنگ امینی فرماندار مریوان و نماینده استاندار سنندج با ارتش و پادگان تماس برقرار کردیم تا اینکه وارد مذاکره شویم. بعداً به مرکز رادیو تلویزیون سنندج رفتم و با انتشار بیانیه‌ای از نیروهای ارتش و مردم خواستم که هرچه زودتر درگیری‌ها قطع گردد. در همین اثنا بود که اعلامیه‌ای از سوی آقای خمینی و بعداً رئیس ستاد کل ارتش پخش گردید و مردم سنندج را ضدانقلاب خواندند که متن همه این نوشته‌ها موجود است. ما در آنجا متعجب شدیم، از یک طرف تلاش می‌کنیم که صلح برقرار شود و از سوی دیگر با انتشار این نوع بیانیه‌ها احساسات مردم را برمی‌انگیزند و به آن‌ها توهین می‌کنند.

بعد از این جریان با نمایندگان مردم سنندج که آقای مفتی‌زاده هم بود یک

نامه مشترک امضاء و منتشر ساختیم که اعلامیه‌های دولت در تهران را تکذیب کردیم و صفدری و ارتش و پادگان لشکر ۲۸ سنندج را مقصر دانستیم و خواستار آتش‌بس فوری شدیم و من نامه‌ای به آقای طالقانی نوشتم و از او خواستم که از نفوذ خودش استفاده کند و برای پایان دادن به این جنگ دخالت کند و آقای صارم‌خان صادق وزیری هم در تهران خواستار رفتن هیأتی از تهران به سنندج شد. بالاخره ما روز ۲۹ اسفندماه توانستیم تا حدودی آرامش را برقرار کنیم و پادگان سنندج قرار بود زندانیان کرد را آزاد سازد. من عصر همان روز که شب نوروز بود به مهاباد برگشتم. ارتباط تلفن و مخابرات هم با شهرهای خارج از سنندج قطع شده بود.

روز نوروز باز هم به من خبر دادند که اوضاع سنندج متشنج است و قرار است هیأتی هم به ریاست آقای طالقانی از تهران به استان کردستان حرکت کند و از من تقاضا کردند که باز هم به سنندج برگردم. ما هم سوار ماشین شدیم و شبانگاه در رأس هیأتی به سنندج رسیدیم، اما هواپیمای هیأت که قرار بود به سنندج بیاید، به آنجا نرسیده بود و ما مطلع شدیم که هواپیما در کرمانشاه توقف کرده و جمعی از این هیأت از طریق ماشین به سوی سنندج در حرکت هستند. اوضاع شهر باز بحرانی بود و ما تلاش کردیم در خانه یکی از آشنایان اجتماعی ترتیب بدهیم و فرستادیم آقای مفتی‌زاده هم بیاید. جناب صادق وزیری هم رسید و به خانه‌ای آمد که ما در آنجا مستقر بودیم. آنجا جلسه‌ای مشترک تشکیل دادیم که روز بعد قرار ملاقات با وزیر کشور داشتیم. ولی ما که منتظر مفتی‌زاده بودیم، بعد از نیمه شب پیدا شد و در آنجا حرف‌هایی زد که نمایندگان دیگر سنندج موافق حرفهایش نبودند. چهارچوب صحبتهایمان را تعیین کردیم و بعد از کمی استراحت به مدرسه تربیت معلم رفتیم و سرهنگ صفری هم فرمانده پادگان همراه ما بود و به آن جلسه آمد. حدود ساعت ۱۰ دومین روز نوروز جلسه را با حضور صدر حاجی سید جوادی و آقایان صادق وزیری‌ها و ابراهیم یونسی و چند وکیل و نمایندگان سنندج تشکیل دادیم که صلح برقرار شود، اما مفتی‌زاده به آن

جلسه نیامد. ما اطلاع نداشتیم که طالقانی و هیأت همراهش به سنندج می‌آیند و مفتی‌زاده تنها به استقبال آن‌ها می‌رود. حتی این را آقای حاجی سید جوادی وزیر کشور هم به ما نگفت. ما در آن جلسه سرگرم مذاکره بودیم، که هواپیماها آمدند و بر فراز آسمان دیوار صوتی شکستند و جلسه متشنج شد و سید جوادی هم از آمدن هواپیما ناراحت شد و از طریق بیسم شیر و خورشید سنندج برای قرنی تلگرافی فرستاد که مانع پرواز هواپیماها شود، ولی قرنی به او گفته بود که او فرمان امام ارا اجرا می‌کند.

در آن موقع به ما خبر رسید که طالقانی و هیأتش به سنندج رسیده‌اند و همراه نمایندگان دیگر پیاده به دانشگاه رازی محل اقامت آن‌ها رفتیم. در حالیکه ده‌ها هزار نفر از مردم سنندج در خیابان‌ها اجتماع کرده بودند و شعار می‌دادند. طالقانی و همراهانش از ما استقبال گرمی به عمل آوردند و ما با آن‌ها مذاکره کردیم. ما در مورد چند مسئله توافق کردیم مانند:

۱ـ این جنگ و درگیری فوری پایان یابد و پادگان آتش‌بس را قبول کند.

۲ـ زندانیان پادگان آزاد شوند.

۳ـ عوامل این درگیری‌ها محاکمه شوند.

۴ـ شهر سنندج از طریق نمایندگان شهر اداره شود. بعضی از نمایندگان شهر خواهان منحل شدن ۲ کمیته امام (صفدری) و کمیته مفتی‌زاده شدند که بعداً این خواسته‌ها هم عملی شد. تا جایی که یادم هست اخبار رادیو تلویزیون سراسری گزارش این جلسه را منعکس کرد.

۲۰. اینکه بنی‌صدر در خاطراتش با اهانت از شما یاد می‌کند و می‌گوید که طالقانی از شما عصبانی شده که چرا با تفنگچی آمده‌اید به آنجا؛ آیا صحت دارد؟

ج: از مهاباد که بار دوم به سنندج آمدم غیر از چند محافظ، هیچ نیروی نظامی و پیش‌مرگ جنگجو همراهم نبود، ما با ۲ ماشین سواری آمدیم و یک کامیون حامل آذوقه و مواد خوراکی از کمک‌های مردم مهاباد برای مردم

سنندج همراه داشتیم. با طالقانی و هیأت همراش هیچگونه برخوردی نداشتم. ما به آن‌ها احترام گذاشتیم و آن‌ها هم به ما خیلی احترام داشتند. اجتماع آن روز (روز دوم فروردین ماه) سنندج جلسه بزرگی بود. بیش از ۲۰ نفر در آن شرکت داشتند. در خارج از دانشگاه که جمعیت زیادی اجتماع کرده بودند شعار می‌دادند و تظاهرات می‌کردند. طالقانی می‌خواست که برای مردم سخنرانی کند که ما این زمینه را برایش فراهم کردیم. اما مردم مانع سخنرانی بنی‌صدر شدند، زیرا او گفته بود که اگر کردها خودمختاری یا استقلال داشته باشند نمی‌توانند خودشان را اداره کنند و به بیگانگان وابسته خواهند شد.

۲۱. شاید طالقانی توانست عصبانیت و هیجان شما را آرام کند؛ او را چگونه فردی دیدید؟

ج: این اشتباه است. من با طالقانی هیچ برخوردی نداشتم که مرا آرام کند. هنوز در تهران و مناطق دیگر بر علیه مبارزات ملت کرد و احزاب سیاسی و دیگر رهبران کرد تبلیغات می‌شود زیرا علیه دستگاه ولایت فقیه و حکومت کنونی در حال ادامه مبارزه هستیم.

طالقانی شخصیتی روشنفکر و فاضل و متین بود. در میان آخوندها و روحانیون جناح‌های مختلفی وجود دارند. جناح‌های تندرو و متعصب که تحمل افکار دیگران را ندارند. من فکر می‌کنم مرحوم طالقانی در زمره افرادی بود که بینش جداگانه‌ای از تشیع و اسلام داشت. با او می‌شد راحت صحبت کرد. در سنندج تقریباً از همه خواست‌های ما کردها پشتیبانی کرد. حتی موقعی که نمایندگان سنندج اصرار داشتند که کمیته‌های صفدری و مفتی‌زاده منحل شود، آن را قبول کرد و هنگامی که به تهران بازگشتند سرلشکر قرنی را از کار برکنار ساختند. موقعی هم که ما پیشنهاد تشکیل یک شورای موقت ۵ نفری نمودیم، آن‌ها هم تأیید کردند، که چهار نفر را ما کردها انتخاب کردیم و نفر پنجمی را در اختیار طالقانی گذاشتیم که او انتخاب کند.

او هم این خواست ما را پسندید و دکتر مظفر پرتو ماه را انتخاب کرد. کمیته موقت هم اداره امور شهر سنندج را به عهده گرفت و مقدمات انتخابات شورای ۱۱ نفری شهر را فراهم ساخت که بعداً این انتخابات در سنندج برگزار گردید.

۲۲. در هنگامی که مذاکره شروع شد و دو هواپیما بر فراز سنندج ظاهر شدند؛ مهتدی یا کمانگر شعار داده و شما دستتان را بر روی میز کوبیده‌اید که من دیگر با دولت مذاکره نمی‌کنم... چرا؟

ج: همچنانکه اشاره کردم، هیأت همراه وزیر کشور و آقایان یحیی‌خان و صارم‌خان صادق وزیری و دکتر پاکنژاد و دکتر یونسی از طریق ماشین شب قبل به سنندج آمده بودند، که قبل از ظهر روز دوم فروردین ماه (۵۸) در حال مذاکره هواپیماها آمدند و بر فراز آسمان شهر غرش کردند و دیوار صوتی شکستند و برای نشان دادن قدرت می‌خواستند ما را بترسانند، یعنی در این موقعیت و شرایط بحرانی و آشفته شهر سنندج. این شخص هم زنده یاد صدیق کمانگر بود که همصدا با نمایندگان دیگر اعتراض کرد، حتی خود حاجی سید جوادی اعتراض داشت. من هم نگفتم که مذاکره نمی‌کنم همان جمله مشهور را گفته‌ام که: فرق تاج و عمامه چیست؟ همچنانکه کاک یوسف اردلان از قول من نقل می‌کند. الان می‌دانم که هر دو تا یکی هستند. کسانی این حرف‌ها را می‌زنند که خیلی از جمهوری اسلامی نزدیک هستند. این‌ها می‌گویند که کرد قومی از فارس است و زبان کردی با زبان فارسی فرق زیادی ندارد. ما آن موقع به آقای حاجی سید جوادی خیلی احترام قائل بودیم. هیچی نداشتیم که به او هدیه بدهیم، چون زحمات زیادی کشید، ما تقدیرنامه‌ای برایش فرستادیم یعنی هیأت کردها که در سنندج بودیم و گفتیم این تنها هدیه ماست. او هم خیلی خوشحال شده بود. آن موقع که من هم به تهران رفتم برای ما خیلی تلاش کرد. در این اواخر آنقدر به او فشار آوردند که مواضعش تغییر کرده است.

۲۳. در منزل باقرخان وکیل چه اتفاقی افتاد؟

ج: خانواده آن‌ها محترم و قابل احترام هستند. آقای یحیی‌خان مرا به آنجا دعوت کرد و حاجی سید جوادی هم آنجا مهمان بود. در آنجا یک مجلس عادی و غیرتشریفاتی بود. مسلم است که درباره اوضاع کردستان هم صحبت کردیم و نیز مسایل عمومی. بعداً از آنجا بار دوم به دیدن طالقانی رفتم. آن‌ها سرگرم شام بودند. مرا پذیرایی کردند و گفتم که می‌خواهم یک جلسه خصوصی با آقای طالقانی داشته باشم. آنجا یک اتاق کوچکی بود رفتیم برای گفتگو که بهشتی و یحیی‌خان هم حضور داشتند. نمی‌دانم حاجی سید جوادی بود یا نه، دقیقاً یادم نیست. من درباره اوضاع کردستان و مسئله ملی ملت کرد با طالقانی بحث و گفتگو کردم. او به من گفت اینهایی که می‌گوئید همش درست است و حل می‌شود و شما خودمختاری می‌توانید پیاده کنید، گفتم نه اینطور نمی‌شود، باید رسماً و کتباً باشد. گفت باشد خواسته‌هایتان را بنویسید و به ما تحویل بدهید. من هم از او تشکر کردم و با نمایندگان دیگر جلسه‌ای تشکیل دادیم و خواست‌های خودمان را به صورت نوشته‌ای تسلیم آن‌ها کردیم و همانجا گفتند که وقتی برگشتیم در کابینه دولت مطرح می‌کنیم، زیرا ما اینجا نمی‌توانیم جواب همه خواسته‌ها را بدهیم. بعداً وقتی به تهران بازگشتند با گروهی از نمایندگان دولت ترکیه در تهران ملاقاتی کردند و نماینده ترکیه به آن‌ها اعتراض کرد که دولت ما به هیچ عنوان حاضر نیست و قبول نمی‌کند که خودمختاری به کردها داده شود و همانجا حاجی سید جوادی به آن‌ها گفته بود که ما این کار را نخواهیم کرد و ما هم نگرانی شما را درک می‌کنیم.

۲۴. وقتی یونسی استاندار شد چرا با او همکاری نکردید؟

ج: من در انتخاب ۲ نفر مؤثر بودم یکی فرماندار مهاباد مرحوم سید حسن باباطاهری که در تبریز بود و او را پیشنهاد و پشتیبانی کردم، که انتخاب هم شد. دیگری یونسی بود. از او هم پشتیبانی کردم. حتی گروهی مخالف بودند.

مرحوم مفتی‌زاده می‌گفت که اولاً مذهب و توده‌ای است و نیروهای انقلابی هم مخالف بودند و می‌گفتند که توده‌ای‌ها او را فرستاده‌اند. مفتی‌زاده اصرار داشت که یکی از همکاران خودش دکتر خسروی استاندار شود. وقتی از من پرسیدند، از اخویم شیخ جلال سئوال کردم که او را بهتر می‌شناخت او موافق بود و گفت این سابقه‌ای که آن‌ها می‌گویند، مربوط به گذشته است و عقایدش فرق کرده است. هنگامی که می‌خواست استعفا بدهد تلگرافی برای او نوشتم که کارش را ادامه بدهد. که متن تلگرام موجود است.

۲۵. چرا در هنگام بدرقه طالقانی و هیأت همراه به فرودگاه نرفتید و به سقز رفتین؟

ج: آخرین بار که ما در سنندج با طالقانی دیدار کردیم قرار بود که به تهران برگردند. اما مسئله آیین‌نامه شورای ۱۱ نفری سنندج پیش آمد که هیأت دولت و طالقانی تصمیم گرفتند یک روز دیگر بمانند. بعد از تسلیم خواسته‌هایمان کار من هم تمام شده بود و ما هم خودمان در سنندج مهمان بودیم. جماعت زیادی هم همراه من بودند و نیز گروهی از روحانیون. کار هم زیاد داشتیم و از طالقانی خداحافظی کردیم و او هم ما را بدرقه کرد. مسئله آشتی و صلح هم تمام شده بود. طالقانی که آمده بود مهمان مفتی‌زاده بود و ما هم آنجا خودمان مهمان مردم بودیم. طالقانی با من میانه‌اش خوب بود. من هم برای او احترام قائل بودم. آن موقع که طالقانی را دیدم به او گفتم که ما نمی‌دانستیم که شما آمده‌اید. متأسفانه مفتی‌زاده کارشکنی زیاد می‌کرد. ما در آنجا برای هماهنگی و وحدت و اتفاق همه نیروها تلاش‌های زیادی کردیم و در این باره موفقیت‌های چشمگیری به دست آمد. اقداماتی که همراه نیروهایی روشنفکر و مبارز در سنندج انجام دادیم بخشی از افتخارات ما است. همه آن‌هایی که در آنجا تلاش کردند، از این اقدامات با افتخار یاد می‌کنند. اسناد و مدارکی که موجود است، این را تأیید می‌کند.

۲۶. چرا رفراندم جمهوری اسلامی را تحریم کردید؟

ج: آن روزها نظرات من به‌صورت اعلامیه‌ای منتشر و نیز در نشریات منعکس گردید. من خواهان یک حکومت آزاد و شورایی و ائتلافی بودم که از طریق یک مجلس مؤسسان تشکیل شود. اساساً از همان ابتدا مخالف حکومت آخوندی و سلطه ولایت فقیه بودم و الآن هم بر عقاید و افکار خودم و دمکراسی و مردم‌سالاری استوار و پایدار هستم. از سوی دیگر ما معتقد بودیم که باید یک حکومت آزاد و دمکراتیک برقرار شود. و نمایندگان همه ملت‌ها و احزاب و نیروهای آزادیخواه مشترکاً حکومت را تشکیل دهند. درست است که روحانیت باید محترم باشد و در خدمت مردم و برای آن‌ها فعالیت کنند، اما نباید در رأس حکومت قرار بگیرد و مردم از سلطنت رهایی یابند و زیر بار نوعی دیگر از قدرت اسیر شوند و بدتر هم بشود، زیرا این حکومت هم جنبه مذهبی دارد و هم جنبه قدرت و این به زیان دیانت خواهد بود، و نیز به ضرر سیاست.

بنا به نظر شخصی‌ام، این اقدام من خیلی مثبت بود. کسانی هم که آن موقع پنهانی یا آشکارا به مردم می‌گفتند که رأی بدهید. هم‌اکنون آن‌ها هم می‌گویند که ما هم تحریم کرده بودیم. من هنوز بر همان عقیدهٔ شخصی‌ام، معتقدم که دین باید از سیاست جدا باشد. در عین حال که دین باید مورد احترام قرار بگیرد، اما نباید در رأس یک حکومت مکتبی قرار بگیرد. نه تنها دین هر مکتبی دیگر که باشد سرانجام به دیکتاتوری کشیده می‌شود و اغلب نتیجه‌اش کشتار و خونریزی خواهد شد. دنیای امروز یک دنیای علم و معرفت و تکامل و پیشرفت و صنعت است. دنیای قدیمی و کهنه که شعور انسان‌ها ضعیف بود و دین و مکاتب افراطی یگانه قدرت بودند و فکر مردم را تسخیر کرده بودند، سپری شده است.

۲۷. در دیدار با امام در قم چه اتفاقی افتاد؟

ج: از طرف وزیر کشور وقت صدر حاجی سید جوادی دعوتنامه‌ای به

تمایل آقای خمینی برایم آمد. روز ۲۲ اردیبهشت ۱۳۵۸ همراه گروهی از روحانیون بلندپایه کردستان در حالیکه شهر مهاباد تعطیل عمومی شد، در میان استقبال بزرگ مردم از طریق نیروی هوایی به سوی سنندج حرکت کردیم. نهار مهمان استانداری بودیم و همان روز از فرودگاه سنندج با هواپیما عازم تهران شدیم. در فرودگاه تهران از سوی آقایان صدر حاجی سید جوادی، یحیی‌خان و صارم‌خان صادق وزیری و گروهی دیگر از شخصیت‌های کرد و غیرکرد مورد استقبال گرم قرار گرفتیم. روز بعد برای احترام از شهدای قیام ایران به گورستان شهدا رفتیم. همان روز می‌خواستیم به دیدار آقای خمینی در قم برویم. اما به ما گفتند که دفتر امام قرار است ما را مطلع سازد.

آقای صالح نیکبخت یک مصاحبه مطبوعاتی برای ما ترتیب داد که خبرنگاران داخلی و خارجی شرکت داشتند و آن‌ها گفتگوهای ما را منعکس ساختند. روز سوم با آقای طالقانی به مدت ۲ ساعت دیدار و گفتگو کردیم. اولین بار او را در شهر سنندج ملاقات کرده بودم و در جریان جنگ برادرکشی نقده هم از ایشان استمداد کرده بودیم که برای پایان دادن به آن جنگ خانمانسوز هیأتی از سوی دفتر ایشان به شهرستان نقده بفرستد. در تهران هر روز چندین ملاقات با گروه‌های مختلف مردم و نیروهای سیاسی و شخصیت‌های کرد و تهرانی داشتم، همچنین با خانواده‌های شهدای سازمان مجاهدین خلق و چریکهای فدائی و نیز جمعیت کردهای مقیم مرکز.

بعداً از سوی جمعیت کردهای مقیم مرکز متینگی برای زنده یاد اسماعیل شریف‌زاده و شهدای دیگر کردستان در دانشگاه صنعتی شریف برگزار شد، جناب صارم‌خان صادق وزیری مرا دعوت کرد که در آنجا سخنرانی کنم. موقعی که آنجا رفتیم یک جمعیت بیش از ۱۰ هزار نفری در آنجا اجتماع کرده بودند و شعارهایی برای من و نیز حقوق ملت کرد می‌دادند. در آنجا یک سخنرانی شورانگیزی ارائه دادم که با استقبال گرم جمعیت روبرو شد.

بعدازظهر روز ۲۸ اردیبهشت ماه (۵۸) که قرار بود برای دیدار خمینی به

قم حرکت کنیم، همراه وزیر کشور به دانشگاه افسری رفتیم که به وسیله هیلی‌کوپتر به آنجا برویم. فرمانده مسئول گفت که هوا خراب است و نیروی هوایی نمی‌تواند، پرواز کند. حاجی سید جوادی گفت که برگردیم و فردا خواهیم رفت. من هم گفتم که مدت زیادی است در اینجا هستیم و در کردستان کار زیاد داریم و با همین ماشین‌های دوستانمان که ما را آورده‌اند خواهیم رفت. آقای صادق وزیری هم آنجا بود و موافق رفتنمان بود. به منزل آقای خمینی رسیدیم و از ما استقبال گرمی کرد. درباره ۳ مسئله با هم صحبت کردیم. ۱ـ اینکه یک حکومت اسلامی باشد نه شیعه و نه سنی. بلکه احکام اسلام پیاده شود. زیرا در ایران مذاهب و ادیان دیگری هم هستند. در این باره مفصلاً گفتگو کردیم. ۲ـ مسئله ملت کرد، اینکه کردها خواهان حق تعیین سرنوشت خود به صورت خودمختاری هستند و این مسئله را هم برای او تشریح کردیم که از لحاظ سیاسی و فرهنگی و اقتصادی در دوران حکومت‌های رضاشاه و شاه انواع ستم‌ها به کردها از جمله ستم ملی وارد شده است.

خمینی در این باره باز هم وارد جزئیات نشد و گفت که ما کوشش می‌کنیم همه چیز درست بشود. به قم و تهران هم ظلم شده است و فرقی مابین کرد و فارس و آذری نخواهد شد. ۳ـ مسئله امنیت و دخالت نیروهای کمیته‌ها و ارتش و ژاندارمری در کردستان که موجب درگیری‌هایی مانند جنگ خونین سنندج و جنگ اخیر نقده شده است و منشی امام یادداشت‌هایی را دیکته می‌کرد. مرحوم حاجی ملاصالح نقده هم گزارشی دقیق از جنگ برادرکشی نقده به اطلاع او رساند، که حتی ظاهراً خمینی هم متأثر شد. بعداً عکس‌های متعدد دست‌جمعی از ما گرفتند. آقای خمینی از ما خواستند که شام آنجا بمانیم. اما آقای حاجی سید جوادی گفت که ما مهمان آقای شریعتمداری هستیم و به ایشان قول داده‌ایم. هنگام خداحافظی خمینی آستین عبای مرا گرفت و گفت که امنیت کردستان را از شما می‌خواهم. من هم در حالیکه آستین او را گرفتم به او گفتم: که من هم خودمختاری کردستان را از حضرت

آیت‌الله می‌خواهم. شامگاه همان روز رادیو تلویزیون سراسری گزارش این ملاقات را منتشر ساخت. چند روز پیش از مسافرت به قم در شهرهای کردستان تظاهرات عمومی به پشتیبانی از ما و نیز بر علیه دستگاه سانسور رادیو تلویزیون و مطبوعات کشور در سطحی گسترده و باشکوهی فراوان برگزار گردید.

۲۸. گویا یک دیدار خصوصی هم با طالقانی داشتید؛ در آن دیدار بحث بر سر چه بود؟

ج: بله، همچنانکه اشاره شد، سفر ما برای دیدار آقای خمینی به تعویق افتاد، ما روز سوم اقامتمان در تهران عصرگاه به دیدار آقای طالقانی رفتیم. از ما استقبال گرمی کرد و خیلی خوشش آمد و به ما خیلی احترام گذاشت. اساساً طالقانی انسانی خوش‌قلب بود. بر حسب اتفاق آقای هانی الحسن سفیر فلسطین و نماینده یاسر عرفات هم آنجا بود که هنوز زنده است و خیلی با محبت با من برخورد کرد و مرا از دور می‌شناخت و با همدیگر زیاد صحبت کردیم.

با آقای طالقانی درباره مسائل کردستان و اوضاع عمومی گفتگو کردیم. حتی بحث مسائل فقهی هم کردیم. طالقانی به ما گفت که من به‌خاطر کارهای زیادی که دارم، نمی‌توانم همیشه در موقع خود نمازهایم را ادا کنم. بعضی اوقات آن‌ها را جمع می‌کنم. آیا به نظر شما اگر نسان کارهایش زیاد باشد، می‌تواند نمازهایش را جمع کند؟ من هم برای او حدیثی از مسلم قرائت کردم و شرح دادم که او می‌گوید اگر کسی کار زیاد داشت و در مسافرت هم نباشد، می‌تواند نمازهایش را جمع کند. یک دیدار دوستانه بود. از او هم تشکر کردیم که در جریان جنگ نقده، هیأتی که او فرستاده بود تلاش‌های مثبتی انجام دادند. طالقانی دیدگاهش بازتر از بسیاری از روحانیون و آخوندهای دیگر بود. در سطح ایران از کار کمیته‌های انقلاب که به وجود آمده بودند، ناراضی بود. در این باره خیلی تلاش می‌کرد. حتی فرزندانش هم مورد آزار و

ناراحتی قرار گرفتند و خودش هم به عنوان اعتراض مدتی از تهران خارج شد. مشهور است که گفته است که چطور می‌شود در تهران یا قم چند نوع حکومت داشته باشیم و هر کسی خواست قدرت به دست بگیرد و دیگری را سرکوب کند.

۲۹. اما یونسی معتقد است رابطه و دیداری سرد بوده و شما به عمد خودنمایی و اغراق کرده‌اید؟

ج: آقای ابراهیم یونسی اصلاً، در دیدار قم همراه ما نبود.

۳۰. در دیدار با آقایان بهشتی و رفسنجانی و شریعتمداری چه حرف‌هایی زده شد؟

ج: در تهران با آقایان بهشتی و رفسنجانی دیدار نداشتم. آن‌ها را در آن جلسات شهر سنندج ملاقات کرده بودم. بعد از ملاقات با خمینی ما مهمان شریعتمداری بودیم که از ما یک پذیرایی تشریفاتی به عمل آورد. با ایشان هم درباره مسائل سیاسی و ملی هر دو ملت آذربایجان و کردستان بحث شد. آقای حاجی سید جوادی هم همراه ما بود. با آقای شریعتمداری یک جلسه خصوصی ۲ نفری داشتیم و به او گفتم که شما هم در آذربایجان از نفوذ زیادی برخوردار هستید و به دفاع از مردم آذربایجان بپردازید و ما می‌توانیم که دوتایی به دولت فشار بیاوریم و خواستهایمان را تحقق بخشیم و حالا حزب خلق مسلمان در آذربایجان فعالیتش را شروع می‌کند. شریعتمداری گفت هرچه به کردها بدهند باید به آذربایجان هم داده شود. بعد از صرف شام همان شب به تهران برگشتیم. فردای آن روز باز هم یک کنفرانس مطبوعاتی در تهران برگزار شد. شامگاه همان روز در منزل آقای سید جوادی مهمان بودیم که آقایان طالقانی، فروهر و گروهی از فرماندهان ارتشی هم آنجا حضور داشتند و در آنجا گفتگوهای زیادی صورت گرفت. حتی ما را برای زیارت مشهد دعوت کردند و من در جواب گفتم که در کردستان کار زیاد داریم و فعلاً باید برگردیم.

قبل از ظهر روز ۳۰ اردیبهشت ماه در دفتر نخست‌وزیری با بازرگان دیدار و ملاقات داشتیم و همانجا هم مسائل و خواسته‌های خود را مطرح کردیم. بازرگان شخصیتی صمیمی و متین بود. اما نسبت به قضیه کرد توجه زیادی نشان نمی‌داد، حتی می‌گفت که گروهی می‌خواهند دولت مستقل کردستان داشته باشند. من هم به او گفتم که این یک آرزو است و آرزوها با واقعیات فرق می‌کند. بعداً متوجه شدم که اطرافیان بازرگان مانع خبرنگاران شده بودند که در این دیدار گزارش تهیه کنند.

به‌طور کلی بعد از دیدار قم برخورد مقامات تهران هم با ما عوض شد. زیرا گفتگوهای ما با خمینی تأثیر گذاشته بود و با حسن نیت کامل با او بحث کردیم. ما همان روز (۳۰ اردیبهشت) بعدازظهر از طریق هواپیما به سنندج بازگشتیم. خلبان هواپیما می‌خواست ما را در کرمانشاه یا جایی دیگر پیاده کند که ما گفتیم به سنندج خواهیم رفت. هنگامی که به فرودگاه سنندج رسیدیم، هزاران نفر از مردم سنندج از ما استقبال کردند و در میدان اقبال (آزادی) سنندج برای آن‌ها سخنرانی کردم. ما شب در سنندج ماندیم و روز بعد در میان استقبال گرم و پرشکوه مردم بخش‌ها و روستاها و شهرهای دیواندره و سقز شبانگاه به بوکان رسیدیم. شب هم در آنجا ماندیم و روز بعد مردم بوکان ما را بدرقه کردند و در میان استقبال روستائیان منطقه و مردم شهر مهاباد که کیلومترها به خارج شهر آمده بودند به مهاباد رسیدیم.

۳۱. چرا منتظری در خطبه نماز جمعه به شما توهین کرد و گویا شما را اعراب بنی‌قریضه خواند؟

ج: اگر توانستی برای سند تاریخی هم که شده، از خودش بپرسید بهتر است و به او بگوئید که الان خودش در کجای تاریخ است؟

۳۲. پس از حمله نظامی‌ها به کردستان آیا گفتگویی بین شما و حکومت صورت گرفته؟

ج: حتماً منظورتان همان سخنرانی اولین جلسه مجلس خبرگان است که آیت‌الله خمینی هم من و هم مرحوم دکتر عبدالرحمان قاسملو را طرد کردند، و روز بعد فرمان حمله به کردستان را برای سرکوبی بیگانگان صادر کردند. در آن دوران به مدت سه ماه در سراسر کردستان جنگ ادامه داشت و این هم خودش ماجرای مفصلی است. مردم شهرهای کردستان در همه جا قیام کردند و تظاهرات عظیم ضددولتی برپا شد. در آبان‌ماه همان سال فروهر و هیأت همراهش ۲ دفعه با من و نیز با نیروهای سیاسی سهیم در جنبش کردستان ملاقات و مذاکره کردند که از طرف آقای خمینی مأمور شده بود. بعد از پیام ۲۶ آبان‌ماه خمینی، ما هیأت نمایندگی خلق کرد را تشکیل دادیم و حدوداً شش ماه تلاش کردیم که به اهداف و نتایجی برسیم. اما نمایندگان دولتی حاضر به خواست ملی و حل قضیه کردها نبودند. بعد از پایان کار هیأت نمایندگی کردستان هیچ نوع مذاکره جدی میان دولت و کردها صورت نگرفته و اگر تلاش‌ها و تماس‌هایی هم بوده است، به خاطر ضربه زدن و یا ضعیف کردن جنبش آزادیبخش کردستان بوده است. خلاصه مطلب این است که کردها هیچ‌وقت حل مسالمت‌آمیز قضایا و مسائل کردستان را رد نکرده‌اند.

۳۳. در هیأت حسن‌نیت؛ چمران چگونه بود؟

ج: چمران عضو هیأت حسن نیتی که آقای فروهر ریاست آن را داشت، نبود. او انسانی خشن و جنگ‌افروز بود.

۳۴. شما چه سابقه‌ای سیاسی و دیپلماتیک داشتید در آن زمان؟ چرا با همدیگر توافق نداشتید و مثلاً یک نفر را از طرف کل کردستان نماینده صحبت و مذاکره با حکومت نکرده‌اید؟ به عباراتی چرا کسی، کسی را قبول نداشت؟

ج: اگر به دوران قیام خلق‌های ایران برگردیم، می‌بینیم که ملت کرد همانند

همه خلق‌های دیگر فعالانه در انقلاب شرکت کرد و شهدای زیادی فداکرد و تلفات و خسارات بیشماری متحمل شد. من شخصاً در این قیام و مبارزه نقش بزرگی را در هدایت و رهبری داشته‌ام. آن موقع که سازمان‌ها و نیروهای سیاسی که بعد از پیروزی انقلاب وارد صحنه شدند، وحدت و هماهنگی و اتحاد و اتفاق در میان همه مردم کردستان برقرار بود. صف نیروهای مردم یکنواخت بود و یک مبارزه عمومی بر علیه رژیم دیکتاتوری شاه هم در سطح سراسری و هم در کردستان به بهترین شیوه‌ای به پیش رفت. در این دوره هر روز شعارهای تازه‌ای در خیابان‌ها و اماکن عمومی داده می‌شد و در کردستان از همان روزهای اوایل قیام شعارهای ما با شعارهای شهرهای خارج از کردستان فرق داشت و بیشتر، شعارهای ملی و برای آزادی و دموکراسی و به دفاع از خودمختاری و حقوق ملت کرد بود. در صفوف مردم این وحدت و اتفاق را با همه امکانات حفظ کردیم. اگر گاهی اوقات در جایی برخوردی یا اختلافی بروز می‌کرد، به آنجا می‌فرستادم و اختلاف و جدل‌ها حل می‌شد.

احزاب و سازمان‌های سیاسی که پیدا شدند کم‌کم اختلافات و دو دستگی ظهور کرد و هر کسی برای خودش و گاهی بر علیه دیگری کار می‌کرد. این هم یک امر طبیعی بود. تنها در کردستان اینطور نبود، در سراسر ایران میان اجزاب و نیروها و سازمان‌های سیاسی اختلاف و بینش‌ها و سلیقه‌های متفاوت وجود داشت. از طرف کردستان، یعنی هم از سوی نمایندگان شوراهای شهرهای کردستان و هم احزاب سیاسی و نمایندگان مردم من به عنوان رئیس هیأت مذاکره‌کنندگان با دولت انتخاب شدم و ما در این باره خیلی تلاش کردیم و موفقیت‌های چشمگیری هم داشتیم و دستجمعی وارد مذاکره شدیم. ما هیأت نمایندگی کردستان را تشکیل دادیم که یکی از مهم‌ترین دستاوردهای ملت کرد بود. درست است که این هیأت نمایندگی در کارش موفق نشد و به اهدافش نرسید، این مسئله‌ای دیگر است. اما این وحدت و هماهنگی تلاش مثبتی بود. احزاب و جمعیت‌های دمکراتیک و

آزادیخواه و ضداستبداد، ما را تحسین و تشویق می‌کردند. اما حکومت و سران حاکم ایران نمی‌خواستند که حقوق ملت کرد را قبول کنند. به‌ویژه افرادی مانند همفکران صباغیان با تمام وجود مخالفت می‌کردند و حتی از طریق حزب توده که در میان صفوف حزب دمکرات کردستان نفوذ پیدا کرده بود، اختلافات میان آن حزب را با افراد حزب و نیروهای دیگر گسترش می‌دادند. فشار حکومت هم در دهات و شهرهای کردستان روزبه‌روز بیشتر می‌شد. پادگان‌ها را تقویت می‌کردند و در صدد تشکیل نیروهای بسیج و مسلح کردن افرادی غیرمسئول بودند. این همه قتل‌های عمومی و دستجمعی در سراسر کردستان در قارنه و قلاتان و جاهای دیگر راه افتاد و زندان‌ها پر شدند. حرکت و جنبش ملت کرد یک حرکت رسن و اصیلی بود. نیروهای سیاسی مسئول همه موافق بودند که به هر شیوه‌ای حداقل خواست‌های ملت کرد تحقق یابد. خمینی خودش فرمان جهاد داد. اینکه بر کسی پوشیده نیست و بعداً بنی‌صدر هم این فرمان او را دوباره تکرار کرد.

۳۵. آیا می‌توان پرسید که شما به عنوان یک شخصیت روحانی چگونه با کومه‌له و یا حزب رزگاری و یا دمکرات نزدیک بودید؟ مثلاً روابط شما با فواد سلطانی؛ قاسملو؛ و... و تا چه حد افکارتان و نگاهتان به آنان متمایل بوده است؟

ج: اول اینکه من با نیروی رزگاری هیچگونه رابطه‌ای نداشته‌ام و نمی‌دانم چطور درست شده است. درباره نیروها و احزاب سیاسی کردستان هم هر کدام از ما راه و بینش و نظرات خودمان را داشته‌ایم. من به عنوان یک روحانی روشنفکر طرفدار آزادی و همکاری همه نیروهای سیاسی و ملی بودم. مرحوم دکتر عبدالرحمان قاسملو به عنوان رهبر حزب دمکرات و زنده یاد مهندس فواد مصطفی سلطانی به عنوان رهبر کومه‌له در یک مسئله مشترک اتفاق نظر داشتیم. دفاع از دمکراسی و آزادی و رسیدن به حق مشروع ملی ملت کرد و برای همین مسئله با همدیگر هماهنگی و تمایل همکاری

داشته‌ایم. من با مفتی‌زاده هم همکار بودم، قبل از اینکه به کرمانشاه و بلوچستان برود و با دولت هماهنگی و همکاری داشته باشد. در دوران انقلاب بینش نیروهای چپ به نوعی به چشم می‌خورد، هم در درون حزب دمکرات و هم در کومه‌له. آن موقع کومه‌له یک سازمان کردستانی بود و به نام سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان کار می‌کرد و مسئله ملت کرد مطرح بود. هنگامی که می‌خواستند حزب کمونیست ایران را تشکیل دهند، به آن‌ها اخطار کردم و اعتراض خودم را نوشتم و اشتباهات آن‌ها را گوشزد کردم. زیرا ما تجربه ناخوشایند همکاری و مبارزه را در زیر چتر نیروهای دیگر چشیده بودیم و اساساً من به کمونیست اعتقاد ندارم.

امروز بعد از ۲۷ سال افکار و عقاید مردم تکامل یافته است و مبارزه باری رستاخیز ملی به‌طور گسترده در جریان است و بر طبق شرایط و اوضاع روز و منطقه مبارزات ملی و مسئله دمکراسی و مردم‌سالاری و اهداف آزادیخواهانه به‌صورتی پیشرفته‌تر در حال تکامل و ترقی است و سیر طبیعی خود را ادامه می‌دهد. علاوه بر این در تهران با جمعیت کردهای مقیم مرکز به‌ویژه جناب صارم‌الدین صادق وزیری همکاری کرده و با ایشان مرتبط هستم و با سازمان‌های سیاسی سراسری و جمعیت‌ها و نیروهای دمکراتیک و آزادیخواه و ضداستعماری در ارتباط بودم و همچنین با احزاب و نیروهای سیاسی در بخش‌های دیگر کردستان. موقعی هم که به اروپا آمدم فعالیت‌ها و مطالعاتم را گسترش داده‌ام و با ارتباطات جمعی در تماس هستم و در جلسات کنگره ملی کردستان در بروکسل و کنفرانس‌هایی در کشور آلمان و استهکلم و پاریس شرکت داشته‌ام. سال ۱۹۸۲ که به فرانسه مسافرت کردم، آقای احمد اسکندری نماینده خودم را به واتیکان در روم فرستادم که مسافرتش هم سودمند بود و از همان موقع با واتیکان در ارتباط هستم.

در عالم سیاست و مبارزه ارتباط و همکاری با نیروهایی که برای تقویت و پشتیبانی یک ملت ستمدیده تلاش می‌کنند، یک امر طبیعی و ضروری است.

حکومت جمهوری اسلامی، از همان اوایل با حکومت برژنف در

شوروی و فیدل کاسترو در کوبا و ونوزوئلا رابطه نزدیک داشت و حالا هم با آن‌ها همکاری می‌کند.

۳۶. سحابی و دیگران معتقدند که کومه‌له‌ای‌ها در میان مردم بد نام بوده‌اند... شما چرا استقلال نداشتید؟

ج: مسلماً سحابی باید چنین بگوید. چون در کردستان مقاومت وجود داشت. کومه‌له در سنندج و مناطق جنوب از نفوذ بزرگی برخوردار بود و یک سازمان مقاوم و انقلابی بود. چطور باید حرف‌های سحابی در این‌باره سند باشد. سحابی که خودش می‌گوید ما تصمیم داشتیم آن‌ها را ضعیف کنیم یعنی همه نیروهای کردستان را و بعداً به فرمان خمینی به آن‌ها حمله کنیم. باید درباره یک سازمان سیاسی که بر علیه او فعالیت می‌کرد، اینطور برداشت و تبلیغ داشته باشد. سحابی و همنظرانش اینگونه حرف‌ها را اغلب از کسانی اقتباس کرده‌اند که در کردستان با نیروهای دولتی همکاری داشته‌اند و بر علیه نیروهای مقاومت کردستان فعالیت کرده‌اند.

من استقلال خودم را حفظ کرده‌ام و به عنوان یک شخصیت روحانی مترقی و روشنفکر در مبارزات ملت کرد نقش جدی و مهمی داشته‌ام. کومه‌له را هم یک نیروی مترقی و انقلابی در صف مبارزات خلق کرد می‌دانستم و مانند احزاب دیگر کردستان که فعال بودند، از او هم حمایت کردم. ما در کردستان برای حقوق ملی کرد مبارزه می‌کنیم و هر نیرو و جریانی سهیم و شریک باشد، مورد تأیید ماست. هم‌اکنون در کردستان احزاب و نیروهای زیادی فعال هستند و ضرورت اتحاد و همکاری بیشتر لازم و واجب است.

۳۷. چرا به اسلحه پناه بردید؟

ج: من شخصاً هیچ موقع مسلح نبودم و به سوی کسی هم تیراندازی نکرده‌ام. این خود حکومت بود که جنگ و درگیری را شروع کرد. در جنگ سنندج که به نوروز خونین لقب یافته حدود ۲۰۰ نفر کشته و صدها تن زخمی

شدند. در جریان پاوه چه جنایات و کشتاری روی داد. مگر خمینی خودش در مرداد ماه ۱۳۵۸ فرمان جهاد صادر را نکرد. این همه لشکرکشی و قتل عام‌های دستجمعی راه نیافتاد. مگر صباغیان که عضو هیأت ویژه دولت برای مسائل کردستان بود، نمی‌گوید که ما می‌خواستیم به آن‌ها حمله کنیم و قتل عامشان کنیم، ولی خیابان‌های مهاباد کوچک بودند برای حرکت تانک‌ها و بیشتر مردم مسلح بودند.

آن‌ها بودند که به کردستان حمله کردند. ما هیچ موقع جنگ را به نفع ملت نمی‌دانیم. پیشمرگان دلاور کردستان و همه نیروها هم حزب دمکرات و کومه‌له و هم شیخ جلال رهبر سازمان خه‌بات و نیروهای دیگر و نیز مردم کردستان در مقابل این یورش‌های عظیم مقاومت کردیم. به‌عنوان یک روحانی در این جریان مقاومت شرکت داشتم و نقش بزرگی هم ایفا کردم. از مقاومت مردم کردستان و همه پیشمرگان دفاع کرده‌ام. همه ما طرفدار صلح و آشتی و راه‌حل مسالمت‌آمیز بودیم، حتی به کم‌تر از حقوق واقعی خودمان هم رازی بودیم. اما مقامات حکومتی هیچ حقی قایل نبودند و آن‌ها راه خشونت و سرکوب و کشتار را انتخاب کردند. در بهار ۱۳۵۹ دوباره این فرمان صادر شد یعنی به عنوان فرمانده کل قوا. مگر نگفتند که بند پوتین‌هایتان را باز نکنید تا سرکوب خواهید کرد و غائله تمام خواهد شد. این همه اعدام‌های دستجمعی و کشتار مردم بی‌دفاع و زندانیان و تبعیدی‌ها را چه کسانی مرتکب شدند؟

۳۸. نقش جلال طالبانی در آن هنگام چگونه بوده؟

ج: آقای جلال طالبانی رهبر اتحادیه میهنی کردستان و به عنوان یک شخصیت سیاسی منطقه بزرگ‌ترین نقش مبارزاتی را بر علیه رژیم دیکتاتور عراق بر عهده داشت و این وظیفه خطیر خود را با موفقیت به انجام رسانید و برای هماهنگی و وحدت نیروهای کردستانی و عراقی برای پیروزی مبارزه نقش عمده‌ای داشت. او همیشه می‌گفت که خوشحال خواهد بود اگر برادران

کرد ایرانیم به حقوق ملی خودشان برسند و در این باره خیلی تلاش کرد. در جریان جنگ سه ماهه در سال ۱۳۵۸ نقش اساسی را برای ملاقات میان زنده‌یاد فروهر و همراهانش و هیأتی که همراه من بود، ترتیب داد. هم در روستای بنو خلف و هم بیوران سردشت حضور داشت. اتحادیه میهنی کردستان هم از نظر سیاسی و هم از لحاظ امنیت از ما پشتیبانی کرد.

۳۹. بنی‌صدر به شما چه می‌گفت؟

من با بنی‌صدر هیچ‌وقت گفتگوی دو نفری نداشتم. نه به صورت خصوصی و نه در جلسه جمعی. بنی‌صدر همیشه علیه کردها صحبت می‌کرد. به همین خاطر بود که در سنندج خیلی به او حمله کردند. در بهار ۱۳۵۹ همین بنی‌صدر بود که در مقام فرماندهی کل قوا به نیروهای نظامی فرمانی داد که بند پوتین‌هایشان را باز نکنند تا حرکت و غائله کردستان تمام می‌شود، و این همه بدبینی که امروزه در مسئولین وجود دارد، به خاطر فرمایشات او بود. بدون اینکه از اوضاع و شرایط منطقه و روحیه درونی و معنوی مناطق کردستان آشنایی داشته باشد و برای ترکمن صحرا هم همینطور گفت. در سال ۱۳۶۱ هم هنگامی که به فرانسه رفتم و از من سئوال کردند که آیا عضو شورای ملی مقاومت خواهید شد؟ گفتم نخیر. گفتند چرا؟ گفتم چون بنی‌صدر آنجا است و نسبت به ملت کرد خیلی مغرض بوده و خرابکاری کرده است. آن موقع هم که شایعه کردند به کردستان می‌آید از من پرسیدند که نظرت چیست؟ گفتم: نمی‌گذارم که بند پوتین‌هایش را باز کند.

۴۰. آیا کومه‌له و نیروهای دیگر از عراق پول و پشتیبانی می‌گرفتند؟ مثلاً با وساطت طالبانی؟

ج: این مسائل یک مسائل سیاسی است و مربوط به تشکیلات مخفی و درونی احزاب و سازمان‌های سیاسی است. چون سرزمین کردستان از سوی کشورهای اشغالی احاطه شده است و مورد تعرض دشمنانش قرار گرفته

است، هر بخشی از آن مناطق می‌توانند از تضاد میان این حکومت‌ها استفاده کرده و این جریانات سیاسی مربوط به خودشان است که این ارتباطات و علاقات را به چه شیوه‌ای پیش خواهند برد. گفتن یک مسئله را ضروری می‌دانم، همه نیروهای سیاسی اصیل کردستان که سرگرم فعالیت سیاسی و نظامی در خاک و سرزمین خودشان برای به دست آوردن حقوق ملی هستند و مبارزه می‌کنند، عمیل و دست نشانده هیچ حکومتی نیستند بلکه به خاطر ضرورت ادامه مبارزاتی با این دولت‌ها در ارتباط هستند و آن‌ها ضرورتاً از این تضاد استفاده کرده‌اند. آقای طالبانی خودش یکی از مخالفان سرسخت دولت عراق بوده است. چطور می‌تواند به قول شما وساطت کند؟

۴۱. از خارجی‌ها چطور؟ مثلاً مشهور است که «سیا» و بعثی‌ها؟ آیا اصولاً شما رابطه‌ای داشته‌اید؟

ج: من فکر می‌کنم از همان دورانی که در هر بخشی از کردستان جنبشی راه افتاده است، حکومت‌های دیکتاتور و حاکم به هر شیوه‌ای کوشش کرده‌اند که مجریان و رهبران این حرکت‌ها را به دولت‌های بیگانه یا استعمارگران وابسته نسبت دهند. ما در تاریخ مبارزات خلق‌های انقلابی دیگر هم این نوع تبلیغات را شنیده یا مطالعه کرده‌ایم. این نوع تبلیغات را حاکمان و عوامل حکومت‌های گذشته هم به انواع مختلف انتشار داده‌اند. همچنین افرادی که خودشان قبلاً با نیروهای جنبش همکاری کرده‌اند و بعداً به هر عنوانی خود را تسلیم کرده و با حکومت رابطه برقرار کرده‌اند، به این نوع برچسب‌ها دامن زده‌اند. تا اینکه مقامی یا شغلی کسب و یا خود را در امان نگه دارند. من اپوزیسیون نیروهای کرد را در تمام بخش‌های کردستان یک اپوزیسیون غیروابسته می‌دانم. اگر این نیروها رابطه‌ای با یکی از حکومت‌ها داشته‌اند تنها یک ارتباط مصلحتی است و مجبور بوده‌اند که این علاقات و ارتباطات را داشته باشند. موقعیت کنونی جغرافیایی کردستان به شیوه‌ای است که ارتباط آن با جهان خارج تنها زیر سلطه یکی از این حکومت‌های اشغالگر امکان دارد.

۴۲. نظرتان راجع به خاطرات غنی بلوریان چیست؟

ج: کتاب خاطرات غنی بلوریان را یک کتاب مستند تاریخی که حقایق را بیان کرده باشد، نمی‌دانم. خاطره‌نویسی یا به عبارت دیگر مرور بر تاریخ شرط و شروطی دارد که به خواننده نباید کینه‌توزی و یا وارونه کردن حقایق، یاد داد و به تصفیه حساب‌های شخصی پرداخت. قضایا را همانطور که روی داده، باید بیان کند. کسان دیگری هم که به این شیوه خاطره‌نویسی کرده‌اند، خالی از بغض و کینه‌توزی نبوده‌اند.

۴۳. توده‌ای‌ها و محمدعلی عمویی در آنجا بین رزگاری‌ها و شما چه می‌کرد؟

ج: با توده‌ای‌ها و رزگاری هیچ ارتباطی نداشته‌ام. توده‌ای‌ها که طرفدار شوروی و عامل آن‌ها بودند، برخلاف اعتقاداتشان برای به دست آوردن قدرت و امتیاز از حکومت پشتیبانی می‌کردند و در رفراندوم و همه انتخابات دیگر شرکت کردند. رهبران حزب توده پاداش اعمال حسن نیت خودشان را در سیاه‌چال‌های زندان‌ها دریافت کردند و از اعتقاداتشان عقب‌نشینی کردند.

۴۴. الان آیا از عملکرد خود در آن زمان رضایت دارید؟ به نظرتان عیب‌هایتان کجا بوده؟

ج: مسلم کسی که مبارزه را شروع کرد، می‌تواند اشتباه هم بکند. به‌ویژه در سرآغاز این مبارزه که یک فضای بحرانی و غیرطبیعی و غیرعادی حاکم است و مرزبندی‌ها و چند دستگی‌هایی وجود دارد. هیچ سیاستمداری نمی‌تواند بگوید که من در فعالیت‌های خود اشتباه نداشته‌ام. اما اشتباه با خیانت فرق می‌کند. به طرفداری از دشمن سرکوبگر و بر علیه ملت توطئه و جنایت، این مسئله‌ای جداگانه است و به طرفداری از مردم و در جهت منافعشان فعالیت و مبارزه کردن هم مسئله‌ای دیگر است. نه تنها من همه سازمان‌های سیاسی اشتباه داشته‌اند. تجربیاتی که الان داریم، اگر آن موقع می‌داشتیم، طرز دیگر معالمه می‌کردیم.

۴۵. آیا واقعاً قصد شما جدایی‌طلبی و تجزیه از ایران بود یا می‌خواستید خودگردان تحت نظارت حکومت مرکزی باشید؟

ج: در مدت سال‌های گذشته خواست‌ها و بینش کردها تغییر کرده است و به شیوه‌های دیگر خواستهایشان را مطرح می‌کنند. آن موقع ما به صورت خودمختاری در چهارچوب ایران که یک حکومت آزاد و دمکراتیک ایجاد گردد، خواستهایمان را مطرح ساختیم. ما خواستار حق تعیین سرنوشت خود بودیم به شیوه خودمختاری، نه به صورت خودگردانی. ما آن موقع این خودگردانی را مردود دانستیم، هم مردم کردستان و هم هیأت نمایندگی خلق کرد. حتی بعداً این خودگردانی را هم تغییر دادند و به‌صورتی دیگر در قانون اساسی گنجاندند و تاکنون آن‌را هم اجرا نکرده‌اند. در مورد جدایی‌طلبی هم ما خواستار آن نبودیم و آن موقع در مصاحبه‌ای که صفا حایری هم شرکت داشت، گفتم که ما چطور از این همه نفت کشور صرفنظر می‌کنیم.

۴۶. چرا نتوانستید در داخل موزاییک قدرت حکومت ایران ـ مجلس، دولت و... جایگاهی بیابید؟

ج: من شخصاً در صدد جایگاه و مقام نبودم. به تنهایی هم نمی‌خواستم تصمیم بگیرم. ما متعهد بودیم به خاطر مصلحت و منافع ملت کرد با همدیگر همکاری کنیم. هم حزب دمکرات، هم شیخ جلال و هم کومه‌له و نیروهای دیگر.

۴۷. صدر حاج سید جوادی معتقد است که اختلافات و عدم سازگاری و پیگیری شما موجب سرخوردگی دولت شد وگرنه کسی با شما مخالف نبوده؛ آیا این حرف را قبول دارید؟

ج: نخیر. اینطور نبود. همچنانکه قبلاً اشاره کردم این دولت بود که باعث اختلاف و تفرقه می‌شد. در حالیکه ما با اتحاد و اتفاق آمادگی کامل داشتیم که

وارد مذاکرات شویم و هیأت نمایندگان کردستان هم داشتیم. مقامات دولتی حاضر نبودند که خواست‌های ما را بررسی کنند و با ما کنار بیایند. چطور می‌شود که کسی با من مخالف نباشد؟ چون من در رأس جریانات سیاسی بودم و از ملت کرد دفاع می‌کردم حتی بارها بر علیه من توطئه‌چینی کردند که مرا ترور کنند. پس اگر چنین باشد!!! چرا با آقای حاجی سید جوادی و همکارانش در نهضت آزادی چنان رفتار کردند؟

در انتهای این گفت و گو، بنا به توصیه دوست ارجمندم منصور بلوری، چند پیوست را به نقل از روزنامه‌های کیهان و اطلاعات می‌آورم:

پیوست ۱. ما آزادیخواهیم، نه تجزیه‌طلب (۵۷/۱۱/۳، روزنامه اطلاعات)

به مناسبت دوم بهمن سالروز تاسیس حزب دموکرات کردستان، مردم مهاباد در یک راه‌پیمایی ۱۰۰ هزار نفری شرکت کردند. پس از خاتمه راه‌پیمایی، در گردهمایی مسجد جامع مهاباد، امام جمعه این شهر، ضمن تاکید همبستگی اتحاد و اتفاق کردنشینان کشور با مبارزات قشرهای مختلف ملت ایران، گفتند: برخلاف این که دشمنان ایران عزیز شایع کرده‌اند، کردها هیچگاه تجزیه‌طلب نبوده و نخواهند بود و همچنان به همراه سایر هموطنان عزیز ایرانی، به مبارزه برای کسب استقلال و آزادی ادامه خواهد داد.

ایشان در قسمت دیگری از سخنان خود افزودند: ما ملت مسلمانی هستیم که در این موقع حساس، باید پشت به پشت هم بدهیم دارای رهبری منظمی باشیم، زیرا دادن شعار به تنهایی نمی‌تواند راهگشا باشد، اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران عقاید اسلامی دارند، ما باید برای رسیدن به سرحد اعلای انسانیت و حفظ استقلال تمامیت ایران همه گونه فداکاری کنیم.

امام جمعه مهاباد، در بیانیه‌ای ضمن رد اظهارات پاره‌ای از دشمنان وطن پیرامون نجواهای مطورد تجزیه‌طلبی، احترام به نیروهای مسلح و اتحاد

این نیروها و مردم را خواستار شدند. متن بیانیه امام جمعه مهاباد بدین شرح است.

«ای کسانیکه ایمان آورده‌اید خدا و رسول را خیانت مکنید، و به امانات خود خیانت نورزید در حالیکه زشتی و عاقبت آن را می‌دانید. (امانات تمام حقوق مادی و معنوی و ملی را در برمی‌گیرد) هموطنان گرامی، مبارزهٔ حق‌طلبانه ملت تحت ستم و استبداد و دیکتاتوری پهلوی ایران به مرحلهٔ واپسین خود به معنای سرنگونی رژیم دیکتاتوری پهلوی در ایران نزدیک می‌شود، اگر چه مبارزه راه بس طولانی در پیش دارد و تا از بین بردن ظلم و ستم ادامه خواهد داشت لذا در این لحظهٔ حساس ما مردم شهرستان مهاباد همانطوریکه کشتار بیرحمانهٔ رژیم استبدادی پهلوی را چه در کردستان و چه در نواحی دیگر ایران محکوم نموده‌ایم، اکنون نیز به مبارزهٔ راستین و حق‌طلبانهٔ خود همگام با سایر مردم ایران ادامه خواهیم داد و این اتهامات عبث و بیهوده و ناروای دشمنان و فرصت‌طلبان را مبنی بر تجزیه‌طلبی و از دست رفتن استقلال ایران بشدت محکوم نموده و دوش بدوش برادران و خواهران خود در اقصی نقاط کشور عزیزمان به مبارزهٔ جهت بدست آوردن آزادی و عدالت اجتماعی و حقوق حقهٔ خود ادامه داده و دست برادران و خواهران مبارز ایرانی خود را به گرمی فشرده و هرگز آن را رها نخواهیم کرد. در این شرایط حساس دشمن برای ایجاد تفرقه در صفوف مردم و برای توجیه توطئه‌های خیانتکارانه و ضدمردمی خود تا کنون بارها تلاش نموده است که جنبش اصیل و سرتاسری ما را که عموم طبقات و اقشار مختلف مردم مسلمان ایران در آن شرکت داشته‌اند رنگ و بوی ناسیونالیستی تنگ نظرانه و تجزیه‌طلبانه بدهد و احتمالاً ویژگیهای جنبش ما را به صورت برگ برنده‌ای در مقابل دیگر نیروهای مترقی و آزادیخواه ضدارتجاع و امپریالیسم قرار دهد و بدین ترتیب نقشه‌های پلید خود را عملی سازد. لذا مجدداً تاکید می‌شود که جنبش اصیل ما جنبش ضد ارتجاعی و ضدامپریالیستی است نه تجزیه‌طلبانه «ما آزادیخواه هستیم، تجزیه‌طلب نیستیم» در ضمن با فرو

ریختن روزافزون دژهای استبدادی و دیکتاتوری پهلوی در این لحظات حساس از تاریخ مبارزاتی همانطور که قبلاً نیز از سوی آیات عظام اعلام شده، بار دیگر این نکته را تاکید نموده که ارتشیان حامی مردم برادران ما هستند بنابراین انتظار دارد ضمن حفظ هوشیاری از هر گونه حمله به موسسات نظامی و دولتی و خصوصی، و خصوصاً برخورد با برادران عزیز ارتشی و ماموران انتظامی خودداری شود (و همچنین از برادران ارتشی و قوای انتظامی نیز انتظار دارد که از برخورد با غیرنظامیان و برادرکشی و تیراندازی بر روی خواهران و برادران خود جداً خودداری نمایند) و ملت مسلمان و آزادی‌خواه ایران باید بدانند که چنین اقداماتی بر علیه برادران ارتشی و انتظامی از سوی ملت نخواهد بود، و توطئه خطرناک دیکتاتورها است که تنها دستگاه فاسد و ارتجاع و ضد مردمی پهلوی از آن سود خواهد برد و به ضرر جنبش مردم آزادیخواه و مسلمان ایران تمام می‌شود.

پیوست ۲. در دولت اسلامی ایران، کردها به خواست‌هایشان می‌رسند.

(۵۷/۱۲/۱۳، اطلاعات) خواست مردم کردستان همان جمهوری اسلامی است. وحدت همه خلق‌های ایران و آزادی کامل و واقعی در یک دمکراسی صد در صد اسلامی تنها زمانی امکان‌پذیر است که همه خلق‌های ایرانی و از جمله کردها حق تعیین سرنوشت خود را داشته باشند و هرنوع ستم ملی و استثمار فرد از فرد از بین برود... هفته گذشته آقای فروهر وزیر کار در مهاباد به من قول داد که از خودمختاری کردستان به نحویکه به تمامیت ارضی کشور خدشه‌ای وارد نشود در دولت موقت انقلابی حمایت کند. منتظریم دولت جواب رسمی بدهد... کردستان جز لاینفک ایران است و مبارزه ما جدا از مبارزه ملت ایران نبوده... اگر دولت بازرگان یا هر دولت دیگری که بر سر کار آید به خواست‌های همه مردم و از جمله کردها توجه نکند، مسلماً تار و پود ایران و کردها مبارزه خود را پیگیری خواهند کرد و این مبارزه تا حد ممکن مسالمت‌آمیز و از راه دیپلماسی خواهد بود...

مسایل کردستان عراق هیچ ربطی به ما ندارد... این تفکر که ۳ منطقه کردنشین ایران و ترکیه و عراق و مناطق دیگر در کشورهای مجاور کردستان بزرگ را به وجود آورند، مربوط به ۵۰ سال پیش است و به دست تاریخ سپرده شده است، امروزه هیچ کردی در این فکر نیست و امکانش هم اصلاً وجود ندارد... جنبش مترقی آن جنبشی است که منافع اکثریت جامعه باشد... مساله خودمختاری باید تمام حقوق ملی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی کردها را دربر بگیرد، مشروط به اینکه به استقلال و وحدت ملی ایران لطمه نزند، به عقیده من اگر این خودمختاری یا خودگردانی داده شود، استقلال ملی بهتر حفظ خواهد شد و دشمنان ملت ایران این فرصت را نخواند داشت که تحت نام حمایت از کردها در ایران نفوذ کرده و تمامیت ارضی را خدشه‌دار کنند...

پیوست ۳. کردستان جز جدانشدنی ایران است (۵۸/۲/۳۰، اطلاعات)

پیش از ظهر دیروز که به دعوت وزیر کشور به تهران آمده است در دومین مصاحبه مطبوعاتی شرکت کرد و پیرامون مذاکراتی که با امام خمینی انجام داده نقطه نظرهای خود را در مسائل خودمختاری کردستان مطرح ساخت و به دیگر مسائل مورد پرسش خبرنگاران پاسخ داد. وی ابتدا به دیدار از امام خمینی اشاره کرد و گفت مسافرت به قم برای من خیلی ارزش و اهمیت داشت.

حضرت آیت الله وقتی تشریف آوردند با من دست دادند و ادای احترام شد، رویهمرفته ملاقات آنقدر ساده و طبیعی و روحانی بود و جاذبیت داشت که در مقایسه با رژیم سابق با آنهمه تجملات واقعاً جای تعجب و حیرت داشت. من خدا را شکر کردم که این سادگی را می‌بینم. امام فرمودند دشمنان ایران می‌خواهند مسیر انقلاب را منحرف کنند مرتجعین و ضدانقلابیون همه دست به دست هم داده‌اند. ما باید با وحدت کلمه عمل آنها را خنثی کنیم. من در جواب عرض کردم با نظر شما کاملاً موافقم، ما

همه مسلمان و همه ایرانی هستیم، باید دست به دست هم بدهیم تا بیگانگان نتوانند مسیر انقلاب را منحرف کنند. در رژیم سابق به کردستان بسیار ظلم شد. آیت‌الله خمینی فرمودند بهمه جای ایران ظلم شده، رویهمرفته خیلی لطف و مرحمت فرمودند با خوشرویی و خنده صحبت کردند من واقعاً مستفیض شدم.

نتیجه مذاکرات امیدبخش بود، هنگام خداحافظی ایشان فرمودند من امنیت کردستان را از شما می‌خواهم، من در جواب عرض کردم من نیز حقوق ملت کرد را از شما، تقاضا دارم. درباره ترکیب هیاتی که به تهران آمده‌اند، باید گفت این هیئت یک هیئت روحانی برای حسن تفاهم بود، اساساً هدف این مسافرت دیدار با امام بود. اینکه روحانیت اهل تسنن و تشیع بیشتر به هم نزدیک گردند. در مرحله بعدی برای تفاهم بیشتر مذاکرات در سطح مسائل سیاسی با دولت انجام خواهد گرفت. آنچه مسلم است ما خودمان می‌خواستیم به حضور امام برسیم و وزیر کشور پیشگام شد و از ما دعوت کرد که به تهران بیاییم. ما سال‌ها است که رهبری امام را قبول کرده‌ایم چه در عراق و چه در فرانسه و چه از روزی که به تهران آمدند ما رهبری ایشان را قبول داریم.

آیت‌الله درباره قانون اساسی و طرحی که تاکنون ارائه شده.

به نظر ما در قانون اساسی باید حقوق خلق‌های کرد و همه خلق‌های ایران در نظر گرفته شود، آنچه که تاکنون انجام گرفته من ندیدم برای اینکه دولت خود رسماً انتشار آن را تایید نکرده است ولی اگر طوری باشد که اصلاح شدنی باشد باید اصلاح شود.

در تهران با آیت الله طالقانی ملاقات و مذاکره داشتم. قبلاً نیز یکبار در سنندج خدمتشان رسیده بودم، در قم به محضر آیت‌الله شریعتمداری رسیدیم ایشان درباره حادثه نقده و سایر مسائل پرسش‌هایی داشتند، جواب عرض شد، به طور خلاصه مسافرت ما به قم خیلی ارزنده و جالب بود مخصوصاً زیارت حضرت آیت الله...

اشاره به گفته‌های دکتر یزدی کرد که گفته بود خودمختاری با توجه به مرزها به وزارت امور خارجه مربوط می‌شود درباره خودمختاری باید بگویم:

ما حقی که می‌خواهیم حق مشروع و طبیعی ما است. کردستان جزو ایران است و خواهد بود، ما نمی‌خواهیم از ایران جدا شویم ما اگر چیزی زیاد یا کم داشتیم از مرکز می‌خواهیم و به هیچوجه از مام میهن جدا نمی‌شویم، خلق کرد همیشه مرزدار بوده و خواهد بود. ارتش همیشه در اختیار مرکز خواهد بود و مسائل مرزی و خارجی همیشه با دولت مرکزی خواهد بود و ملت ایران هر تصمیمی بگیرد ما در کنارشان خواهیم بود.

نیروهای مارکسیست لنینیست سرلشکر قره‌نی را قبل از ترور، خائن به ملت کرد معرفی کرده بود اما دولت پس از ترور او را شهید دانست.

خدا رحمتش کند. ما از خدا می‌خواهیم او را بیامرزد، حالا که زنده نیست، دربارهٔ سانسور در رادیو تلویزیون ... رادیو تلویزیون در دست سانسور است و در اختیار مردم نیست و مسلم است که این سانسور در همه شبکه‌های این سازمان وجود دارد. به عقیده من گروه‌هایی که خودشان مذهبی نیستند نباید با مذهبی‌ها درگیری پیدا کنند باید مردم را آزاد گذاشت. دربارهٔ قراردادهای بین ایران و آمریکا... قرارداد خوب را می‌توان با هرکشوری داشت، اگر آمریکا با ایران قراردادهای خوب داشته باشد می‌شود آن را حفظ کرد ولی بعد از رژیم بهتر است در همه قراردادها تجدید نظر بشود.

... در مورد حفظ خلیج فارس به عقیده من ایران خود می‌تواند خلیج فارس را حفظ کند و باید هم از آن محافظت داشته باشد

درباره شورای انقلاب بهتر بود از خلق‌های کرد و ترک هم در شورای انقلاب باشند. به نظر من باید مردم را از همه چیز آگاه کرد مردم باید حکومت کنند، مردم قیم نمی‌خواهند، به نظر من باید همه چیز به نفع مردم باشد.

پیوست ۴. دعوا بر سر چیست؟ نامه سرگشاده آیت‌الله مکارم شیرازی (۵۸/۱/۱۸، اطلاعات)

برادر: از دوران تبعید در مهاباد از نزدیک به فضل و دانش ما آشنا شدم، فراموش نمی‌کنم چهل روز از اقامت در آنجا گذشت که دائماً هم من مایل دیدار جنابعالی بودم و هم شما، ولی فشار فوق‌العاده ساواک قادر به ملاقات نبودیم، خدا را شکر که آن فشار و خفقان به این آزادی وسیع و همه جانبه مبدل گشته و از شر حکومت خودکامگان تبهکار که به شما ظلم و ستم روا می‌داشتند، رفتند و هم به ما آسوده و راحت شدیم، ولی نمی‌توانم این واقعیت را کتمان کنم که نظر منفی شما نسبت به رفراندومی که نه تنها این آزادی، بلکه پایه‌های اسلام عزیز را در کشورمان تحکیم می‌کرد مرا سخت تکان داد و نگران ساخت، دلائل نگرانیم را برای شما ذکر می‌کنم شاید راهی به سوی اخوت بیشتر بگشاید:

۱ـ ما می‌دانیم سالیان دراز، بر برادردان کرد ما که مردمی دوست‌داشتنی و شجاع و مهمان نوازند و من با چشم خودم این سجایا را دیدم، ظلم و ستم فراوان رفت، شاید بیشتر از ظلم و ستمی که به سایر آحاد ملت باشد، ولی برای جبران و تدارک آن آیا بهتر نبود که به شکرانه این رهایی معجزآسا، از شر آن ستمگران نیرومند که پشتیبان‌های بسیار قدرتمندی نیز در خارج داشتند، دست برادری به هم می‌دادیم و زیر پرچم جمهوری اسلامی جمع می‌شدیم تا دشمن نتواند از تفرقه میان ما سودی ببرد و ما را به برادرکشی دعوت کند؟

آیا بهتر این نبود که به این اقیانوس عظیمی که اکثریت ملت را تشکیل می‌دهد بپیوندیم و حقوق از دست رفته را در وحدت بجوییم نه در جداییها، چراکه جبران آن مظالم در وحدت بسیار آسانتر است.

۲ـ یقین بدانی، همانگونه که رهبر انقلاب بارها تاکید کرده، در جمهوری اسلامی شما در مهاباد از همان حقوقی برخوردار خواهید بود که من در قم برخوردارم، همچنین برادران شما و برادران ما و ساکنان بلوچستان و ترکمن

صحرا همه در این حقوق یکسانیم و من آشکارا اعلام می‌کنم بیزارم از آن جمهوری اسلامی که بخواهد سرسوزنی مرا بر شما ترجیح دهد و برای برادران شیعه ما بر برادران اهل تسنن در حقوق فردی و اجتماعی و آزادی‌های کسوری مانند آن مزیتی قائل شود.

با این حال اصولا من هیچ دلیلی نمی‌بینم که ما شما را در مقابل هم قرار دهد، من به جمهوری اسلامی بگویم آری، شما بگویید نه، یا اصلا رفراندوم را تحریم کنید، در حالی که تقریباً بیشتر برادران اهل تسنن نیز آنرا پذیرفته‌اند.

۳ـ شما از حقوق برادران کرد سخن می‌گویید مگر حقوق آنها با برادران فارس و ترک و عرب و ترکمن و بلوچ فرقی دارد؟ مگر شما خواهان امتیازی بر ما هستید؟ مسلمانه مگر ما خواهان امتیازی بر شما هستیم، یقیناً نه پس دعوا بر سر چیست؟ من دلیلی بر اختلاف یا دعوا نمی‌بینم شما فرموده بودید محتوای جمهوری اسلامی برایتان مبهم است، اگر این سخن را شاپور بختیار می‌گفت (که گفت) جای تعجب نبود زیرا او از اسلام خبر نداشت اما شما که می‌دانم یک عالم اسلامی هستید چگونه ممکن است برایتان مبهم باشد، مگر جمهوری اسلامی چیزی جز حکومت مردم بر مردم بر اساس تعلیمات قرآن و اسلام می‌باشد؟

ما یقین داریم، شما تجزیه‌طلب نیستید، ولی این را هم می‌دانیم که دشمنان مشترک ما و شما با دامن زدن به احساسات نژادی می‌خواهن یا عملا کشور را تجزیه کنند، و یا وضع سابق را بازگردانند. و هر دو به زیان ماست، اگر خدای نکرده یک روز کردستان از ایران جدا شود آغاز مشکلات طاقت‌فرسا برای برادران کرد و حتی نابودی این بخش عزیز خواهد بود. دشمن ماسک فریبنده به چهره می‌زند ولی شما آگاهتر از آن هستید که چهره زشت دشمن را از پشت این ماسک‌ها نبینید، آیا بهتر نیست کردستان در کنار ایران واحد نیرومندی باشد تا یک واحد ضعیف جدا از آن، و یا یک واحد نیمه پیوسته، و در حال جنگ و ستیز و طبعاً در حال ویرانی؟

۴ـ اصولاً شما و ما می‌دانیم در اسلام مساله نژاد مطرح نیست و گفتار معروف پیامبرمان را در نفی نژادپرستی، همه به خاطر داریم، مراسم حج و اجتماع میلیون‌ها مردم مسلمان از همه نژادها در آن مراسم بزرگ و در صفوف نماز جماعت درس بزرگی برای همه ماست در جهان امروز ما اسرائیل را به خاطر نژادپرستی‌اش محکوم می‌کنیم، از آفریقای جنوبی به خاطر سیاسیت نژادی‌اش قطع رابطه کردیم، فکر نمی‌کنم شما با آن اطلاعات اسلامی هرگز بخواهید مسائل نژادی را زنده کنید، چرا که همه مسلمانیم و زیر پرچم اسلام و به حکم ایرانی بودن نیز اعضای یک پیکریم.

و اگر مساله حفظ زبان و لباس و دخالت کردها در ساختن سرنوشت خویش اداره منطقه خود مطرح است اینها مطلبی نیست که کسی یا حکومتی مخالف آن باشد و با مذاکره حل نشود.

با این حال انتظار دارم بار دیگر دست یکدیگر را بفشاریم و همه زیر لوای اسلام اتحاد کنیم و همه بگوییم «آری» و مشت محکمی به دهان بداندیشان و تفرقه‌افکنان بزنیم همانطور که گروه عظیمی از علمای مذهبی در مهاباد و سنندج و مریوان، بلوچستان و گنبد به دهن استبداد زدند.

به امید دیدار مجدد و نشستن و مسائل را در محیطی مملو از تفاهم حل کردن، و نقشه تفرقه‌اندازان را نقش بر آب کردن.

برادر شما مکارم شیرازی

پیوست ۵. در حکومت اسلامی مردم باید اداره جامعه را به دست بگیرند.

(۵۸/۲/۲۹، کیهان) دیروز در دانشگاه شریف گفت: ما به یک مذهب انقلابی و به اسلامی که انقلابی عمل کند نیاز داریم، یک هدف انقلابی باید همه مردم را به دور یک محور جمع کند و مذهبی که اقشار ملت را در مقابل هم قرار بدهد. برای ما قابل قبول نیست.

در این سخنرانی ۲ ساعته خود که به مناسبت تجلیل او از شهدا با شرکت اعضای جمعیت مقیم مرکز برپا شده بود انتظارات خود را از دولت

برشمرد و گفت تاکنون نتوانسته‌ایم در یک جمع تصمیم گیرنده از مقامات دولتی با هم به بحث و نظرخواهی بنشینیم من با علاقه دنبال تشکیل جلسه‌ای هستم که در آن به داد و ستد فکری بنشینیم.

وی در این جلسه به مسئله خودمختاری اشاره کرد و گفت من در قم به حضور حضرت آیت‌الله امام خمینی رهبر انقلاب رسیدم و سخنان ایشان را در زمینه حقوق مردم کرد و خودمختاری شنیدم و به عرض ایشان رسانیدم که در کردستان باید لهجه اقشار با توجه به هرگونه ایدئولوژی سیاسی و با عقیده مذهبی با نظر احترام و تحسین نگریست و نباید دست به کاری زد که اقشار ملت بنام مذهب مقابل هم قرار بگیرند.

در اینجا به حضور سانسور در مطبوعات اشاره کرد و گفت رادیو و تلویزیون در مسئله خودمختاری به هیچ وجه در راه حق‌گویی حرکت ندارند و من در اینجا بنام ملت کرد از آزادی مطبوعات با شجاعت دفاع می‌کنم و معتقدم که دمکراسی و آزادی در مملکتی که مطبوعات آزاد دارند رشد می‌کند. وی ضمن تشریح ابعاد مذهب انقلابی اسلام که ضرورتاً باید همه ملت ایران را بدور یک محور جمع کند گفت تمام ملت ایران پیرو هر مذهبی که باشند باید به اسلام با نظر احترام بنگرند وی همچنین در سخنان مشروح خود گفت: انقلاب ایران هنوز به پایان نرسیده و هنوز ادامه دارد و یکی از خصوصیات انقلاب این است که به تغییر شکل ظاهری راضی نیست و تا وقتی اوضاع اقتصادی و اجتماعی ایران دگرگون نشود نمی‌توان به آینده انقلاب امید بست. من اعتقاد دارم این مردم هستند که در حکومت جمهوری اسلامی باید اداره جامعه را به دست بگیرند.

پیوست ۶ کردها همیشه مرزداران ایران بوده‌اند (۵/۲/۳۰، کیهان)

خودمختاری کردستان هیچ لطمه‌ای به وحدت ایران نمی‌زند. وی تاکید کرد که کُردها همیشه مرزداران ایران بوده‌اند.

درباره نتایج نخستین دیدار مذاکراتش با امام خمینی رهبر انقلاب

اسلامی ایران، آیت الله العظمی شریعتمداری و آیت‌الله طالقانی و همچنین مسائل جاری مملکت در ارتباط با خواسته‌های اهالی کردستان از قول امام خمینی گفتند. دشمنان ایران می‌خواهند انقلاب را منحرف کنند مرتجعین ضدانقلابی هنوز میدان را خالی نکرده‌اند باید همه دست به دست هم بدهیم تا انقلاب منحرف نشود و به آیت الله عرض کردم که ما همه مسلمان و ایرانی هستیم و باید مسلماً همه دست به دست هم بدهیم تا انقلاب پیروز شود. بعداً درباره مسائل کردستان که در رژیم سابق به خلق کرد، ستم ملی و ستم اقتصادی شده صحبت کردم و ایشان فرمودند که سایر جاهای دیگر هم چنین بوده ولی مرحمت فرموده و با خوشرویی با ما روبرو شدند.

درباره نتیجه مذاکرتشان با رهبر انقلاب ایران و دیگر رهبران مذهبی گفتند: نتیجه مذاکرات ما بسیار نتیجه بخش بود وقتی از ایشان خداحافظی کردیم ایشان فرمودند من امنیت کردستان را از شما می‌خواهم و من در جواب عرض کردم که حقوق ملت کرد را از امام تقاضا دارم. در این دیدار و مذاکرات جزئیات بررسی نشد زیرا هدف از این ملاقات اساساً این بود که برای رسیدن به تفاهم کامل اهل تسنن بیشتر با روحانیت اهل تشیع نزدیک شوند و ما به این نتیجه رسیدیم.

ما سال‌هاست که رهبری امام را قبول کرده‌ایم چه هنگامی که عراق بودند و چه در فرانسه، از روز اول که ایشان شروع به مبارزه کردند ما به معنی کامل پشتیبان بودیم و رهبری امام را قبول کردیم و هنوز هم رهبری او را گرامی می‌داریم.

درباره قانون اساسی و مذاکراتش در این باره با امام گفت: دراین باره هم صحبت کردیم که حقوق اهل تسنن و حقوق اهل خلق‌های ایران در قانون اساسی در نظر گرفته شود و قانون نوعی تنظیم شود که حقوق همه خلق‌ها را دربر داشته باشد. از جمله اهل تسنن که آنها هم با برادران اهل تشیع در قانون اساسی سهیم باشند و قانون طوری باشد که مصالح هر دو طرف را دربر داشته باشد. و امام فرمودند که همه جیز درست خواهد شد و ما این را

در نظر درایم ما نباید در این باره هیچ شکی داشته باشیم.

مسلم است که قانون اساسی بار مطالب ارزنده‌ای دارد ولی باز احتیاج به تجدید نظر در قانون است. مخصوصاً درباره مسائل اهل تسنن به عقدیه من باید نظر عمده‌ای در قانون اساسی بشود.

آنچه را که منتشر کرده‌اند دیده‌ام. نمی‌دانم آن قانون هست یا نه، و به نظر من باید قانون را در اختیار مردم بگذارند تا بررسی شود و پس از اصلاحات کافی به رای گذراده شود.

درباره ملاقاتها با دیگر رهبران مذهبی و سیاسی کشور، قبل از عزیمت به قم با حضرت آیت الله طالقانی در تهران مذاکراتی داشتیم درباره حقوق ملت کرد و رعایت حقوق امعه اهل تسنن در قانوان اساسی صحبت کردیم. قبلاً هم در سنندج یکبار با آیت‌الله طالقانی دیدار و مذاکره کرده بودم و سابقه آشنایی حضورشان داشتم.

در قم نیز با حضرت آیت‌الله شریعتمداری دیدار و مذاکرات مفصلی داشتیم و شب شام را در خدمت ایشان صرف کردیم و گفت و گوهای مفصلی درباره مسائل مذهبی و حادثه نقده و سایر مسائل انجام دادیم و به طور خلاصه باید تاکید کنم که مسافرت به قم برای ما بسیار جالب و ارزنده بود. به ویژه زیارت امام...

درباره اطلاعیهٔ اخیر دولت در توجیه مسئله خودمختاری و حق تعیین سرنوشت، حق خودمحختاری، حق مشروغ و طبیعی است و هیچ لطمه‌ای به وحدت ایران نمی‌زند درخواست ما به این مسئله تاکید شده است که کردستان با اینکه جزء ایران است یک واحد از ایران خواهد بود و کارهای مربوط به خودش را خودش اداره خواهد کرد.

در صورتیکه بخواهیم تصور کنیم خودمختاری، کردستان به معنی جدایی این منطقه از خاک کشور باشد، آیا کردستان بدون ایران می‌تواند به طور خودکفا خود را اداره کند؟

یعنی راه‌های ارتباطی و منابع درآمد کافی و افراد متخصص و نیروی

انسانی لازم برای اداره امور داخلی و خارجی خود را در اختیار دارد؟

در این باره باید شدیداً تاکید کرد که این مسائل زمانی مطرح می‌شود که ما بخواهیم از ایران جدا شویم. در حالی که ما بهیچ وجه نمی‌خواهیم از کشور جدا شویم. آن حق خودمختاری که ما می‌خواهیم اینست که کارهایی که مربوط به کردستان است در دست ما باشد و ما در کارها و مسائل کلی کشور با مرکز در رابطه خواهیم بود و اگر چیزی زیادی داشتیم در اختیار مرکز خواهیم گذاشت و اگر احتیاجاتی داشتیم از مرکز خواهیم گرفت. فرض کنید یک استان بزرگی است که خودش، خودش را اداره می‌کند و این به معنی این است که ما به هیچ صورت از مام میهن جدا نخواهیم شد. چون کرد در ادوار تاریخ ایرانی بوده و همیشه مرزدار و حامی ایران بوده و در آینده هم‌چنین باقی خواهد ماند.

انتظار ما از دولت این است که به خواست‌های مشروع ما توجه داشته باشد و حقوق خلق‌ها را در نظر بگیرد و آزادی بیشتر به مطبوعات و مخصوصاً رادیو تلویزیون داده شود و وسائل ارتباط جمعی در خدمت مردم قرار گیرد، در خدمت تمام گروه‌ها و در خدمت کل جامعه باشد.

درباره حضور ارتش در کردستان، به عقیده من ارتش باید مرزدار باشد و حامی کشور از حمله بیگانگان باشد نه برای سرکوبی مردم در داخل کشور. در خصوص بیانیه اخیر دکتر یزدی وزیر خارجه در مورد مسئله خودمختاری و ارتباط آن با وزارت خارجه ما بارها در تشریح برنامه‌های خودمختاری تاکید کرده‌ایم که مسائل مربوط به سیاست خارجی کشور همواره در اختیار دولت مرکزی خواهد بود و چنانچه نظراتی دراین‌باره از سوی ما مطرح شود صرفاً از دیدگاه ایرانی قابل طرح می‌تواند باشد نه از موضع تصمیم گیری ولی در مسائل داخلی مربوط به منطقه خودمان به رای مردم مراجعه خواهیم کرد.

مبارزات خلق کرد از خلق ایران جدا نیست و ملت ایران هر تصمیم بگیرد مردم کرد نیز با آنها همراه خواهند بود و تلاش می‌کنیم که انشاءالله به

نتیجه مطلوب از انقلاب برسیم. درباره ماهیت چگونگی دخالت ارتش در وقایع نقده متاسفانه در حوادث نقده قسمتی از ارتش بی‌طرف نبودند و باعث نابودی کردها شدند. اما جماعتی از ارتش هم به حق بما کمک کردند و به خصوص در این مورد من از پاسدارانی کهاز تهران اعزام شدند سپاسگزاری می‌کنم.

درباره اینکه آیا طرح خودمختاری در جریان انقلاب فرهنگی به استمرار انقلاب لطمه نمی‌زند من باید بگویم که ملت کرد هیچگاه بیگانه پرست نبود ملت من حضور بیگانگان را در میان ملت کر قبول ندارند و بهمین جهت طرح خودمختاری، استقلال ایراین را تقویت هم خواهد کرد در اینجا دربارهٔ حضور احزاب چپ و راست در کردستان باید گفت چپ به آن معنا که شما فکر می‌کنید در کردستان وجود ندارد ـ عناصر چپ در کردستان سوسیالیستهای وطن‌پرست هستند. خواسته ما این است که برای اجرای طرح خودمختاری وقتی در مجلس موسسان نماینده روحانیون حظور دارند باید از سوی خلق کرد هم نماینده حضور داشته باشد.

پیوست ۷. خواست‌های ۸ ماده‌ای (۵۷/۱۲/۲، کیهان و اطلاعات)

ظهر دیروز هیئت اعزامی دولت با نمایندگان تمام مناطق کردنشین به گفت و گو نشست. ظهر امروز نیز حضرت آیت اله نوری با پیام امام خمینی به مهاباد آمد و به هیئت پیوست. پیام حضرت آیت‌الله العظمی خمینی در میان چندین هزار نفر خوانده شد. امام جمعه مهاباد نیز سخنانی ایراد کرد که همراه خواست‌های ۸ ماده‌ای مردم این خطه در چاپ‌های دوم و سوم دیروز منعکس شد و از آنجا که ممکن است عده‌ای از این چاپ‌ها محروم مانده باشند مجدداً درج می شود.

۱ـ خلق کرد همراه و همگام با سایر خلق‌های ایران انقلاب ایران را تایید می‌نماید و تصمیم دارد با تحکیم پیوند مبارزانی با سایر خلق‌های ایران در ایجاد جامعه آزاد و آباد آینده نقش اساسی ایفا کند.

۲ـ خلق کرد مانند سایر خلق‌های ایران خواهان رفع ستم ملی و تامین حق، تعیین سرنوشت خود به صورت «فدراتیو» در چهارچوب کشور ایران می‌باشد و هرگونه اتهام تجزیه‌طلبی را رد می‌کند و از دولت موقت آقای مهندس بازرگان می‌خواهد که موضع خود را در مقابل این خواست رسماً اعلام دارد.

۳ـ ما برآنیم که زحمتکشان ایران سهم اساسی را در انقلاب ایران ادا کرده‌اند و به همین جهت حق مسلم زحمتکشان و کارگران دهقانان است که در دولت انقلابی شرکت داشته باشند.

۴ـ کردستان ایران ضمن دارا بودن صنایع دست نخورده فراوان یکی از عقب افتاده‌ترین مناطق ایران است، بنابراین رفع ستم اقتصادی یکی از خواست‌های اساسی است.

۵ـ همه پادگان‌ها در کردستان باید تحت نظر شوراهای انقلابی اداره شود و بدین منظور کمیته مشترک نظامی از افسران میهن‌پرست و نمایندگان شوراهای انقلابی تشکیل گردد.

۶ـ افسران جنایتکار که دستور تیراندازی داده و موجب شهادت فرزندان خلق شده‌اند، باید تحویل دادگاه انقلابی خلق گردند و به منظور تبدیل ارتش ارتجاعی به ارتش خلقی باید ارتش از عناصر ضدانقلابی تصفیه گردد.

۷ـ همه نمایندگان حاضر که نمایندگان شهرستان‌های کردنشین هستند اعلام می‌دارند که آیت‌الله ... صلاحیت دارند در راس هر هیاتی قرار بگیرند که از طرف خلق کرد با دولت مرکزی مذاکره نمایند و دستگاه رهبری انقلاب و دولت موقت را از مذاکره و تماسی با عناصر ارتجاعی کرد برحذر می‌دارند.

۸ـ از آنجا که ملامصطفی بارزانی و گروه قیاده موقت عمال سازمان «سیا» آمریکا و ساواک ایران و «میت» ترکیه بوده‌اند و می‌باشند و مورد نفرت تمام خلق کرد هستند لذا از دولت انقلابی می‌خواهیم هر نوع ارتباط و تماس با این دار و دسته قطع گردد و رهبران خائن آنها از ایران خارج شوند

بدون آنکه این سیاست به وضعیت خانواده‌های پناهنده بی‌بضاعت لطمه‌ای وارد آورد.

پیوست ۸. خواسته‌های ۸ گانه (۵۸/۱/۶، اطلاعات)

این اطلاعیه در پایان مذاکرات هیات اعزامی برای رسیدگی به وقایع خونین سنندج از سوی امام جمعه مهاباد منتشر شد.

بسم الله الرحمن الرحیم: انقلاب اسلامی ایران با هدف ضدامپریالیستی و ضداستبدادی پهلوی مرحله مهمی را که درهم شکستن رژیم مطلقه شاهنشاهی باشد پشت سر گذاشته ولی هنوز تحقق هدف‌های عمده آن در گرو ادامه مبارزات تمام نیروهای ملی و مترقی سرتاسر ایران است. با توجه به این واقعیت است که ملت کرد از همان آغاز اصرار در استیفای کامل حقوق ملی خویش را به عنوان بخشی از این هدف‌های عمده انقلاب ایران مطرح ساخته است. لیکن علی‌رغم این اصرارها و پافشاری‌های خلق کرد و علی‌رغم ضرورت و فوریت که همگان در جهت حل این مسئله احساس می‌کنند مرتبا حل آن برعهده تعویق می‌افتد.

لذا نمایندگانی از خلق کرد که از شهرها و روستاهای کردستان در شهر سنندج گرد آمده‌اند و با نمایندگان تام‌الاختیار رهبری انقلاب حضرت آیت‌اله العظمی خمینی به رهبری حضرت آیت اله طالقانی و نمایندگان دولت موقت انقلاب اسلامی ایران به ریاست آقای احمد صدر حاج سید جوادی وزیر کشور دیدار و مذاکره کرده‌اند لازم می‌دانند بار دیگر پشتیبانی کامل خود را از تمام هشت ماده تقدیمی به دولت مرکزی که در شهر مهاباد به توسط نمایندگان خلق کرد تنظیم گردیده مورد حمایت و پشتیبانی میلیونی ملت کرد در تمام شهرها و روستاها قرار گرفت اعلام دارند و پشتیبانی مجدد خود را از رهبری حضرت آیت اله خمینی و دولت آقای بازرگان ابراز نمایند.

نیز لازم می‌بینند بار دیگر تاکید و تکرار کنند که اصل انکارناپذیر و

غیرقابل تعدیل حق تعیین سرنوشت را به عنوان حق طبیعی خود و تمام ملل دیگر تلقی می‌کنند و در عین حال مخالفت با هر نوع طرز تفکر تجزیه‌طلبی را اعلام می‌دارند.

۱ـ حق تعیین سرنوشت به معنی استقرار حاکمیت سیاسی و اقتصادی و فرهنگی خلق‌ها بر سرزمین تاریخی خودشان می‌باشد و در رابطه با این حقیقت که شناسایی این حق وحدت ملی و تمامیت ارضی را تضمین و تامین خواهد کرد.

۲ـ از نظر سیاسی باید حکومت خودمختاری کردستان توسط خود مردم کرد برگزیده شود و قدرت سیاسی و اداره سرزمین کردستان را به دست گیرد و در اتحاد برادرانه با ملل دارای حقوق مساوی در حکومت مرکزی مشارکت نماید.

۳ـ قطع وابستگی‌های نظامی به کشورهای امپریالیستی و همه قدرت‌های توسعه‌طلب خارجی و ایجاد یک ارتش خلقی در سراسر ایران جهت محافظت از مرزهای کشور و دستاوردهای انقلاب که به توسط حکومت مرکزی اداره خواهد شد.

۴ـ ایجاد یک نیروی انتظامی مردمی که عامل تامین امنیت و نظام داخلی بوده و تحت نظر حکومت خودمختار کردستات به جای سازمان‌های شهربانی و ژاندارمری سابق انجام وظیفه نماید.

۵ـ سیاست خارجی به وسیله حکومت مرکزی اداره خواهد شد که خطوط اصلی آن در حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران، مبارزه علیه قدرت‌های امپریالیستی و هرگونه وابستگی به قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای توسعه‌طلب، پشتیبانی از نهضت‌های آزادی بخش خلق‌های تحت ستم و همکاری دوستانه با تمام کشورهایی که حق حاکمیت و استقلال ایران را به رسمیت می‌شناسند. خلاصه می‌شود.

۶ـ محو تمام اشکال و مظاهر ستم فرهنگی که متضمن آزادی و احترام به مذهب و زبان و آداب و رسوم و عقاید کلیه ملت‌های ایران است. به

رسمیت شناختن زبان کردی به عنوان زبان رسمی در تمام موسسات اجتماعی و اداری و آموزشی سرزمین کردستان با توجه و تاکید بر این نکته که زبان فارسی کماکان زبان رسمی سرتاسر ایران خواهد بود.

۷ـ پیشرفت دادن به کشاورزی و صنعت در کردستان و تامین چنان اولویتی که متضمن جبران عقب‌افتادگی ناشی از ستم ملی باشد و قطع کامل نفوذ اقتصادی امپریالیستی و استعماری در سطح کشور و پایگاه‌های آن در کردستان.

۸- از حکومت موقت انقلاب اسلامی انتظار دارد که در رابطه با حل مسائل مربوط به کرد و کردستان از تماس و مذاکره و سازش با عناصر مرتجع و فرصت‌طلب خودداری کرده و متوجه باشد که حل مسائل اساسی مردم تنها در چهارچوب توافق و تفاهم برادرانه با نمایندگان مردم مقدور است.

ض ۵. کردها و ضعف معنی حزب سیاسی*

در تاریخ اکثر ملت‌ها همیشه مصالح و منافع مشترک و هدفی خاص ـ که شاید از آن محرومند ـ عده‌ای را در یک محفل گرد آورده است تا در چهارچوب یک برنامه کلی تلاش کنند و برای گسترش آن در جامعه موقعیت خویش را تثبیت سازند و افراد جامعه را به سمت انگیزه، گرایش‌ها و افکار خود ترغیب کنند تا لزوم فعالیت آنها را حس کنند.

کلمهٔ حزب واژه‌ای است آشنا در تاریخ سیاسی هر کشوری که روحیه و سابقهٔ حزبی دارند و شاید واژه‌ای بیگانه باشد برای تاریخ کشوری که تمایلی به تعدیل قدرت و مبارزه حزبی ندارد. بارها در تاریخ شاهد بوده‌ایم که افرادی به تشکیل یک حزب همت گماردند و به خاطر حفظ و حمایت از عقیده و مرام خود تاثیری در بنیاد جامعه نهادند، حال چه تاثیر مثبت و چه منفی. به قول موریس دوورژه: بررسی احزاب سیاسی از ضروریات دمکراسی جوامع انسانی در عصر حاضر است، چون توسعه و گسترش احزاب سیاسی، تغییرات و دگرگونی‌های شدیدی را در روابط بین نهادها و تأسیسات اجتماعی ایجاد می‌کند. امروزه پژوهش در ترکیب حکومتی دولت میسر نیست، مگر آنکه تغییرات احزاب سیاسی مورد توجه قرار گیرد. حزب راست «که محدود و منحصر به تضمین و تحصیل منافع و مصالح گروهی

---

*. این مقاله سخنرانی مترجم در دانشگاه میشیگان آمریکا است (تابستان ۱۳۸۳).

خاص است که خود برای حفظ موقعیت خود در اجتماع در تلاشند»، حزب چپ «که به منافع و مصالح طبقات کثیری می‌پردازد، حزب میانه‌رو «که به انحصار و محدودیت در گروهی خاص علاقمند است و به تقسیم و توزیع امکانات و ارائه امتیاز به توده مردم معترض»، حزب راست افراطی «که خواهان کسب فرصت و امتیازات بیشتر است و از هر اقدامی کوتاهی نمی‌کند» و حزب چپ افراطی «که بنا به اعتقادش در توسعه سریع و گسترش مصالح از چهارچوب فراتر رفت و از هر تلاش نباید فروگذاری کرد» و...

واژگانی آشنا در تقسیم‌بندی معمول احزاب می‌باشد هر کدام از احزاب در میان مردم و طبقات مختلف جامعه دارای کشش و جاذبه‌ای است که اصل و فلسفه ایجاد هر حزب و آرمان آن مورد توجه مردم است، گرچه حزب با هر ایدئولوژی که باشد هدف غایی‌اش تثبیت موقعیت خود و کسب قدرت است، که در اجرای اصول فکری و عقیدتی و رشد و فعالیت آن ـ با بینش‌های سیاسی متفاوت ـ ضروری می‌نمایاند و گونه فعلی پیدایش احزاب سیاسی در جامعه و نقش تاثیر آن شاید یک قرن قدمت داشته باشد که اکثراً با مبارزه طولانی و فعالیت مستمر شکل گرفته‌اند.

روحیه مبارزه‌طلبی و استقامت در هر حزب به فلسفهٔ وجودی آن معنی و مفهوم واقعی می‌بخشد و نحوهٔ مبارزه و تاکتیک هر حزب است که زمینهٔ نفوذ و کشش و جاذبهٔ بیشتر را درمیان تودهٔ مردم ایجاد می‌کند، مانند اکثر احزاب آمریکا و فرانسه که برای دفاع و تضمین منافع طبقاتی خود و حفظ موقعیت و موفقیت آنها در زندگی سیاسی، مبارزه می‌کنند و اکثراً احزابی بزرگ که قدرت شراکت و همکاری تودهٔ مردم در تصمیم‌گیری حزب سهم به‌سزایی دارد و پایگاهی امن برای رشد افکار و عقاید مردم است.

در جوامع غیر دمکراتیک که ارتجاع طلب و متحجرند هدف و مرام احزاب مبارزه و ایجاد مانع برای توسعه و رشد مصالح اجتماعی و منافع طبقاتی مردم است و تنها برای قدرت و نیرویی همگام با منافع خویش ارزش قائلند، و ظاهراً به نیرو و پشتیبانی مردم نیازی ندارند و به خواسته‌های مردم

و ارتقاء آرمان انسانی اجتماعی آنها توجهی ندارد و در برهه‌های تاریخ اینچنین حزبی محو و نابود شده است و اضمحلال آن تنها به دلایل از دست دادن معنی و مفهوم واقعی خود، تاکتیک و روش‌های غیرمنطقی، فقدان قدرت اجتماعی، دور ماندن از رعایت حقوق آزادی و شخصیت اجتماعی، توزیع نامساوی و بی‌اعتقادی به آداب حزب و ارزش حیثیتی افراد عضو حزب و... که در وجود افراد نطفه حقارت به وجود می‌آورد تا در حزب غیرمردمی و متمرکز به قدرت و سلطه مطلق رهبری جایگاه بیابند.

حزبی که شراکت و دخالت و همکاری مستقیم توده مردم در تصمیمات و خط مشی آن معنی و مفهومی ندارد و موجب پیدایش بوروکراسی حزبی می‌گردد در ایجاد بحران و ناآرامی جامعه نقش‌آفرینی می‌کند؛ اینچنین احزابی هیچگاه اصالت و رسالت واقعی خود را حفظ نکرده‌اند و کشش و جاذبهٔ سیاسی آنها صوری و ظاهری است و عملاً در اذهان مردم جایگاهی ندارند.

اگر احزاب آیینهٔ منعکس کنندهٔ افکار و تمایلات تودهٔ مردم باشد، در برابر آن حس مسئولیتی ایجاد می‌شود و اگر صرفاً حزب صوری و ظاهری باشد، واقعیت عینی و مفهوم واقعی خود را از دست می‌دهد و در برابرش حس لاقیدی، بی‌تفاوتی و نظارت صرف وجود خواهد داشت، که فقط در بعضی مواقع مقتضی قد علم می‌کنند و همچون قارچ یک شبه ظاهر می‌شوند؛ مثلاً در موقع انتخابات احزاب به تکاپو می‌افتند، تکاپویی مرتجعانه و نزاع‌گونه، صرفاً برای کسب قدرت و کرسی بیشتر.

در آن موقع شعارهای رنگارنگ و سنگ دفاع از هر حقوقی را به سینه زدن مرض مسری معرکه می‌شود و از هیچ تلاشی فروگذاری نمی‌کنند؛ اگر مراد حاصل شود فبهاگویان به آخور ارتجاع باز می‌گردند و گوشهٔ غفلت اختیار می‌کنند و اگر جز آن باشد به دردسر آفرینی پناه می‌برند، چون ملجا و مفری نمی‌یابند.

اینها بحث‌هایی بود که یا در کلاس‌های دانشکده و یا مباحث سخنرانی

روشنفکران می‌شنیدم و یا اینکه درگوشه وکنار مطبوعات یاکتاب‌های سیاسی موجود در بازار نشر هر از چندگاهی می‌خواندم و برایم جالب بود اما تا اینکه سال‌ها گذشت و من نیز، اینگونه مباحث برایم تازگی و جذابیت داشت؛ ـ چون در جامعهٔ پرتکاپو و در نیم قرن اخیر کشور ما هم مانند اکثر کشورها دارای احزاب سیاسی بوده است ـ برایم تازگی داشت، حال یا به خاطر افکار ویژه نسل آن روز در بحران‌های سیاسی و حزبی جامعه و یا به خاطر پیشینهٔ احزاب و خاطرات دوران انقلاب و...

اما به هر جهت «حزب چیست؟ معنی و مفهوم آن چیست؟ به چه هدف و آرمانی می‌اندیشند؟ چگونه و چرا این افراد عضو حزب شده‌اند؟ وجود و ضرورت حزب در جامعه چه ضرر یا سودی دارد؟ ملتی که حزب ندارد چه جایگاهی را از دست می‌دهد؟ و ملتی که جزب دارد چه خیر و خوشی‌ای دیده است؟ آیا احزاب سودجوند و دکاندارانی که به فکر منافع و مصالح خود یا نه به حق تودهٔ مردم و نجات آنها می‌اندیشند؟ و...»

این بحث‌ها در ذهن هر کسی مطرح می‌باشد، چون همیشه از گفتگو و بحث‌های سیاسی بعضی افراد که سعی در القاء و تلقین زور که داشتند فرار می‌کردم و آن گفتگوها را مباحثی سردردآور برمی‌شمردم و به مصاحبت و مجالست با افرادی روشنفکر که در راه آزادی و دموکراسی و مبارزه با کهنه‌پرستی و خرافه‌گویی و دفاع از حقوق تودهٔ مردم تلاش می‌کردند و به ظلم و خفقان و دیکتاتوری فحش و ناسزا می‌گفتند، می‌نشستم و از حس آزادیخواهی آنان با خواندن و مطالعهٔ افکار و عقیده‌شان لذت می‌بردم، و اصلاً فکر نمی‌کردم که روزی خودم به تألیف دربارهٔ احزاب سیاسی ـ که در ذهنم نامفهوم و گنگ مانده بود ـ بپردازم.

کردستان، جایی که پاکدامنی و فرشته خویی مردم زبانزد خاص و عام بوده، عفریت آلودهٔ خیانت درآمد و روزگاری تیره برای ملت کرد به ارمغان آورد. از روزی که خون‌آشامی و درندگی و قتل و غارت و ویرانه‌سازی آزمندان قدرت و قلدرمآبی بر کردستان سایه افکند، اندک اندک رنگ مهر و

عطوفت و پاک‌دامنی کمرنگ شد و مفهوم زیبایی بیگانه و غریب جلوه ساخت.

به هرحال دولت‌های حاکم برکرد در برهه‌های تاریخ جز تمسخر عقاید و نشنیدن خواسته‌هایشان و غارتگری و سواری گرفتن از دوش این ملت سیه‌روز سیاستی نداشتند؛ سیاستی شوم و منحوس که موجب عقب ماندگی و ناتوانی کرد شد و مفهوم آزادی و دمکراسی در نظر کردها به عبارتی افسانه‌ای تبدیل گشت که هنوز از عالم تصور و پندار پا به عرصهٔ خارج و حقیقت نگذارده است.

سران کرد و قهرمانانی چون شیخ عبیدا...، اسماعیل آغاسمکو، شیخ سعید پیران، قاضی محمد و... برای زدودن محرومیت و تجاوز زورگویان و رهانیدن مردم گرسنه و برهنه سر به شورش برآوردند اما این شورش‌ها و قیام‌ها در نظر دولت‌ها نمونه‌های بی‌قانونی، هرج و مرج و قلدری بود و به شدت از هر طرفی سرکوب می‌شد؛ و شاید اکثر این سرکوبی‌ها با خیانت انگل‌های دوست‌نمایی بود که با تلاش مزدورانه و مذبوحانهٔ خود ایستادگی و فداکاری ملت را ناچیز و بی‌ثمر دیدند و تلاش‌ها و حماسه‌های بزرگ به واسطهٔ خیانت نقش بر آب می‌شد و در تاریخ ملت کرد گوشه‌های زیادی این نظریه را تایید می‌کند.

اغلب سران کرد ـ همچون شناخت راه توسعه و رشد خود ـ از سیاست کینه‌توزانهٔ دولت‌ها آگاهی نمی‌یافتند چون آنان زمانی که در آستانهٔ شکست بودند خود را دایه مهربان‌تر از مادر و فرشته آزادی و عدالت می‌نامیدند و با کردها از در صلح و دوستی مسالمت‌آمیز وارد می‌شدند و بعد از سرگرم ساختن و آرام کردن آنان و برآورده شدن اهداف و مقاصد و منافع نامشروع خود به کردها پشت می‌کردند؛ زیرا کردها از اینکه به آرزو و ایدهٔ همیشگی خود می‌رسند و از این تقرب و دوستی اظهار شادمانی و خرسندی می‌کردند و براساس همین اصل پشتیبانی و حمایت صوری با دل و جان فداکاری و جانفشانی می‌نمودند. اما هیچگاه دست طمعکاران از حقوق و منافع

تـوده‌های مـحروم مـلت کـرد کـوتاه نـمی‌شد! بـلکه دسـتخوش امـیال ایـن سودجویان و ستمگران می‌گشتند.

و کردها هم از این خیانت‌ها دل سوخته می‌شدند و دیده می‌بستند و به مویه و ماتم می‌نشستند. تا شاید سحری دیگر را فرآید و حدیث آرزومندی باز گویند و به الطاف خداوندی واصل شود... این است راز مبارزهٔ کـردها... مبارزه‌ای به منظور رهایی از چنگال زورگویی و سلطنت و آقایی دولت‌هایی که با ستمگری به حقوق آنها تجاوز می‌کنند.

هیچگاه سعی نکردند تا اجتماعی سالم پدید آید، هرچند کـه کـردها بـا تحمل آن عذاب و ماتم خود را از کاروان تمدن و اندیشه عـقب نـماند، امـا سطح فرهنگی و رشد سیاسی مردم کرد هیچگاه باور نشد و آنهم شاید بـه علت عدم عـدالت در زنـدگی کـردها، دارا نـبودن سـیستم صـحیح و سـالم اقتصادی، بهره‌برداری و سوءاستفاده از خلوص، حس خوش‌بینی و اعـتماد کردها، باقی ماندن فاصله طـبقاتی، عـدم وحـدت و یکـپارچگـی کـردها بـا همدیگر سرکوب کردن حس اعتماد و استقلال و مسئولیت و بـارور کـردن عقده‌های حقارت و کم‌بینی نسبت بـه آیـنده و سـرنوشت، سـرکوب کـردن اعتراض‌ها و خاموشی هزاران فرد دلسوز به جرم حق‌گویی و... صدها دلیـل دیگر باشد که حتی من کرد هم از آن خبر ندارم و نظریهٔ صدها محقق بباید تا پاسخی قانع کننده یافت! شاید هم دست‌های نامریی و مرموزی وجود دارد که می‌خواهد این ملت فقیر و ستمدیده را به ورطه فنا و نبودی بکشاند.

البته با منفی‌بافی و آیهٔ یأس خواندن کرده و ناکرده مبارزهٔ کردها شسـته نمی‌شود، دیگر در این عصر نواختن ضربهٔ چماق تکفیر یا توجیه به مسایل به سر آمده و چاره در فعالیت و کوشش و تولدی دوباره است و بس! بدانیم که چرا عقب مانده‌ایم؟ مگر جلوتر از هر قومی در این کره خاکی پدید نیامدیم؟ مگر در جنگ‌ها و شورش‌ها به ما نیازمند نبودند؟ و صدها مگر و اگر دیگر.

باید راه و چاره‌ای اندیشید!، از گذشته درس فراگرفت و نسبت به منطق پلنگ‌منشانه و اندیشه روسپی‌وار و پرفریب دشمن بدگمان و بی‌اعتنا بـود و

زنجیره پای این ملت را گسست! و به راستی چرا ملت کرد تا این اندازه کم حافظه و فراموشکار است؟! نهضت‌ها و قیام‌های پیشوایان و آزادهٔ کرد همانا بیداری ملت خود بود، اما چرا کردها برایش سجادهٔ نماز میت پهن کردند و تسبیح و رد و دعای عفو گناه به دست گرفتند و در پشت این امر صدها زمزمه‌های ضد و نقیض بر دهانشان جاری شد و فرصت‌اندیشان آمدند و پنداشتند که ملت کرد سخنان گوینده‌اش برآمده از گیجی و سرگردانی است و طوفان انقلاب آن دامن نمی‌گیرد و ریشه نمی‌داند، بنابراین به راحتی از جا برکندند و چنان که خواستند فریضه خویش اجرا کردند.

بنا به اندیشه موریس دوورژه - بررسی احزاب سیاسی از ضروریات دمکراسی جوامع انسانی در عصر حاضر است، چون توسعه و گسترش احزاب سیاسی، تغییرات و دگرگونی‌های شدیدی را در روابط بین نهادها و تأسیسات اجتماعی ایجاد می‌کند.

امروزه پژوهش در ترکیب حکومتی دولت میسر نیست، مگر آنکه تغییرات احزاب سیاسی مورد توجه قرار گیرد. - سیر می‌کردم و صدها سوال بی‌پاسخ در ذهنم باقی ماند، گویی گوشه‌های تاریخ این ملت را تا به حال نشنیده‌ام! اینکه تاریخ تکرارپذیر است یا نه؟ نه به بحثی و نه به نقل حکایتی از آن می‌پردازم، فقط می‌دانم که تاریخ آینه‌ای است که در آن می‌توان سیلی عبرت را چشید و از تکرار خطا دوری جست و گویی این برنامهٔ تاریخ است که در فراز و نشیب‌ها و کامرانی‌ها و ناکامی‌ها با انسان همراه و همگام باشد و گذشت پرتلاطم زمان و آکندگی و پراکندگی حوادث و رویدادها این سلسله را از هم نگسلاند. همگان بر این باورند که در دل تاریخ کاویدن و وقایع را صادقانه و غیرمغرضانه بازگو کردن باری گران بر دوش راویان است.

نوشته‌ای که سطح دانش و آگاهی ما را دربارهٔ احزاب و آرمان آنان ژرف‌تر کند یا حداقل زمینه‌ای برای اندیشیدن و پی بردن به زوایای تاریک عقیدتی ایشان فراهم آورد به ندرت یافت می‌شود. متأسفانه اکثر نوشته‌ها از مقوله مطالب و موضوعاتی است که بنا به هدف و غرض خاصی به رشتهٔ تحریر

درآمده‌اند و برای خوانندگان دستمایه‌ای فراهم نمی‌کند و حتی ممکن است وی را به بیراهه ببرد، زیرا اکثر کتاب‌ها و مطالب نوشته شده با آشفتگی فکری یا پیش‌فرض‌ها و پیش‌داوری‌های مولف و مانوسات ذهنی وی فراهم شده و می‌توان گفت که گاهی دانش و معرفت ژرفی در این باره نداشته است و علت اساسی عدم پیشرفت و ترقی احزاب در میان ملت کرد عدم گسترش دانش حزبی و سازگاری ملت کرد با ایشان بوده است و بنا به همین علت احزاب سیاسی کرد همواره قربانیان عدم آگاهی مردمان کرد بوده‌اند.

دستکاری تعمدی، تحریف و سانسورهای کوته‌بینانه و سرکوب کردن مطالعات اساسی و پی بردن به کنه مطالب موجب تیره شدن و مستور ماندن واقعیت‌ها شد تا هیچگاه احزاب کرد بر اریکهٔ قدرت نباشند؛ اما آیا حافظهٔ تاریخ و دانش کردها از این مهم تهی است؟ یا اینکه رشادت و کوشش قهرمانان و افراد برجسته‌ای همچون قاضی محمد را نادیده پنداشته‌اند؟ آیا کوشش در راه آزادی و خودمختاری کردها به فراموشی سپرده شده یا نه عملکرد ضعیف و ناهماهنگ احزاب موجب لوث شدن و بدنامی اعمال احزاب شده است؟! اما گاهی رشد افکار مسموم یا اعمال مذموم با نفرت و طرد درمی‌آمیزد و تلطیف کردن آن به سادگی نیست.

خودمختاری کردها مدت‌هاست که باعث درگیری‌ها و نزاع و جنجال‌های مکرر شده و با ابعاد سیاسی ـ اجتماعی گسترده‌ای مواجه گشته است و سیستم دولتی کشورهای ایران، عراق، ترکیه و سوریه سیاست‌های ویژه‌ای را در برابر این موضوع اتخاذ کرده‌اند. مبارزه‌طلبی کردها عمدتاً در راستای کهن‌ترین خواسته خود یعنی خودمختاری کرد بوده است. عملکرد احزاب در کردستان از پدیده‌های مهم و قابل توجه جامعه کردهاست و بررسی آن از زوایا و دیدگاه‌های مختلف و تحلیل براساس واقعیت‌ها و اطلاعات از منابع موثق و معتبر حائز اهمیت است، که البته عدم جانبداری در نقد و معرفی جایگاه ویژه‌ای دارد.

تقریباً کردها از سال‌های دور با مسأله حزب و احزاب به عنوان مسأله‌ای

محوری در سیاست خود برخورد داشتند، اما همان احزاب تحول‌های جدید و پیامدهای گوناگونی را در جامعه کردها ایجاد کرد. در جریان انقلاب اسلامی احزاب مباحث خود را فقط با تبلیغ فردی یا گروهی ترویج می‌نمودند و اکثراً رقبای سیاسی خود را تکذیب و نفی می‌کردند و هیچکدام ابتکاری سیاسی و فکری نداشتند تا زمینهٔ تثبیت موقعیت و به رسمیت شناختن ایشان را فراهم آورند، مانند همیشه فارغ از هرگونه احساس و تعصب و غرض خاص قدمی در راستای پیشبرد افکار و آرمان خود برنداشتند.

در آن زمان هیچگاه احزاب سیاسی کرد با هم به مباحثه و تفاهم نپرداختند بلکه اختلاف نظرهایشان موجب مناقشه بی‌ثمر و ظهور جنگ و درگیری بی‌سبب و علت بود، درگیری‌هایی که به قتل هزاران نفر از افراد جامعه کرد انجامید. و در برابر هر فکر و اندیشهٔ حزبی و خط مخالف ظهور کرد، زیرا همواره جنگ مسلحانه در بین طرفین مرسوم بوده است. تسویه حساب و رقابت‌های شخصی برای حفظ موقعیت فردی تا حزبی آفت موجود در بین احزاب کرد بود.

احزاب همواره نگران بودند که ریشه و تحکیم یک حزب موجب تضعیف و نابودی حزب دیگر را فراهم آورد، به همین علت احزاب کرد هیچگاه از همدیگر دفاع نکردند و موضع سیاسی متفاوت خود را اشاعه می‌دادند، آن هم اشاعه و ترویجی غیرشفاف.

پیدایش و عملکرد احزاب

مدیریت و نظارت محورگونهٔ هر حکومت دمکراتیک به عهده احزاب سیاسی است و بررسی تاثیر آنها در جامعه و دگرگونی سیاست‌ها از هر حیث اهمیت دارد. هر حزبی صرفاً تجمع گروهی همفکر و همسو در راستای سیاست مشترک نیست، و تلاش و حرکت همگانی آنها در یک چارچوب مشترک و مرام واحد نیز نمی‌تواند باشد مبارزه و بحث در بین احزاب امری

طبیعی است و علت آن را نمی‌توان به طور صددرصد انحصاری بودن عقاید و تمایز اندیشه‌های آنها با یکدیگر دانست. طیف روشنفکر و مترقی‌خواه و جامعه که در راستای تامین منافع طبقاتی و نائل شدن به قدرت در دستگاه حکومتی و دستیابی به نیروی ارائه و اثبات عقاید خود گام برمی‌دارد؛ گام نهادنی که اکثراً مبارزه نامیده می‌شود و توسط هر حزب ـ که نماینده این قسمت ویژه جامعه است ـ رهبری می‌گردد.

پیدایش حزب مانند هر تشکل اجتماعی جز درس‌های اولیه اجتماعی است و در واقع می‌توان آن را به نوعی نیاز در جهت تداوم جامعه و سیاست تعبیر کرد، زیرا پیدایش مدنیت هر جامعه بشری، همفکری و همسویی افراد آنان است و همانا جامعه سیاسی نیز در کنار مدنیت به تشکیل احزاب سیاسی می‌اندیشد که خود بدان نضج و قوام می‌بخشد. شاید کردها نخستین قومی باشند که در راستای ناسیونالیسم و تشکل یک اجتماع واحد کوشش نمودند، اما آنچه مشهود است هیچگاه در تمرکز دادن ادارهٔ حکومت خود موفق نشدند! زیرا هر حزبی شکل مخصوص به خود می‌گرفت و اغلب اجتماعی پراکنده درگوشه وکنارکردستان بدون داشتن نوعی برنامه معین و مقاصدی مشروح و منظم بود و احزاب کرد همواره نقطه مقابل و مختلف همدیگر بودند.

گرچه اساسنامهٔ کل احزاب کرد شاید براساس آرمان ناسیونالیستی و هدف خودمختاری و رهایی توده‌های مردم در اقشار مختلف بود، اما حرکتی صرفاً به هدف جلب مردم بود و هیچگاه مواد اساسنامه احزاب کرد به مرحلهٔ اجرا درنیامد. از یک طرف به عدم توفیق احزاب کرد نمی‌توان به طور بدبینانه نگریست، زیرا در هنگام نضج گرفتن احزاب در ملت کرد، دموکراسی به طور گسترده‌ای تعمیم نیافته بود و از طریق انتخابات عمومی و حق رای حزبی اعضاء آن انتخاب نمی‌شد، از طرف هیچ حکومت یا قانونی نیز از آنها پشتیبانی نشد تا به استقرار و حفظ موفقیت‌های سیاسی دست یابند.

پیدایش نوعی نظام آریستوکراسی (یا اشراف سالاری) خان و خوانین و

بگ‌های حاکم کرد که قدرت و نظارت در اختیار عده معدود آنان بود ـ روشی که صرفاً براساس قدرت اقتصادی یعنی ثروت و قدرت و موقعیت اجتماعی پدید آمده بود ـ موجب شد تا عقیده و فرهنگ دموکراسی رشد بهینه نیابد. قیام اشراف سالاری در میان قوم کرد علیه رشد دموکراسی و حقوق اکثریت و حق رای و آزادی ـ از هر لحاظ ـ و رعایت تساوی ـ عرفی و لازم در میان آنان ـ موجب گردید تا چندین سال کردستان در اتوکراسی (حکومت استبدادی و سلطنت فردی) غرق شود. حکومت نسبتاً استبدادی خوانین و بگ‌های اشراف کرد و ظلم و ستم آنان در سایهٔ فئودالیسم (نظام زمین داری و ملوک الطوایفی) رشد طبیعی احساسات طبقاتی مردم در به وجود آوردن حزب و رواج و رونق آنان را چندین سال متوقف ساخت.

در کردستان ـ این سرزمین کهن ـ در طی سال‌ها کردها با تشنگی بی‌تابانه در جستجوی درک احزاب هیچگاه بنا به منابع تاریخی قوم کرد به تحلیل و تفسیر ژرفی دربارهٔ آرمان و عقاید خویش نپرداختند یا اینکه تا به حال شعار و عملکرد آنها در برابر آرمان و عقاید تاریخی کردها ناچیز بوده است، به همین دلیل عدم موفقیت بعضی از آنها ریشه‌ای عمیق در جمع کردها ندوانید و هنوز ولع و تشنگی کردها باقی است.

عدم انسجام و آشفتگی برنامهٔ احزاب در اذهان ملت کرد فقط فضایی پرهیاهو آفرید که به شناخت علمی و روحی واقعی در برابر برخورد نظری و فکری احزاب سیاسی کرد منجر نشد؛ گاهی احزاب در این سرزمین از منزلت و ارج والایی بهره‌مند بودند و چه بسیار استعدادهای سرشار قوم کرد که جذب آنان و جلب فعالیت‌های حزبی شد؛ که گاهی برای مردم چیزی به جز ملال و ستیزه‌ای خونین در بر نداشت و حتی بسیاری از داوطلبان مبارزه که خود را در شمار احزاب می‌پنداشتند از هویت و پایه‌های روش شناختی و تئوری‌های احزاب آگاهی نداشتند و وظیفه آنها را فقط پی‌گیری و دنباله‌روی سرکردگان احزاب می‌دانستند؛ که اکثراً با احساسات قلبی و شور و شوق صادقانه همراه بود و شاید تعصبی وافر. اما هدف واقعی احزاب کرد ـ که

بیشتر آنان اعتراف کرده‌اند ـ افشاگری ظلم و ستم‌های حکومت‌های حاکم بر قوم کرد بوده است و اینکه چه اعمال ننگ و منفوری را باید به زباله‌دان تاریخ افکند؟ در راه آزادی و استقلال و خودمختاری قوم کرد گام برداشت و همسوی فراگردی تکامل و رشد و ترقی کردستان پیشروی کرد؟ تلاش عمدهٔ آنان گاه با تأمل و بصیرت و احساسات ژرف، بر این بود که لااقل حماسه و دلاوری‌های کردها در راه آزادی و دمکراسی به رسوایی و بدنامی تفسیر نشود.

بنا به عدم ترویج آگاهی و دانش تاریخی و تحلیل از بنیاد جامعه کرد و فرهنگ اصیل آنان «ناکامی و ناشناختگی هویت» دست‌آوردی غیرقابل انکار است و تنها احساسات ریشه‌دار و اصالت آنان است که تقریباً با این امر برابری می‌کند و تا به حال مانع ریشه دوانیدن بذر نفاق در میان ایشان شده است. بینش بی‌غرضانه و بررسی واقعی و غیرمتعصبانه و فراتر رفتن از قلمرو ظاهری و ترسیم شده احزاب توسط حکومت‌های حاکم بر قوم کرد، هنوز در کردستان مایه نگرفته است. نکته‌ای که در نگاه اول به ذهن هر جستجوگر در میان قوم کرد متبادر می‌شود، احساس قوم کرد نسبت به سرنوشت خویش است که آزادی پرمخاطره‌ای می‌بینند و از آنکه به پراکندگی جبری توسط حکام گرفتار آیند جملگی نگرانند؛ اما آیا رشد احزاب و فعالیت آنان در راستای تحقق یافتن آرزوی کردهاست؟

کردها بی‌عدالتی‌های فاحش و جبری در میان جامعه خود را عامل اصلی تکوین یافتن نهضت‌های خودمختاری و رشد احزاب می‌دانند. کرد که از روزگاران کهن مردمان سخت‌کوش و فعال بوده‌اند و مثلاً در ایران جزو بزرگ‌ترین گروه اجتماعی و اصلی‌ترین رکن جامعه ایرانیان نام برده می‌شود؛ زیرا در میان آریاییان قوم کرد در هر کجای ایران می‌زیستند، به ذکاوت و زرنگی و هوشمندی مشهور بودند و در نبردها و جنگ‌ها رشادت‌ها و سلحشوری کردها زبان‌ها بود و حال هم روحیه جنگجویی و حریت قوم کرد بارز و مشهود است و هر فرد کرد دارای مشخصاتی همچون حس مدیریت،

روحیهٔ آزادیخواهی و استقلال، ذکاوت، چالاکی وفاداری به عدم خیانت، سخت‌کوشی و اقتدار آشکار است.

با این سابقه تاریخی بی‌عدالتی‌ها و ظلم انکارنپذیر حکام بی‌کفایت در برهه‌های مختلف تاریخ، کردها را به مقابله و دفاع برانگیخت تا فلج شدن نظام اصیل خویش را نپذیرند و هر دم اختلافات درونی و برملا شدن خیانت‌ها و رسوایی‌ها ـ گاه در درون خود قوم ـ ناخشنودی و سرخوردگی گسترده‌ای را در میان آنان دامن زد و زمینه‌ای برای اعتراض و عصیان خودمختارطلبان کرد فراهم آورد، اما اعتراض و قیام صرف به خواسته واقعی آنان کمکی نکرد و به کاهش میزان اختلافات و تنش‌ها و درگیری‌ها یا ظلم‌ها و ستم‌ها و فشار حکام و برقراری عدالت و برابری منجر نشد.

در اوایل پاییز سال ۱۳۲۴ که قاضی محمد، نخستین پیشوای سلحشور قوم کرد، جمهوری خودمختار کردستان را اعلام کرد؛ اما ترویج سیاست‌های مانع و محدودکننده موجب شد تا این دولت محدود و موقت با امکانات و توانایی‌های خود ناچیز شمرده شود و بعد از یک سال عملاً فلج گردد تا دیگر ادعایی نسبت به آن وجود نداشته باشد؛ هرچند بی‌آنکه ابزاری برای تحقق و شکوفایی در اختیار رهبران قوم کرد باشد، بنابراین هم قاضی محمد و هم دیگر پیشوایان و رهبران نتوانستند ـ و به دیگر عبارت دیگران نگذاشتند تا ـ ساختار حکومتی مستحکم را بنا نهند که بر روش و منوالی منظم و متکی به قانون برخوردار باشد، و رفته رفته نوعی ناسازگاری در برابر آن تغییر و تحولات جامعه حاصل شد و کماکان جامعه کرد را دستخوش آشفتگی و نابسامانی ساخت و به پیدایش چالشی در روحیهٔ سیاسی قوم کرد انجامید که گسترش عقاید و افکاری ناامیدانه را به همراه داشت و حتی نتوانستند ـ و تا به حال هم امکان آن را نداشته‌اند ـ که عقاید انتقادی خود را از حکومت‌ها و سیاست‌های حاکم و طرفدار خود را با آزادی و قانونمندی اعلام دارند.

اما در طول تاریخ، گاهی مرتجعین ملیت و قومیت کردها را غارت و آنان را به عنوان زورگویان جسور که با زور اسلحه و گلوله و مسلسل خواهان

خواسته‌های قوم خویشند معرفی کرده‌اند؛ در حالی که مقصود و مرام واقعی این ارتجاع، شاید که اضمحلال و محو کامل قوم کرد بوده است، نه نجات و رهایی آنان.

مبارزه و فعالیت کردها در زمینهٔ تشکیل حزب و جلب نظر حکومت به پشتیبانی و مساعدت از آنان به سال‌های کهن برمی‌گردد، اما خیانت، محرومیت و سرکوبی، هیچگاه به ادامهٔ موفق فعالیت و مبارزهٔ ایشان منجر نشد و معتقدم که کردها را باید از نخستین پیشگامان تشکیل حزب سیاسی در میان دیگر قوم‌ها نامید، احزاب کردها ویژگی مشترکی دارند که موجب وجه تمایزی با دیگر احزاب سیاسی شده است و آن عدم به هم پیوستگی میان حزبی است، با وجودی که دردها و رنج‌ها و آرزوها و خواسته‌های مشترک دارند، اما هیچگاه در طلب پشت‌گرمی و هواداری خویشتن نبوده‌اند و شاید گاهی متأسفانه ناخواسته و ناآگاهانه با هم به مبارزه و ستیز داخلی پرداخته‌اند و در زاد بوم خویش به ریختن خون همدیگر پرداخته‌اند. افکار و عدم توجه به «وحدت حزبی» و پی‌گیری صادقانه «هدف واحد» ثمره‌ای جز فاجعه و مصیبت برای قوم کرد نداشته و نخواهد داشت و شاید تنها نکته‌ای که مانع توفیق مبارزه کردها شد، تکیه نکردن بر وجود اشتراک همدیگر بود و بیشتر بر وجوه افتراق خود پای فشردند.

گیرودار انقلاب ایران، دوران و انفسایی بود که احزابی مثل قارچ از زمین سبز شدند و جملگی مدعیان ظاهری آزادی و دمکراسی و خودمختاری قوم کرد بودند، اما سرانجام هرکدام به زیر پرچم بیگانه‌ای پناه بردند و شانه از زیر بار پذیرفتن مسئولیت راهبری خالی کردند و قوم کرد آنان را خائن و به عبارت کردی آنان را «جاش» نامیدند که به معنی خودفروش به بیگانه و هواداری ذره‌صفتانه از عجم است. و شاید ادامهٔ اقدام آن احزاب یک شبه موجب می‌شد تا بر درخشش و شرافت و شجاعت احزاب اصیل و تاریخی کرد مهر ابطال حک شود؛ احزابی که خون جوانان را جاری ساختند تا به ظاهر به آزادی دست یابند و بنیان خودمختاری صوری را در کردستان بنا نهند.

مرتجعین روباه صفتی که نقاب آزادیخواهی و دمکراسی‌طلبی بر چهره زدند و ثمرهٔ چند ساله تلاش و مبارزه قوم کرد و مبارزان دلسوز و خادم ـ لااقل ـ همچون «قاضی محمد» را نابود ساختند و در کمال وقاحت رادمردانی بزرگ که از آزادی و دمکراسی و حقوق ملت کرد دفاع می‌کردند، در اذهان اکثر مردم خائن و وطن‌فروش معرفی کردند.

و کینه‌توزی‌های بی‌حد و مرز بعضی از احزاب موجب شد تا رذیل‌ترین افراد، ناآگاهانه و کورکورانه مردم زحمتکش و شریف آن دیار را تحقیر کنند و گاهی با وجود خود در هر منطقه آنجا را به ویرانه سرایی مبدل سازند، و نهضت دمکرات‌طلبی کرد، هم پرچم و هم چماق باشد برای سرکوب کردن اعتراض و قیام کرد، اما به تدریج آن احزاب قارچ‌گونه به بوته فراموشی سپرده شدو ملت محروم و زجر کشیده بار دیگر کینهٔ دشمنان و ستمگران را به دل گرفتند اما به شرافت و اصالت قومی درصدد انتقام و سرنگونی برنیامدند و به خوردن نان ذلت و خواری تن در ندادند؛ اما آن تبلیغات مسموم ستمی وافر و مضاعف بر مردم کرد روا داشت و آنها تنها به همدردی و تحمل آن بیدادگری‌ها پرداخته‌اند. و این همانا واقعیتی است عینی و غیرقابل انکار که مردم کرد به هر علت در غم و ملال غوطه خورده‌اند اما به شادی معتقدند و مجلس بزم و نشاط کردان نشانه نبوغ فراموشی این «جور و ستم» در حق آنان است.

ایرادی که به اقدام دیگر احزاب اصلی و قدیمی کرد گرفته می‌شود این است که به وظیفه اول و اصلی خود که به ایجاد وحدت و همبستگی و زدودن خائن از خادم و بالا بردن سطح آگاهی تودهٔ مردم از منظور و مرام خویش است، نپرداختند، تنها به کادر کوچک و محوری قناعت کردند و اگر جز این بود نابودی، خیانت و ارتجاع و تبهکاری سهل‌تر و قابل وصول‌تر نبود و دیگر وضعیت اسفناکی ـ که هیچگاه به نفع منافع اجتماعی و انسانی قوم کرد نیست ـ تکرار نمی‌گشت و فشار و زور نقشه‌های پلید، که در جهت اسارت و محرومیت قوم است، نقش بر آب می‌شد.

اکثر فرقه‌ها و احزاب کرد هنوز به معنای علمی و اصولی حزب کامل و جامعی نیستند، فقط توده‌ای از مردم و طبقات مختلف جامعه کرد می‌باشند، زیرا مرامنامه یا نظامنامهٔ هیچ فرقه و حزبی در دسترس مردم قرار نگرفته است تا به درستی و روشنی شرط ورود و قبول اساسنامه به مردم معلوم شود. که با چه مشخصاتی می‌توان به عضویت هر حزب گروید؟ و در عمل چگونه می‌توان دوشادوش حزب در جهت پیشبرد اهداف آن مبارزه کرد؟ آیا هر طبقه‌ای، چه پیشرو، چه روشنفکر، چه غنی، چه محروم، در صفوف این قشر جای داده می‌شوند؟ جملگی هدف خود را مبارزه با استبداد و خفقان و ایجاد خودمختاری تعریف می‌کنند، اما در این هدف راه اشتباه و خطا کدام است؟ از چه چیزی باید پرهیز کرد؟ این حزب مستقل است اما چرا تحت قیومیت دولتی خاص باید رفت؟ اکثر اینها سوالاتی است که برای هر کرد زبان وجود داشته و هست و پاسخی هم برای آنها ظاهراً از طرف احزاب وجود ندارد؛ همگی دوستدار آنند که مردم به پا خیزند و بار دگر، همچون برهه‌های مختلف تاریخ، رشادت و شجاعت و فداکاری نشان دهند اما نمی‌گویند که، از چه راهی باید همه مردم را یگانه و متحد ساخت؟ آیا ایجاد وحدت و یگانگی در بین مردم کرد خصوصاً توسط احزاب میسر است؟ آیا احزاب با همبستگی هم ـ بدون در نظر گرفتن منافع و مصالح با تباین با افکار و نظریات خود ـ به حل مسایل و مشکلات کرد می‌پردازند؟

برای دستیابی به آزادی و دمکراسی احزاب، تنها می‌توانند بنا به محتوای هدف و آرمان خود به جنبش فکری و پرهیز از هرگونه فشار و تبعیضی بپردازند تا به رفع موانع موفق شوند، باید فعالیت صادقانه در سطح فکری و شعور توده‌های زحمتکش خلق کرد به عمل آید و ایجاد چنین وحدت و همبستگی‌ای مستلزم مبارزه متحدانه بوده و هست اما تابعیت از کادر منافع و مقتضیات حکومت‌های حاکم بر کرد، رسیدن به این امر را چندین برابر مشکل‌تر ساخت.

اشتباه بزرگ احزاب سیاسی کردها ـ در بررسی‌های امروز تاریخ ـ عدم

شناخت وظایف و توجه به اهمیت آنهاست؛ ـ که در لابلای اسناد مشاهده می‌شود ـ گاهی چشم بسته و غلط بر صحت و اصالت نکته‌ای توافق می‌کنند و گاه ابطال نکته‌ای را باور؛ اصولاً با تشکیل رفراندم و برقراری ارتباط با مردم و شنیدن نقدها بیگانه‌اند و سیاست تسلیمی در برابر خواستهٔ مردم را پوچ می‌شمارند و بنا به همین علت اکثراً رویهٔ و نظر خود را بدون خطا می‌پسندد و درست می‌شمارند.

در احزاب کرد فرماندهی و فرمانبری را راه صحیح استقرار موجودیت و تداوم می‌دانند و غالباً به گروه‌های وابسته به احزاب و تشکیل دهنده که تعیین‌کنندهٔ اساسنامه و مقررات حزبی‌است و به اهمیت ارتباط میانی آنها و در بین حزب و مردم توجهی نمی‌شود؛ ارتباطی که عمدتاً باید براساس آرمان‌های مشترک حزب و اجتماعی به وجود آید. متأسفانه نتوانستم آمار دقیقی از اعضاء احزاب سیاسی کرد به دست بیاورم اما به گمانم در استخوان‌بندی احزاب سیاسی کرد، نحوهٔ ارتباط حزبی ـ به جز حزب دمکرات ـ موفق نبوده است.

در تشکیلات درونی احزاب سیاسی کرد تفاوت‌های متمایز و آشکاری وجود دارد. گاهی بعضی از آنها کوچکترین توجهی نسبت به رای عموم و خواسته تودهٔ مردم نداشته‌اند و روش این نوع احزاب شبیه روش نظامی‌گری و چریکی بود و افراد آن ـ غالباً با لباس‌های متحد ـ به گروه‌های ضربت و... تقسیم می‌شدند و در برابر مخالفان عقاید خود صف‌آرایی می‌کردند؛ این گونه احزاب فاشیست‌گونه ـ همانند حزب کمونیست آلمان ـ عمل می‌کردند؛ البته این نادر احزاب سیاسی کرد که صرفاً به چریک اکتفا می‌نمود و تشکیلات خود را بر آن اساس مستقر ساخته بود، موفق نشدند.

آیا احزاب سیاسی کرد به تمرکز تداوم نیروی رهبری خواهند رسید؟ آیا احزاب به اقتضای زمان و پیشرفت و خواسته قوم کرد عمل می‌نمایند؟ آیا به طور واقع‌بینانه می‌توانند تحولات لازم را در قوم کرد به وجود آورند؟ آیا با استفاده از تجربیات کهن خود و قشر تحصیل کرده و روشنفکر و زحمت‌کش

قوم به استقبال پیشرفت و ترقی و استفاده از فرصت‌ها خواهند رفت؟ این سؤالاتی است که باید با مطالعهٔ تاریخ قیام‌های مردم کرد و نیازهای جامعه‌ای آنان پاسخ گفت. در ارزیابی‌اولیه و شناسایی جریانات احزاب کردستان می‌توان دریافت که؛ احزاب کرد گاهاً ویژگی‌های یک حزب سیاسی را به طور کامل دارا نبودند. زیرا گاهاً اساسنامه و مرامنامه‌های آنان واضح وروشن و برنامه عمل آنان مدون و متمرکز نبودند در هر زمانی مواضعی متفاوت از آنان مشاهده نمی‌شد و شبکه‌های گسترده‌ای در تمام کردستان نداشتند که با مرکزیت آنان در ارتباط باشد.

برخی از آنان ارتباطشان با اقشار مختلف مردم سنتی و عامیانه بوده تا مطابق چارچوب‌های حزب و سیاست‌های مشخص؛ بعضی از آنان اصلاً موفقیتی در جذب اکثریت نداشتند و دارای نگرشی تندرو و مطلق گرایانه بودند و دیدگاه‌های همدیگر را باطل و مردود می‌دانستند و حتی گروهی از اشخاص حزب به آرمان‌ها و خط مشی سیاسی حزب پایبند و معتقد نبودند. بدون در نظر گرفتن مناسبتی خاص بیانیه و اعلامیه صادر می‌کردند و موضع‌گیری شدید، غیرشفاف و بدون ثبات خود را اعلام می‌کردند که در روند فعالیت سیاسی و بر تحول‌های سیاسی کردها کوچک‌ترین تاثیری نداشت.

احزاب کرد متاسفانه به اصولی مانند محدودیت موضع‌گیری بنا به مقتضیات زمان، فعالیت سالم در چارچوب آزادی اکتسابی و عدم انکار و ایجاد همخوانی و حمایت از مشارکت احزاب، توسعه روابط منطقی و... اعتقاد نداشتند و اگر حرفی بر کرسی نمی‌نشست راه حل کوتاه مدت آنان زور اسلحه بود. اینکه آرزوی اکثر احزاب، ایجاد خودمختاری کردستان بود، امری مشهود و ملموس است اما آیا آنان برای دستیابی‌به آن برخوردی آگاهانه و سنجیده نمودند؟

اگر از موضع نظری و تحلیلی بدون نقد و ذکر نکات منفی و جانبداری خاص، فقط به قصد موشکافی و تحقیق بیشتر تصویری مسلم و روشنی

دربارهٔ فعالیت احزاب کرد به عنوان پدیده‌های سیاسی در کردستان ارائه شود. متأسفانه پیشقراولان و نظریه‌پردازان احزاب سیاسی کردستان، هیچگاه در مباحثشان، به تایید و تکذیب منطقی نپرداختند و دارای ابتکار سیاسی و فکری نبودند؛ زیرا اولاً وجود همدیگر را به رسمیت نمی‌شناختند و هنگامی که افکار خود را مطرح می‌کردند، برخلاف روش معمول، با احساسات و هیجان و بدون در نظر گرفتن چارچوب استدلالی مبحث خود را ارائه می‌کردند که بیشتر به تکذیب و جبهه‌گیری شباهت داشت و به نظر می‌رسید که قصد مناقشه دارند تا مذاکره و کوتاه آمدن و میانه‌روی طرف مقابل را نوعی ضعف تلقی می‌کردند، اما اگر از شکل‌گیری افکار همدیگر جلوگیر نمی‌نمودند و امکان رشد و تحکیم یافتن به احزاب رقیب و فراهم نمودن زمینهٔ پیشرفت حزب خود می‌پرداختند و درگیری‌های سهمگین و بی‌نتیجه داخلی را کنار می‌گذاشتند به فروپاشی یا حداقل تضعیف نظام حزبی در کردستان منجر نمی‌شد.

در دوران انقلاب ایران، وضعیت اندیشهٔ حزب گونه‌ای بود که اگر راه حلی یا نظری برخلاف عقیده و موضع سیاسی کسی مطرح می‌شد، از آن گریزان بودند و نوعی توطئه می‌دانستند و مانند رقابت‌های خصوصی معتقد بودند که باید با وی تسویه حساب شود و در این موارد نباید به گفتگو و روش مسالمت‌آمیز دل بست.

اگر در دوران انقلاب ایران، مثلاً حزب دموکرات یا افرادی همچون قاسملو، شیخ عزالدین و مفتی‌زاده با درک اهمیت بنیادی مسأله علل و انگیزه‌های اختلاف را موشکافانه و بدون حساسیت بررسی می‌کردند و با اعتقادی درست در چارچوب طرحی ساخته و پرداخته و استراتژی مشخص و جا افتاده مانند یک ائتلاف دارای جنبه رسمی پخته با دولت ایران به گفتگو می‌پرداختند، شاید حداقل زمینهٔ پیشرفت سیاسی احزاب فراهم می‌شد؛ نه آنکه بنا به مصالح عقیدتی همدیگر را با تفرقه‌افکنی، فرصت‌طلبی، مصلحت‌اندیشی، عدم کارایی و بی‌ثباتی محکوم کنند و در فضای احزاب

آزادی، همزیستی، تفاهم، مسالمت و پختگی به کلی برچیده شود و ناآگاهانه و نخواسته فرضیهٔ تزلزل و سقوط و حذف همدیگر را فراهم کنند و نیروی حزبی را فلج؛ به طوری که شرایط بن‌بستی پیش آید که نه حکومت ایران تاب و توان اجرای برنامه‌ها و خواسته‌های آنان را داشت و نه برای احزاب در صحنه سیاسی قدرت با ثبات و مشروعیت و پایگاه اجتماعی باقی مانده بود و به همین سبب نتیجه بازی را به راحتی باختند، دولت مبارزهٔ آنان را شورش و بحران خواند و تمام قوای خود را برای سرکوبی آن به کار گرفت. آیا می‌توان این عقیده را پذیرفت که هیچگاه احزاب کرد، از استقلال حقوقی، مادی و فکری برخوردار نبودند، تا در صداقت معنوی و فکری کامل به فعالیت بپردازند؟ آیا شعور و دانش سیاسی رهبران احزاب و اعضای آن ـ به منظور پیشبرد ارادهٔ دمکراتیک جامعه کرد ـ در حد اجرای کلیهٔ تعهدات سیاسی و اجتماعی بود؟

در واقع هیچگاه رهبران کرد به همبستگی و خشونت‌زدایی توجهی خاص نداشتند و در تشجیع مردم به مداخلهٔ مدنی و پویایی فکری و معنوی آنان در امور سیاسی نسبتاً ناموفق ماندند. در میان رهبران کرد طیف فکری چند بعدی و منشورگونه‌ای وجود دارد و همین چندگانگی مانع ایجاد و برپایی پل ارتباطی بین اندیشمندان و منتقدان و اصلاح‌گرایان و فعالان احزاب سیاسی کردستان شد.

جامعه کردستان در عین سنتی بودن آمادگی وافری برای درک پویایی تحولات سیاسی و اجتماعی دارد، اما از طرفی نه مردم با ارزیابی‌گذشته تاریخی به افق‌های آیندهٔ سیاسی اجتماعی خود می‌اندیشند و نه رهبران احزاب در درک چالش‌ها و مانع‌های روند اصلاحات سیاسی و برقراری نظام برابر و دمکراتیک در کردستان می‌توانند اقدام کنند.

عوامل پنهان و آشکار فراوانی در این راه وجود دارد، که اگر از هر زاویه‌ای بررسی شود، نظریات کاملاً متفاوتی به دست می‌آید. اما در واقع کلیهٔ افرادی که در راه تحقق بخشیدن به اصلاحات دمکراتیک و تقویت حقوق جامعهٔ

خودمختار و آزاد تلاش کردند و در این راه حتی خطرات عظیم و نابهنجار را به جان خریدند ـ بدون در نظر گرفتن هیچ جنبه‌ای خاص ـ قابل ستایش و حرمت است.

اگر بخواهیم بنا به اطلاعات و تحلیل‌های دست اول دربارهٔ تحولات کردستان صحبت کنیم، به ناچار محور و موضوع اصلی براساس تاریخ سیاسی کردستان مطرح می‌گردد و عدم آگاهی از تاریخ پرفراز و نشیب کردها هیچگاه نمی‌تواند تحلیلی درست از آن به دست دهد و چه بسا بسیاری از همایش‌ها و سخنرانی‌های افراد در کردستان، یا با شعار مخالفان مختل و منتفی می‌شد و یا با توهین و افترا سخنان فرد مذبور با مخالفت و اعتراض مواجه می‌گردید وگاه فضای صحبت‌ها متشنج می‌شد و کشمکش طولانی در آن میان به وجود می‌آمد.

در واقع در کردستان این نقطه ضعف وجود دارد که اعتراض و مخالفت و عدم تمایل به تحمل و پذیرش سخنان، و جبهه‌گیری مرسوم است وگاه حتی تمایل به شنیدن صحبت‌ها ندارند و یاگاهی آنچنان فریفته و مدهوش سخنان شخصی می‌شوند که دچار احساسات و هیجان می‌گردند و با اکثریت عظیمی مهر صحت بر گفته‌ها می‌نهند و با همراهی و همدلی نظرات خود را نظر آن فرد می‌دانند و اگر کسی اعتراض نماید موجب نفرت می‌شود به شدت آن را سرکوب می‌کنند و نقد و تحلیل وی ابداً شنیده نمی‌شود. اینچنین صحنه‌هایی را به وفور در دوران انقلاب ایران شاهد بوده‌ام و برای کردها که ابداً بیگانه نیست؛ بنابراین کمتر همایش یا سخنرانی در میان کردها به طور موفقیت‌امیز و آموزنده پایان می‌پذیرد. از طرفی نحوه تعریف و تعیین حکومت خودمختار و مستقل در کردستان بی‌همتاست.

در ساختار قبلی و فعلی کردستان دربارهٔ خودمختاری گاه در حدی گسترده و همه‌گیر وگاه اندک و منحصر اقداماتی در حال انجام گرفتن است. موضوع مجادلهٔ اکثریت احزاب نیز بر سر خودمختاری است. تنویر و روشنگری در جهت فهم خودمختاری و همخوان و همساز کردن افکار ملت

کرد با موازین یک ملت بیدار، آزاد و دمکرات رسالت اصلی و ابتدایی احزاب کرد بود، اما در انجام این حداقل چه فعالیت مثبتی برای ارضای افکار عمومی ملت مشتاق کرد صورت پذیرفته است؟

سوالات بنیادین فراوانی به طور کلی مطرح است، اما بعضی از سوالات برای دوره‌های تاریخی معین و خاص کاربرد داشتند و اکنون در بطن زمان حال و از منظر آن بی‌مناسبت، ولی در واقع آگاهی کامل از این گفتمان پیش‌شرط ناگزیر و واجب است. شک نیست که بدون همت و تلاش و شرکت گسترده مردم، یک جنبش با کیفیت و وسعت قابل توجه نمی‌تواند وجود داشته باشد.

و رهبران با اتکا به مردم، خواهان بهبود وضع کردستان بودند اما در عرصهٔ فعالیت سیاسی تاکنون از انتقاد هراسیده‌اند و در افکار رهبران همواره اشتباه نیز قابل تصور وگویا نقد و سازندگی در نزد آنان متناقض است، و اگر در کنار کلیهٔ رهبران احزاب، مردم به ویژه نسل جوان در جنبش‌ها و قیام‌ها وجود می‌داشت، این معضل‌ها دامنگیر ملت کرد نمی‌شد.

اگر مردم به روشنی می‌دانستند که رهبران احزاب چه می‌خواهند؟ و خواست آنان دنباله‌روی کورکورانه از عقیده و ایدئولوژی گاه سنتی و گاه تاریخی خودمختاری چیست؟ شاید مجبور به تحمل فشارهای مدام و تحمیلی حکومت‌های حاکم بر کرد نمی‌شدند و سهل‌تر به مطالبات خود می‌رسیدند. نکته جالب توجه در مورد کردها، این است که تولد و مرگ یک حزب، با تضاد عملکردی، تثبیت و گشایشی مدونی در افکار کردها حادث نشد؛ آیا حافظه تاریخی کردها ابه شدت ضعیف است و مکرراً و بی‌هیچ واهمه‌ای تجربه‌ای را چند بار تکرار می‌کنند؟ اما اکنون بعد از جریان چند ساله اخیر، آیا مژدهٔ طلیعهٔ فصل نوینی از تحولات در کردستان به گوش می‌رسد؟ آیا جنبشی همه‌گیر و بدون مرز برای توسعهٔ مدنیت و سیاست ملت کرد به وقوع خواهد پیوست؟

مثلاً در جریان انقلاب ایران، چه بسیار بحث‌ها و سخنرانی‌هایی که در

اجتماع‌های بزرگ انجام می‌شد یا چه مکان‌هایی که لبریز از جمعیت مشتاق و سادهٔ کرد بود، که گرد هم آمده بودند تا بحث‌ها و سخنرانی‌ها را دنبال کنند تا شاید افق سرنوشت خود را ترسیم سازند. چه بلندگوهایی که صدای سخنرانان از آن پخش می‌شد و به ناگاه جمعیت آرام کرد را متشنج می‌کرد و اگر کمی مردم صحبت‌هایی را در راستای عقاید خود می‌شنیدند، با هیجان و احساسات برمی‌خاستند و صدای کف و سوت و صلوات شدت می‌گرفت و حرف‌ها را تایید می‌کردند.

آیا احیاناً فرهنگ گذشته کرد تلاشی موفق است؟ آیا فرهنگ کرد توانایی و غنای کافی برای مقابله با فرهنگ‌های پرتوان دیگران را دارد؟ پاسخگویی به این دو سوال موجب می‌شود تا احساس خوش‌بینی پیدایش ناسیونالیسم کرد اندکی فروکش کند. اما در میان کردها مذهب نقش عمده‌ای را بازی می‌کند.

اکثریت کردها سنی مذهب‌اند و همین نکته به نفع ناسیونالیسم کرد و تقویت احساس هویت می‌گردد. کردها به حدی در مذهب متعصب و شور و حرارت خاصی نشان می‌دهند که مشابه آن در هندوان نیز دیده می‌شود. مثلاً اگر شخصی کرد به لنین معتقد باشد و به اسلام و گرایش‌های مختلف آن بی‌باور اما به خاطر توهین کوچکی به عمر ـ خلیفه اول مسلمین ـ دست به اسلحه می‌شود و همین نکته تعصب و شیفتگی بی‌حد و حصر مردم کرد را به مذهب ملموس‌تر می‌سازد.

ب

ف

ق

ی

منابع و مراجع

CONTENTS

Library of Congress Cataloging-in-Publication Data

Entessar, Nader.

Kurdish ethnonationalism / by Nader Entessar

p. cm.

Includes bibliographical references (p.) and index.

ISBN 1-55587-250-6

1. Kurds - Ethnic identity. 2. Kurds - Politics and government.
3. Middle East - Politics and government. I.Title.

DS59.K86E85 1992

950.049159 - dc20 92-3655

CIP

KURDISH ETHNONATIONALISM

writhen by:
NADER ENTESSAR

Translated by:
ERPHANE QANEEIFARD

LYNNE RIENNER PUBLISHERS ■ BOULDER & LONDON

KURDISH ETHNONATIONALISM